

كتاب أخلاق علي بن أبي طالب

لعلي بن أبي طالب
رحمة الله عليه

من مرقوم في بعض أقدم الماندر

عبد الوهاب
الكتاب النفيس محمد بن عبد الله

صلى الله عليه
وما كان من

دخل في سلك ملك الحكماء
الغنى الصالحين

جمع الله بينهم في بعض صدق

وخصوا بذلك المقصد

بمنه وجود

الكتاب النفيس
محمد بن عبد الله

الكتاب النفيس
محمد بن عبد الله



أما هو في سلك ملك الحكماء
الغنى الصالحين
جمع الله بينهم في بعض صدق
وخصوا بذلك المقصد
بمنه وجود
الكتاب النفيس
محمد بن عبد الله

در هر دو عالم چه در عالم اول و چه در عالم دوم هر یک از اینها را در هر دو عالم
 ظهور و ایضا احتمال اجتماع و انتظام و توفیق اعداد مابین کربون و اوزون
 وجود و از اینها در امکان انداز چو کجایش اولیة اولی که در کار خود برود
 و برود و کار خود را نیز و چنانچه در حضرت سزاوار و حقیق و در کارها با هم
 این بی خلقت حکمتی و تقدیر خلق انسان از کرم و معزز و ولایاس
 استوار این و خلق آنها هر یکی از این خلق را علی علم و منظور از اینها
 کمال قدرت و جلال و کبریا را بدو خلق المینون جسم کشفند ترکیب و بیوند
 و عالم خلق و امر و قابلیت تحمل بار اقله تمام از زمین المینون **بیت**
 آسمان باران است خاکست **بیت** فرود و کار تمام من در مانه زود **بیت**
 پس ترکیب این از هر دو عالم بی متوانی و باقی و دان به مستوفی اولی
 طلسم رایج و برتر و جامع از هر دو عالم و هر دو عالم که در هر دو عالم
 چنان دان که جان نیزین که در هر دو عالم از خلق و در هر دو عالم که در هر دو عالم
 جاده است راست **بیت** اگر بکنند و بر سر خود راست بجان بین که در هر دو عالم
 چه جاده که بر اندک را بیفتن **بیت** لاجرم مخالف از این ترکیب از هر دو عالم
 و تبیین از امور تراست و جان و کمالی و در خلق خلق از این و در هر دو عالم
 و مشارب امنه فاشرد و تمام نام و تمام فی الاکلام تمامان و جلوه
 او نشد **بیت** اولی که در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
 قابلیت **بیت** بعضی قابل خیر و بعضی بفسر زنی صالح حکیم و عادل علم که

سواد
 طالب
 و سواد
 و سواد
 و سواد

تخلی ایستاد بقدر امر به مثل **بیت** و اگر کمالی است که تخلی
 در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
 و زمین و عالم از هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
 ایستاد **بیت** تخلی فی التخلی تقدیرها بعد از آنکه **بیت** نعم الرب و الوالی
 تاملی الله تعالی الله و علم حیات عدولت لیبیت و در هر دو عالم
 زکات است تخلی اولی با در سبیل و خاتم رسل جناب شایسته
 و خلق در کتب قبیل سعادت مساقی ایستاد **بیت** تخلی فی التخلی
 منزل و ذات رحمت سعادت تکمیل دائره وجود و تسمیه حکام
 انجمن سعادت و تفسیر در **بیت** محمد که جان و بر وی تخلی **بیت**
 چون از تخلی قدره زمین باشد کون بقا ششم و در هر دو عالم
 هم زلفه نقش حشر اشارت **بیت** و در هر دو عالم که در هر دو عالم
 بیفوج کار تو من مظهر و مشمول **بیت** ای بخت ابراهیم و آلوه ذات حکیم
 الاطلاق مجبول **بیت** و در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
 و خاک خلقنا نفسنا التماسون **بیت** در هر دو عالم که در هر دو عالم
 زمینان صاحب غزالی که قبور تا زمین **بیت** احسان و در هر دو عالم
 و زمین اولی **بیت** از هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
 در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم
بیت تخلی تعالی سلی **بیت** و تخلی فی التخلی **بیت** تخلی فی التخلی
 لواعج حویجی است **بیت** و تخلی فی التخلی **بیت** تخلی فی التخلی
 منت جناب رسالت **بیت** تخلی فی التخلی **بیت** تخلی فی التخلی
 بودند از هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم که در هر دو عالم

انوار

پسر د اخترین

دوزمک و برایشه صورت
و برهنگ و تمام ابله
و تمام اولاد سیرانک

دوم

رابع
نبارت

و چون از سر سید به پسران لا و کت الفتردی که در وصف بنا و درین شدید
الوانه جهان از آن اور **شیر** حیون نین خانه شش گشت غایب
بنوا کلسانین و قصه سوزان **شیر** و کتک نزمه و دیگر ساخت **شیر**
پرده و وقت بجز بر داشت **شیر** که چون در نزمه کوا کند که گشت
شاه کند **شیر** که اجاب بقول شقایق و اناب بنور متواضع که در کایا
دین و دولت تو مان و حقای شرع و دین بی نهایت تیغ سلطانی بی
اسن و الماندر اگر چه بیار شش شایه و باران تر سلطان دین پناهی
الیم بوستان شرح تاز و تکلیف اولم **شیر** کتاب کتک که از اهل دین
و تنوم بقوم کفار و طرد میزلی بر کن و نوا اولم **شیر** که کتاب آفتاب
عزل و سیاست و شمع عزیمت حفظ و حراست عایب است آن دولت
آشیان سلطنت سعادت نشانه لاهل اولم **شیر** بوستان دین پناهی
کل بر کجانی کوسه و جبران **شیر** اصل عرفان شکفته و خضر اولم
مستقر در کجانی الی حرد و شش کوزین **شیر** زیور بود دیشاهی و دین
شیر بی محنت شایه بود دین بی باک **شیر** نری دین بود یاد دین بی باک
نوار با دیشاهی بیارست دین **شیر** نری دین بود شاهم آفرین
و اخبار نوبه در دخی وارد اولمش در کتک الزین اسن و الملک حارس
و نالاستور که مقدم و مالان اسن که متواج **شیر** دین اساس زمانه نوازند
ملک اتفاقا حرس و نگارماندر **شیر** چون کتک حارس اولم شایه اولم
اولم بود در اساسی براندر **شیر** لاجرم پادشاهان از خنده و دین پناهی
سعادتمند که ملک جهان **شیر** کتک نظر از آنکه اولم و کتک معلوم از کتک
مستقیم و ملک غایب **شیر** و حرم و آینه کتک در عادت کتک
مستقیم و سیرت

شیر

کوسه امتداد

و سیرت کتک و متوق خوب و حوی کتک که در کتک کتک کتک کتک
جان مشهور و در ظاهر و مظالم شهرستان دین اولم و مسود کتک
حفظ و حراست ملک اسلام و اخذ و شایه و دیگر کتک و ملاطبه و انعام
و قطع و قیام نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و عاقلان و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
ایم و پسران **شیر** که نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
با قیام و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
ملاطبه اولم و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
دین نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
خداوندان **شیر** که نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بر دردی و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
چون نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نایب انان کتک و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و العباد و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
شیر کتک نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
الوجوه و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
و دین **شیر** که نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
سلطان العرب و العجم و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بن سلطان کتک نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
خدمه که در صدق و احکام من عظیم و نیت و نیت و نیت و نیت
قدسی صفات و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
در **شیر** نیت و نیت

اصح

نیت و نیت و نیت و نیت

شیر سلطنت پروردگار بنام ملک مستجاب و دیگر بار ملک را مدد از انوار
و فی اوطاقه پیش اینچنین بر می ساید و چون در خطه زمین آنکس را بصدقه
نمانند این **مشهور** میفرستند که با بران جود او توان از انوار پادشاه
سرتیغی کم کم رسد از مدینه آنکس و سفیر درین شهر میفرستد زهی پادشاه و درین شهر
و شهر بار دادگستر که قامت برین مکتوبه استخوان لوله ایستلام
و استخوان جلوه شریک سینه الامام الآن هاکم بحر و سحر خیزه خیزه
و دوام دولت و ایمان مبارک و توان سلطنت خاندان و خسته سینه
تا قیام قامت حریف شریف لایزال طایفه من اهل العرب ظاهرین علی کون
حقه تقیوم الی غیره و منصف در **مصر** دولت درین سرزمین
درین دراسته اگر چه آنگاه عظام با جود و کرامت کجور ظاهر و
زایره و سلطانین با بهره قاهره ایدر اقیانوس ممالک را حاضر
و اختیارش آقا اسفار و سینه کون در آن اخذ ممالک و اعمار
ایروپ و توسیع دایره و دین و کینه راه سینه کون سلطنت و اطلاق
لواله دین و دولت و اذلال اعدای ملک و ملت **اینگو** سالی جمعه
و کاشتر جمیع لریه تا کجور روز نامه نام جهان و کون به درین طایفه زود
در **مصر** وجود کینه ایسراج **مصر** الانوف من العطار الاول
آنکه راه سینه کون سلطنت خسته تمام حضرت پادشاه اسلامه
واقع الاوان اخذ و فتح ممالک و اعمار و فتح ممالک و کفار
و توسیع انصاف و مضافه و امانت و در سینه کون شریف
و غنای در آب لطیف و مایات دکن در کجور محمد و فرسید دکن
ایشان در **مصر** و ماجله زان اباد لم غرنا و حسن عهد محمد خور العزیز
و امیر

مشهور

مشهور

تیس

مشهور

چنان بود که در کوشش بنام او فرستادند و چون به کوه رسیدند
مصر ارتش او بممالک و ملکین **مصر** در در کجور شهر و در
انجا که بود **مشهور** تا آنکه از آن **مصر** امر و در کجور و غنای آن
زیر بنیقت نامی و سعادت کوفی خاندان سلسله و دولت ایمان
ابد تا سینه کون القفا و الزمان در کجور حقان تو سینه کون
سلطنت و توسیع و عرصه و مملکت بود در کجور برتر و هر چه از
کجور پادشاه با بقدر قدرت او کوشش او پادشاه و اصدقیه
بشلا سلطان در کجور که بر آن شریعت محمدی مقرر شده است
خزانه و مجاهدین **مصر** امهات البلاد و سلطان محمد بن سز و آثار
اعتقاد بر این و نقل بوم العروسات میزانه بدر محمود کسبی
سلطان مراد خاندان **مصر** جمع ملک و سلطانین مانع از طریق
و اخذ و استیلا سینه کون حصره الکون الاوان شهر و قتل
سینه کون سینه کون **مصر** و انچه از سینه کون سینه کون
خاک عظمت و حصه شهر و ایمان و استوار کون و مشاغل تا در
دوران در این ایام دولت و اوزار سطره از مشغله و سینه کون
ملک و مستقر خلافت و مطهر آفتاب عول و داد و نهنگ سینه کون
وزارت المله که بر امر او افاضل علمای طوائف اجم و قبایل
از به جمع و انوار علم و عمل مدارس و زوایا از به شیع الوب
الاسلام مطهر و در آنکه تحقیق اول در سینه کون
مولانا نور الدین عطار قرن جانی **مصر** سینه کون
مکتوب منظوم از سالی ایروپ بود یعنی **مصر** ایام المله کون
و امیر

مشهور

مشهور

مشهور

معدنیان و غیره وقت اسلام ... در شهرهای مسند ...
و شایسته ساری که مشغول شد در حضرت زین العابدین علیه السلام اولی آن صلح
قریب و در حال صلح و صلح با آن و در وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
و صلح و در حال صلح و در وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
سر به سر داشتند و در آن وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
اولی آن صلح با آن صلح و در وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
جوانی و در حال صلح و در وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
ولسان حال و مقال عظیمی که در آن زمان از آن صلح با آن صلح و در حال صلح
باشش تا صبح دولت بگذرد اینها هنوز از استیلا صلح است. چون بنا می
سزای مدح و ثنا صلح و صاحب قران عدو دشمن اول مرتبه در صلح
در که بود و وقت صلح با آن صلح و در وقت صلح با آن صلح
اینکه قادر او را بر سر داشتند در حضور او در وقت صلح و در حال صلح
و بنا بر این چه و در حال صلح و در وقت صلح با آن صلح و در حال صلح
در اطمینان و حصول آن در بیان و سبب قدرت مآل شرع و دین و دنیا تا این
اسلام و مسلمین در دست تقوی و مسلمانان درگاه مهین خلایق گشاده
فروان بخشید و مسکنی بکار آمد و ملک علی الاطلاق نهاده اند بسیار
از مردم و حاکمان سعادت گیم. عرفان صاحب در بیان صلح با آن صلح
خداوند تا از زمین تا آسمان و از انوار سراسر از همه مسکنی که صلح و در حال صلح
شیر و شکر و زرد و سبز و نارنج و کمره و غیره در وقت صلح و در حال صلح
در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح

لنگر

دمند
بنا و وقت یار آفرینش
تازه بلور منگنه
مطلوب اولی

آل

سیه
نگار

صفت

نصرت اولی که در وقت صلح

صفت ذات صلح با آن صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
که تحت لطفش شاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
کجوب همان اولی که در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
از پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
چه کار می. سعادت اولی که در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
او صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
چون و عمار حضرت سلطنت با آن صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
اولی که در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
زیرا که صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
اولی که در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
و صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
در هر چه صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
کشور و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
که هر چه صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
هم صورت و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
سعادت او را و صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
منور دید و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
زیرا که صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
نصیب اولی که در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح
شاهان و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح و در وقت صلح

شمالی

عبره

5

و در وجه و آستین ملوک را دست رساند و در دهان بنشیند و دیگر من بعد بر او
گردانند تو فرود می شود و هفت آستان و سیلا فرود نماند الا بی اتفاق عالم
آفتاب عدالت ظهور **مشهور** نگار را گرم او بر زهر است **مشهور** **۶**
امیر را هم او بر زهر از **گیا** بنا بودست ام تو جان بیخ و تلخ و همان طعم
گرم و سرد زمین و زمان **۷** **مشهور** زمانی این زمان اولی مرتبه جا صدر که در تبرک
اعلان دست مفت بجای میست بجای می بیرون اندازد و آن خاندان را اختیار
عارضه و ایستاد محول اهلوس آتش و کین حرق تاب بهوت و آبی مرگ را کین
مزید و من از آب بیخار بر شعله و تا دریا طعم کین و موقب اهلوس بر شعله و تا
مرواح و بنگار او شود **مشهور** **۸** **مشهور** حیات است چنانچه بود دولت تو
کز طبیعت انصاف در وقت **مشهور** **۹** **مشهور** از آن که در وقت کاستی گماند سبب این
سحر سرور و با و با **مشهور** **۱۰** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
نظام مملکت اندون تمام امیر و وزیر و هر زمانه طلیح و وزارت خوشین
روان است **مشهور** **۱۱** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
بست ازین حد درجه در فضل **مشهور** **۱۲** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
آصف **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
حسن و خلوص که حق ابر با و با **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
حالی و بر عیب بی نظر اهلوس **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
بذل جای رنگی رخسار و وفا **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
میراث **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
التماسه امین الملک ابر **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
بر چه زان است و ان با و شاد عظمت **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**

مشهور
مشهور
مشهور
مشهور
مشهور
مشهور

مشو زهان و سوا بخش را خلاصه است **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
الدوات علیا علیا و الفزین و الوان **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
ابر جلوه نوروزی که گرگان فیض امیر خود این اکا **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
ایشان ذکر سلطان معین **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
در حال میت جلوه و اهلوس **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
نبت قی **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
سعدت و عبادت **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
لطف از آن **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
روشن آید و دانست **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
صیغ **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
و هر دم **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
انسانان و صلوات **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
تخصیص **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
الانوار **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
اصناف **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
تا **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
از **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
شکوه **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
دیبا **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
دن **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**
قبول **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور** **مشهور**

مشو

نیاب قسمت در وجود اولی الامر در این معنی اولی الامر از اولی الامر در اولی الامر
معه شمع دوان نیستند اولی الامر از اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
با انکار اولی الامر از اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
از یکسان تا زن اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
الیه که بنده علی اختلاف تعین - نام عالیست انطوائی در اولی الامر در اولی الامر
اولی الامر از اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
وجود اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
مخفی و لاشکی حروف و معنی در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
توکل و حواله و قوت و معنی در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
هر نظریه و هر خطی در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
شروع اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
چون برکتی است که طریق اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
و فنون مذکور در حق معنی معنی و معنی و معنی در اولی الامر در اولی الامر
و امر و کتاب اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
در کتاب اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
موقوف علیه کلمه بار اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
و تخیله و تخیله در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
در نظر یعنی اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
در امر اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر

اولی الامر در اولی الامر

عقلی

الانجس اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
تجلیه و ذهن و مرسوم اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
فکر در علم مذکور در حقوق و معنی با معنی و معنی در اولی الامر در اولی الامر
در معنی کلمات که بخلاف اعلام اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
اولی الامر از اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
اوزرین ترتیب اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
علم تدبیر التوزار و علم سیاست اعدان نیز علم در و تعریف است که در آن
باید اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
تعریف اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
چند و در یک باب استنباط از فصل در حکم طریقی که تفسیر مطلق
حکمت در که استرازه کامل و حکمت طریقی و نظریه در علم **مفسر**
حکمت تعریف و تفسیر واقع معنی است توضیح و تفسیر این که حکمت
عقلی که در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
و تفسیر و واقع معنی است توضیح و تفسیر این که حکمت
نستحالی و ایستادگی در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
است که در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
و تفسیر و واقع معنی است توضیح و تفسیر این که حکمت
موقوف علیه عاقبت و تحقیق در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
موجب اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
و نفس است که در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر در اولی الامر
تکمیل خواهد و تحقیق کن سبب اختلاف تا هر دو از کیفی بودن حکم برون وجه

تفسیر اولی الامر

اول اولوب نشأه و دنیوتیده و زود و کلاوت بیخته و اصل و نشأه اولوب
 ثابت مساوات حقیقیه که اعتدالات میسر نظر است در این حاملی الامر
 و چون خطیاب برین خط و شیخ بجز ذات سما اعلا علیا علیان اولوب وجوه
 ذائمه اولان که معتبری که معلوم حصصه و ثابت در مدارک خطیاب
 اینهاج و مسرد و ریاضی و وجوه و ریاضی اولوب که اسان و اصنافه اکثره
 ظاهر و میان خارغان آن کون شده و خارج و سایر ذرات که فضل است
 من ریاضی و بحالت اولان است عقیده در حکما آفا اثبات ابر و بلذت
 جسمانی دن احوالیه اعلی و الا شش ماده دن مشرق اولان هوایم قدرتی
 اسب و اولی ایدر کون تقزیر است کدر چون مطلق حکمت حکایت نظریه
 و حکایت نظریه منقطع اولوب و فی معلوم اولان کون پس مذکور ادر که حکایت نظریه
 دخی اولوب فتح در وجه علی حده موم رسد و مستطاب است سوز زرا
 موجودات خارجه که برتر قدرت اولان و از آنکه کوه و زمین مدخلی بقدر
 و حکایت نظریه اکثر دن حکمت ابر او چیه قسمیه حسیه اولکسی اولوب که
 خارجه و دهنده مانده و جسته دن که جهولی دیه کسان ایزان معانه
 مستغن اولوب ایزان اولکل کوه و عقول و نفوس مجردیه که اسان
 ماده و طبیقه نامد نس و ادناسر جهولی علی جسته دن عقودت ادر
 اکثر دن حکمت ابرون علم حکمت نظریه که بر قسمیه علم ابرون در اولو علی
 دخی بر اسبوز زرا ماده جسته سه مایه بحالت و تحقیق اکثر ایزان
 خارجه و دهنده است اولان غایب سلوده اولوب و جسته مستغن بدلیل
 و بر ماندر و چون اشرف حیوت حبه اندر تقویت علی تمام اولوب و ایزان
 ذات الامر

حکایت خلق الله عز وجل

علمی

پس

بسیار علم ابرون یکدی و حی شاسب معلوم اندر آنجه دن هند ما و ده
 حقیقتی انما خارجه و حکایت اولاندر حراتت کونی و تثلیث و تریج
 حکم که خارجه ما در حدیث مشائسک و اندر اولو شیخ بود موجود
 روشندر انما دهنده جمع مواد معتینه دن خارجه و ذاهل بر شکل
 مدور یا شلیت و در خطیاب خطیاب حکم و قابلدر و موجود موجودات
 دن حکمت ایزان علم علم ریاضی در اول و علم اوسط در اول زرا حکایت ادر
 الحقائق و مستندش برتره رسد بر امامت ایزان فصلیه و علم ابرون که احسن
 اشککای کون بود علم ایزان ایزان ایزان بود علم مکملی جمله و یقینت
 و در اولی یقینیه اولو شکل و نقل ایزان داخل و در هم و شمشیر اولو اصل
 اولو شمشیر یک طبیقین کجسته معناد و کون اولو علم ابرون طبیق
 و فی حقیقته خارج اولو طبیقین اولو شمشیر و شمشیر اولو طبیق
 و از ده حیوت عند الازلان ایشیا ماده دن کون مایه و شمس و شمس قدر
 دهنده مستغن اولو خطیاب کلمه قرنی خارجه حقیقت اولو خطیاب
 تنزل ایزان کون اوسط اولو ایزان حکمت ایزان علم علم اوسط سیمیه
 اولو خطیاب طبیق و خطیاب اولو و معلوم ریاضیه ادرت قسمیه حقیقت
 دهنده و حساب و کوه اولو طبیق و دهنده و خارجه ماده یه
 اولو اندر ایزان حکمت ایزان علم علم طبیقه علم شمس ایزان زرا طبیقت
 که معیار حرکت و مسکنند ایزان ایزان خارجه و دهنده ماده یه
 ناقصه سه حکایت اولو و فی علم اوسط ایزان کونم ایزان زرا طبیقت
 حکمت نظریه سمت اعتقاد موزن من مواد ایزان حکمت نظریه کون که
 مقصد اصلی و مطلب ایزان در میان ایشیک اعتقاد ایزان علم ایشیا
 علمیه

زیر نظر مکتب و روشن نمودن بعضی از مکتب در این مقصود مقصود و مکتب
آموزگار که نظامی و از نظر مکتب منظم و متدبیر و مکتب در مکتب و مکتب
مدرس او که از مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مسائل مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
واقع در مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
را جود مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
بشرف مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مشروع اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
که مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
بیاورد مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
حققت مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
امریه مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
کما ان مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
راغب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
و مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
است این مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
حق و معلوم مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
اعمال مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

علیه
علیه
علیه

مکتب

و مضافی اخلاق رذیله و افعال اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
ایشان قلا و مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
کالات و مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
اوزره مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
و بر هر مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
حظیره و اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
و سعادت مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
علیه مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
است این مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
به و مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
نظر مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
و اخلاق رذیله و افعال اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
کامل مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
سعادت مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
ایلم مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
علم و افعال مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
بشرف مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
اخلاق رذیله مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب
دن اولی مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب مکتب

و فضیلت

مکتب

مکتب

اولو در حق اولاد و من خراسان و دینا فی زمین معارفی و دور کرد از بحال
 من در کمال است تمام قریب عالم مخلوق را با شکر و رحمت و انوار سماوات آنرا
 از زمین متفرق اولیوب در کلمات با وید در پندار محبتش و صفی
 و درجات رحمت رحمان در حق یکی ایلیا فی اتم الخیالات منعی و محبت
 اولو در هر حرکت نظریه را جل و عقاید حق در خلق و عالم او وجود
 که هم متعالی و صفات کمال و جلالت و با جمیع سوا از معادیه جاهلی
 جا پل و کورس نطفه پهل و اولاد و خالین و سیر کفر و شقا و توه خلد
 ابد اولو برین زمره هستند اولو را که تحصیل حق استقاد و مؤمن مدار
 و معاد اولو بکن متناهی نفس و هیوا و حق احوال و کرامت و
 حدیثی استظلم کس ملکات زرقیه و تحصیل حکایات غیر خدی المیده
 بیاید سعادت با کفایت مدهم در حدیث بی حساب رحیم مایه
 دنیا بخیر و اولو بکمال اول حدیثات و ملکات زرقیه که جویم هستند
 رسوئی قدر معذب و محترق و ریاض اشرف سلوت رحمانین
 اولو مقدار سختی و معترق اولو بلاخر وجود اولو که بی زبان و جسون
 مایه و موقوف اوقات سیر ایلیه سابقه و بعد رحمت رحمان برین
 و آبی آتش سوزان جرم و عقیبات خالص و ملکات خانه در وقت
 رضوانه خاموشی پس جان پیر اصل سعادت جاودانی مایه
 معرفت و ایمان در جهاد ایلیه که تملیک آلوده پیشه و شک هستند
 بر حاله که هم معرفت متعلک اولیوب که هم معرفت اندر که با خود
 که نصیب در است انساب از و سیم اگر ملکات نظریه خاطر و روح
 در حق استقامت و صفات صحیح و معارف و علوم مطلقه به شاطر اولو مطلق

در حدیث
 در حدیث

نفس

حکمت

حکمت فلسفه و حق تحصیل ایدوب معنی اولو باطل عامل اولو بر تندی
 اخلاق و عبادات معبود و خلافت استظلم علم و طبعی و دوش پوشند
 حامل اولو بر سر ارواح عالمه و انوار ساینه علم طهارت هر چند
 محاسن و تقدس در و حدیثند مؤمنان اولو با محبت علمه
 استظلم معنی که اولو هستند جنب و طریق و اولو یکس ایلیا که منعی
 هستند تا سنجی مو طریق ترقی و طریق اولو بر معنای طریق جهان
 شناخته و کارانش منعی و طریق سوزن و بار و آهن کنه و غیر جنب
 پنج اید بر سر اولو نایج و سوال اولو در بار و آهن کنه و غیر جنب
 جنب ایدوب حرمان با بین حکایات و اشعار و الریح العاصف
 مرور و عبور ایدوب خطی بر قدر و حکایات سن دن استعدا دینه
 مناسب در و حدیث ملائح مقهوری و مستقر که ایدوب ایدوبین
 مؤند و نظیر خالین زرقیه هستند اولو برین علم و حاصل اولو که کبریا
 اندوه و سیم ساین در اولو در اولو که تحصیل العظیم و معترق اولو
 ظاهر و بر بخش اولو که یک علم اخلاق طقت روحا غیر سیم صفت طب علی
 حسب شاندر زرقیه نفسان تریک اخلاق زرقیه ایدوبی و احوال
 اعراض در و طریق شایسته که اخلاق در کس انزال او انا و اخلاق
 زرقیه سمن اداست و انا طقت مستر اولو زرقیه عالم ایدوب تک
 محبت حاصل سمن حفظ و اداست هم جزو عارضه در دفع استظلم
 محبت زرقیه سمن اعادت انا مقرر از پس علم اخلاق فایده
 اولو که اولو نفس بر مقلدن خالین و طاری بر سر استظلم اخلاق
 تبدیل اولو و اگر نفس اصل جلیسته خلق حسن و حقو نیل و از زرقیه

علم
 در حدیث
 در حدیث

13

چار می باشد اول خلق را دایت و تکلیف بندگان برساند و برساند و از آن
اولی که تبدیل خلق است و تبدیل شدن بندگان و برقرار کردن آن
آخر خود حاصل خلق خدا باشد و برساند و برساند و برساند و برساند
حکما پس بوسه شد شرح و بیان این و از معلوم اولی که بوسه شد
حکما در منقول اولاد افعال مستوره اوج قول اولی که اولاد اولی که
تبدیل اطلاق مطلق است و در خلق که ذات آورنده حاصل اولی
اصلا تبدیلی نامقرر و از آن پس هر چه بیشتر در زراعت اعم طبعی و غیره
مشاقر و مومنان مبتدیه است و متقیان و غیره اولی که اولی که اولی که
مستعد برین بلعیدر یعنی اصل خلقت هر کوزه و بجز اولی که تبدیلی
متعدد و برین و فی الواقع و عا و برین مالموف و مستاد اولی که
حاصل اولی که تبدیلی نمکند و آوین قول اولی که اخلاق
با سزا ممکن و از آن پس مستور از هر چه خلق طبیعی و حیوانی و مظهر
کلیه اسباب خارج و مفردات طارنه دن حاصل اولی که برین فرض
تبدیل امکان خودند و هیچ حال ذاتی لازم بکن و هیچ استعمال و
استماع شریک اولی و عا و حکما و غیره و مالموف و مستاد اولی که
مذمبی اختیار و ترجیح المیل و مومنان فضل و مذهب جز در
ایشان دعوت و شریعتی مومنان مومنان و مومنان و مومنان
ترتیب و طریقی مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
بر مسئله اخلاقی مبتنی و حکما اولی مسئله اختلاف ابتداء
و هر طایفه بطریق نقل در اول مسئله بود که اولی مسئله است
اصل خلقت و مبداء نظر تو نه ملک او زین مجبور و نه هدایت

تبدیل

فان یسبح

و حاشا

حاشا منظور و معنی حکما ذاهب اولی که خلقت و طبیعت
آفرینش و بیگانه و غیره تحقیق او زین مجبور اولی که حرف او زین
مخالفت او مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
احوال دنیوی و حقیقی و متکرر با همان تعلیم و سعادت و مخالفت
اولی که شرف و سعادت است و حکما کتاب مملکت در و تحقیق اخلاق
ذیم المیوسب اصل خلقت و مبداء نظر تو نه ملک او زین مجبور
نتیجه حدیث شریفه و از او مبداء که خلق مومنان مومنان مومنان
ثم انوار مومنان او مومنان او مومنان مومنان مومنان مومنان
توصیف مومنان و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
حکما بو طریق مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
نفس است فی اصل خلقت و مبداء نظر تو نه ملک او زین مجبور
و مجبور و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
اولی که شرف و سعادت او زین مجبور مومنان مومنان مومنان
رضیق و عنایت مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
ایروب کسب طریقت و استفاده و مومنان مومنان مومنان مومنان
شفا و مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
دلخواه مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
واصل مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
نه شرف و سعادت مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
هر جا نبی حاصل را که مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان
حکما تحقیق اولی که مومنان مومنان مومنان مومنان مومنان

ضمیمه

اولاد اخلاق برود و انما استیجاب حاصل بقدر سبب اهل شفا و من و غلام
 اولاد را آنگاه بنویسند که صاحب را بعد از اذن اولاد که بکوشه ملایمت
 او چسبند در برستی اولاد که باطنی در برستی غیر نفس اولاد برستی
 برستی باطنی در برستی غیر نفس اولاد برستی برستی باطنی که صاحب
 مایل و باطنی طرفه بقدر و بوسطه اولاد و بریان اولاد که بکوشه
 اخلاق باخبر و متولد بر این اذن اولاد است از اولاد اولاد که باطنی
 جانیوس است که بر این اذن اولاد که بکوشه ملایمت اولاد که بکوشه
 طبعی غیر اخلاق اولاد و بر هر چه اولاد اولاد اولاد اولاد و بوسطه
 تسلیم در بعضی کس که طبعی شرافت اولاد و بر هر چه اولاد اولاد
 قبول اولاد و بر هر چه اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد و بعضی
 کس که طبعی اولاد که در مقابل مصاحبت اختیار بر هر چه اولاد اولاد
 انحراف اولاد بر اولاد و بوسطه متوسط درسی جانیوس در نقل اولاد
 کلام متفلسف اولاد و بعضی اخلاق قابل تبدیل بعضی کس که بکوشه
 اما جوهری که درین و عاقله و محققین حاکم نقل اولاد اولاد اولاد
 در که بر هر چه اولاد که در برستی باطنی و کوشه ملایمت اولاد
 و استقامت اولاد اولاد اخلاق طبعی اولاد تبدیل احوال و استقامت اولاد
 استقامت اولاد اولاد اولاد برستی باطنی و توانیست که آشیای باطنی و اولاد
 احکام و توانیست اولاد در ضایع و باطنی و توانیست ترتیب و سیاست که
 علی و امر انفاذ اولاد استقامت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 عاقله و اهل عالم تعلیم و توانیست اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و خدمت و حشمت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد

مخوس

محسوس و مشهوره و عاقله و برستی باطنی و برستی باطنی
 ممکن است که باطنی و برستی باطنی و برستی باطنی
 بعضی اخلاق محسوسه ممکن است استقامت اولاد اولاد اولاد
 آثار و احکام مندر طبعی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 دشوار و برستی باطنی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و برستی باطنی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 استقامت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 تبدیل طبعی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 نقل اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و برستی باطنی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 تکامل و احوال اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 نقصان و مشا و توانیست اولاد اولاد اولاد اولاد
 غضب و عناد و بر هر چه اولاد اولاد اولاد اولاد
 حقیقت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 عنایت حضرت منان اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و مرتب قبول اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 الیاد مؤدب اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 خاقان شریقه جناب غایب که در تاریخ و دلیل و دست امان و نقل اولاد
 رسوم خرات و خنود اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 قواعد و توانیست اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 نیز و ترجیح اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد

کوشه ملایمت
 کوشه ملایمت
 کوشه ملایمت

و تفرق از او و هر قدر عقل بالاتر و حاکم تر باشد هر چه دور تر از حسی است
 علی التام و بی اختیار نفس باقی و حقیقت را خود احوال خود قدر
 لکن عقل استقلالاً بحدی که از اولان هر قدر است بر سر است و کما یرید
 حضرت علی علیه السلام در بیان عقل می فرماید که هر چه دور تر از حسی است
 الحاد فیه از هر چه نزدیک تر است عقل استقلالاً بر سر است و کما یرید
 اما نیز عریف منوری اصطلاح و تحریر و فوائد تو بدین اثبات و تحریر
 ایچون انقیاد امرا و ایدم که نفس استانی طاعتش بر سر است و کما یرید
 معلوم اولوب معرفت نفس عرفان رب العالمین کما هم مراد است و سوا یه
 سعادت او اول و احیای و مقدم طاعتها و عبادت و سید اولوب
 ام اول اثبات وجود نفس از امر ثانی نفس جوهر اولی است یا اجز
 ام ثابت نفس مبسوط او بود و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 جسمانی و ظاهر آنست که امر نفسی بنده و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 ایدون که هر چه از آنکه در امور نفسی جوهر مبسوط ظاهر او بود کما
 و تصور آنکه امر اولی است وجود نفس باقی در معلوم او که نفس
 استانی تک وجودی بی همتی او نفس دلیل در بیان او حجت و مراد است
 مستثنی از نیز انچه استانی است و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 بر ساعت محقق و با معلوم اولوب او تو هر که هر چه در کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 که همیشه از جمیع احوال او طوار ده نفس استانی که در وقت ذواته شعور
 استشار در حال و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس استانی که در وقت ذواته شعور
 محتاجی او که هر چه از آنکه در امور نفسی باقی است و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 مجرید و مادی و بی شعور جوهر مبسوط و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس استانی که در وقت ذواته شعور

مطلب
خوبی

کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس

احکام و عوارض اولی است و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 و حدیث صحیح و ذوق سلطانی هم و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 صحیح در بنده مایه امور بی اثر از اولان کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 معلوم او که هر چه وجود ممکن یکی حقیقت حقیقت بر او جوهر بر او نفس
 از او که مانند خود کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 او شویب قیامت از او کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 بر او کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 آخر حجت ذواته و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 ظاهر بر جوهر ذواتی که نفس در هر یک از این مادیات در هر جزء از او که
 اما اشارت جسمه قابل اولوب تفریق و بعضی اما کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 و نفسی که در بیان اشارت جسمه قابل اولوب تفریق و بعضی اما کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 جسمه که در بیان اشارت جسمه قابل اولوب تفریق و بعضی اما کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 سخن کتاب اختلاف و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 و اول او که چون عرض موثره و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 قابل و عامی در نفس استانی اما کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 تحصیل اولوب اول امور حاصل اولوب کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 نفس جوهر و موثره اولوب بو صوری قابل و حاصل اولوب کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 نفس عرض اولوب ممکن و کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 اما بود دلیل در نظام و در هر زمان کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس
 و هر کلمه حقیق کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس

دینی

عقل
تفصیل

کما هم بدین بیان تقدیر امر را می بینیم و نفس

صورت و شکر و غیره و بعد از این که در جلال و جلاله و غیره
 صورت علی و در حق اوست و در حق او ظهور و جلاله و جلاله
 صورت و غیره و سایر اولیای خداوند است **و اما** بیان
 ساطعه نفس در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 و تفرقه و تفریق قابل اولیای خداوند است و در هر دو اولیای خداوند است
 اجزای جسمی که در بدن تفریق نمیشود اولیای خداوند است و در هر دو اولیای خداوند است
 پس معلوم اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 و تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 در هر دو اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 عاقله و حال اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 حال اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 چون حال و صورت مستقیم در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 ناطقه در وقت مستقیم در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 جسمانی در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 بهرات گشته در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 مراد اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 جمیع اجزای جسم در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 خصوصاً در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 مطلوبه که نفس انسان جمیع و جسمانی و ظاهری در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 زیرا که جمیع و جسمانی مستقیم در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 تفریق و تفریق اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است

حال شکر و غیره
 حصول اولیای خداوند است

در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است

امر خاص نفسی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 سابقاً معلوم است که نفس در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 و حاصله و تفریق نفسی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است و در هر دو اولیای خداوند است
 یعنی نفسی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 الا تفریق اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 سوختن این و بیاض این و غیره و تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است
 اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 و فصلات این و تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است
 در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 افعال افعال ایشان در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 و سبب و علل طبیعی در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 اولیای خداوند است پس معلوم اولیای خداوند است
 جسمانی در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 جانست تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است
 و تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است
 بواسطه وجودی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 ناطقه که وجودی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 جسمانی که در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است
 تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است

در وقت صبح و شب و در هر دو اولیای خداوند است

تفریق و تفریق قابل اولیای خداوند است

بیان ایره لم گویم مخلوق از عظیم مباح او از نند در نری حکمست
 شریعت و اصل حلیل و تراکم صدر زیر اسعالمات خرم و شریعت
 اکما یسنی و قرات حشر و حکم بوشی و دمن بخت و کافه و حکم
 آتین و عادت و فکله و طبعین بوسند ایل و بوقه لقال
 او لشکر و حکماد و بوقه کالم بوقه الافون طبیعی
 بر شردن مذموم و فرقه و نمود که شازل حکم و فلسفه حقیقه
 راه بولیوب بیابان طبیعتن افتاده بامه اوله و قلمه شایسته
 حق و بر لر زیر انسانه که فطرت عالم و فلیغه احوه الاظهر
 فلوات یکی ذهاب ذیاست و شرف جاه و دولت بقا و بقا اف
 غیر ثابت در بر و بولر حکما معتبرین از کثرت سفالت شایسته
 و فلسفه لری غایت رفکات اید و دفر ک معلوم اوله لجز اج
 عنایه متضاده در شرکت و اجزا و جسد اجسام متخالفه الکبا
 شریکه و قدرت شریع حکم و صانع عالم امور مختلفه در جمع و تفویض
 و شباهت متضاده نظم متنوع ارب برتی لجز اشقیه در خراف
 و روح حیوانه اجزا اشقیه از اوله و حوراث عربیه از ایست
 و شرف انکله نفس طبعی کسب خالی از کثرت قلب و قطع اوله سعادت
 که کینه و جمنوا و فذال اوله صورت و صورتن متفارق و مجزایان اوله
 قریبه ای و مقسود اوله شریک لبر بوقه ایمان و عاقبت شرف اوله و کینه
 بلکه لاخر اجزا عین کردن بر بقره ای و کسب و اوله طبیعت شایسته
 عقود کینه ای و کسب و اجتناب اوله لیک بکینه اوله لیک کسب و قطع
 امتداد در عناصر عالم سبب بقره کافه و رقبات و مواایل امتدال
 جز اعتدال اوله

روح حیوانی

جود است امتداد و جرم شریک ببقه و سبب اوله طبیعت کماله اما خراب بنام
 سلطنت است که اوله اوله و اوله اوله و اوله اوله اوله اوله اوله
 متنوع یک جسم بوزن اوله امتداد و سوار اوله شایسته اوله اوله اوله
 شریک ببقه سوزر حیوان است بجسم اوله اوله اوله اوله اوله
 اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 تجربی در بوقه و قیاس که در اوله طبیعت اوله اوله اوله اوله
 حقیقه در کله و دامن اید شریک لری اوله اوله اوله اوله اوله
 حیوان قیاسه ملایکه دامن شریک حورث حارمتا حکمست بقره اوله اوله
 که اوله اوله و فون سلم و عاکیه و جومو نمو شریک اوله اوله اوله
 متنوع کینه و اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 اما خلاصه و کلام اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 اوله یکی که اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 استقل در اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 بر کماله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 کلامه اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 شکل مادی و عدم اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 شکل مادی و عدم اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 کوجه اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 مشهور اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 ذکر اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله

کلیات

مطلب

مطلب

و شرف است

معلوم و خارج و در هر دو صورت باطل و در هر دو صورت باطل
سنگان آقالیم سیر و خصوصاً الفجر و بولکهار چون در ظاهر و
بوم تیر یا کثیر یا کم یا در وقت انواران است امور اضطرار و
اسباب غیر اختیاریه در تمامین اولان تفاوتی در جهت دیدگاه
تجسید کی است و بعضی نیک و بعضی بد و بعضی نیک و بعضی بد
و اما که نه اولان قولی در مقابل اولان هر دو وجود و مکتوب اولان
تفاوت در بعضی افراد که تفویض و تفویض آنرا در صورتی که در جهت اولان
مضایع عجیبه و استسماوات غریبه و حرف غریب الی و بعضی افراد که
فضیلت و تفویض و بزرگی در حق اولان است در آن وقت اولان که حرف عقل
سیر و احوالی نظیر حیوانی است که احوالی و مباحث علوم و معانی فنون و رسوم و سایر
عمیم و نظایر آن در دنیا شدن استفاده و استفاده اولان و
عقول قابل و از زبان حکام انانیت و احوال الی و بزرگی اولان و بعضی
آنکه بزرگی اولان و بعضی دیگر بزرگی اولان و اولان و بعضی اولان و
علاوه و احوالی اولان و بعضی دیگر بزرگی اولان و بعضی اولان و
مقام کی است و بعضی دیگر کی است و بعضی دیگر کی است و بعضی دیگر کی است
اعلیٰ و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
انزال و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
توحید و تقدس بران و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و شرف شایسته و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
متصله و مقام تحصیل و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر

شیخ

ایمان است
سنگین است

و

ع

و

و

و تفویض و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
تفویض و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
ابلیس و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
است که شرف و فضیله و سایر موجودات اولان است و بعضی دیگر و بعضی دیگر
اولان در هر دو صورت و فضیلت که است آنرا در هر دو صورت و بعضی دیگر
که شرف است از باب توحید و عرفان و احاطه از اوقات و مواجید و بعضی دیگر
عقل و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
را حاصل است آنچه در دست و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
از ملک که بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و سایر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
تجدید که مقامات است مقام ملک است و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
اولان و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
اجل و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و قدره و از باب بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
مشایخ حقیقت و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
سیر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
بیماد که بزرگی است و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
بسیار است و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر
جزایران در بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر و بعضی دیگر

الایمان

از آن جهت که هر چه در او است و در هر چه است
لیکن هر چه که او را است و در هر چه است
و هر که گمان منوط است بر آن در هر چه است
مگر در هر چه که او را است و در هر چه است
اما آنکه گمان که او را است و در هر چه است
آنکه موقوف بودی و او را است و در هر چه است
در هر چه که او را است و در هر چه است
نقص در هر چه که او را است و در هر چه است
مگر در هر چه که او را است و در هر چه است
و معارف و مفاهیم که او را است و در هر چه است
اعمال حسنه در هر چه که او را است و در هر چه است
و افعال خفته در هر چه که او را است و در هر چه است
حق با تبارک و تعالی او را است و در هر چه است
مرتبه و اولیای سنده که او را است و در هر چه است
احوالی که او را است و در هر چه است
تدریس و تدریس که او را است و در هر چه است
مقیم با و به و جوان و ملازم بیست و نه که او را است و در هر چه است
مکاران بهر آنکه او را است و در هر چه است
و آن تبعیت که او را است و در هر چه است
و اینها را در هر چه که او را است و در هر چه است
معامله و موقوف از هر چه که او را است و در هر چه است

بیان

و فریب

و هر چه که او را است و در هر چه است
عالمی که او را است و در هر چه است
تصفیه که او را است و در هر چه است
پادشاهی که او را است و در هر چه است
حجرات است که او را است و در هر چه است
من در هر چه که او را است و در هر چه است
سوی که او را است و در هر چه است
و ترک حرکت که او را است و در هر چه است
و افسردگی که او را است و در هر چه است
غیباوتی که او را است و در هر چه است
مستحقان که او را است و در هر چه است
بزرگی که او را است و در هر چه است
آنها که او را است و در هر چه است
و خردی که او را است و در هر چه است
خاصه که او را است و در هر چه است
حائز و معارف و موقوف که او را است و در هر چه است
قطعند که او را است و در هر چه است
مشیر که او را است و در هر چه است
برنده که او را است و در هر چه است
و اینها را در هر چه که او را است و در هر چه است
علاوه بر هر چه که او را است و در هر چه است

غویات

از دم کس کون و چندی در وقت کار بر این است که در صورت
 و غلبه سزاوار و غلبه بر غلبه در جمل و عمل و عقل و حکمت و کار و حاد
 حیوانات قسمه ابر بر او ایجا شدن غایتش محض خود است و خورد
 دیگر **سپس** بود زب باطلگی اسطفا و از آن باطلگی ترستی با کفر بر
 و ابر و از اولاد مستغنی است اما ایشان فلان سرفه حشر برین و معاد جسمانی
 اشبات انگلی بود زنده و قرب و مشرب تحقیق بر این غیب قدر المیوس
 دیر که چون گمان معنوی و سعادت حقیقی از خود است و جسمانی
 اکل خود ظهور و غار و فنا و شرب اینار لکن و عمل معنی و ممکن ظرف
 مقصور و تنوع کفاح حور از بیج حیوانات و ابرام بر مرتبه منزل و
 سعادت حقیقیه و نگ معارف روحان و ایتها کلمات غیبه از تری و
 نقائل لازم اولوب اکل بر اینها با غافل صغیا ادا این انسان که بهایم و
 حیوان ظرفیست و اقصا و جوهر کفایه و از نشیء سنگ تیر و خاک
 مریش که افعالش با اولاد خود صا لذات جسمانی و اقام سبق ایتنی
 اولد و مشربیات به ترینگ ابر کس اولاد بر کوه و اوجین و وجود اولد غفلت
 لذت اکل و شرب با غفلت و جوع اولدین اولد و لذت خواب و راحت
 سابقه و عقب و تجویز مستحق طومر و لذت جامع اولد وقت اولد که
 سابقا اولدین و آلات حسی نوملوا و مظهر غرضی که کلمه با استراغند
 لذت حاصل اولدینت خود شویب اولدین صا قدر رس لذت جسمانی
 ماحتی و شیبینت شیدا اولد سرفه کس مدعی بود تا نسل که صحت مشرب در
 حسی اوجینت با اوجینت و لذت کما منزه حشر جسمانی این اشبات المیلا
 اول معاد رس است و مصلحت نری اولد رسنه غیر دلیل اقامه اولد

و مابعد
 و مابعد

و غیر

و غیر حوس و ابر کس مودعا است و این ترس اولدین کما مودعا
 ترس اولدین مملکت و اقامه بر ایشا و اسب و کس برین شرط اینها
 علم است و از برین شیخ و اهل کما نبیة کلین بود این اولد و مقدم و ترس
 کلمه ترس کلمات مذکور و ایشا بود مقود شمشیر و ایشا بر کما نری
 ایشا برین ایشا بتدلیز **قطعه** گفته بود اینان بیام غفلت و هوا
 گفته بود ایشا نمان خود و در بیجا است **نیت** چه بود بی سوا کس حشر ابر
 از نیا جو که بود نیا غی مستقر است **همزه** میگوید نیت ناز نیا و حکم
 بود و از تحقیق کار کشته ناز نری است **سپس** عمل اهل ایمان قانند از نیت
 ایمان و رهنه و جام که نماند حشر بران و معاد جسمانی نمانند
 باقی حشر معاد این جسمانی به محصور سعادت است ان کلام جسته است
 لذات جسمانی به مقصور اولد و زهد مشمول بر کما مودعا و مقصور
 با امتعا و صحیح و صحیح اولد که معاد کبیر جسمانی و روحانی و برین
 لذات اولد و در رطوبت و جودان و جوع نفس غلامه و بدین اولد
 اولد عالم بر زهد و جودان ابر و جوع و خیره خود کزان است کلمه قدرت الهی
 و قوت و تناسل ابر و جوع اولد بر نیا به حساب برین و لذت مستعد
 حیدر و لذت اولدین لذات روحانی و جسمانی هیچ انگه کار و سعادت
 نفاختن المی تحقیق اولد کس مستعد اولد لذت ابر و جوع و معاد کلمه المی
 حسی جاننده لذات و مشربیات جسمانی با ایشا و اقبوب جمل حقیقت
 و نماندن اول سعادت عظمی با ایشا و اولد کس بی کما مودعا و ایشا
 قرب اید و برق برق سیر اولد بی کما مودعا و اولد مقصور
 محصور در اول سعادت و جلال و جلال همین معاد نیت **حکایت**

و مابعد
 و مابعد

و مابعد
 و مابعد

المستطاب المشاهير...
منها كعالم حقا...
عالم مشاهير...
ربا حقيقا...
مشاهير...
عالم...
امير...
بوجه...
حصول...
او...
وقوت...
مطلق...
وان...
بوعالم...
حاجب...
حجاب...
وارباب...
وخوارق...
مع...
بمستند...

ابن

ابن عباس...
لا...
مشارقة...
مشاور...
واختلاف...
نكايان...
وحيات...
درآنها...
درجوان...
اولاد...
الخير...
او...
و...
معتق...
لم...
شيش...
شدة...
نفسه...

صحة
بجهد

و...
و...
و...

بیت

مجلس باحوال احوال عالم...
عالم مناکک...
بوده و هوای مصلحت...
مختص قوتها...
مطلب عقلی...
نظریه...
کشف...
احتمال...
ارباب...
کوسن...
نیز...
اوند...
شبه...
نقل...
که...
انکار...
حکما...
و نیز...
عین...
نته...
حادث...

جسما...
اصول...
سیر...

چراغ

در این...
نیز که...
بمقدار...
این...
و این...
قوت...
اعلی...
آن...
و مترا...
برای...
ادنی...
ملکیت...
و این...
در...
ال...
دین...
عاشق...
بوق...
دین...
نفس...
او...

و این

و این

شش نایب حکمت که در این کتاب تشریح شده و در سبب تکلیف است و در
 کسر نفس پس بدو در صفت حکمت بود و در نفس حکمت است و بدو در صفت
 که هر دو از یکدیگر در هر شش و در هر طرف و در هر شش و در هر طرف
 حکمت است و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف
 ششگاه و شش اول که در حکمت است و در هر طرف و در هر طرف
 و هم در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف
 و هم در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف
 او می داند که هر دو از یکدیگر در هر طرف و در هر طرف
 تقدیر و تقدیر و تقدیر و تقدیر و تقدیر و تقدیر
 چکر و چکر و چکر و چکر و چکر و چکر
 وضع و وضع و وضع و وضع و وضع و وضع
 مگر که هر دو از یکدیگر در هر طرف و در هر طرف
 اول و اول و اول و اول و اول و اول
 آب و آب و آب و آب و آب و آب
 آب و آب و آب و آب و آب و آب
 عمانه و عمانه و عمانه و عمانه و عمانه و عمانه
 و عیش و عیش و عیش و عیش و عیش و عیش
 مهور و مهور و مهور و مهور و مهور و مهور
 اگر چه و اگر چه و اگر چه و اگر چه و اگر چه و اگر چه
 شکار و شکار و شکار و شکار و شکار و شکار
 وادی و وادی و وادی و وادی و وادی و وادی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

انکار

انکار و انکار و انکار و انکار و انکار و انکار
 انکار و انکار و انکار و انکار و انکار و انکار
 انکار و انکار و انکار و انکار و انکار و انکار
کتاب اول علم اخلاق بیان شده در شرح و تفسیر
 مقدمه و مقدمه و مقدمه و مقدمه و مقدمه و مقدمه
 و اما در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 بود و بود و بود و بود و بود و بود
 شدند و شدند و شدند و شدند و شدند و شدند
 علم مفرد و علم مفرد و علم مفرد و علم مفرد و علم مفرد و علم مفرد
 سایر است و سایر است و سایر است و سایر است و سایر است و سایر است
 چون هر دو از یکدیگر در هر طرف و در هر طرف
 المنزلی و المنزلی و المنزلی و المنزلی و المنزلی و المنزلی
 شش و شش و شش و شش و شش و شش
اقتضای تقسیم بیان شده در حکمت و اخلاق و در بیان و تفسیر
شرح و بیان شده در حکمت و اخلاق و در بیان و تفسیر
 انکار و انکار و انکار و انکار و انکار و انکار
 اول و اول و اول و اول و اول و اول
 یکی و یکی و یکی و یکی و یکی و یکی
 سخا و سخا و سخا و سخا و سخا و سخا
 ذکر و ذکر و ذکر و ذکر و ذکر و ذکر

تفسیر

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بر من کین بود در ایام بر سر و وقت سینه بس عظمی عقرب
افزای ظهور در وجاب تفریط نمود و بر او کس را زیندر و وقت
غیبشک اعتدالی بیثبات وجاب افزای تهور وجاب تفریط
چند و بواو آن تفریط در کوه خاچر تفریط کتب اخلاق نام بود
ایزدان نام بر این مرتبه کامل الطریح الاسلام ابو حامد محمد افزای
حق تفریط وین کتب با حیا علومه بر اسلوب اوزر سینه ایراد اید
و معینا دیو بکر عدالت خالق حکمت و عفت و نجاشتک ایضا عدل
حاصل اولور زینرا بواج خلق مجتهد و مستزج و متامله اوجی اوجیک
تر یکسند به حالت تشابه حادثه او او که اول فضا نیک کنی و
تمام اولوب ایضا عدالت سینه انوار انبیا لکن تفریط اظدر که
عدالت اولواج خلدن مرگ با اوج عدالت اوق خلدن بر قسم
مستقل اولواج قسم مقابل تفریط شویع و اظدر زینرا مشهور
و مزر در که مقصد اوق صوفی حضرت معتبر در اقام نشسته
جمع ایوب بر حقیق اعتبار ایلیک لایق اظدر مشاغلک با اسم
و فعل و حرف تفریط ایلیک نشکره بواج قسمی بر قسم اعتبار
ایوب مجبور اقام اظدر در یک جا نیز اظدر پس اولواج
اولد که اصول انشاکل اخلاق حسنه اوج قسم جهر ایوب تفریط
بود و اوزر سینه ایراد اید و زینک چون ان فذ اوج موعه وار در
بواج موعه او و عفت و عینا خلاق اولور بر نفس نیک در کتبه
ادراک و نیز معقولات و مدحکات در انکسین نفس سعید که
میدار غضب و اقدام و شوق تسلط و تفریط و جاه و غلب

افزای
تفریط

و عفت

بهر تفریط اوجی نفس اماره در که سعادت لذت و دوستی
فرد سینه و تفریط سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
و عفت بود اوج موعه کوره او جید زینرا اقرت کلن احترا عقلی ادرت
مستزج اولوب افراط و تفریط سینه ایلیک اول تفریط زینرا افراط
انما غیر زیند دیار زیندر خلافت عاقله و حیل و تفریط و عفت
و مستزج اولور تفریط ایلیک اوجی عفت اید و تفریط اولور
که ادراک حقایق و تفریط معتقدات ایلیک در عجز افغان نمود
افغان مذمومه ان موعه ایلیک در اول تفریط سینه اقرت
اوزر سینه تفریط ایلیک حاصل اولواج خلق سینه عت اولور اقرت
ایلیک تفریط اولور که ان کند و سینه بی نفع و هلاک و اله و متاویز
حق ایدگان و در این قدریدن بیرون اولور دشمنان مقابل و ایلیک
و عفت تفریط نامستول ایوب کنه و سینه ایلیک با اضرار اظدر و بو
موتیک تفریطی چند که عقلی و عفت سینه و عفت با و عفت
مذموم اولور بر کرده جزع و تفریط شیخ اولمقدر و عفت سینه
اعتدالی معتقد که سینه و عفت بیوز و تحسین اولور و عفت سینه
و عفت که ده عینا عت اقرت و عت اولور ایلیک زین تفریط افراط
در که دایره و شرع و عقلان یکاوز ایوب عفت و عفت
تداول و مباحث و عت بیوز عتله لذت مقدمه و عت تفریط
نمود در خود اولور که عتله تفریط تفریط مباحث ایوب ایلیک
بر ان ایلیک سینه عت اولور که اولور تفریط و عتله و
عاقب ایلیک اوج و عتله حریف تفریط عتله و عتله
اولور عتله

تفریط

ایوب تفریط
عفت تفریط

اوج متن بل بترشده نویسد آن را وساده نشانده ای بجز بوی که سوار
بواد بیک چنین بود و بعد مطلع اول آن است که غلط اول بود
او یک سخن غرض غایت در هر دو عالم شکر کجا جور در جو
اوج مقنا ملک پس مقدم او کلمه تحقیق اول و هر دو عالم شکر
فروغی وار در آن است که در شمع میان او است که در جمل و عالم اود
بهر نه قضیات و در ابرس با او وجودت بر سیدر یا آن که فرجه و در جمل
اهل عالم و افراد بین آن است اختیار و اینها یکی بود علی در حق است ای اختیار
ایون کند و قیابا وجود افره بود که بلیه ضعف که اولیون الا حظه سبل
اختیار و در معلوم بود که مقنا ملک نیست در هر حکم در آن بود حکمت
مشهور حکمت که بود ذات خارجیه و مقدر الطاقه الشیخ تبریک
دو تعریف ایون اول مقنا حکمت و ظهور بر حکمت و ابریک
حکمت غایب معناست در اول حق و ظهور ملک بود حکمت ظهور معنای
تالی در چون بود که معلوم اول بود حق در اول اول آن سوال جواب
ظاهر اول بود سوالی بود که حکمت وجود حکمت نظری و حکمت عملی بود
تقسیم اولی در سبب اختلاف دینی بود معاده حکم و عقیده و شفاعت
تقسیم اولیون بجز راست ظهور زیر حکمت بین آن و حکمت عملی اولیون
تقسیم شش ای خفته و ای غیر لازم ظهور و تقنا معلوم اولیون که اولیون
قسم اولیون حکمت اولیون قسم اولیون حکمت در هر قسم آن در هر قسم
ای که خفته و ای غیر لازم که سبب سوالی با نظری مندرج اولیون **باب**
اولیون انواع میانند در کجا جناس در شایلی که گوید بگر خشتند

در انواع اولیون هر دو در جناس سبب و بعد از آن انواع

واقع

واقع اولیون انواع ای بعد از جناس سبب و بعد از آن انواع
خارج معلوم در کجا بر اما جمل غلط مندرج اولیون استقامت اولیون
مقنا ملک مشهور این در هر تقنا التماس بر کجا اولیون استقامت
اولیون انواع بر بعد اولیون نوعی که ای کجا سبب سبب نهم او در جناس
مفان ذهن در جناس سبب در هر تقنا شخصی حسن تفکر شخصی
تحفظ در جناس تذکره در کجا سبب در هر تقنا سبب ایون مقنا
استقامت بر سبب و مقنا و در آن در استقامت مطالب آنکه سبب
ایسان اولیون بر هر ملک مقدمات مستقیمه دن استقامت مطالب آنکه مقنا
و مداریت استقامت حاصل اولیون **باب** سرعه نهم بر هر ملک در آنکه سبب
ایله لوازیون ملزومات و عقیده دن عکس استقامت عکس استقامت
توقف ایون سبب استقامت حاصل اولیون که در هر تقنا نظره اولیون
و فکر و نظره امور معلوم در سبب ایون بر هر اولیون مقنا
الباب سرعه نهم فکر و نظره اولیون در اولیون سبب لوازیون ملزومات
استقامت تقصد دن عکس تقصد و عکس مستوی یا استقامت فکر و
نظر در هر تقنا علم سبب از تحقیق او سبب در آن مقنا ذهن
بر هر ملک در آنکه سبب ایون سبب نظر سبب و سبب سبب استقامت
مطالب ایون مستقیمه اولیون **باب** سبب در هر تقنا در آنکه سبب
الیه نفع جدت و نیز ملک حاصل اولیون کجا سبب مقصد و
دافع اولیون حکمتی ایون مطالب کجا نفع و سبب سبب ایون
آن حسن تفکر بر هر ملک در آنکه سبب ایون مستقیمه و استقامت
یعنی مطالبی که سف مطالب ایون کجا سبب هر چه در آن سبب اولیون

ایون

در اولیون

در انواع اولیون هر دو در جناس سبب و بعد از آن انواع

حد و مقدار این صفت زایت ابرو شود که نه واجب اولی است
هرگز با هم نماند و در هر حال اولین اینها است که در حفظ
بر مکه در که آنکس سبب این نفس است و تحصیل اینها که صورت
و مختلیر و کیفیتی حفظ **انواع** ذکر هر مکه در که آنکس سبب این
نفس حفظ شود که در این سنه این بره زانند اولی است و در سایر اینها
انواع فضیلت حکمت بنام در شرح اولی **اما شهادت** شکرند
اولی انواع اولی بر خود را و کسی که نفس بجای خود است و بخوبی
علمی است در درجی ثبات بشخصی جمیع اشیای که در
بوجبه شهادت مکنه بخوبی تحمل بقدر بخوبی توانست و بخوبی
عفتی اولی بر بخوبی مقدار **اما شکر نفس** اولی که گراست
هوا زین ملامت و تقوی عتاد و بر وساره العتات اقبوب بلکه
مردم و ذم ملامت منزه گمان در در قبول الموائف نظر عقیده
مت و ای اولی بر اصلاح خود ملامت بخندند در در تقابل حال
و مشا همد و محتا و ای اولی بر مقصد بسته تصور ملامت
سنه انون صادر اولی بر و در تمام حفظ و خلق کرم در که در
راه ارادت و طلب جلاله و کرامت نیز است و شکر شود اصفی
متنازل عشق و فناء لی با که بر نودن طریقه مقدار اولی است که
بر خاسته و زمان و در میباید سر آمدی بر خوشترن میاید
در هر قدر نیز بر نوازش است پس اگر و شکر مکن میاید
و در هر دو در عوامان و طالبان مطالبه عالیه مقدود یکسان اولی
لا زودر شکر خواهی مکار در بخیر منتطق الطیرند **بیت**

و حفظ

نوعت

است
است
است

چنانکه در

منع

صالح وقت کردی و میگردی از این که در این صفت اولی بر مکن
مخاض معانی و اولی و دوم نظام امور و نوبات و نقل ایات اینها در
اولی بر جریه و نوبت هر چه اولی بر مکن سبب سار اولی بر در اولی
اولی بر کف نفس طلب جلیل حقیق و کل و این ملامت و بعضی از ملامت
باید اولی بر بوجبه هر که رفت و در و در و در و در و در و در و در و در
تجلیل اولی بر مقدار ای در اولی بر و در و در و در و در و در و در و در
شکر اولی بر که در شکر ملامت ملامت و در و در و در و در و در و در و در
خاد ملامت هر که شکر ای در اولی بر و در و در و در و در و در و در و در
آن ملامت هر که در شکر ای در اولی بر و در و در و در و در و در و در و در
بهارت و در و در ای در شکر ای در اولی بر و در و در و در و در و در و در و در
اگر مکه که آنکس سبب این نفس طلب همان بودی که لام و شکر ای در شکر ای در
مصارف و بلا و بنوا بر شکر ای در و در و در و در و در و در و در و در
شکر ای در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
بر مکه ای در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
شکر ای در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
چگونه که آدمی مشت غبار و زاید بر دست **اما سکون** اولی بر شکر ای در
و غبار برده که نمای دین و دولت ملت و رحمت الایه و در و در و در و در
واقع اولی بر خفت و سکون بر اولی بر شکر ای در و در و در و در و در و در و در
طماندن اولی بر شهادت شکر ای در امور است سبب شکر ای در و در و در و در
بر هر یکی از انواع ذکر هر که با نیز اولی بر **اما تحمل** اولی بر کف نفس سب

صفت

است

و تامل

اولی بر شکر ای در

و در و در

اولی بر شکر ای در

41

به مصلحت و نظام و صلوات و ابروی و اسرار و مقاومت و ستاره و کجای
 غلطی آنکه صف اول و مقصود غایب است که از موهبت و قضای حق تعالی
 آید **اما** شفقت اولی که از انبیا و حبیب است جان اولاد طلال و طلال
 تا ملائیکه شرف و انوار را بر ایشان افاضه نماید و اولی که اولی و بعد از
 او است بهشتی آنرا از سینه مقصد و افضای و سنی و مستعین دفع و عینه
 موهبت اول **اما** صلوات و برعم اولی که از کعبه و عتبات و عتبات و ابراهیم
 و اقصی الموضع ساجی و جهاد و غیره و انوار و مشاهدی و جمال آنکه در متضا
 و مستعد عالمی اولی و شرح اولی که در دین محمدی که احسن و جود
 او از زمین موهبت و اشراف و خلائق و فضائل و احوال و مشهور و در بود فاکت
 رعایتیه احصای تمام و اعدا و ملائیکه او از ره مشیت و حق جناب
 رسالت پناه و حقیقت دستک **اما** تعلیقات کسب الاقام و وصل الی مقام
 بود و شرف و اولی که در حق صلوات و برعم خصوصیت و اولاد طلال
 و موهبتی که خارج از حد و در **اما** مکانات اولی که در کعبه و در احسان
 و اعلی اولی که در مقابل سینه و در زیاده احسان و انعام و کسب ملک
 ابرو سینه **اما** حق شکر اولی که در سعادت و معاد و اتم و اولی که در
 انصاف الی اعتداف ابروی استعدا و اطلال اولی که در جمیع عالمی
 و شکر کسب استحقاق اولی **اما** صفت اولی که در حق و احوال و
 خلائی و سبب بی نیوی استحقاق ابروی و احسن الوجوه قضای و سبب شرف
 عاری و نداشتن منافع اولی **اما** توفیق اولی که در انصاف الی اعلی
 اقران و انصاف و صدق او در محبت ابروی و در انصاف الی حق تعالی
 مبتدیان است و سبب و توفیق اجتناب از کفر **اما** تسلیم اولی که در کسب

سختی

سالم

الهی

آید و در سینه و توفیق و در اولی و در انصاف الی حق تعالی و در
 شرف و در طرف اولی و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی
 مختلف و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی
 توفیق قدرت و کفایت شکر و در اولی و در اولی و در اولی
 تبدیل هر چه سبب از حق اولی و انوار الهیه تقدیرات ربانی و در انصاف
 بی غایب و بر طرف ابروی و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی
 اولی که در سینه و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی
 نیک و دست **اما** هر چه سبب بر کسب می کند **اما** در انصاف و در جمیع الی
اما عبادت اولی که در اولی و در اولی و در اولی و در اولی و در اولی
 و جود و کسب استعدا و در انوار و در جمیع طیبه که در جمیع و در انصاف
 ظاهر و باطن الی ملک و جود و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 گوشش ابروی و تقوی و تها و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 انبیا و ملائیکه و انصاف در احوال و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 اوامر و نماز و سبب و قبول و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 تقدیر در ملک و احسن اوصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 عند دن و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 و غیر سبب استعدا و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 بود فضائل و بعضی معنی الی حق تعالی و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 آخر خادش اولی و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
 شستی او که در بعضی طیبه و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف
تغییر و تدبیر عاقل سبب و در انصاف و در انصاف و در انصاف و در انصاف

شور

ایر

اولاد آنکه در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 بودی هرگز مستقیم هر دو یکدگر که در آن کجاست و در آن کجاست
 غرضی ابره در خواست اینها **اعمال** اینست مجموع طریقی تا اولیاء و
 مذبح حقیق و حاق وسط غایت صومعه اوله و غنیزدر کسینه و
 بیوته و وصف هر طریقی من الشعر واحد من السیف اشارتی الیه
 بیان پیور شد و فاجحه کتاب که بریده آمدن العزای المستقیم کسبیل
 اشارت پیورین **دینی** بود **دینی** جو یا یاره میگردد ایله اهدا العزای
 زیر لیل طلب مومن نون کرده سگور سبیل مستقیم و ایله
 نشان کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 صورت و منظر در نماز کجا بود و ایله کجا کجا اشارت کجا
 جمله مستقیم کجا فصل انور کجاست در آن کجاست و در آن کجاست
 بشارت و انوار بر شو و شرر ظهور صاف و عالی و اخلاق در آن کجاست
 غرضی نشان کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 اولور نتم که معتقد در هر روز اعتقاد برین اخلاق اوله عالیه و کجا
 خداوند انسانی هر طریقی که در هر روز و شیخ و در هر روز
 او زود بود اولور که هر کجا اعتقاد نشاء و در نیوی در رعایت
 انش اولور و در هر طریقی و هر طریقی نشان هر طریقی که در هر روز
 اید و در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 تا و در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا کجا
 شور در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست

در آن کجاست

در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست

کجا بود

کجا بود و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 عسیر بود و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
 کجا ایسیر بلکه هر وقت سبب اولور در هر طریقی که در هر طریقی
 باعث اولور و هر یک موطن آخرت و در هر طریقی که در هر طریقی
دینی اولور که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 شیطان کجا اولور **دینی** پس مائل کجا که در هر طریقی که در هر طریقی
 ایله در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست
دینی معلوم ایسیر که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 حقیقی در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 نظریه کجا که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 اولور متوال حقیقی در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 وسط انصاف در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 و اعتقاد شخصی در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 وسط در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 و احوال کجا در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 مکتوب که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 آخر در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 پس در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی
 بجز آن کجا در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی که در هر طریقی

در آن کجاست

در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست و در آن کجاست

سنا با ارباب انجمن و ...
 یکی حکمت فیضی که ...
 و ستم در و اول موتی ...
 در حرف و بر اول ...
 اولی که ...
 اولی که ...
 و بعد و ...
 بلادت و ...
 ترک استعمال ...
 خیار طاری ...
 او نور ...
 و اخیر ...
 من عرس ...
 اقبال ...
 که دست ...
 است ...
 منور ...
 بر که ...
 فضیلت ...
 و ارباب ...
 نفس

و غیره ...

نفس نسبی که ...
 که با ...
 مؤدی ...
 خوف ...
 انگار ...
 مشتمات ...
 ارباب ...
 خود ...
 بالکلیه ...
 او ...
 مشرق ...
 انظار ...
 و قبول ...
 تنگی ...
 زیرا ...
 عدالت ...
 و آنچه ...
 دیدیم ...
 که در ...
 متناس ...
 که و ...

و نه ...

تو ...

از ...

نفس

اولی مرتبه در اول سلسله استیجابات مشربان در عارض
او مقدر در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض
اوقات و تعریف اوقات آن مقدر در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض
اولان مشربان که ترک او با مال و علم مستحق استیجابات مشربان در عارض
سایه اجناس و فضائل و سوسق از زره قیاس و اعتبار و اعتبار
و دینی معلوم اولوس و تکوینی و ذراتی که بعضی از علمیه اولوس مشربان در عارض
که چه با تکوینی و غیر مطلق در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض
سخا تکوینی از اولوس و تحلیلی که غیر مستقیم و تکوینی که در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض
در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض اولوس که اساس معین و وضع اولوس مشربان در عارض
اولوس نامعین و نامعینی معلوم اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
فروق اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
که فضیلت کمالی است و فضیلت اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
فضیلت دینی زیاد اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس وجودی خود را زیاد اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اما غیر مطلق در اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
و با هم اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
و با هم اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
سپس ظهور و اسرار که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
شده که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض

کمال

کمال سخا و کمال محبت و اوقات مشربان در عارض مشربان در عارض
اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
فروق اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اما فضیلت معنی اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
حق معنی ناموس که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
که با اندوه دینی از مقدر سپس فضیلت دینی زیاد اولوس مشربان در عارض
بشریح فضائل کمالی که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
کمال باب رابع فضیلت مشربان اولوس در اول مرتبه استیجابات
چون اجتناب فضائل انواع مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
انسان مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
که بعضی از فضائل او در اول مرتبه استیجابات مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
فضیلت دینی خود را اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
دن اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
ایشان اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
ایمان را مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
داختن و حقایق باری و عیوب کمالی که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
فروق دقیق است که اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض
عینی تعلقه موی مشکاف اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض اولوس مشربان در عارض

فصل ۲

توان خرج کردن بر ناسخه سر زران و دهکانه ناسخه بر سر
چون که در کتب است از آنکه در حق او که را اهل ریاست و اقتدار
تخلیف بر حقا و اوصاف خود را در کتاب او در کتاب
توفیر سبب ایجاب از حق الله و نقل آنرا در کتاب او
ایجاب از اهل و مقام و عقبت از اهل تصور و بویا نند و این فطرت عقبت
عاریه و عاقله از خود لر منبعه افکند که اولی فاسد با ظاهر **اما فضیلت سخا**
مشایق اولی که بعضی سفها و ارباب سرف اولی سیرت که بنور فطرت
حال از حقسته مبتلا و محسود و تحصیل قوت نفس و مایه چون ذره و
الاصد اعتقاد فطرت بلکه میراث خواره لکن مال موفیر یا صاحب مطلق
و مکار بقدر حقیر و مکتوب از اندک بر سر سبب تا واجب بر او انفاق
و صرف عقلا و مکتوب است از این مواضع تا بر و بزرگ ابر که در کسر
آید جو او و بی حسد مویزه اقی عقاید از حاشا که تازه حاشا فطرت
بهره و الطوبه و موت اعنقون خاره و موفیر اولی که دیشتر از جمع
مال نوه بلند او سخته سبک حقوق کبیر و جزئی سبک نیکی کوه
بلند و آن سخته بر حق کبیر فکرم در کس سبک از بنوه فکرم و کوه توانی
جمع که در حلاله اولی اولی اما اولی سبک اسفند قوت طفل خور و سبک
الیه و حلال اولی **قطعه** سیاستک ده هم از سبک بودم و از کبیر اندک
لیکن از سبک سبک بر آن بهر آن آوستن سوزانند و مکتوب چون
معاشرت لا سبک استقامت سبک در مکتوب تمام اولی و کفایم و فاشد
و سبک سبک به مال او مع سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
ایله کفایم و اولی اولی **وی** مرا سبک معلوم شد در آن حال که قدر

مرد و دولت و قدر علم عالی و کالی و معنی فطرت و سبک
توان خرج کردن بر ناسخه سر زران و دهکانه ناسخه بر سر
چون که در کتب است از آنکه در حق او که را اهل ریاست و اقتدار
تخلیف بر حقا و اوصاف خود را در کتاب او در کتاب
توفیر سبب ایجاب از حق الله و نقل آنرا در کتاب او
ایجاب از اهل و مقام و عقبت از اهل تصور و بویا نند و این فطرت عقبت
عاریه و عاقله از خود لر منبعه افکند که اولی فاسد با ظاهر **اما فضیلت سخا**
مشایق اولی که بعضی سفها و ارباب سرف اولی سیرت که بنور فطرت
حال از حقسته مبتلا و محسود و تحصیل قوت نفس و مایه چون ذره و
الاصد اعتقاد فطرت بلکه میراث خواره لکن مال موفیر یا صاحب مطلق
و مکار بقدر حقیر و مکتوب از اندک بر سر سبب تا واجب بر او انفاق
و صرف عقلا و مکتوب است از این مواضع تا بر و بزرگ ابر که در کسر
آید جو او و بی حسد مویزه اقی عقاید از حاشا که تازه حاشا فطرت
بهره و الطوبه و موت اعنقون خاره و موفیر اولی که دیشتر از جمع
مال نوه بلند او سخته سبک حقوق کبیر و جزئی سبک نیکی کوه
بلند و آن سخته بر حق کبیر فکرم در کس سبک از بنوه فکرم و کوه توانی
جمع که در حلاله اولی اولی اما اولی سبک اسفند قوت طفل خور و سبک
الیه و حلال اولی **قطعه** سیاستک ده هم از سبک بودم و از کبیر اندک
لیکن از سبک سبک بر آن بهر آن آوستن سوزانند و مکتوب چون
معاشرت لا سبک استقامت سبک در مکتوب تمام اولی و کفایم و فاشد
و سبک سبک به مال او مع سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
ایله کفایم و اولی اولی **وی** مرا سبک معلوم شد در آن حال که قدر

مشهوره

سج

مبین است اول اما افعال سبحیه و غیره و تنگی که در
 مش به فعل در غیر صورت است و غلبه و اولی که در علم
 غلبه و قوت جسم و اجسام است و توفیق و توفیق است
 اقتراف و توفیق در مشتق از فکر جواب و بر این تحصیل فضیلت و ثواب
 و کفایت و ایشا غالب گردد به مغلوب مطلق و الاثره که در هر مکانی
 و مقام و متی اولی غیر حیوانی است جنگ و انزاع و تعقیب بر آنکه ضایع الی الله
 برکنسته تمام سلاح و توفیق همگی اولوب بر فوین الحیة و بی سلاح
 عاری اولی که کشته اولی جنگ و بر و سب که غلبه انگل مقدماتی و بر سب
 شجاعت و اسلوب فضیلت و کفایت بر سب شجاع حقیقی اولی که کشته اولی
 افعال شجاعت از آن است که ای غلبه بر سب شجاع و استعدای مگر صحیح اولی
 جملاد اولی و صفت شجاعت در غرض مطالب دنیوی و دنیوی اولی
 غلبه مقدماتی جوهر و صفت فضیلت شجاعتی حاصل و در وقت هیئت که
 توفیق زایل تلقی اولی بر توفیق کشته تمام توفیق از احتراز
 انقطاع قوت محرومات و انقطاع ریشتر و حیوانی توفیق اولی
 و آنکه قنده موت جمیل صیادت و غیره از افضل و نام نیک و حسن
 و شگاف و زینت قبل از توفیق و نارسافت قنده قبل عیش و نیکان از رخ
 و اکمل اولی و توفیق یعنی ایامی عرب و غیره و توفیق انیس و التوفیق
 لنا القدر دون العالمین و القدر بهون علینا فی المعاصی نفوسنا
 و من یحکب الحفاد لم یظلمهم اگر چه از وقت فضیلت شجاعت است
 بی مخرج و خوف قنده و توفیق محسوس منافع شجاع
 و معلوم ادراک بشران بیسته جنگ و نزاع اولی و توفیق جایز در آنکه از
 46

و فوق الحیة

لذات

لذات و شاقه و تنوی و انزاع و مشهور است و در هر دو
 حیات و حیات است و لذات و شاقه است و لذات و شاقه است
 حیات و حیات است و لذات و شاقه است و لذات و شاقه است
 خصوصاً که بر این نفس را بشمار روی غایت دین است و لذات شریع
 سستی که بر این نفس را بشمار روی غایت دین است و لذات شریع
 الانام از لذات است و اعلام اولی که اولی است و لذات است و لذات است
 امواتی که احیاء عشر بهم برزخون و انعام و توفیق و حیات
 که با دین نوع است حضرت بر سب است عنوان خاندان فضیلت
 شجاعت و موعب شجاعت و اولی که اولی است که کفایت و توفیق
 احصاء در علم دن بر آن بود که ان امره تحت الشجاعة و توفیق
 مثل حیة و غافل از سب و بهوشند لیسه و توفیق که قرار است
 موجب بقا و حیات و تحمل و قرار بر هر حال مؤدی فنا و حیات
 و کفایت و انان اجل مشق و و عود و مقدره دن تقدم و توفیق
 مستعد شایده که از موجب هلاک و نجات و قرار موجب
 ظفر و شرف اولی و اذ انان که من الامور مقدره و فرقت من توفیق
 توفیق و حضرت معادیه دن روا سب که جنگ و توفیق باکی
 عزیز یک رکاب قراره قوم مشق که توفیق ظاهر و توفیق
 ای بی حقیقی و ای بلای و اخذ از کفایت شجاعت اولی
 اذ اجنات و جاست مکانیک که اولی است و توفیق
 محزون شریع عالم و نفسی هر قراره او حامل قدام کجاست
 و هر طره از انعام و انعام دون ظفر اولی بر سب است و توفیق

خبر و اولی الامر علیهم السلام استثنای هر دو است پس اولی الامر اولی
فصلت است جماعت و حق است و حق است پس اولی الامر اولی
ظان لغز و جنبه غایت جبهه و صف مرفقه است پس اولی الامر اولی
زیرا استماع اولی الامر شد و اولی الامر استماع و سایر در غیر اولی الامر استماع
این را که استماع اولی الامر است که اولی الامر استماع اولی الامر است
بی خبر است که استماع اولی الامر است و استماع اولی الامر است
عینا استماع من سود و قضا است و عاقل است با حفظ و عطا است
اما فضیلت عدالت مشیبه اولی الامر عقده متذکر اولی الامر است
زیرا بعضی ارباب متعمد در باره حقیقت عدالت من علی غیره در
گند و اولی الامر است عدالت و صلح و اولی الامر است عدالت
و فلاخدا و عایشه و عادت را با اولی الامر است خود نمای اولی الامر
بر این استعداده و اولی الامر است عدالت و حقیقت عدالت قبولی
نفسی استعداده اولی الامر است منبسط و اولی الامر است خلوت و جلوت
نیچ معل و غیره است اولی الامر است معلوم و اولی الامر است موافق
و خلوت است معلوم و اولی الامر است معلوم و اولی الامر است معلوم
سعادت اولی الامر است سعادت و اولی الامر است سعادت
عبادت با خلوص است نکوست که بر وجه آید از بی مغز است
چون استعداده است عدالت و اولی الامر است عدالت
و تکلیف است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
و فضائل است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
اصناف است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
تذقیق

از

تذقیق است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
فصلت است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
ظان لغز و جنبه غایت جبهه و صف مرفقه است پس اولی الامر اولی
زیرا استماع اولی الامر شد و اولی الامر استماع و سایر در غیر اولی الامر استماع
این را که استماع اولی الامر است که اولی الامر استماع اولی الامر است
بی خبر است که استماع اولی الامر است و استماع اولی الامر است
عینا استماع من سود و قضا است و عاقل است با حفظ و عطا است
اما فضیلت عدالت مشیبه اولی الامر عقده متذکر اولی الامر است
زیرا بعضی ارباب متعمد در باره حقیقت عدالت من علی غیره در
گند و اولی الامر است عدالت و صلح و اولی الامر است عدالت
و فلاخدا و عایشه و عادت را با اولی الامر است خود نمای اولی الامر
بر این استعداده و اولی الامر است عدالت و حقیقت عدالت قبولی
نفسی استعداده اولی الامر است منبسط و اولی الامر است خلوت و جلوت
نیچ معل و غیره است اولی الامر است معلوم و اولی الامر است موافق
و خلوت است معلوم و اولی الامر است معلوم و اولی الامر است معلوم
سعادت اولی الامر است سعادت و اولی الامر است سعادت
عبادت با خلوص است نکوست که بر وجه آید از بی مغز است
چون استعداده است عدالت و اولی الامر است عدالت
و تکلیف است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
و فضائل است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
اصناف است عدالت و اولی الامر است عدالت و اولی الامر است عدالت
تذقیق

اویندر

ممکن اولی پس معلوم اولی و تکلیف مستند عداوت او بر شسته
 اولی بر کسی نسبت است اولی و کفر مستند اولی و کفر مستند
 مالی یا کرامت و مرتبه تبع اولی و عداوت کفر مستند اولی
 در معلوم دوم علی اولی بر جانب مخالف و کفر مستند اولی
 کفر یا کجی معاملات و معاشات در بیع و غر و اطلاق و در ضمن
 یکی او جیسی نادیده است متعلق حدود و سیاسات و مقاصد
 و مقاصد در هر بر سر نه حساب رعایت اولی و عداوت
 حاصل اولی و در مقابل آخر و عداوت اولی و عداوت
 آنکه پیش از اولی کفر است سیاسی اولی و عداوت اولی
 پس مرتبه و وسط عداوت که چیزی (حدود و عداوت) و معلوم
 اولی کفر که با مرتبه به میزان است متعلق اولی و کفر مستند
 و عداوت و هر ماده ده مرتبه و وسط نه مرتبه و کفر مستند
 عداوت معصیت اولی و کفر مستند و عداوت مستند
 للبلاد بر میزان انزال و اولی است و اولی مستند و ناموس
 آید در میزان اولی و عداوت و کفر مستند و میزان ثانیه که اولی
 و کفر مستند او را هر چند که نوع است از مدینه الطیبه در نفس متوجه که
 معاش ایجاب نمی آید احتیاط و معاشرت و بعضی افراد را که امور نه معصیت
 اعانت و مقام است این نیز حاصل و کفر مستند و عداوت مستند
 عداوت و اجتماع و عداوت و معاشرت احتیاطی که اولی و عداوت
 در جمع و کفر مستند مرتبه و عداوت مستند و عداوت مستند
 و در عداوت در کفر مستند اولی و عداوت مستند و عداوت مستند
 در مرتبه

مطلب
 بر میزان انزال

دفتر

مخلوط

ممکن اولی پس معلوم اولی و تکلیف مستند عداوت او بر شسته
 اولی بر کسی نسبت است اولی و کفر مستند اولی و کفر مستند
 مالی یا کرامت و مرتبه تبع اولی و عداوت کفر مستند اولی
 در معلوم دوم علی اولی بر جانب مخالف و کفر مستند اولی
 کفر یا کجی معاملات و معاشات در بیع و غر و اطلاق و در ضمن
 یکی او جیسی نادیده است متعلق حدود و سیاسات و مقاصد
 و مقاصد در هر بر سر نه حساب رعایت اولی و عداوت
 حاصل اولی و در مقابل آخر و عداوت اولی و عداوت
 آنکه پیش از اولی کفر است سیاسی اولی و عداوت اولی
 پس مرتبه و وسط عداوت که چیزی (حدود و عداوت) و معلوم
 اولی کفر که با مرتبه به میزان است متعلق اولی و کفر مستند
 و عداوت و هر ماده ده مرتبه و وسط نه مرتبه و کفر مستند
 عداوت معصیت اولی و کفر مستند و عداوت مستند
 للبلاد بر میزان انزال و اولی است و اولی مستند و ناموس
 آید در میزان اولی و عداوت و کفر مستند و میزان ثانیه که اولی
 و کفر مستند او را هر چند که نوع است از مدینه الطیبه در نفس متوجه که
 معاش ایجاب نمی آید احتیاط و معاشرت و بعضی افراد را که امور نه معصیت
 اعانت و مقام است این نیز حاصل و کفر مستند و عداوت مستند
 عداوت و اجتماع و عداوت و معاشرت احتیاطی که اولی و عداوت
 در جمع و کفر مستند مرتبه و عداوت مستند و عداوت مستند
 و در عداوت در کفر مستند اولی و عداوت مستند و عداوت مستند
 در مرتبه

ضیاع

بر نفس

جا

موجب تر است هر چه در عالم تصور از نور است و این که در عالم تصور
 گفته و حرد و در شریع سوزیدن عروا ایوب بلکه متعلق و ابتلا و
 عفو و احسان و سایر صفات شریع و مقبول و در حق مطلق آن
 نیست که این دنیا را بر او در هر چه عباد و مخلوق از زمین و خاک و تن
 ایسه تا منون شرح مظهر سلوک یا مساحت ملک عادل را می نمایند
 اول بر عودت که نیست بود دنیا ده ظاهر در رب العالمین و در آخر
 آن مقتضی طین بطنها برین نور است بر تپدا هوا و الهیات قیامت
 یعنی اول که در عصر چو زمان و مساحت عالم که بود که صاحب
 سعادت یک زیر لواسنه آسوده اول آثار و بر کفایت انسان و جان
 و حریت و مثل و اوقات و از آنکه ظاهر بود با همه که گفته که
 روایت اول نور که با همه درین عین یک خیزه سست بر کس کند
 بپوشد بر دانه چرخ مقدار نه که است او زین نور باز روشن که شود از نور
 که با دست بند که در یک روزی زمین آثار عمل و داد و نال
 حال اول بر کفایت اوقات و از رافقه و بریدار و حد و گفته
 بودند از این که بر گفته بیاخته گفته بعض حکام و ایام و ولایت
 احکام بر اسب استفاق و حکام بر اضطرار مردم او ایوب بلکه
 تنها و دیگر شمشیر اخذ و غضب اعمال بر حصار و در جمیع
 و دل و دست صبر برینا و حیفا بیجا سی از اقامه و دعا و حقی و اقامه
 مطلقا و ان مطلق او زین نور و ظهور او نور و انکه و شرب بودند از نور
 حوله که از زمین است آن نور و باقی حکم خون در این بود بر خاطر
 جزیره که کوشش پیشی مواظط علی و شایع حکم دن که و اذ اقبل لراقت است

سوز

ایمان

اخذت

استحقاق است و بالا تر است هر چه در عالم تصور از نور است و این که در عالم تصور
 بود که حکم و در شریع سوزیدن عروا ایوب بلکه متعلق و ابتلا و
 عفو و احسان و سایر صفات شریع و مقبول و در حق مطلق آن
 نیست که این دنیا را بر او در هر چه عباد و مخلوق از زمین و خاک و تن
 ایسه تا منون شرح مظهر سلوک یا مساحت ملک عادل را می نمایند
 اول بر عودت که نیست بود دنیا ده ظاهر در رب العالمین و در آخر
 آن مقتضی طین بطنها برین نور است بر تپدا هوا و الهیات قیامت
 یعنی اول که در عصر چو زمان و مساحت عالم که بود که صاحب
 سعادت یک زیر لواسنه آسوده اول آثار و بر کفایت انسان و جان
 و حریت و مثل و اوقات و از آنکه ظاهر بود با همه که گفته که
 روایت اول نور که با همه درین عین یک خیزه سست بر کس کند
 بپوشد بر دانه چرخ مقدار نه که است او زین نور باز روشن که شود از نور
 که با دست بند که در یک روزی زمین آثار عمل و داد و نال
 حال اول بر کفایت اوقات و از رافقه و بریدار و حد و گفته
 بودند از این که بر گفته بیاخته گفته بعض حکام و ایام و ولایت
 احکام بر اسب استفاق و حکام بر اضطرار مردم او ایوب بلکه
 تنها و دیگر شمشیر اخذ و غضب اعمال بر حصار و در جمیع
 و دل و دست صبر برینا و حیفا بیجا سی از اقامه و دعا و حقی و اقامه
 مطلقا و ان مطلق او زین نور و ظهور او نور و انکه و شرب بودند از نور
 حوله که از زمین است آن نور و باقی حکم خون در این بود بر خاطر
 جزیره که کوشش پیشی مواظط علی و شایع حکم دن که و اذ اقبل لراقت است

و صفا

شعادت و انوار

اولوب

سوز

اشکالی چون اولی که در حق استحقاق بر او چون استحقاق بر او چون
فائزته مناسب خلق است وجود و حقیقت استحقاق را تمام نوع بر حق و محرم
ستوا کل حصی کل مکانی در مشرف و محلی المدی مستوجب است که اولی
عمود استند در او در یک خدمت و بار یک و شکر استند و قابل است
و عدالت مقتضی که بعد از مد نظر مالک را می آرد منفذ ابراهیم
طریق انضالی در این عمل از او و مسلک او در امر او وجود در آن کور
انضالی در اوقات و بینه و بجا آمدن و عبودیت و انبیا و مسبوک
ایر و تحقق اوان حقوق در کمال شکاف داشته واجب و مبدی است
لا زید **کجی** اینانی توکل بر معاصرین او کوجه و حقیقتون بسا و کجا
اولی حقوقی ادا نکند و انقیاد مسلطین را امر و انقیاد بر علماء و ادا
امانات و حقار حقوق معاملات و حفظ عهد اخوان و جبر زهره
اسلاف ماضیه که حال آنکه دار بقیه دیر الزکر که حقوق ادا نکرد
قتلار دیون و تشویش و مایه ای اموات اخوان و ابا و انبیا و غیر
اوقاف و احباب **نظیم** و خواستنا بقین که خواجه بصر حکم مقدم
فیلسوف معظوظ در مولا می نقل این که در شرح معانی از بید
مبانی سنت آورده که چون شرط عدالت استحقاق او بر معاملات
و معارضه انوار کردنیار در همه اخذ اعطای که که نتواند
اقا درسی اولسون انصاف و عدالت از او در امثال بکسر دن
نوت نغیر و کرم با عطا و بزرگ در کرم کو بر یک معا بر دست از خود
سکافانه و مجازاة ایر من اگر خدمت بر تیره اگر خدمت با تسلیم الکر لعل
ممكن لا نرسم بول شاد و خوش دعای شکر ایر من و احاصل

عطا!

قدرت

اینکه نظر بر اوست و مصلحت او است

قدرت خالص اوست و مصلحت او است و در این استحقاق در هر دو
چیز موافق است که مصلحت او است و در این استحقاق در هر دو
لیکن تفاوت در آنکه این استحقاق در هر دو
اولی بر من **سین** منع حقیقی و ممن علی الاطلاق که او را داشته بود غیر
خلعت و وجود آنکه بر حقیقت و میدارد جمع چیز اندر زمین و محلی مقدس
تا شبانه بی شبیهی مانند نظر و معقول که در شبانه فقر خیز آخرت
در فقر غیر در مرغ و علی المیلک تا نشاء و راهها که مالک آنها می باشد
تو ای احسان و اجناس موا تر است انسان اعطای اعطای سلیم
و قاضیه و توانی صحیح و محبت و افسیه و جسمانی و کمال معنای تر کجا
بر حیاتی و بعلی عال را سبب و اسوال و انانث و لباس و کتب و مالک
و لباس و خدمت و چشم و دال بر دگر من التبع الی الا لیکن احصا و
و لا یستقیم استحقاقی با بر احسان و اعانم و بر بندار الکر نزد
خدمت و محبت که غیر اکل موجب استحقاق اولی واقع او کند و ملاحظه
و عبودیت که خواستنا بقین است اعانم اولی بر سبقت آید **جیت**
منخل خدا را که تو از خدا را که **جیت** است الکر شکر کن بر آن که در
سین او مولای جلیل و متعین علی عدلیت شکر و خشنود و تعظیم او را
و اذای حقوق و عبودیت او را افعال و نکال نال حق و عبودیت او
بوتن و قدر که مقتضی از کار را انبیا بشکر یک استحقاق او را
والعجب بر می آید بر پادشاه فرستید که سند که صلوة و ذره با تبار
مقرر حاصل اولوب اسباب معاشه کنایت این حکم شریف
اولی بر اهل آن او اعلی اولوب اسباب معاشه و مصلحت شرف خدیو را با

در هر دو

اشک

وانشاء واداء العهده وبقائه وعلوات وفسخ وفساد وبقائه وبقائه
 زياره طيب القلب انما اوله وبقائه وبقائه وبقائه وبقائه
 كبا رده نزل نفوس وانشاء رؤوس انيكن وقت همته لازم واز
 وعبده وبقائه وبقائه وبقائه وبقائه وبقائه وبقائه
 مستحق طلعن ولام لك مستوجب عقوبت ولام اولو ركع في
 منع حقيق وحق من مطلق كه جمله موجودات در اين وقت بي با
 غرق و مستغفر قدر **شوق** كه مستانيس خداوند غشند و را
 كه موجود كه در از عدم بنوراه كه قوت وصف احسان اوست
 كه اوصاف مستغرق نشان **شوق** چون معلوم اوله كه شكر خدمت
 و طاعت و عبوديت حق جل و علا بنوراه مختلف اوزرته واجب
 و لازم **سپس** طاعت و عبودت نه و بهلكه كه و قايح نوزده
 خواجه مضر طوس نقل اينه كه مذهب بود كه حكاد ان بعضي
 ذاهب اوله كه نوبه بسو لازم اولان خدمت آياتي تفكر و
 تدبر در تا كه معرفت حق تبارك و تعالي انما حاصله و توحيد بيا
 مرتبه و حقيقه و اصل اوله و بهر طائفه و حق ذاهب اوله كه انان
 لازم اولان خدمت همان حق جل و علا كه ربوبيته اقرار اوصان
 تجيد بينا عرفان اربوب قدرت بركه بستان و نشاء حكلم اقتدار
 ايكلدر بهر طائفه و حق ذاهب اوله كه بنوراه لازم اولان خدمت
 حصوله تمام و خدمت حق جل و علا و ما بد و انشاء خدمت حق ابيت
 ايكلدر و بهر طائفه و حق ذاهب اوله كه بنوراه لازم اولان اوله كه
 حضرت حق جل و علا به احسان ايكلدر توبت تو تسل ايوه يانده

مذهب اوله كه بنوراه

نفسه

نفسه احسان اربوب نفس بركه و تقدير و علوم و معارف
 اشراق و توفيق اربوب و غير واجب ان اربوبه و طبع حكمت و ارشاد
 سبيل هدايت و انور و ما حق معاونت و نظاهرت و مواصاة
 اليه و بهر طائفه و حق ذاهب اوله كه جمله آدمي اوزر و بهر واجب
 معيق و بقدر ملك طاعت انسان مختلفه در بهر طائفه بهر قسم
 و اجهدر خواجه بهر اديرا رسله لاليس حكيم بوزر اجبه حكما ده
 بيان و نقل امله ان كه خدمت و عبودت حق جل و علا اربوب نوزده
برسي بهر من معلق اولان در صلوة و صيام و وقوف موافق با احترام
اينجني نفوسه مطلق اولان در اعتقادات صحيحه و توحيد و معرفت
 حق جل و علا و شكر ايات نيفض وجود و احسان وجود حضرت
 ملكه عبود **اوجي** حلقه ايد و كي معاملات و معاوضات
 انصاف و عدالت اوزر و اولو و اودار امانت و نجات امت
 و حمايت حرم دين و طاعت و جبهه اعادي دين و شريعت انگلي
 و بما قولان جوابا انب و حقيقه اقرب بقول اوله كه عبودت
 اوجر مندر اعتقاد حق و قول صحيح و عمل صالح و بهر طائفه
 زمانته كونه تعجيله و ادر در انب صلوات استقامت و ورشده
 انب اولن علمان من انب انب انب انب انب انب انب انب انب انب
 اوزر منبه واجب و لازم و كذا انزه الكا عت واقعا و ايد و اربونا
 امر حق تعالي محفوظ و مشرع من قايه اوله و مقام محليته
 خواجه بهر طائفه و بهر **اوجي** بوقه اوله كه قول ايجر كه ملكه واجب
 اولان خدمت و طاعات و اعتقاد صحيح و قول حق صريح

و معاشره

انكدر برسي
 انكدر برسي
 انكدر برسي
 انكدر برسي

در علم و در صلاح در عبادت و در عمل و در علم و در عبادت و در عمل
 طریقت که درین مجتهدیه اقتدا و غیره عملی که باید ابتدا از نظر او بود و از
 تکریم ایش در این راه و مکتب واجب اولاد یان و عذر و الحاح و حق
 یکی نیست در علم و در تکریم و در اقرار با حق و بی مکتب تلبیس
 حضرت رسالت نبی صفا نیست دستگیری خود مدعی بی حد و بی عدل
 جانشینان که توبه و سب و عداوت و احوال و معرفت و اعتقاد در هر مرتبه
 چهار مرتبه از تقدیم و اذعان و قبول و تسلیم هر دو است از آنکه تقدیم
 تلبیس و موافق اقرار و اقرار این دو یکی نیست هر مکتب را جبر و شمول
 بر سینه و افعال و تیاتند و خلا لایله آخره عذاب جاودان در نکات
 و غیا کله حقیق و طاعتند در حیات بولق بود و در ملک اقرار با حق
 است که مذهب را اولی از شلاله کفنه قصور نوبه خود و تقوی بر سر سینه سوار کند
 مقرر اول بود و در اقرار با حق قطعی بود و اقرار با حق حیات بهم
 حال واجب اولی از هر که او را مکتب خود را اولی مقصد و ملازم و مظهر
 اما علی اعتقاد و امکان سلوة و پیام و سایر عبادات که مورد قبول
 و محبت استند اصل یان در دعا و نظر و غیره مختلف افعال واجب و تلبیس
 عبادات مزبور در معنی بل کفنی ترک اولی چون ایضا که تقدیم و اقرار
 با حق حاصل اوست اولی آنکه ایضا نیز مرتبه سزای مزبور و کفر
 با وی نیست چون حکم اولی آنکه بعضی سلفان تکرار اولی که ایضا در عمل
 معنی و اذعان و اقرار با حق حیات و اقرار با حق و علم و امکان
 عبادت در هر اولی آنکه ایضا کمال دیگر غیر الواجب یان کمال موجب
 رضای حق تعالی در اولی آنکه عمل باید و بود مقاصد و حق

تف

تفاهیل و تمام که حکم اولی از حق است در تکریم و تلبیس و اقرار
 واجب اولی از افعال و افعال آنکه ایضا در هر مرتبه تلبیس و اقرار
 یکی مقصد بر اولی از افعال یان تکریم و مقصد بر اقرار یان
 تکریم و مقصد بر اقرار یان تکریم و مقصد بر اقرار یان
 تعالی در صفات که از دعوت حبیبان الهی و اعتقاد و مقصد نبی و رسول
 محبت معاد و عود و الاوجه و سایر یان مقصد اولی از عقاید و روگایا یان
 مقصد اولی از عقاید و سایر یان مقصد اولی از عقاید و سایر یان
 تکریم در احوال محمود چه اوست متفانی و عبادت در فعلی که ایضا
 اصل یان نیز مقصد اولی از افعال اقرار با حق در ایضا و اقرار با حق
 اصل یان نیز مقصد اولی از افعال اقرار با حق در ایضا و اقرار با حق
 افعال خیرات و حسنات در هر مرتبه تکریم و مقصد اولی از افعال
 مستحق در هر مرتبه افعال هر یک تکریم و مقصد اولی از افعال
 تکریم و مقصد اولی از افعال هر یک تکریم و مقصد اولی از افعال
 مستحق امر مطلق اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال
 واجب در امر ایجابی اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال
 مستحق اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم و مقصد
 اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم و مقصد اولی
 از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال
 مستحق ایان اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم
 حرام و حرام واجب و لازم اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال
 فعلی ایان اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم و مقصد
 اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال تکریم و مقصد اولی از افعال
 مستحق

... مستحق ؟

کتاب اولی است که بر منکر است و در حدیث آمده که هر که از اسلام بر او نماند از او بیرون
بسی مطلع شد که خلق پیش خلق از او بیرون آمدند و در حدیث آمده که هر که
و صاحب و برتری و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
شروط را با خود و نماند که مشرک بود و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند
سایه و عبادت مایه بود که عبادت مایه بود که عبادت مایه بود که عبادت مایه بود
و صورتی که می بود و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
بیرون شد در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
عبادت مایه در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
یکی مشرک در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
بر کسی که می بود و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
نظام خانگی است و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
لامر او و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
عزیزه در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
تذکره خواهی بود که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
زیرا اعضا ملک یکی طرفی و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
ایزدی اما عداوت یکی طرفی و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
ده مناقشه و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
نظری و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
که نظام خود را اما نظام خود را و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
دو یکی بیخه صحیح و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
غایت محض کند و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند

هر طرفی بر دین

چون با او بود و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
آید که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
مقاوم در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
و این است که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
و قادر و توان بود که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
عداوت کند و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
و است که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
چون که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
طرفی و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
به عین اسرار می نمودند و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
مقصود از این است که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
به تسمیه اختیار می نمودند و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
اسرار را بدین طریق می نمودند و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
عدالت است و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
تکمیل الیه پس در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
کسب سعادت است و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
بر کسب اختیار بلکه کسب سعادت است و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
پس سؤال خواهد بود که استناد این بیخه من حکومیه در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
اولی که چون نماند که در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند
مقتضای کسب سعادت است و در حدیث آمده که هر که از او بیرون آمدند از او بیرون آمدند

توسعه ایستادن

بیت نشانی
مستحق بر او
معلم و کفر

جود
کن

فما حسبت كصحة هرو... استقر او زره اتیان افعال
اینکه تادرا اولیة اولیة...
مکروه غفله وجود واستیلا...
وفا و غفله واقف اولیة...
حسب یتم الذی یتمین حکما...
چراهی ده تشکیک...
واقف و غفله ایرو...
تقدیر و اول شیخ...
مخروم و بالظهور...
یا اعتراض معقول...
و مقول و ظهور...
مشکل منز اولور...
و بیان و ضابطه...
نقل الیة و کلام...
و عدالتک بر طرف...
مربطه سی و تیز...
غیر فضیلت...
اضلا قدر جواب...
بلکه تفصل عدالتک...
نظن اولیات...
ایروب طرف طبق...

نقل

مربط

نقل

دن زیاده افعال اولیة...
اولیة فضل بود...
و مستقامه...
مذموم...
اوزره...
جاننیم...
وسطا...
اولور...
هر جا...
تکریم...
سختا...
رذیلت...
غالب...
جین...
ام...
که...
هر...
قضیه...
اولور...
اولیة...
مضایک...

طرف

بصیر

ترتیب اسماء بر طبق آنکه تا بقدر امکان در حکمت و معنی او مقدر
که تا در متون اولیایان حکما و فیلسوفان و سایرین یکی نوعی
برین طبیعت برین ضاعت و طبیعت اولی و ثانی مثل نطفه که
صور مختلفه ده طور از جهت طوری حرکت المیزان که نشود که
حیوانیت مرتبه رسید و بود حرکت مبرک و سبب طبیعت
شناختک مدخلی بود در شناختک مثل که تا به باره بود که
تجارت آن صحنی ایله حیوانات مختلفه ده حرکت اند و سبب آخر
صورت سر بر تیره بود که نشود بود حرکت مبرک و سبب
اولی بود که تا فی احوال و عقل نظام اولی و طبیعت وجود
مقدر و بود مرتبه اولی و علی در زیر طبیعت استناد و قدرت
حق جلد و علل و مدار و علی در اوقات است تیره و قدرت
شناختک مدخلی بود در شناختک مثل که تا به باره بود که
بشتر و دار اوقات معانی و مدار و عقلی ایله اولی است
اولی پس قدر کم ذاتی و زمان و شرف رتبه پس طبیعت ضاعت
اوزن صورت در خود رسته دیگر باشد و نیز باشد که **در سبب**
طبیعت شناختک است و ای معنی شناختک و ضاعت
طبیعت متعلق و شناختک است و در وجود بود که در
حکمت و معنی او مقدر که شناختک است که در سبب طبیعت
اولی و فی قدر است و ایچکه در پس شناختک که طبیعت
اینکه در شناختک طبیعت شناختک که که در اولی او مقدر

و در

که

که اسباب که در طبیعت و تا بقدر امکان در حکمت و معنی او مقدر
هر شئی در متون اولیایان حکما و فیلسوفان و سایرین یکی نوعی
شناختک مدخلی بود در شناختک مثل که تا به باره بود که
تجارت آن صحنی ایله حیوانات مختلفه ده حرکت اند و سبب آخر
صورت سر بر تیره بود که نشود بود حرکت مبرک و سبب
اولی بود که تا فی احوال و عقل نظام اولی و طبیعت وجود
مقدر و بود مرتبه اولی و علی در زیر طبیعت استناد و قدرت
حق جلد و علل و مدار و علی در اوقات است تیره و قدرت
شناختک مدخلی بود در شناختک مثل که تا به باره بود که
بشتر و دار اوقات معانی و مدار و عقلی ایله اولی است
اولی پس قدر کم ذاتی و زمان و شرف رتبه پس طبیعت ضاعت
اوزن صورت در خود رسته دیگر باشد و نیز باشد که **در سبب**
طبیعت شناختک است و ای معنی شناختک و ضاعت
طبیعت متعلق و شناختک است و در وجود بود که در
حکمت و معنی او مقدر که شناختک است که در سبب طبیعت
اولی و فی قدر است و ایچکه در پس شناختک که طبیعت
اینکه در شناختک طبیعت شناختک که که در اولی او مقدر

نشد

صورت

از تنگ کرکسین کله لیسینک احوال و خلقت است انچه اعمالی
 بنده ایرون بیان اولیم تهنید خاوه خفاقت و تهنید اولی
 اقتدار اولنه معلوم است و کله اول قوت که ان نوه ظاهر و موثر
 در قوت طلب غذا در کله طفاست و کله اولدو یعنی ایزنه با درینک
 بیستانه سودا حکم تقلید و تلقین اولدین طبعی الام لیبیب
 و تغیر ربانی تهنیدی اولوب قوت طلب غذا سبب برین جناب
 اولور و کله تهنیدی اولوب و این کرمی ده اعقلی کلشیه خلقه
 تم جددله بوم تهنید است و تهنید چون قوتی دهی به مقدار
 مزید و غیرا بجهل حسی برشید اولدو یعنی زیاد کسب اهدا
 در ربع صوت و کلامه ما در نندن طلب غذا ایدر بوم تهنید
 دهی تهنیدی اولوب قوت غنیه ظاهر اولوب دفع مضار
 و دفع مزاحمت اغیار انکله مشلم اولدو وضع مذکوره ده کله نیک
 مستقل و کله تهنیدی اولدو یعنی اولدو کله استقامت و غفور
 عنایت اولور تهنیدی اولدو یعنی کله کله استقامت و افراد دین
 استقامت و انزه استقامت اولدو استقامت ایدر ما دیلی و بیدر کله
 و ادایسی و خافندسی و روز بروز بوقوت کله استقامت و کله
 ایدر کله قوت تهنید خاصه و غنیه است تهنید اهدا و استقامت
 ایدر بوقوت کله اول انانجه حیوان بوقوت تهنید و تهنید ایدر
 تهنید انکله ناستی در کله تهنید تهنید تهنید کله و دین صورت
 تهنید ایدر بوقوت کله اولدو حیوان کله در بوقوت کله تهنید
 بونامینوما تهنید و قوت غنیه و تهنید یعنی کله اولدو کله تهنید

تهنید ایدر کله

تهنید

تهنید

تهنید کله تهنید اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید
 کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 غذا ده کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 و تهنید و تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 اما قوت غنیه اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید
 استقامت تهنید و تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 در بورادن ریاست استقامت و تهنید تهنید تهنید تهنید
 غنیه تهنید و تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 حاصل اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 و حیوان کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 ایدر بوقوت تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 و تهنید ایدر بوقوت تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 معلوم اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 اولوب عالم اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 نطق و سایر حیوانات و کله تهنید تهنید تهنید تهنید
 و مطلق احساس و حرکت اولدو کله تهنید تهنید تهنید
 حیوان حرکت اولدو کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 و حیوان تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید
 بوشمار کله و کله تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید تهنید

تهنید ایدر کله

و طبیعت حیوان و جسمانی زمین اولیوس عالمی جزئیات و
و جزئیات و طبیعتی بر آن سرزدان که در اولیوس است و طبیعتی که در
و غیر اسیر و بوجایه معقولات اولیوس بر اولیوس مرتبه و تقابل و در
بودن اولیوس اسرار در تقابل و ظهور وجود هر چه در آن مرتبه و در
کلیه عقل الخلق اولیوس در آن نسبت با عقلی است و بحالده انکا واقع
اولیوس و بوم مرتبه بر عقلی طبیعتی که در اولیوس کیالات نهاییست
بوجود بودن که در طبیعتی که در اولیوس کیالات نهاییست
اگر بویالات در واقع اولیوس اولیوس ثابت که طبیعتی بسیار
حاصل اولیوس در مقام سیر الیه که در قیاس و دوام اولیوس بولور
پس طالب فضیلت اولیوس از امور که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
سبب الیه که در مقام سیر الیه که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
استفاده اولیوس سبب است و در مرتبه که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
الیه مثلا اولیوس نهیوت تقویله اندر عقلی قوت مغضب تمدد بین
اندر عقلی قوت حکمت که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
طریق نشود قانون حکمت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
و در مرتبه واقع اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
سها و تقصیر در اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
قدنا لایزاله قوت و احسن وجود اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
اولیوس اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
بتحقین و کسب فضیلت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
معبودت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست

نرمی 7

شفا

شفا و ت انبوی و شرف خندان عقلی است که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
و در وقت اولیوس کیالات نهاییست
اسمانه اسیر که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
بیاره پاره ایله نفع و عاید اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
الون جفر و اسباب و عقلی که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
خانیب و خاسته که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
تهی دست خروجه از زمین اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
اضحوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
در وقت اولیوس کیالات نهاییست
و معلوم اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
قدنا لایزاله قوت و احسن وجود اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
و در وقت اولیوس کیالات نهاییست
طریق نشود قانون حکمت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
و در وقت اولیوس کیالات نهاییست
سها و تقصیر در اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
قدنا لایزاله قوت و احسن وجود اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
اولیوس اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
بتحقین و کسب فضیلت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست
معبودت اولیوس که در وقت اولیوس کیالات نهاییست

مستغنی

در علم طب
مجموعه کتب
مطبعت

اولین مرتبه به تحصیل اولی مرتبه در علم طب و در علم ریاضیات
و چون مناعت طبیعت است اعتدال از علم ایرونی که خطای اولی
بسی معلوم اولی و در تفریب اخلاقه مناسب علم علم اخلاق قدر
و بود علم علم روحانی در عقل در زیر طبیک یعنی برودتانی و هم
بشرک ای چون حفظ تحت حاصل و اعاده و تحت زایل بکنند
که در علم اخلاق در علم طبیک در علم طبیک و نهایت نهی نفس
است شری حاصل و موجود اولی و نهی نفس باقی و قائم زایل و مستقر
اولی و نهی نفس حاصل و عاری و تقدیر پس نهی نفس که طبیب جسمانی
توسیع طبیعت و در معالجات شایسته در افعال طبیعت تفریب و
اعتدال ایدر مرتبه که الحجاب قوت طبیب و تقوی ظاهر در کمال طبیب
روحانی به لازم در مرتبه اسباب که در طبیب ظاهر و تفریب
آله تحصیل عدالت عالم مقدر ایدر حکم طبیعت است و در دنیا
در تقوی و اعتدال ایدر **بسی** و طبیب تحت روحانی قوای کشف و
معانی به علم طبیب نظر و ملاحظه اولی به اجتهاد اولی قوت شهوانی
بسی و نهی نفس که عقیده زانیه قوت عقیده تکمیل است که کمال
تا اشد قوت قیوم و ادراک نهی نفس که در نظر و عقیده اولی که در
حاصل و حکم طبیب و شکر و شایسته و باب حقیق و در این ملاحظه عقل
قدر و الفا قدر و اولی اولی و همان اولی و نهی نفس که ادانت و تقوی
اسباب من جمیع و در حاصل و تقوی به برین علم طبیب کسب هر
تحصیل و نفس تقدیر و معانی اولی و نهی نفس تکمیل است که در
سای اولی و اولی قوت شهوانی به نظر ایدر که معرفت اعتدال و

در علم

و سطر عقل متصرف بود و تحت الحاصل اولی و اولی
عقل از الاغواط باقی است تمام اشکال انضمام است و در اجانبه
مائل و اعتدال و تقوی زایل و عقل متصرف بود و در سبب و جهت ایرونی
اعتدال است که در اعتدال است که در تقوی و عقل متصرف است که در
حاصل ایدر که در سبب و قوت عقیده به نظر ایدر و کمال
طریقی **بسی** و اولی و تقوی و جین نفس در هر طرف و اعتدال و تقوی
تفصیلی ایدر کسب شرف و ایدر در نهی نفس که حاصل اولی
شکر و متواضع اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی و اولی
و سعادت تحصیل شایسته نفسی شری و ایرونی و در اولی و تقوی
تحصیل و جو به نفسی و کمال عقاید که در تقوی ایدر که در علم
تحصیل و نهی نفس حکمت حاشیه راغب و در ذلالت حیرت و بلا درت دان
جانب اولی و اولی اولی که تحصیل علوم آله و معیار تقوی و اولی
الحی حواله اولی و در این ملاحظه که قوت نطق تقوی و تقوی
و معیار نظر و الکتاب توسیع و تفسیر اشکال کمال علمیه در تحصیل
و تکمیل ایدر و جو اولی و تقوی کمال و اولی و اولی و اولی و اولی
عاری و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی
را و نهی نفس که مقدمه در الحاشیه است که اولی و تقوی ایدر که در
جمیع و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی
آنگاه اشکال معانی و در این **بسی** معرفت حکم اولی و تقوی
احوال موجودات خارجی ایدر تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی
که با و به ذل و خذلان در تقوی و تقوی و تقوی و تقوی و تقوی ایدر اولی

علم

اول

طبیعیات بعد الیهیات مابین تحصیل و از جمالی باطل مرتبه بی
 تحصیل المیون چون توقعه الیایله بمرتبه بی و اصل او فضا اول
 قوال نشد و من بوردنک مرتبه و نماند بند فراغت بوشن اول
 چون بوقتی یک تخلیق میسر و مقدار اولیایه بفضیلت عدالت
 که جمله بمرتبه و فضا تا نماند دن مجموع مرتبه آن یک تحصیل و
 تکلیف غنایت و احسن و یکمک و موخر المیون که از قبیل زامیل
 و سعادت باقیه الحاصل اولوب ان بافضل و قیام مطلق
 و نیل و کمال اسمی الحاصی اولوب اولین پس استرسیم بو
 مرتبه دن حکم سعادت خارجیه که در نیات جمال کما در حکمت
 ادبیاج و فضیلت و اعتدال در انکال و فی تحصیل المیون و انکال
 مستعد در فضا تا بوردن و فضا تا بوردن فضا تا بوردن اول علم
 و معارف و احوال بدنه را جود و اول طبع در مرتبه و حاصل
 و فائده بمرتبه من اولیایه در دفع و از اول و علت و حفظ
 و حراست محبت و کسب و اخلاص و از شدت و علم بجز مدرک معتد
 معرفت بعضی حوادث اولیایه موسوم در فضا تا بوردن اول علم
 در که استظلام احوال دن دولت و استحقاق امور ملک و دولت
 آنوقت علوم مشرقیه که فقط و حکم و اخبار و سایر انبیا تکلیف
 و قصص و تنویر خلق و حوادث ایام و علوم ادبیه که گفته و صرف
 و کنو و بیان و بدو در بوجله بود با ت بلاغت و فصاحت در
 و علاصت استیقا و صحت که که که شرف استیقا
 مرتبه الحاکم بول در و اشکال و تعیش و معاملات بنی نوع الحی
 مستعد

و فضائل
 میوه

اول

مشق و بهر طور هر حسب **ثامن** حفظ محبت نفس که
که فضا تا بوردن و فضا تا بوردن در فضا تا بوردن که بوردن
 خبر و فضا تا بوردن و فضا تا بوردن و فضا تا بوردن و فضا تا بوردن
 نفس حفظ اشک الحی واجب اولایم و هر ساعت اولیایه و فضا تا بوردن
 و بقا سنده عازم اولیایه که حفظ محبت بدنه سینه اهتمام اولایم بفظ
 محبت نفس اهتمام اولایم در بیکه فضا تا بوردن و بیکه اهتمام اولایم
 و بوجله که حفظ و فضیلت نفس که بقا سنده بوردن افضل سبب
 بقدر که در انیا سعادت و اشکال که بوردن با فضا تا بوردن تحصیل فضا تا بوردن
 عشق و میوه و در انیا که بوردن و فضا تا بوردن که بوردن اولیایه
 فضا تا بوردن و سعادت در انیا که بوردن که بوردن که بوردن
 سوزن ان احتیاج را در که بوردن اولیایه فضا تا بوردن که بوردن
 سعادت اولیایه فضا تا بوردن و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن
ع زانکه انکال زانکه بوردن و حکم و بوردن که بوردن که بوردن
 فضا تا بوردن و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 و کسب و سعادت و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 استیقا و سعادت و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 خبر و استیقا و سعادت و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 و سعادت و فضا تا بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 انکال که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن
 بوجله که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن که بوردن

واصل و باطن اولی و غیره و کما اولی که بر بیت استماع خود شخص ناقصه
 اول قدر بود و پس باطل و اشتقاق اولی علی قدر اولی که از اول
 سندن مرت مدید عالمه و زمانه که میخورد و در واقع محتاج اولی
 خصوصاً که اشعار مستحقه تفسیر و سروده معانی استماع اولی است
 کما سنه یسوان الیه عظیم و دار مدین میل ناخوبی انار و تحریک
 البرجی کما می بقدر عالمه که زلتمه و حرمانی سالک که از اینج توفیق
 مستحق و طاعت و صلوات مستحق اولی که برین سبب اولی و **سبب**
 مناظر حواس که غالباً قلب از آن کلن مستحق استماع اولی و اولی
 بود که مطلقاً مزر اولی و موافق سبب اولی که مستحق توفیق
 ذکر عز و غلای مشتمل اولی استماع اولی که در دیدن یک
 حکمی و استماع اصوات ملاهی و ترنجات و عانی غیر مستحقه و
 حرام اولی و شک و جری استماع اولی و در استماع اصوات آلات مشا
 خصوصاً اشعار مستحقه معارضین البینه تحمیل امور شروانی سب
 مؤثره تحمیل مستحق که در واقع امر مستحق تحمیل تعقیب در آنج که
 بعضی ماضی در پیش درک الغناء در وقت الزنانه کما و آنکه بدین
 متعلق و از آن مستحق و توانی شروانی الکفا شد بدین مجتمع
 مشائف اولی سبب عوایب و ذلالت اجتناب عنده خالی و دواعی
 و ضلالت استقامت نظام دانای اولی مقدر و در حقیقت
 خاد و در ذلالت شک تنزلی سبب سبب استماع اولی که
 صعود و ترنیش دشوار و عسیر در عروج برینکه در این سبب
 اولی که غیر تعقل حاجت استقل تحریک و تنزلی که این سبب و حریف

مستحق
 توفیق
 مستحق
 مستحق
 مستحق

توفیق

توفیق حاصل اولی و بی معلوم و موزون استماع اولی که در این سبب
 و در اولی و بلکه احتیاجی که در وقت عظیم و کبر و اعانت قدسی محتاج و
 مستحق و در وقت بنی که مستحق البینه استماع اولی که در این سبب
 بود و اینها استماع **سبب** استماع اولی که در این سبب
 او باشد در اجتناب و اجتناب از طریق اقدم و اشهر ذلت و انزوا و تحمیل
 معاشرت اصحاب و عتبار بود که استماع اولی که در این سبب
 آنج که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 بیشتر در وقت شک معضاری که حساب سبب عزت خود و اختیار
 و عظمت که در اجتناب از اشکال معضاری که در این سبب که در این سبب
 اعز و غلای که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 محبت افاضل عالمه که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 تعقیب برینده از فضیلت لایح و ظاهر در این سبب که در این سبب که در این سبب
 او که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 اولی که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 جایزه آخرت و دنیا و دیگر دار فرورد موطن سهو و غفلت سبب اولی
 و سلسله تفتیش بندر خواجگان از خواجگان علی سبب که توفیق
 حضرت عزتیزان بود و این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 اولی که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 در توفیق رحمت آب طهارت از نگاه زینت استماع اولی که در این سبب
 و در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
 صحبت اولی که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب

مستحق
 مستحق
 مستحق

کمن و رعایت انفعال اولاد و جسد کس را بر نظر کرده و سلفی بقصد و اولاد و غیر
 را نیت کرد و سلف و فضیلت اولاد و غیر آن است و بشور از اولاد و غیر آن
 محزون و دلگواگون در دست خطبه عیون است و تشعب نیز و تراخ کرده که
 در دره در باره دینی قدر خدا اولاد و سلفی بعیت او است که از اولاد
 بزل و سحر و جادو و غیره قدرت و مقدور است و سبب اولاد تر می شود
 الوجه نقلی انقلی اولاد اخوان همت و عشرت در مشغول و کما هو و یکبار
 و اصلی اولاد در دنیا و مابعد از آن از آن خطبه اولاد مؤمنان اولاد و
 اخادیش همی در دوار اولاد که در دنیا و مابعد از آن است و تراخ و
 تیول اولاد است و حضرت امیر المؤمنین معسوب التوحیدین که با هر چه گفته
 ترا حسی معسوب امیر المؤمنین حفظ تحت نفس انقلی اولاد که در عالم
 نفس عالم حسنه و باطنی و تخلیق اولاد اولاد و تخلیق اولاد اولاد که
 افعال قوت نظریه اولاد قوت عملیه و تخلیق اولاد اولاد اولاد اولاد
 مقادیر اولاد که حفظ تحت جسم انسان و تکلیف الطیفه و معتدله
 موجب حفظ تحت اعضا و قوت و سلامت اعضا و افعال است و نیز
 ده مبالغه و ستایش اولاد از هر نوع را نیت که بر معصوم قاندرین میان اولاد
 معاصرت و کتبی که کس خط اولاد و کما در حکایت انقلی اولاد اولاد
 و سنی سابق و خرد نافع در اولاد و یکبار اولاد اولاد اولاد اولاد
 بلا و غوغ و ضعف و قوت و حساب و مقام بنای خیم و بدنه الهی و اولاد
 در ایجاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و ترکیک لطافت و ضعف و قدرت ایجاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و نفس و همت نظیر اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد

اولاد
 اولاد

و حق

و در حق مستولی و بیخ و معاد و غیر آن و از آن مبالغه است معاصرت و کتبی
 است که اولاد از آن منقطع اولاد و حیوان حلیه و عملد که عالم اولاد
 کسل و تنهایی اولاد اولاد و سبب سعادون باطل اولاد و اولاد
 حال و انعکاس اقبال سلسله صوت است از نیت و سلفی و معاصرت
 و معنی و در صورتی که نیت سلفی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و انعکاس سلفی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 فاضل علاقه و بدنی منقطع اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و از اولاد و معصوم حسی و فانی و ندم اولاد نفع در بسیار رخا در سر کشت
 سود ندهد اما طایفه و عملیه حسی و عملیه و سلفی و سلفی اولاد اولاد
 و حق اولاد در مکر و منظر نظر معصومین برده و بنهار باطلی نفع و حسی حسی
 و غریبی بی شکاه سعادت و فضیلت نفع و نفع اولاد اولاد اولاد
 عجب و جزیره قدر حسی و معصوم اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 و جزیره و سعادت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 رخا از ره نیاز ما را سلفی نفع و کبر است و کتبی سبب اولاد اولاد
 تمام عملد فراغت اولاد که اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 حسن و طایفه در حفظ سلفی سلفی معصومین سلفی سلفی اولاد اولاد
 محفوظ است و کما را سلفی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 سلفی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 کس سعادت اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد
 غریب است که طایفه اولاد سلفی معصومین سلفی و کتبی و قدر
 کتبی سلفی اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد

کنند و در خواب و حضور و غیاب و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
کنند و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
مقتضات باقیه حفظ مطلوب و سراسر است که هر چه خوب تحمل مشاقق
مستقل و اختیار کرده اند و شهر و دنیا را باقیه قبول کرده که هر چه در این
تلف و مدار هتک و او را در قوسه مشرفه و در خواب و در خواب و در خواب
احزان هم معنی افزاد و تشنه ایام حیات حضرتان اولیای مقرر در هر
طالب کیان جمال و تحسین اسباب جاه و جلوه در اعراض اروپا
زهد که مقبول است و محمد روح خلعت رقابت بهمت و بالای عالمی
روحانی ستم خلعت و شکار اید و زهد اولیای که در اسباب و
تمتقات و دنیا در آن قدر مشرفه و در پیته و در پیته اولیای اولیای
الکتفا اید و مقبول باشد که تسبیح و ترنم در التفات آنکه در زهد اولی
امر و وصیت عادت انبیا و اولیای در سوره و سعادت و سیرایه
مقامات زهد و تقاضا غنیمت و زهد اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه
حقیق حاصل اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه
بر مقام و اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه
دیشکر در آن زهد و در دنیا محکم است و در آن زهد و در دنیا
الناس محکم است و در دنیا محکم است و در آن زهد و در دنیا
یعنی الیکمال الانام حقیقاً و اما تر می خواند و هر چه از دین
غیاب است و در دنیا محکم است و در آن زهد و در دنیا
بنامی ابن محمد است و در دنیا محکم است و در آن زهد و در دنیا
کمانک غریب او عا بر سیره و در دنیا محکم است و در آن زهد و در دنیا

مقالات

مقالات

صیبا

اولی

و اول حضرت و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
شهرت ایل الکتفا ایند که در سوره و سعادت و سیرایه
کنند و در تمام احوال و در تمام احوال و در تمام احوال
دکله اختیار کرده اند و شهر و دنیا را باقیه قبول کرده که هر چه در این
بر نوع و معنی اختیار کرده اند و شهر و دنیا را باقیه قبول کرده که هر چه در این
تکون و اکثر جزیره و در سوره و سعادت و سیرایه
آشیا که در سوره و سعادت و سیرایه
تخت شکر بیورب کند و در سوره و سعادت و سیرایه
صحنه دار دنیا در انتقال و حفظ عالم قدس از کمال سوره و سعادت
زمانه در سوره و سعادت و سیرایه
سرهون اید که اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه
ایشتر در اول حضرت ابراهیم زهد اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه
دارند و در سوره و سعادت و سیرایه
مخراک و در سوره و سعادت و سیرایه
بودن و در سوره و سعادت و سیرایه
بر حسب الکتفا و در سوره و سعادت و سیرایه
امواله و در سوره و سعادت و سیرایه
مسکون و در سوره و سعادت و سیرایه
دیر از سوره و سعادت و سیرایه
و اقبال طوفان در سوره و سعادت و سیرایه
اولیای که در سوره و سعادت و سیرایه

وعلی کانت عازر و عیال و ترفی از آنجا که در کتب کتب اربعه معین
 الحباب رسول ازین بعضی اولیای آنست که در کتب کتب اربعه معین
 آنجا که اسباب دشواری جزا است که در آنجا که در کتب کتب اربعه معین
 معتقدی آنست که حجتی که خداوند کلید کرد و تمام علیه و در کتب کتب اربعه معین
 اولی حب دنیا در نفس دنیا و قدر ریخته در زمین و در کتب کتب اربعه معین
 حبت دنیا آسایش و دست افشرد و شیخ عینی و در کتب کتب اربعه معین
 دانی بی در آسایش و درستی قید و اسب حبت دنیا در کتب کتب اربعه معین
 و حبت و در آمدن کثرت مال و معروف عبد القدر بن عوف و در کتب کتب اربعه معین
 دولت خاتون قلندری بی حس حبت و قلندری و کتب کتب اربعه معین
 در جم و بر او حبت و دنیا را به صلح الیه که در کتب کتب اربعه معین
 دنیا در ساده و کثرت معنی طریح و مقلد در علاقه و حبت
 دنیا در آزاده اولی اسب اولی حبت در آید که در کتب کتب اربعه معین
 حضرتت کتب کتب اربعه معین یا آسایش الی کتب کتب اربعه معین
 کتب کتب اربعه معین یا آسایش الی کتب کتب اربعه معین
 فی سبیل الله حبت حبت الی کتب کتب اربعه معین
 ابر حجت کتب کتب اربعه معین یا آسایش الی کتب کتب اربعه معین
 در حوائی حبت و در آن اولی در کتب کتب اربعه معین
 ساس و معصوب نشویش خاطر اولی آن حوز و ملک بیرون
 اخراج الی کتب کتب اربعه معین یا آسایش الی کتب کتب اربعه معین
 دن معصوب ارباب ابر حجت و در کتب کتب اربعه معین
 که اگر حجت است اما حبت حبت و در کتب کتب اربعه معین

مجله

حبت و اما حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 نظر است و در کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 گویند و کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 خواص و اهرار حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 حدف ساطع و مانند از آن کتب و اما حبت کتب کتب اربعه معین
 یک حبت و معنی از آن کتب و اما حبت کتب کتب اربعه معین
 و قراس اولی حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 است که در کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 یک حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 راه و نظر کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 روی زمین کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 یک روی حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 اما حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 و احوال و اسباب و حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 مقدور و الا ان اولی حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 اسباب جهان حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 معتقد دن حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 عروسی در کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 قوت با آن کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 و حکتای حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین

دو کتب

حائض

حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین
 حبت کتب کتب اربعه معین و در کتب کتب اربعه معین

این حکم را بدین کیفیت تصدیق نمود از این روایات علمیه هر چه در این
 روایات نام اولین ضیق از کتاب الیس و ذکر یک نبوت الهی که در
 بر سبب حضرت سلطان و غایت اولی بود را بر او و از این جمله است که
 حکم از آنجا که اولی بر حضرت در حکم طلب بود اگر بیدار را بر سبب
 تعبدت بر او و حضرت در این امر را بر سبب قوت غضب جلد قوی
 حکم کردی زانی اولی بود بلکه ما اکنون در حق چیزی نمی ناسی اولی
 اگر با طبع حرکت از بر سبب متفانی عقل و شرط عقل اعتدالی و زرت و
 عیار را بر او بر لایق اعراض و تزیین خروج از قیام که غایت عفت و
 سنجاعت بر قرار اولی و جمله افعال و انفعالات اولی حکم و نظر بر این
 در کار الیه تا جمیع افعال و اتوالمی موزون میزان اعتدالی اولی که
 کما فی بحسب طبیعت خروج واقع اولی حکم که انفعال حسنه و
 از حس و متوجهات است که نفس نامیب و سیاست الیه که
 بر دین آنکه در نظر از کتاب الیس که احقر از کتاب الیه
 مثلا بر حکم که کتاب الیه در شرع عقل و متفانی زانی و غایت
 در حکم را بتابع صورت مشهوره آن تا اولی که در حال انابت و
 نرم او بر نفسی کما یحسب معلومات عدوی و میاها ممدود انظلم
 معاونت و مجازات الیه که بر سبب نفس و متفانی حق الوقت متفانی
 عقول اولی است که ما عیبه اولی و بر معتاد ارباب است
 و اجاب مجاهد در ریاضت عزیز در آن حکم با ت جو قدر غفلت
 بر کلمه در تناوین الیه که بر سبب بلوغ و بر کلمه تجرد در تکامل
 است که بر سبب در کار کما الی قایم اولی و بعضی متفانی است که

ظن

ظن

مجد

حسن حق اولی است که از این روایات علمیه هر چه در این
 روایات نام اولی ضیق از کتاب الیس و ذکر یک نبوت الهی که در
 بر سبب حضرت سلطان و غایت اولی بود را بر او و از این جمله است که
 حکم از آنجا که اولی بر حضرت در حکم طلب بود اگر بیدار را بر سبب
 تعبدت بر او و حضرت در این امر را بر سبب قوت غضب جلد قوی
 حکم کردی زانی اولی بود بلکه ما اکنون در حق چیزی نمی ناسی اولی
 اگر با طبع حرکت از بر سبب متفانی عقل و شرط عقل اعتدالی و زرت و
 عیار را بر او بر لایق اعراض و تزیین خروج از قیام که غایت عفت و
 سنجاعت بر قرار اولی و جمله افعال و انفعالات اولی حکم و نظر بر این
 در کار الیه تا جمیع افعال و اتوالمی موزون میزان اعتدالی اولی که
 کما فی بحسب طبیعت خروج واقع اولی حکم که انفعال حسنه و
 از حس و متوجهات است که نفس نامیب و سیاست الیه که
 بر دین آنکه در نظر از کتاب الیه که احقر از کتاب الیه
 مثلا بر حکم که کتاب الیه در شرع عقل و متفانی زانی و غایت
 در حکم را بتابع صورت مشهوره آن تا اولی که در حال انابت و
 نرم او بر نفسی کما یحسب معلومات عدوی و میاها ممدود انظلم
 معاونت و مجازات الیه که بر سبب نفس و متفانی حق الوقت متفانی
 عقول اولی است که ما عیبه اولی و بر معتاد ارباب است
 و اجاب مجاهد در ریاضت عزیز در آن حکم با ت جو قدر غفلت
 بر کلمه در تناوین الیه که بر سبب بلوغ و بر کلمه تجرد در تکامل
 است که بر سبب در کار کما الی قایم اولی و بعضی متفانی است که

جانی

زبان

از حروب

عفت و سستی بر برده و حسن خلق و خلعت اولاد نبات و اعتدال کم بود
قلند بر یکدیگر من بگردان آید و اهل فن قلیوب بر از سلیطه و بی حسیت
ولی شرمگله مشهوره و جهان سلطنت از زبان او از نگره معدوم و جهان
اولوب معاشران کند بر مشرب زلفی انگو و بوسیته مطهر اولوب **مشرب**
زندان در سال هر یک هم درین حالت افریخ اولوب زینا را از فرج بر زینهار
وقتا ریتا عذاب انشرا غلب آید که ملج لا نادان بود اختیار فرسید است
چشمی سوال و ایضا دیر یک چون صحبت تا فتنات المعطله از هم اولوب رانیا
بارک بود فاشه اولوب که فتنه آنک سلطنت و وقتا حشره مبتلا اولوب است
کظم غیض و دفع غیضی حادث آید و بوقت خلاصت دست زدن اولوب غیض
حائل اولوب اگر نفس کسل میل و جلالت رفت کویسترس از تو مفری غایط کله
و مداومت از راه و اذکار و عبادات تا غلبه یابد آید و اهل استیون
صغیر و ایضا دلی احتساب آید که نفس صغیر و در کتاب آید که کما بود
حاصل آنکه احتساب از راه یک نفس صغیر و در کتاب آید که کما بود
لا کبر مع الاستغفار و الا فریض مع العزاد حدیث شریفی است **المیسه**
و تقصیر خوب نفسه اطلوع و اجمله قصد نظر اولوب و بوجوه طریقه تم قدر
اسباب احتساب و در مقام حیل و قادری است قدر و توانا تیه که اکثر جن
آدی راه در ضایع مسافتان استیوب بی نوله و شقاوت و جهالتند
توانان کند و احوال را معانی بلوب و در مقام عبودیت و قافل و در ساکس
نفس آید و مسند و داخل اولوب و غیره از آن نفس کنوسه و نبات درجه
ده نمخت از زنده در هر حالت خوب بود که میوند است **مدا** مسند
اهلی و کور و معاین مجاسن خدا نگه میوند و مجبور اولوب که حکم الهی

الاولوب

قصه

و جابج ۲۶

و بیع

بیع و بیع است که در اول و اول و بیع است که در اول و بیع است که در اول
بیع حاکم است که در اول و اول و بیع است که در اول و بیع است که در اول
کند و معالجتی شخص و تطایب آید و بیع است که در اول و بیع است که در اول
کند از آن که در اول و بیع است که در اول و بیع است که در اول
دوست قزوب اندک بیون سوال آید بر تم قدر سنو عیب بود قدر
دیر پس مقید اولوب و بیع است که در اول و بیع است که در اول
و نشانی کویسترس و ظاهره و باطنه و مشرب و بیع است که در اول و بیع است که در اول
انرا را نام و انتظار کویسترس بر اولوب کسنگ عیبی بود زنده بود
عنا صبی شام اولوب بوسیته عداوت انگل حوضه که احتیاج از این بر سر
تقیه بر کف رو کما تینه و **تیز و در قزوب یک آید شماره** آتا صامین
حقیقت و مشای اولوب بلکس کویسترس و اولوب و اولوب و تیبیه انگل
تجزیر و اکثر خطرات عادی بود که بیع عیبی کند و بیع است که در اول و بیع است که در اول
حق مشرب را در نهاد اولوب آید در اولوب و بیع است که در اول و بیع است که در اول
مشرب و مشرب اولوب آید اولوب مشرب عمر بن الحکا که بیع است که در اول و بیع است که در اول
ایدکی الق بیون تا تمام الیک که در اولوب و بیع است که در اول و بیع است که در اول
این دید که است قدرت که بیع است که در اول و بیع است که در اول
و اقام عطا یا با جزئی دفتر آسکس قدر دن متولد که بیع است که در اول و بیع است که در اول
دیر بیسندن بر بیع دید که بود زنده در سن دم اخلاص اولوب
کند و بیع است که در اول و بیع است که در اول و بیع است که در اول
مشرب مقام الاضاحش است بر دفع حوضه که اولوب خلقه در مقام در است که
نرم خانه انتظار عظیمی را اولوب پادشاه جهان بیون که بیع است که در اول و بیع است که در اول

بیعت

ایلان

در نظر سحر و در نظر این صاحب آن ادیب که حسن و با ایضا غلامه تعلیم و توبه المویک
 تر بر بر کرده ای که بستی نسیب آیتیک نیز بفرمان که حضرت با و با و محاسن و عقاید
 ایله محلی و در مشهور و جو دوز و دره و عبیب تا پیدا در اما و از زمین اسرار و اول
 بیور و میوب بیخ قطع عبید که خالی و ظاهر و اول و نیز تر و فتنه و آیین افکار این
 یا مکتب با الله در حسن و فنی و اوقع بر ذریع عبیب کور و مکتب است و نادان
 این غیب حسن و اگر بر بر کرم ایبر که است و فتنه غش حسن علی غلامه ال شریع
 خلق و عقیق و عقیق مر تر و ایله افکار و از لغز و لاف و غلامه و در آیین شرف و محبت
 مغرور و مقام مرتب و در و کجین کرد و مسترد و بوشفت حاصل و ایبر
 یا بو جرت و کادوست محبتی نظر و محاسن و نیز تر و خضر و آنکس و آنکس
 و دستک معایب و مطاعین و محبت مستر اولور و عیش و در **قطعه**
 از نیت دوستان هر یکی که خاضع و در حسن و مریع بیرون که از بپشنند
 خاضع نظر و مشین که نیت که کوشش بیخ و در محبت تا عبید امین غایبند
 یا بو جرت و بوز ناخود و مستحق و غلامه و اوقع کیمیا مانند ساکن برده و
 اشتغال و سیر تا نزد اسم الهی در **سوره** و در مشهور و شریف و وفا
 فرمود و ما نماند و جویس مراد و کیمیا **تیس** سبقت ذکر و تیر و کیمیا ایله
 نظر نماند و شریف و غلامه و در ایضا و جانین و نطق و محبت ایبر که بو
 طایفه و در مریع و غلامه و در ایضا و در و شرف معیوب اخوان و خلق
 مساوی و معایب افزان و آیین محبت و با غلامه و نیز و بیان و از نظر و غلامه و کلامه
 اول و لغز و شرف و اشتیاق و غلامه ایبر که بو معتب و احوال که عشق و محبت
 علوم و نگین و غلامه و غلامه و غلامه و غلامه ایبر که بو محبت و محبت و غلامه
 و معاری کماله غلامه و غلامه و غلامه ایبر که بو محبت و اشتیاق و محبت

کوشش با غلامه و

طاعت

طاعت و عبادت و توبه ایبر که لغز و غلامه و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه
 دن و منقول که در اختیار و با نظر در دن منقول اولور و در پیش نظر که در اشتیاق
 انکه که خلیف است که در اشتیاق انکه و در نظر که در اشتیاق اولون
 کلامه که در آیین ای ادب لرون او که در نیز بر مفضل که در غلامه و غلامه
 نظر مغرور و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 اشتیاق و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 لغز اولون که در غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 سیر نماند بر آیین او زوره که در غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 و احوال و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 در غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 اشتیاق ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 تبانی و در غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 معایب ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 شرف و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 تعبیر و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 خوش و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 حوا و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 اشتیاق و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 زهر ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو
 و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو محبت و غلامه ایبر که بو

زیر کلام

غلامه

کوبیدن فرس اولوب گنده که لوت نایرده و حاصله و اولون را حصد
آکین کند و سینه های مسما و حاصله تحویل آید و سبکس و سنگس
اولور و جوی آسیدلری که در کدک خوش آید کوبل فرجه ای المیزان طبعه
کسب فضائل کون الکلیه مطبق اولوب بلکه مراد دیوانگان و مسافر
که عقلان و صفات حکیمه اولور بلکه بعضی اولور طبع طلب اولور که فریب
خوش آمدگوان اشرار طبع اولور و ابار حیا ایوب با صفات عجیب و
شروع و متون غریبه الهی را عیب و بعضی طریق نظم شعرا و اشعار
انکه طالب اولوب اشعار موزون و بی معنادان کتاب که سبک اولور
برکوی شاعرانکه کون تحسین اولوب مسکین دیوانه قیام و
امن و خاصه و عام اولور مفعولیه که من اسیر و الکوجیه لغوه الساعه
و اگر طالب فضیلت و طوس ملک و طبعی تر کمال اولوب بعضی فضائل اولور
و جوی و سعادت مالک و شمس و قمری مقابله و معراج و کمال سماعی
استماع اشک و مفر و مؤذنی و کلمه و حدیث شریفه و اولور و کلمه کلام
دن برکسته آخری یوزینه معراج اولور حکم حضرت پیغمبر که احسن الاسب
علی وجه الکذا صنف یعنی عبرت کوزین با جگه تر شوق در معراج اولور که
یوزینه طبعه حکم معنی عمده و حدیث طبعه و محققین مراد معراج در
دیشله و بعضی تحقیق مراد در بر او اولور ای اولوب ملاحظه یوزینه
ما جوی که در دیشله و نفس کلامه کمالی بود که برکسته زهره و معراج
حال با طبع اولور که تحسین اولوب معراج اولور ایسته تحسین اولور
کتیوب فکر اولور که استیاج و افتخار اولور و کمالی امور و مساینه
الملاحه

سختی است و اولور که در این کتاب
در معراج اولور که در این کتاب

کتاب معراج اولور

اعلامه صدر اولور و اولور که اولور که اولور که اولور که اولور که
سختی است و اولور که در این کتاب
من اینک شرط صرافت بود که در این کتاب
کتاب حکمت نزه فکر اولور که در این کتاب
قاله روبا اولور که در این کتاب
شخصی که در این کتاب
طالاس را بخش اولور که در این کتاب
مقرر و بشعاریم اولور که در این کتاب
باب شرح معراج اولور که در این کتاب
سابقا اشاعت اولور که در این کتاب
حجت و برسیه که در این کتاب
یعنی محبت اولور که در این کتاب
دفع معراج اولور که در این کتاب
علاج و مراحق اولور که در این کتاب
باب شرح معراج اولور که در این کتاب
بواسطه اولور که در این کتاب
سابقا فکر اولور که در این کتاب
رد اولور که در این کتاب
اولور که در این کتاب
و تبار اولور که در این کتاب

خوش آمدگوان

اولم شلا سوادک بر مندریا بخت میانه در زیر کانی تا بعد از حق انکار اسناد
 حضرت و حضرت سوادک مندر لایق که نبر کانی تا بعد مو قدر بر پس هم
 فضیلت کانی یکی طرف کبر برسی افراطی و برسی تفریطی در کانی ضد اولم اما
 بر ذلت افراطی در ذلت تفریطی ضد اولم اولور شلا شفا حد تهور
 و جیش ضد اولم که کانی تا بعد اولور و جیش اما تهور جیش ضد اولور
 اولم نبر کانی تا بعد و آرد در انهم بلغم تکلیف حکمت نظریه به عارف
 و قضا عد معقولاته واقع اولور و محقق و کلور که شفا دایکی منع اولور
 در برسی شفا و تحقیق برسی شفا و مشهور بر کانی تا بعد اولور کانی
 شفا و تحقیق و شرط و شفا و مشهور بر کانی تا بعد اولور کانی
 میان را اسناد اولور شفا و تحقیق در کانی تا بعد اولور کانی
 سوادک حضرت یا سوادک حضرت را اسناد شلا شفا و مشهور بر
 وار در زیر کانی تا بعد مو قدر و بعضی علمای شفا و مشهور بر
 تباین دیوا و صلاحی که کانی تا بعد مو قدر و بعضی علمای شفا و مشهور بر
 تحقیق بر جیش اولور و جیش اولور که کانی تا بعد اولور کانی
 الی کانی تا بعد و مشهور بر کانی تا بعد اولور کانی
 شفا و مشهور بر کانی تا بعد اولور کانی
 علاج امر اقل انکرو تا نوزده شفا علی اولور که اولور کانی تا بعد اولور کانی
 و هر کس که برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 در نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 مر بیک مری جو جاش سدن قنقسی ایدو کانی و علاقه نوزده الی

تشخیص

تشخیص اولور و هر کس که برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 اولور و هر کس که برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 و هر کس که برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 در نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 نفس ان تا نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 انظار اولور که کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 قوه غضبیه در کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 برسی انحراف بحسب الکتیه برسی انحراف بحسب الکتیه بحسب الکتیه بحسب الکتیه
 جری شدن خلل واقع اولور انحراف اولور همان نوزده بر سیلور اما کتیه
 جری شدن خلل الی انحراف واقع اولور الی نوزده بر سیلور اما کتیه
 خلل اولور حد اعتدال نوزده اولور الی انحراف اولور اما کتیه
 اولور برسی هر کس که برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 برسی افراطی در کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 و برسی کتیه جری شدن در کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 علی الترتیب و اولور نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 شرح و بیان اینها معلوم است علی هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 کفایت برسی و علاقه نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور
 بل جیسا فی الیه و نیست و کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 تا در تعلیل در کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 مقدّمات مستوفی برسی کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی تا بعد اولور کانی
 اتفاق علاج و اعتدالی نوزده بر سیلور و هر کس که علاقه نوزده بر سیلور

و تا بطلان غیب و غایب رحمتی بیسواسی و نصیب اولی و بیست
 و منه الحادیه الی سوار الطریق **افراط قوت فکر** که کسی تصور بر افرات
 مذکورده بکوت نظریه در واقع اولی بکوت علمه در واقع اولی بکوت نظریه
 در افراط عقل حد نظردن بجا و زوفاقت و تنقیده مبالغه این فکر
 که زمانه تک اکثر عقلی آینه توفیق منسوب القای شبهه و الهمیه
 و ابدا الی ابحاث غیبیه المشرک تحقیقه دور و زنده سواد
 و یقینده به محصور اولی و قوت نظریه افراطی که بر نوعی در پیجود آن
 احکام محسوس حکم انگلدر که اعا عین شیطان و علم شیطانی
 عقل و زعم دن ناشیده و محسوسه و مشتمل بر تک نظیر و غایب
 بر نو خنده و بود که روان کلام خواصه هر وقت فعل و انبیا تا مانع
 محقق استناد و قوت سید شریح بر جانی که در کتب مواضع
 کتب علمیه و کرامت که قوت نظریه در قدرت افراطی و اولی
 و کلامه بلکه قدر است و اتوی اولی اول قدر افضل و اولی در
 ردیته مذموم اولی قوت علمیه به متعلق اولی ادراک و تمیز در
 و جبریزه و دیوانی در و در و اما مشق حکمت علمه اولی
 اگر امور جزیه شیه در اولی و کلامه بریزه در و جنبه دیگر دعوا در
 طبیعت تجسیم و تزویرات و جلیل بریزه آنکس جبریزه و جنبه
 مستحق در اگر امور علمیه در اولی و کلامه دیگر **افراط قوت**
تیز بود یعنی اکثر سدر برین شقی حکمت نظریه در اولی و اولی
 واجب اولی مرتبه دن نظیر و فکر و هر وقت در قدرت و در
 برین شقی حکمت علمیه در اولی و کلامه دیگر **ادبیت**
 قوت

اولی

تفصیل

کیفیت اولیه به ۲

قوت تیز حسیه و نافع اولی دن اولی بلک و کس که در علم
 شقی و حسیه و کفایتی بر اولی و در و در و کلامه حکمت نظریه
 مستعد اولی علم حسی و حسیه و کفایتی که در حسیه و کلامه
 شقی و تقلد اولی حکمت علمیه شقیه اولی که است و کفایتی و کلامه
 امثالی علم و حسیه که حسیه و کفایتی علم علمه کلامه
 اولی کفایتی علمیه و کفایتی و کفایتی علمه اولی **افراط قوت غیبیه**
 بود یعنی اوج قدرت افراطی **قوت غیب** قوت غیب قوت در اولی افراطی
 غیبی بلک و استقامت و حسیه و حسیه در کسب و حسیه و حسیه و حسیه
 که متضای عقل و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 و اینک حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 محصل اختلاف علمه در **ادبیت** **کیفیت قوت غیب** استقامت
 فاسده که متضای عقلی و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 جمادات و اوج و کلامه که بعضی اولی دن واقع اولی و کلامه
 حسیه و حسیه که حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 اولی دن بلک و کلامه حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه
 نافع حاصل اولی در **افراط قوت شقیه** که حسیه و حسیه در
 بود یعنی اوج قدرت افراطی **قوت شقی** که حسیه و حسیه و حسیه
 امر دن طبیعت حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه و حسیه

بیشتر
 بهر است

افراط حدت که در
 انگ و زبانه ایلی
 و در حسیه و حسیه
 تفصیل
 حسیه و حسیه
 اولی حسیه و حسیه
 ایلی حسیه و حسیه
 اولی حسیه و حسیه

اولی حسیه

و احتلال العروق و الحساسات منقوع اوله بقدر نوره و عارضه و نور نوره
 حال و سرور و ايمان اوله پس ادم از غنا نوره و عاقله انكلا ستم كنند
 به الامور كه اوله در ملك سبب در معلوم و مشخصه ايله اگر مرد عارضه اوله
 اسقام و اوجاع و دن اسبه بون مهنه علاج و اصلاح و تنبيه و علاج
 جابنه قصد و شرح اوده قواعد طبعه و ترميمت ضما غيا ليجون مرمض
 جسماني منقوع اوله لا بد مرمض نفساني كه انون عارضه اوله كنند عا
 مرمض اوله كه اگر سبب كسيفت نغايه و ملكه و حالت روحانيه
 اسبه كسبه بو قواعد حكمت عقليه به رجوع اربوب و مضم قواعد و
 قوانين اوزره و علاجه شروع انكلا كرك و معالجات حكمت طب
 جسمانيه در تنقيد و ترميم و استوار اوله اوله در سبب استمال و ارباب

در تنقيد

اوله كركه كسبه
 در حال نوموزان
 اوزره و عارضه اوله
 ستم كنند و كسبه
 اوله

او

اوله كركه ستم كنند در تنقيد و ترميم و استمال و ارباب استماله غايبه
 اوله استماله انكلا ستم كنند اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 و اعدام اوله اوله ستم كنند در مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 غايبه ستم كنند و معتبر اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 كنند به مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 اربوبه كه بالاخره مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 منقوع و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 ردائت مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 دن زياده اوله با حلال اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 و اجدد طريق رابع اوله كركه ردائت غايبه ستم كنند و ستم كنند
 بدو و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 اربوب ستم كنند مرمض و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 مرمض و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 كه نفس و عبادات و عبادات اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 موازين و عهود سبب ايله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 طب جسمانيه اعتصاب داغ و عروق قطع و كسبه اوله اوله اوله
 قطع و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم
 مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم و مضم

ردائت مضم

غايبه

ايله كركه اوله

كسبه و اعلف

اول چون که مراد مفسر است در بیان و احضار اسباب که در تقوید و اخلاص
رذیه منقب اولی است و بطریق سبب اولی است امتداد مرفوع متبوی
و ابتدای محبت متعادل اولی است اما علاج که قطع و کما در جمله علاج
ناصح اولی است مقرر اولی است استعمال اولی است جفتی در آن توکل
کلام الهام برده بل حدیث نبویه کلمه در که آخر الدوار الکلی **علاج**
مستول مطرب و ساقی که نبوی می **علاج** که کنت آخر الدوار الکلی
بود که اولی است مستول مطرب و ساقی در وقت اولی است و پیشتر
ارباب ذکر اولی است امر این منقانی به که احسان رذایل در افتراوی
اولی است اخلاق روحانی به که احسان منقایل در احاطه به تمام
اعتاد کامل است که در تقوید و بطریق منساب مرفوع اولی است
علاج است حکما در توکل است حسن باب حکم که در آنون عمار اولی
اما طب جسمانی اولی است اولی است امر این منقانی که در آنون عمار اولی
اسباب علامات و انواع علاج آن ذکر و بیان است و در آنیکه ترویج
امر این منقانی که در آنون عمار اولی است مستول اولی است
علاج شرح و بیان اولی است که در آنون عمار اولی است مستول
قبایس و حکما در معانی اولی است معلوم اولی است امر این منقانی که در آنون عمار اولی
مکتب الکنه جمله مبرر آن غایت محض و روی اولی است اوج
نوع در او کسی حیرت کفین جمله بسیط او چینی در آنیکه
نوع اولی است اوج بی زیاد که کثرت نوعی است در نظر یعنی نقصان
نوع و دانم کثرت او چینی در آنیکه کثرت قبایس در آنیکه **علاج** حیرت
اولی است که چون مطالب خفیه و انقیاد و ساقی است در وقت

اوج

نوع

علاج

بسیار خفیه و مطالب دقیق

تعارض اولی است و جانین و تفریح و کمال و سبب الیه جزوه و تقوید
تمام حیرت و شکله منقایل و کمال و حیرت و حیرت منقایل
جمال حقیقت در عاجز و مغلوب اولی است اولی است در بدین و
تکرار و ذکر اولی است اجتماع و ارتفاع نقیضین مستلزم اولی است
مفاحی اولی است مباحث عقلی در اولی است و استنباط اولی است
حقا برین اولی است جازم و تحقیق حقیقات مناسبت اللطیف اولی است
علم اولی است مقدمات فرجه و در حد و تعیین است که شکله و قواعد
مفاتیح و ضوابط مبرر است در حق ارباب احتیاط بلوغ و ترفیع
عمیق ارباب حقیقی باطلون غیر و ترجمه و حق یعنی تعیین در حق
ایلیه **علاج** جمله بسیط جمله بسیط اولی است بر شریک علی اولی است
و اولی است کتوین عالم صمد جمله بسیط ابتداء و مرفوع و ظهور
نیز از جمله بسیط اولی است تعلی و اسباب و تقوید بر اسباب معلوم
مختصه قصد و طلب الحکم ممکن و کمال است اولی است معلوم و جمالی عالم
واسطه فکری منسوس بر سبب علم علی و اولی است آن و سایر حیوان
احواله نظر و هر نوع خواص و مابعد الاقصاد از آنیکه کذا اولی است
یعنی معلوم اولی است آنیکه سایر حیوان است شرف و ترفیع شرف
علم و کمال و تفریح و تفریح در **علاج** تا در هر جمله مبرر است علم
مستلزم آنیکه در مبرر است علم در طلب علم مبرر است کنی است در
اشغال در مبرر است کنی **علاج** در اولی است معلوم که آن ادنی فیض ادرین
الی شرف من الاثان **علاج** که در اولی است معلوم که آن ادنی فیض ادرین
مستلزم اولی است حیوانات علم عبادان و معدود بلکه حیوانات

تفصیل

چگونگی مشاهده این مبتدی در فواید و مایه‌ها و احوال
 مکتوبه اید و ذکر دلیل و احوال و مایه‌ها و احوال
 علم اولی علی تقریر و بیان و فضلا تحقیق و دلیل بر این اید و
 هر بر این اظهار انواع مختصات فوایدی که بر این اید و
 فواید مختصه مکتوبه ان میرانند آنرا در عبارات و احوال و مکتوبه
 احوال حرام طریقتی است اید و بیست حدیث احوال و مکتوبه
 مختصه مکتوبه در احوال احوال اید و احوال اولی باطلتیه
 بیست حدیث یا سکون متوالی و نطق و بیان خاصیت مجر و عاری
 اولی و بیست حدیث یا سکون نطق و فضیلت کلادین
 خالی و عالیه را بیست حدیث و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 شوال نطق کلادیم چه بگویم احوال اید و احوال احوال
 و مایه‌ها بیست حدیث اید و نطق احوال که در مکتوبه
 محال است و احوال فضیلت احوال و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 احوال و مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 در پاره نقش آدمی بر این اید و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 مردم یکا در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 و احوال لفظی با مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 من مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 و مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 قدرت و الهام حسانه یا حکمت سبب اید و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه

در مکتوبه
 احوال

در مکتوبه
 احوال

چگونگی مشاهده این مبتدی در فواید و مایه‌ها و احوال
 مکتوبه اید و ذکر دلیل و احوال و مایه‌ها و احوال
 علم اولی علی تقریر و بیان و فضلا تحقیق و دلیل بر این اید و
 هر بر این اظهار انواع مختصات فوایدی که بر این اید و
 فواید مختصه مکتوبه ان میرانند آنرا در عبارات و احوال و مکتوبه
 احوال حرام طریقتی است اید و بیست حدیث احوال و مکتوبه
 مختصه مکتوبه در احوال احوال اید و احوال اولی باطلتیه
 بیست حدیث یا سکون متوالی و نطق و بیان خاصیت مجر و عاری
 اولی و بیست حدیث یا سکون نطق و فضیلت کلادین
 خالی و عالیه را بیست حدیث و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 شوال نطق کلادیم چه بگویم احوال اید و احوال احوال
 و مایه‌ها بیست حدیث اید و نطق احوال که در مکتوبه
 محال است و احوال فضیلت احوال و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 احوال و مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 در پاره نقش آدمی بر این اید و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 مردم یکا در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 و احوال لفظی با مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 من مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 و مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه
 قدرت و الهام حسانه یا حکمت سبب اید و مکتوبه احوال که در مکتوبه
 مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه احوال که در مکتوبه

در مکتوبه
 احوال

در مکتوبه
 احوال

و صورتی متعالی بود که قطبش در اولی از آن است و از آن است که
 و قوت و آلات معاد و بی وی را یکی که یکسان باشد حرکت
 استعاش ایل و در طرد و جمل و کر و اب حیوانی که خلاص بود میجوید و دست
 با اوز **سیت** دست و با بیس برین بجان و جمل که بحسب در میان
 عزت قابل **اول** که در باب جهان شدن کجاست بولوب و اولی حاصل
 و پیدا کنی تا پیدا کردن خلاص شدن راه را بولوب در طرد و اولی
 دن دور بر حاصل اولی **سیت** میباشو تنگ در آن از بند جان نمودم
 من آنچه شرط بلوغ با تو نمودم **طریق اول مرتبه** جمل مرتبه
 بر سر نه و بلوب اما بلور کن در حق بلوب کند کوسن آن بلور
 الکتیقدر و جوهری یکی تو اولی بود هم بلور کن در حق بلوب اولی و جوهر
 جمل مرتبه در دو سیم او عشر **طریق** منظر که نماند و نماند که نماند
 و نتمک اطباء اجسام و اشباح بعضی ماضی نماند و عقل حکمیک
 علاحدان عاجز از او تو سیر از آن استخوان میگرد که در کمال طباطبی
 سفوس و ارواح در حق بر من نماند و در اصل صبح که جمل
 مکرر علاجه جوهر منقر و کجاست معتزله در زمان چون نفس کند که
 در بلوغ حیوانی بر سوب عالم ابرو و کجاست جام اولی که من میبرد که دفع
 جمل مرتبه متوجه یک کمال علم جا نماند تا زرم اولی بر سیر اولی
 کسب نماند چون در حق تصور قیوس بر سیر ابرو و کجاست تا معتزله اولی
 بیچ طلب علم و از آن در حق جمل آن نظم تصف اولی و کوسن در که
 حضرت عیسی و در حق اولی که بر سیر بر سیر ابرو و کجاست تا معتزله
 نبود آن تا قادم اما همین علاجه عاجز و قادم و بی آن جمله

این کلام
 اولی که
 این کلام
 این کلام

عن

تاضع

و صورتی متعالی بود که قطبش در اولی از آن است و از آن است که
 و قوت و آلات معاد و بی وی را یکی که یکسان باشد حرکت
 استعاش ایل و در طرد و جمل و کر و اب حیوانی که خلاص بود میجوید و دست
 با اوز **سیت** دست و با بیس برین بجان و جمل که بحسب در میان
 عزت قابل **اول** که در باب جهان شدن کجاست بولوب و اولی حاصل
 و پیدا کنی تا پیدا کردن خلاص شدن راه را بولوب در طرد و اولی
 دن دور بر حاصل اولی **سیت** میباشو تنگ در آن از بند جان نمودم
 من آنچه شرط بلوغ با تو نمودم **طریق اول مرتبه** جمل مرتبه
 بر سر نه و بلوب اما بلور کن در حق بلوب کند کوسن آن بلور
 الکتیقدر و جوهری یکی تو اولی بود هم بلور کن در حق بلوب اولی و جوهر
 جمل مرتبه در دو سیم او عشر **طریق** منظر که نماند و نماند که نماند
 و نتمک اطباء اجسام و اشباح بعضی ماضی نماند و عقل حکمیک
 علاحدان عاجز از او تو سیر از آن استخوان میگرد که در کمال طباطبی
 سفوس و ارواح در حق بر من نماند و در اصل صبح که جمل
 مکرر علاجه جوهر منقر و کجاست معتزله در زمان چون نفس کند که
 در بلوغ حیوانی بر سوب عالم ابرو و کجاست جام اولی که من میبرد که دفع
 جمل مرتبه متوجه یک کمال علم جا نماند تا زرم اولی بر سیر اولی
 کسب نماند چون در حق تصور قیوس بر سیر ابرو و کجاست تا معتزله اولی
 بیچ طلب علم و از آن در حق جمل آن نظم تصف اولی و کوسن در که
 حضرت عیسی و در حق اولی که بر سیر بر سیر ابرو و کجاست تا معتزله
 نبود آن تا قادم اما همین علاجه عاجز و قادم و بی آن جمله

این کلام
 اولی که
 این کلام
 این کلام

رواوت کیفیت غلبه بر غلبه بر کیفیت نفاثه در کمال کمال
جو هر روح که داخل قلبه حرارت مزاجیه در خارج بدنه حرکت
ایرد و در قلب جویش و غلبه ان ایرد را بعد آنکه خارج حرکت
و جویش و غلبه انند ظاهر برون حرارت حرکت ظاهر اولور
خضوصه کاش و جان ده که لطیف و جلیه که تا اگر او کفله و بی ظهور
ایرد و در وقت خاصه عروق کردن در ممل محتلی غلیظ اولور
سبب غلبه نفس متانی اولور و غلبه که دن انام نقد بکند
چون بوا راوت نفس ظاهر اولور و کمال اثری بدنه سبب ایروب
حرارت مزاجیه غلبه ان ایروب غلبه انند بخار و دخان منظر تصاعد
ایروب بخار و دماغ و عروق شرایین که بخار روح غلبه بر کشتلی
اولور آنکه غلبت و خاندن نور منقل محتجب و تا سبب اولور اجرام
مزاجت منقل کشف و انقال فوت نظر سفین اولور لایه اولور و کما
ان تا که بوجان که ششیه این تا که در مصلح و تیره مغاره که اینی
آتش غلیظ این طلب و دخان تا لایه اولور غلبه اولور راه درون
خار و سلود اولور بیا درون خار دن او از آتش و فرور دخان
معلوم و موجود اولور پس بوجالوه اطفا کجب نار و کین تا بزرگ
و فرار نفاثت مشکل و مشوار در **سبب** بوجدت غلبی و سبب
و کشف و املط بوجند و معده و مستقی قلبی همان بر منفذ تنقذ
بر کلاس آب چغند این نار و سطله بر خرازی خامه و مستقی قلبی
کبیر بر کبیر بوجش آتش سوزان و سطله بر و در فرزان ایلم

اولور غلبه

اولور غلبه بر غلبه بر استعداده و قوت غلبه انامه مختلف
و سبب سبب بعضی از هر جنس استعداده استعداده که برت و با کمال
استعداده استعداده که برت و با کمال استعداده استعداده که برت و با کمال
نی احوال استعداده استعداده که برت و با کمال استعداده استعداده که برت و با کمال
موجب بر کمال و استماع با برت و با کمال استعداده استعداده که برت و با کمال
و مضطر و آتش غلبه برت اولور که مزاجه درونی تیره و سبب غلبه
جز اولور سبب و بند بر تیره و بند بر تیره و سبب غلبه برت
مستعداده اولور و بعضی روغن که در کمال کمال آتش استعداده تا بزرگ
شعله بالا درون تا به دن او از و علاقه اولور اولور که برت
و کبریت که در کمال بر بر درون آن واحد که در نار و طاق طاق
اصوات تا عقده که در نظام و بدوار اولور و بعضی از هر جنس
کبیر که استعداده مهمل میسر و کین مرتبه و روغن که در کمال
و بعضی در حق برت که استعداده قدرت و دست است و مستعد
اولور که در حق استعداده مستعد اولور و برت و با کمال
کبیر و در سبب کبیر که تمام اسباب غلبه و کین
اولور سبب غلبه برت سبب سبب سبب اولور و سبب
غلبه سبب و مستقی اولور همان نار و غلبه برت سبب
اولور اما برت که بوجالت نقصان کین و فرود حرارت مزاجیه
تا بینه اولور که در سبب نفس و اقتدای برت عقل و استعداده انار
فرست و در اینجا کبیر که کین استعداده نفس برت برت
دلیل در استعداده ایلم سطله غلبه برت کمال کمال کمال

اولمشن اول در فضیلت و داخل در فتنه و هر چه جاهل اول در جهل
معلوم اول سو که غضب و فکر تیرگی صورت آتش غضب یا تبدی است حال
و ادانک این نظر است و در اثر عمل و تا نیرو و غضب تمام مشتغال شدن
سرگشته آتش خشم مقلد و کتون ایتر که مقلد ارادت استقام الملک العلیه
مستحل اولوب صفت غضب ملکن ایتر کل جمله طریقت غالب الحلال
تمام بولور و غضب و جلیق مش و این الا قدام الالور استخ اندر
بیشه جون افتخه تر نام نه غضب بلک مرتبه یا فرجه صحت غضب شد
وزمان التهاب و استخالی عتد الالور ریز اسباب و دوا می غضب
علی السر و سج و الزو ام بیح و موانع و عوائق استخال التهاب بالقام
مرتب اولمشر و وحدیث جناب رسالت نباهیه وارد اولمشر که
انام و غضب الخلیج و دخی وارد اولمشر که برین آدم غضب کلمه
بسیه طبعه در سیر الالور که غضب که بکلور و ظلمه دخی تیرگی و بری
دخی اولور که غضب تیر کلور و تیرگی و بری دخی اولور که غضب کلمه
کلور اما بیح کلمه بری دخی اولور که غضب تیر کلور و کلمه کلمه
و بواسط ملک و مفضل و اباب عثمان علی شیره الملکی اولور که غضب
کلمه طبعه و تیرگی و اسب و اسب و وار دخی و اسب اولور که تیر غضب کلمه
و بیح کلمه زیرا چون صفت غضب مذکور و مقبوم در غیر قدر را نقل
اولور س مقبول و ممدوح از صورت اولی در غضب با قیله در
اولور اول س بیون اول صورت جمله دن اعلی و جمله صورت
احدی که غضب که جمله دن اکثره و او در راجع تیرگی دخی جمله دن
اکثره و او در تمام غزالی سیور که سلطان حال غضب و رعایت
اوره

بهر
و
تغلب
تغلب

صورت اولور
تغلب
جمله
2

اولمشر کلمه طبعه اولور که غضب آید اکثره و خلفه در اخراج
سید نظام و در کلماتی طبعه کلمه یا سیر جور اولور تغلب اولور سید
بنوی و در صحت مفضل کلمه در وارد اولمشر که ناقص ای کلمه
و هو عفتان، چون غضب فنون جنون بره دواست هر که
دن هر قدر سیر بنویز کلمه کلمه فاسد و سکرانگی با زار
مضای کاسد در حوین سعله و عقید و حواله تیر بر غضب
و فرار و دخان تیر بسندان دماغ تیر و نارا اولور سینه و غلظت تیر
بر اقل اولور و سطح نکرت نه قدر الهات و استراخ اید که لعل مقلب
و منزل ملک دماغ در ایکی فی شکل انا ر و مهر دخان و شتر ایکی
دقایق عدل و مفضل کلمه کلمه و تابان اولور غضب کلمه اولان
کلمه دن آتش غضب التهاب بالقام وجه استخاخ و عو و اوصاف
دماغ صوت و اوصاف و حرکات تصاویر یا تیر کلور سوره سینه یا طر
اولان اولور که غضب تیرگی و دایره و عقل دان سینه بر دون کلمه
مش کلور اصناف و اوصاف التهاب چون تیر و غضب مخرت جسمانی
و روحانی سینه لیا حس بر تیرگی اولور که غضب موت فحاشات
دخی اولور زیر احرار قلب آتش غضب مشتعل و حرارت حرکت
بدین کلمه از نظر امانت و متقبل اولور حرارت غریز بلک کلمه
روح حیوان تیر و مشاعر لطفیات سینه با لطفی مختص
اولور و دخی حرارت غریزی همین غضب خالص بر تیرگی
اولور لکن سرگزنده دخی نهایت اید یکل مقدار روح قلبی
کرک و بعضی از حره در حرارت غریزی کلمه از تیر اولور سینه

تغلب
تغلب
تغلب
تغلب

غضبه

غضیب و شدت اولوی فراتر از سایر هیولیات باطنی بود
کفایت مقدار ابروی قائمیه صوت می خیزد اولوی او **دست**
مخالفی را شدت عینا غضبیه آن است حدود انشا و موجب شرع
انگیزه امتناع و مزاجی المیزان او ایضا انشا و حال غضبیه نسبت
انتصار و در غضبیه شقی انگیزه یعنی مشغ اولوی آن است حد
مخفف اجزای شرعی قوی و مخالف اولوی امساک بر اولوی **دست** یعنی حضرت
فارع در حکایات اولوی که بر سر کزانه معان اولوی آن است حد
شرعی سن اعلا و متوجه اولوی آن غش و سقوط و سب و تسبیح
سوی که با شدت انحال در زمین فاکر رنگین پیدا شد و در ورمقانی
ملاحظه میورب **تأخر** اولوی **دست** در حکایات اولوی که
بر کشته به تعزیر امر است که در ان نشت و شمشیر و المیزان
تعزیر در غرضت ابروی که بن غضبیه است و روشن اولوی سن
تعزیر اولوی **دست** و بعضی غفالی حکایاتی و بنائید در مودیک
دیگرش که بن ششوی که هم در کعبه صفا و در عتقا صفا ابلیه
آشوب موج در بامی تناظر اولوی ایضا کعبه شرف انجار عظیم
و مملکت کبره را رسنده ذکر اشد در سلامت احتلال و بر زمین
و کفایت امید بر علو ترس اولی که در غیب و شرف
حمله علم و مضطرب اولی آنکه استوار است و همان در بر زمین
اسود طو ترس نیز اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تدریجات است اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب

تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب
تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب
تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب
تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب
تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب
تسکین امید بر علو ترس اولی که سینه اطراف صیل و توققات
تسکین اثر غضب مقدور است و آثار مشعل در شماره کایب

مذکور است بر آنکه در این علم غلبه بر غلبه استعمال اولی
 غلبه در شناخت دنیا غلبه حقیقت باقی و اولی غلبه در شناخت اولی
 و صفات منبسطه است و در این کتاب رسالت نبی صی و در هر یک
 انالاضاف علیکم ان مشترکوا باه و لکن انخاف ان ینتقلوا علی
 الدقیقه منهلکوا لکم معک من قبلکم عاقل لیسب معلوم کر بود
 حدیث مجرب و احضار غیبی مشتمل اولی ان ینتقل در تیرا
 اول حضرت زکریا و عیسی و بنام زکریا در حضور مناسبت
 بی الدنیا و محاسنه و اقران بر بر نفس دریا اول قدر او کند که
 زمان بیان تقریر و تحریر در عاجز در **و لواحظ غیب**
 که در این فضا که در این بنا بر سنده در بر این صفت او کس نیست
 انکس و صفت در نوع و انتظار مجازات آت و صفتی دوست که در صفتی
 بیع بنفص و عدم بحسب در در نجس ار ازل تا سک است بر این
 شایسته شایسته اعدا بیخ و دشمنه لکن او معق و شایسته اعدا
 صعب و بیخ سنده در سینه بعضی معنی او در سینه غلای صفت قد
 تخر علی القس نامون غیر شایسته الاعداء شایسته تیر مزاج که حال
 غضبه عارضه اولی است که در اولی بی بی بی نام در کمال غضب
 ظاهر که اولی بر تیر مزاجه تیر در اما نام غیر مزاج در سینه
 عدا او شایسته اند و اهل خانه دین و حوس در در تیر مزاجا که در سینه
 الهم صافی انکس در بر سینه تیر انصال بر بر سینه مزاج و اما نام
 را که سبب الهم همان سینه و مزاج در تیر انصال دین سینه
 مزاج غلبه منقطع شود در اولی و حوس نام و بر دین انصاف
 صفت

فصل

اولی

نص

اولی سینه تیر مزاج غلبه با نام مزاج حوس و اولی
 چنانکه در سینه علی غلبه تیر مزاج تا که مغایر و انکس غلبه اولی
 مزاج و لکن در مزاج غضب اولی که با سبب انکس و در وقت
 تیر اولی تیرا بر سبب سبب علی مزاج اولی که در سینه
 معلوم اولی حوس سینه دین مزاج اولی که در در انصاف سینه
 سبب مزاج بر بر لک اولی ان ان غضب سینه مزاج اولی که
 تیر مزاج حوس سینه و استقامت انکس مزاج و تیر سبب غلبه
 اما کتب که نفس است و در سینه غلبه کاذب و استقامت باطل است و
 کند و در اولی غلبه با کلمات مزاج اولی و در هر یک بوق صوب تیر مزاج
 مزاج فضیلت مزاج حوس و استقامت سبب مزاج حوس انکس در
 اما مزاجی بر سینه که در سینه حوس مزاج حوس مزاج اولی علی و علی
 و فضل و کمال و مال و جان که بر سینه اولی حوس سینه اولی که
 عارف و دایما زوال رخا و سلوب اولی سینه مزاج اولی سینه
 انده حوس مزاج حوس مزاج اولی مزاج حوس مزاج اولی که
 اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج
 جهتنه اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج
 اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج
 خندان اولی سینه حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج
 و محض حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج
 عارضه اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج
 و مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج حوس مزاج اولی حوس مزاج

در هر

است با این اینه اول که سید و جب مشهوره اولور ^{سید مشهوره اولور} که در ^{سید مشهوره اولور} که در
 کنه و اولور حلقه مقبوله بر قلم شرح طارک اولور به حال
 کنه و نگ عجیب و مقصورین نزد اولور تحت شخصه عطا الحق و
 کنه و کنه با امان مطلق اولور کنه و سید مشهوره اولور و مغز اولور
 استعدا ذاب این فقره اولور کنه اولور که نفس جبین اولور کنه
 کنه و سیدون نظری اولور کنه اولور کنه مقبوله علیوب و علیوب
 دفع غیب سید غیب سبب اولور کنه بعضی مشران راه اولور کنه
 صاحب اشتباه بوستان در ^{سید مشهوره اولور} که سید مشهوره اولور کنه
 غافل مشین که سید مشهوره اولور کنه سید مشهوره اولور کنه
 آن بیت که بنظر برستی باقیست ^{سید مشهوره اولور} بلکه در غیب سید مشهوره اولور کنه
 غافل اولور کنه غافل مشین و غافل مشین استعدا
 اولور کنه ملاحظه اولور کنه دفع غیب سید مشهوره اولور کنه اولور کنه
 سبب غیب اولور کنه نفس کنه و علم اولور کنه عارف و عاقل و غیر کنه
 ذاهل و جاهل اولور کنه و قدرت زین الغیب کنه اولور کنه سید مشهوره اولور کنه
 علم حضور علی علیهم السلام علم اولور کنه علم حصول اولور کنه
 و علم حضور اولور کنه اولور کنه نفس مدرک و ذات معلوم مدرک و عالم
 تنگد خاطر اولور کنه علم حصول اولور کنه نفس مدرک خاطر اولور کنه علم حصول
 علم سید مشهوره اولور کنه علم اولور کنه اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 نسبت حضور سید مشهوره اولور کنه علم اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 ضعیف اولور کنه ضعیف اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه

و مشهور

و مشهور اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 ضعیف اولور کنه ضعیف اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه
 و که سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه علم سید مشهوره اولور کنه

و مشهور
 و مشهور

87

علوم و مسائل او تدریجی هر دو یکجا بیدر که معلوم فی المثل نسبت بسیار
 اندک هم از آن یکبار در سبب و تفسیر که در آن وقت از او در و محسوس
 فی نفسه در ذیبت تفسیر و نظایر غریب خاصه است و در آن وقت که از او
 کما سبب فعلی و انشاء که در آن وقت از او غریب خاصه است و در آن وقت که از او
 عاقلی بل بعضی تدریجی است جانشه و اتم و سابق اولی **موضوع**
 مباحث است اولی که در آن وقت جانشه و معنی علی روحانیه در آن خارج از
 خارج است آن عالمه کلی مراد از مظهر در حق یا کلمات بدیهه اولی
 متوجه و مجال یکی یا خارج بودن اولی که است سبب اولی اولی است معنی مالم
 مرتبه و حلالی که ملامت اولی که در آن عالمه است معنی و متوجه است
 و اجزای سبب معروض زوال در حال فنا در آن باغ غریب اولی که در آن وقت که
 است که اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 بر او اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 از او اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 در دوره و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 مشهور و وقت متوجه همان که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 بر او اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 بلوغ بر آن قدر که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 بعنوان اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

نظائر

نظایر و بیرون نشانی **مفکر** کین بود و در دست راست او
 یکی پوست بر خط و چون کشید **سود** در دست چپ او در دست از اول
 کفی فشرده و در دست چپ او **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 و علامت آن ظاهر است بر او **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 امارت و غرض و شایب و در دست چپ او **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 و غیر از تمام فساد آن را بلی و عاقلی مراد از امام نصیحت آغاز از او
 این که حق بود بر او **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 معنوی حضرت حق در جوانی **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 بنام اولی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 و مقام و اتم و در سبب امام **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 نقطه مذکور که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 مذکور که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 و مستقر از آن که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 یا طاقت و حواله و حامل کلمات **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 و بلاغت آن را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 بدیهه سلسله غرایب حکمت مذکور و منطوقی و لغوی و معانی
 او محمد باقی که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 حکمت من مجرب بصورت **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او
 بعد حسن صورت **مفکر** که در دست چپ او در دست چپ او

در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که

حکمت

به سخنان که نشانی که از جهت راه است حق و باطل و حق و باطل را
حرف است پس از آنکه در غیبت و در وجه کما لیتیم پس سندان اخذ
است و در ادب و در سرسینه نشانی که در این سخن در این سخن
نوا اول و در سخن با با خدا که در نشانی که در این سخن در این سخن
ای و در این سخن که در نشانی که در این سخن در این سخن
سید الفی فی حق که این کلام **علاج** اگر جنگ و جدال در حین
مرا موجب اختلاف عقود و افتاد و عقول و مورث استقامت و استقامت
تباغض و انفعال و بنا علی الفقه و انکار و در زوره موثوق و جیره
صلاح است آدم اختلاف و استزاج استون و زوره مژغور است که در
انتظام و معنی استزاج و انکار و استزاج و انکار و انکار و انکار
علاج که انکار عقود و طغیان کرده و بذله دینی دیگر قدر اعتباری
که آنکس بسبب ابراهیم سلطنت یاران و استزاج اخوان و دفع حق
بیکتر که یاران موجب بیکتر در حاصل اول و در حال بیکتر و
مرد و پیر و انون او ترس و عقلا و شرعا مژغور و منکوره و حدیث
شریف و وارد اول و در **علاج** و الا انوار الاحقاف و کفرت و کفر
افقی جود قدر اول صاحب مزاج هر ادوی انکار که بیک در کفر
خود حدیث است و مژغور و محض اول و کمال و عقولت اول و کمال
صاحب شریع و پیر که کفر است و انکار بیکت العقب **علاج**
خزم آنگس که باز زوره دینی در سبب خشم و ایمان و مژغور و کفر
که خشم و سبب سبب خردان زوره را بکار انداخته تا انکار با مزاج
اولین که در هر خاطر و منکوره و مژغور و مژغور و مژغور استقامت

علاج

علاج

عزیز و با جلد مندم و این مژغور و زوره و مژغور و انکار مژغور و مژغور
دین اسلام اول و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
حدیث و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
اول و مژغور که مزاج سفین جلال بل مؤلف و مخالف اول و مژغور و مژغور
مزاج صاحب حکم حشمت و وقار و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
عقاب مژغور و مژغور حکم مرتبه سنان و زوره و مژغور و مژغور
تو بر سر حال حدیث و مژغور و مژغور با زبان و مژغور و مژغور
و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
که انکار است مزاج اول و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
محصون و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
یا در ان سعادت نظام مقصود و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
طبیعت مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
و در ان درد مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
بسان عظیم و معنائش شریف که مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
کواکب انوار اول و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
کشتی و در ان اول و مژغور که انکار و مژغور و مژغور و مژغور
خزانه انوار **علاج** و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
مزاج مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
الادعای منیه در بر ادوی و حضرت سلمان بیکر که مزاج اول و مژغور
آخر ان الی الیه و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور
مزاج مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور و مژغور

بخوانید

علاج

بتلک و بسج و حقرا عند اللذی و شرف لکن و غیره و حقرا **علی** **کتاب**
 بوضعت کعبه قریب الی اور شفقان بالضمیر و حقرا یعنی شایسته نمودن
 کما اراد و بوزنه جازم و متکبر غیره کما در متون انکما علمت کما در سبک
 معاد و بوزن و حقرا بر کسبته شفا اولی مرتبه بحبله بصدق اولی
 اولی و آنرا حکم کنایه است جسته بقدره اولی و بصدق کبریا کما در حق
 اولی **سبک** بر غیره نسبت و عجب ذات قیاس اولی و بسبب
 اسباب عجب کبریه و حق سبب اولی و عجب کما اسباب کبریه
 سبب بودید اولی سبب علم و معرفت الی عجبی عقل و طاعت اولی عجبی
 اصل و سبب در عجبی حسن و جمال و سببی جان و صفا الی عجبی
 قوت بودی موثقه بطن بر عجبی و عجب و عجب و سبب و عجب
 و وضع و تحلیله و **و** کما بر سنه در خلق ایچنوه بر و کما در و با
 الاشیاء و عند اللذی ممکن اولی آنرا عجب و عجب و اتم اولی و حق
 بعضی طبایع و غیره از جمله و سبب بر نسبت در ذلت و حق سبب
 کبر و موجب عجب اولی و بعضی فخرت شرب جز و فخرت
 صلور و فسادات و شرف الی امتیاز ایدر بعضی کما برین و قدر کمره
 زنا امتیاز و بعضی فخرت کمره کلس کرده الی و عجب و عجب
 دیر و در حق معلوم اولی و کما عجب خلقه حقرا الی کما عجب اما استله نظر و
 کند و در عظمت تصور آنکه خلقه و عجب و شرف و عجب در
 عجب و در و کما در آنکه در مثلاً بر امر سبک با و بر سبب عجب
 کند و الی کما در عجب و حقرا الی آن حق کند و بسبب عجب
 ایدر و بسبب حق کند که هر موثقه شرفا واجب و عقلاست سبب

حقرا
 و عجب
 و سبب

تزل ایدر عجب کما در حقرا الی آنکه در حقرا
 الی و حقرا یعنی شایسته نمودن
 ایدر و بوزن کما در حقرا الی آنکه در حقرا
 باطل کما در حقرا الی آنکه در حقرا
 منازعه در و الی کما در حقرا الی آنکه در حقرا
 ادعاسته عارب در و لاجرم بوضوح اتبع حقایق و اشیاء و الی کما در
 و صاحبی تعیین زنا عجب و انتقام حق و بطن اخذ قریب
 مطلقه اسیر اولی و مقدر و عزت استوار و ذلت حقیقی بیژان
 اولی و محقق و علم ایدر کما در حق و عصبان عجب
 تعالی کما در و در آخر و جزا سبب بودند شرفا کما در
 الی اجماع و کبر و غرور کما در حق و عجب و عجب و عجب
 و نظر معتبر بر سبب اولی و مقدر در اما محض حجت کما در
 آدم کند و کما در سبب و عجب و اسباب و امتیاز سبب
 بیایا جلیل اولی و عجب و سبب در کما در حق و غرور
 حدتیه و اصل و کما در حق و بعضی عجب و سبب و سبب تا سبب
 در سوال اینست کما در سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 اولی و عجب است حضرت بود کما در کما در حق و سبب
 ان الله عجب و سبب کما در کما در حق و عجب و سبب
 حق جل و علا جلیل در حال سبب و کما در کما در حق و سبب
 سبب و سبب با و طایفه کما در کما در حق و سبب و سبب
 و سبب و سبب و سبب کما در کما در حق و سبب و سبب

بسبب
 و سبب
 و عجب

همان فرخ و سرور عاری از این کبر و غرور و نماند ایستاد
 آرزو نمود و در عیب و غیب و غریب غرور بخیزد قلبش در خون
 اول آتاش و دانا را از آهوی **سلاخ است** استیزه که بر
 کسب و خردی آتوب کلین ترزون و کلین بر خون انگور کلهی مفرغ است
 دوات و تفریح عتاب جاه و غفلت انگ انگور و بوجل ارازان با سواد کسب
 صفا مدها و انکار و طعم و حلوا کجی استخوان مسزور دنیا و اعلان از جفا و فرست
 محالست حاضر از انوار از انوار و تیز و تیز کجی چون دروان صفا حل و صفا از انوار و کجی
 کبر و ستیزه تیز و تمام و غفلت خفته و درین خطای کجی چون بعضی کسب در انوار
 انوار و بوجل غلام صفت چلیبان سفید و نیز کرا از کتان درین خطای کجی در
 جاه ابا و طاعت امانت سبب ایل مسزور است و جود است بسند و غمزه
 مخالفت صف اولی و سبب بر سر عتاب و اب و کجی و طعم و در صورت صفا کسب
 بنام عیب انوار که کسب که کجی است برین خطای کجی و معذرت برین خطای کجی
 آینه مسزور است که در این خطای کجی است و سرور ایدر از انوار کسب که انوار
 درین صفت و صبور و بر سر و موقول ای ایدر خطای کجی که انوار است و اواج
 علم خود بخون و منکوب و بر سر و موقول ای استیصال ایله مستی کجی و معلوب
 اول انوار **سبت** هر جوان که نیاید باشد **کرم** برین کسب باشد
 و بر ذلت فریج از مینت فریب و طعنی دین آنگر ملاجه مناسب و
 سببیدر اما انوار که بر عقل در ایدر صوف و طعنی در این خطای کجی صوف
 اول که کسب و مستی و استیزه که از خطای کجی است که انوار کسب
 انظار حق و حذر از انوار اوحادش و در ایله تو و در انوار کسب که دین
 عباد الهی استیزه و استیزه از ایدر کسب فرودان قیامت در عتاب
 علم

کسور و

انتهاک

سلاخ
انوار و بوجل کجی

را کجی استیصال ایله مستی کجی
درین خطای کجی است

عقل و درین خطای کجی است و سرور عاری از این کبر و غرور و نماند ایستاد
 آرزو نمود و در عیب و غیب و غریب غرور بخیزد قلبش در خون
 اول آتاش و دانا را از آهوی **سلاخ است** استیزه که بر
 کسب و خردی آتوب کلین ترزون و کلین بر خون انگور کلهی مفرغ است
 دوات و تفریح عتاب جاه و غفلت انگ انگور و بوجل ارازان با سواد کسب
 صفا مدها و انکار و طعم و حلوا کجی استخوان مسزور دنیا و اعلان از جفا و فرست
 محالست حاضر از انوار از انوار و تیز و تیز کجی چون دروان صفا حل و صفا از انوار و کجی
 کبر و ستیزه تیز و تمام و غفلت خفته و درین خطای کجی چون بعضی کسب در انوار
 انوار و بوجل غلام صفت چلیبان سفید و نیز کرا از کتان درین خطای کجی در
 جاه ابا و طاعت امانت سبب ایل مسزور است و جود است بسند و غمزه
 مخالفت صف اولی و سبب بر سر عتاب و اب و کجی و طعم و در صورت صفا کسب
 بنام عیب انوار که کسب که کجی است برین خطای کجی و معذرت برین خطای کجی
 آینه مسزور است که در این خطای کجی است و سرور ایدر از انوار کسب که انوار
 درین صفت و صبور و بر سر و موقول ای ایدر خطای کجی که انوار است و اواج
 علم خود بخون و منکوب و بر سر و موقول ای استیصال ایله مستی کجی و معلوب
 اول انوار **سبت** هر جوان که نیاید باشد **کرم** برین کسب باشد
 و بر ذلت فریج از مینت فریب و طعنی دین آنگر ملاجه مناسب و
 سببیدر اما انوار که بر عقل در ایدر صوف و طعنی در این خطای کجی صوف
 اول که کسب و مستی و استیزه که از خطای کجی است که انوار کسب
 انظار حق و حذر از انوار اوحادش و در ایله تو و در انوار کسب که دین
 عباد الهی استیزه و استیزه از ایدر کسب فرودان قیامت در عتاب
 علم

دقیق بی معلوم او شکر و عاقل بسبب نوا اهل کدر که انتظام اولی و احسن
ایده مخصوص قدرت حاصل اولاد در عاقل و زرا قدر بزرگتر که عفو
عن الجور و انتقام اول وقت جا نیز اولاد که هرگز فر عظیم مؤدی اولاد
میس انتقام جانمانی و کعبه عقلم صبح ایلین ورت و زبانی و جوی ایل عقل
انگه مبارزت انگل که نواست عاقبت مؤدی اولی و چون نفس
استانید منفیلت ملک و طبع و حال اولاد که از انتقام و سلک اهل عفو
انتظام نفس اسان اولور **امان قوت** مشی نفس تحصیلند مشایخ
و محاسن انگدر چون منافع ملک سبب استیقا نسبه به طالب
حسنه راغب اولقدر سحکاد بدیر اتمه با سبب ذنوبت
و طلب و تحصیل و امت نوز شوق و شرو و غلبه الحاح دولت ارباب
قدرت و کثرت اهل کلا لایق و مستحق و کدر بوقا نوزت اولی و است
انتقام آنگل کعبه مشایخ و محنت و باهنگر انکسب و تحصیل مستحق
اولاد زرا عالم کون و ف و کربانیا فر حنق و انتقام سبلا و جهان
تا باور کن جوایم نوابم و طرف کثرت اسیر امتان دنیا و کفار طایف
سین اگر بر باد شاه خطیر با سیر که سخت غایب با سبب و فر ایل
جوایم کب سبب حرمه جریه و سبلا و طایر حق بودامه گرفتار
بر بلای اوسه گفتند که در کار خداوند غدر بزرگ خادین خند و اولی و
کثرتی بر دیار ارباب اول خند که مغرب و یادگار مطلوب طایع مقدار
عزیزه و حاصل و بار ارباب اول صاحب دولت اول قدر جزه و
خروج طاری اول که خستادنی آنها و طعن و ملامت بسیار و جوایم
و سفینه و شانتت بشارت جاری اوله نتم **حکایت** اولور که

شادان

کتاب

ایچین لردن در سینه پر لب تور و منور و شور و نواز کرم و شایع
و توشه شوی بر ایلیم لاشش در صورت اگر و کرم شایع جبر مایل و
حلقه قابل و مدبر نوا کشته انگل که کوه حسن الا شکل شکل
الکسیر در صوب بر اولور دی و کلاه کون و اما نمانیل و مبارات
اجتماع و اقبال نوا نمانیل اولون اسیدینه کند و ای شکل جلاله کون کون
جینتدین قدر اولور که نتم شاه مشکل کون هر چه چیزی بر حرم
عمریه اولور که مشرتی کتکش و الحاح اول انوب با دشا هم نزاله
رفیق جوی استی نوب ک و صاف ایلر که نایت میل خاطر و است
بالطریق ظاهر از نمانیل ارباب بیور که خزانه و خاطر و حفظ حرکت
و تجلیه و تقیه سنده بزان عقدر و رعایت رعایت ارباب بحال
نزهت و محافظ اسد سلوک و زمان اولوب ارباب شور در ایشا بود
سندون جلب افزاج و سلک استراج ایلور که بر مدت احوال بو
اسلوب اولوزه جاری اولوب نوانین نمانیل با دشا هم کون محبت
جوایم مغرب خرابین دعوی کون بر ساری اولور نمانیل که کون
سبلا طبع زمانه در یکدیگر جوی خونی و وفا لغو که کطل از نمانیل
مجبور و مجبور در برید اولور که شکست خلوب خوب و جوایم نمانیل
انگله شیشه و دل با نمانیل و بنجان در کجا و نگر و مشید اولور
و هم الزمانیا نمانیل سونو **سین** اگر مغرب اول کار زمان اولور
هم جمل منجان صادق نظیر بونکون ایلون اطراف عالمه جنت
و جوایم نمانیل بونکون و داستان دان حادثی و جانیک وستان
خانیم جیم که ترتیب اقبال نمانیل گفت و کون کون لبر جاره اولور که
بو نمانیل

کتاب اولور که نمانیل

ششبه چونک شد که کور المین آبی در سینه از آن جوی بود که
 عرض و صوبه عرض اولوب اولی اتفاق الا حزان سزاوار الملوک
 قریب اولدی که تیره مملکتها عاجز و حایر و منقطع صاحب زمین در آن
 قاهر اولدی **ب** بنایدست آن در حیرت دل که اولبر داشته **ب** **ب**
 دیو حکایتیک حکمای و منصفت حضرت منصف اول حکایتیک
 فقیر بعضی عثمائی امر ادرن استماع الملوک که مانشا فهد اولدی که در
 و عیان مانشا عده ایتدی که بن بود جمله حکایت الملوک که آفتاب
 خلافت و سر و بوستان خود را تحت نظر ظلمت آبی آینه جمال
 شایه گوهر باج همگان که کیر و کیمین ستان افسر سر و دیوان
 روان و حکم مندان اول باد شاه جهان بخش که آفتاب شمس جهان
 کیر ای افق نیامدن جبهه کوشی اولی خاور و باختر میانفت
 ظلمت ظلام و شکلا لندون سر و اشراق قلمر و حیون سما ای آسمان پرواز
 بر کویغ لریغ و تزییع و رفیع اطراف محرابی جا که وجودده دار و کوه
 و دشت ظهور و غنود ظاهر اولبر مراد آتش تیره تحت اول کشید که
 خام و از حفظ فرما نه تباخت مملکت ترک سرائخر **ع** **مشوقی**
 شهنشاهی که اجراء عفا مانشا **ب** اب نامی و جدیدیک نامش
 همیشگان با شرتند و تنگین **ب** ای عشرت کرم من سلاطین
 بنابر شرع و کشف اهل ایمان **ب** شهنشاه **ب** که اساطیر ایمان
 حضرت تکلیف آبا کرام و اجراء نظام کرم بر کوه برستی و نادری
 گوهر شمسان عالم تخمین قیمتند عاجز و قاهر اولی آیتقال
 اقصوی و نایب غایت و کران بها لغفون جمائل شریفه تعالی

علمی

طیورانی

اولمشو که قتلاده و گردن و بنی بی شیه و سله و اذخالی اولمغه
 توتینغا پوشوکی اتفاق طبع سعادت فرجام لریک لریک خلوت
 حاتم اولوب قتلاده و تحلیل کردن شرفیون بر وون تیلور **ب** **ب**
 تسلیم بود شرف نافر جام دور ایام اول کوه کوه اول سینه او شمش
 اولون جوهر عیشی کن خندکار دن هم او سینه دو شمش طلا
 سر مردن اول کوه کوه جز و خندکار که جام عیشی بر ارد او شمش
 فی الحال مسکین گوهر ادران سنگ حیرت منکشت اولوب
 کنر سطح صورت آری حیانتون غل دست اغش چون حضرت
 آسمان رفعت خلوت جماندن جقوب مقه و کوه و واقف و
 واقعه و حیرت خند شکار و عاری اولمش سینه و بر خنجر
 کوه و اسفدن عمارت و زبان شریفه کلمه و طیب و الحمد و ستایش
 اولوب بیورش که بگوهری و قانچیه یاد ستاره شکست و کلاه
 شکوفنی سنگ اجلوه پست الملوک که بخدا تکریم کوه الملوک
 بو ستمکی شکست و قبای نقای دو نبع رشته و فتنه بر بسته
 الملوک امید در که گوهر سلطنت سالهای دراز کمال سعادت
 شفق کردن ایام طوق حکومت و ایام طوق اولدی و در طفا
 در و و کرد انتقال بران وجو در شرفیه اتفاق و اتفاق آفتاب
 بیوردی که دوشتر جوشکر راه صلاح و شرفیه که رفتار اولمشون
 و کل مشایخ خزان لندو جمله صلوسون قید تعلقات اسباب
 دنیا ای بی و غنا کرده و صحیفه دجان ادران حرم و طلبدن
 ساده اولمغ دعوا سن المین بر خلقه مالک دیو طریقه مالک

در کتاب

ایالتی

اولسون ذك العالی فیلون من تالی **بکله** بکله والوظایح
 غلام محبت آیم که بر چرخ کبود تره بره ذک تحقیق بی بر از دست
 حکما جیه غیر ملوس بر بودید و کین ملوک والها بر کجوه در اما
 ادا این واسطه اول واسطه ناس میل سخن است و نه لیس
 اجترار و اجتراس انگ لازم و واجید بر ابر کوبه تقییس
 و متاع خطیر بر مردم دین و جعفر کفر و تفریق و قضا و استوار
 داخل اوله و شغل آری آنکس بر مدون اجترار انگه طالع طلوع
 استزاع انگه زاعف اوله که اگر دفع و منع ایسه که قنار بلا یاب
 نواب اولور که بر ذل و اعطای ایسه بیع و جزع و ن این ایس سخن
 و مصائب اولور که بر تادان بوستور متاع مفریج است بزن
 اجتناب و اجتناسدن استماع و الکتاب الغش اولور کی
 بو ورطه بیستلا و بو کراب غشقه و غش استوب بل اولور کی
 بو در که استوب چون غشک ملا جوین اعلام و اولی باون بیان انواع بو
 اقسام در بو کرسیم که عدالت شراطین رعایت و طرفین افراط
 و تنزیه دن کند و کس حفظ و حمایت ایسه علاج غش اگر اسان
 اولور نیز اموز اعتدالون خروج اکثر جوان جدا اعتدالون رعایت
 اوله غش من ایلر اعلی استلا اولور و بعضی اشق این شدت
 غشی بها در لوق و رجوعیه و نفس انانی به کمال و حریت عدت
 ایور لکن حقال فاسد و اویشه و کاسد در زیر استخاعت
 فضیلت در و خلق مزبور ردیلت در زیر اسب قبا کج
 موجب مضایح در بو مقول غش صاحبی دانیم عدت
 صاحبی

نایق

کودک

قلد

تکرو و غزاله حیرتی ایست و اجانب و ضخم و ضخم و اوله و عیال
 و ست و رجال کبابی زبان کبابیه و کبابی تا زبان و زبانان
 مخزون و شکست و دگر و دینست اولور لاری خطا و زلت
 مقابله است و حیرت کبابی در دگر دگر اولور است ایسه لر شوغف
 و شدت تکور و حیرت انگ ایسه عدت فری حد و نیر و ن
 نادید است و دشمنای قطعه را سون افزون اوله و
 سخاعت موت بدن و قدرت گشتی که رفتن و دگر بلکه سخاعت
 شدید و نهادر طمید اولور که وقت غشیه که توستی غشیه بنایط
 و بعضی کلام استوب در بال خشنه کشتی انطراب کشتی ساحل
 صر و از کمر رابط اولور شکم و ناب رسالت بنایط بو در کرسیم
 بالقرع اما الشکر الذی علیک نفس عند الغضب
 بملوان نیت انگه در کشتی بملوان و دیگر بنیاد و بملوان آن
 بود که کاه غش نفس اناره را زبون سازد و بعضی نوزادان
 در سینه و ستور و بر صوع بو در دگر نوزادان بجز میان کرب بو در دیگر
 رحمتان از جهاد الامس ایله ایله دلا که الا و بی جهاد انفس
 چون سالک محمدیون انظار مطهر شرف اولور غزاله کفاری
 جهاد ایله بو کرسیم یا رسول الله جهاد کرسیم در دیوسو ال
 قلوب حضرت بو روی غشک جنگ انگ جهاد کرسیم در دگر
 روایت اولور که انجول عدو که غشک انانی بی فی حبیبک
 و بعضی وقتا دیو بو کرسیم کمالون بو کرسیم انکار و انکار
 سندن مغلوب جهاد انگه است و در در زیر اسطان

ایسه

شجاع

ببین حبیبک

تواضع
و در کمال خضوع و تواضع

کوه قطعه برده نموده انشا الله تعالی در میان این کوهها و در وقت غروب
ماه امیر روزی و آنکه آنجا بیاید که در غروب که در شهر ری و در کوه
ماهد تعویذ بر او را در کوه قطعه آنکه در کوه چلچراغ و در کوه چهل
چله ایستاده است و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
تا آنکه بی نغمه سنگ را بر سر چشمش تا از زبان بیست چست و کیفیت
چستمانه خنده با هر من خنده سبب اوله و بی کیک و بی کیک نه روزه
عنده با هر من سوزان و وجود سبب مضطرب و علت ذائق اوله و مثلا بعضی جمله
استعمله که مشهور است در غضب مثلا اوله مشهور است اوله ستم به ظلم بود یعنی
که غضب در بر ملا اوله و در احوال مقدمه او اندک بر سر کوه و طایفه اوله
خشوع و غضب نظایر و غیر ستم و غضب و غیر ستمی که و خشوع از
ایله و ستم که قوت مشهور است اوله هر دو مشهور است که اوله که اوله
لذت و قوت مشهور است از دیگری که اوله و دست بگذرد ستم که در آن
و آنچه اوله و نقلی که اوله و قوت عظیمی که اوله
و کوه و ستمی که اوله سوزان اوله ستمی که اوله ستمی که اوله
و در میان و ظلمت و بیان اوله و بی ستمی که اوله و ستمی که اوله
عذاب خدا در ستم مقدمه و غضب از ستم غضب اوله که اوله
حرام میسده حاصل اوله و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
مستحق عتاب اوله مشهور است اوله و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
قوت مطلوب اکثران از این احوال غضب الله ستم اوله ستمی که اوله
دیو و طراحت اوله و ستم و ستمی که اوله ستمی که اوله ستمی که اوله
و در میان الموضع **علاج** بر آنکه در کوه چلچراغ اوله

براهین عذاب

علاج بدو

عقوبات

عقوبات و حقیقت بر آنکه در کوه چلچراغ و در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری
عقوبات حاصل اوله و عقوبات عقوبات است که در شهر ری و در شهر ری و در شهر ری

تواضع
و در کمال خضوع و تواضع

منصف اولور بعضیها حق سبحانی الیه مستحق المشرک اولور ایضا بحکم معبود اولور
 اولور ممکن و قدر رسیده آتش منصف اولور و در اثر انرا الهیات در انتظار نشود که
 یک غضب که من در آن کلمات مستور ابراهیم مستعمل اولور و بهر صورت طاعت
 طالب اولور و تا تصور و معنی چکن و در هر سوره که بعضی حق و در هر سوره که
 کند و به لازم و فعل الیک حضرت اولور و در آن عروج آید که کوشی که کوب
 الیه و به عقاست که تمام اموال از روزگار بیاورد که هر دو حالت فیکتت است
 و جز به و فریاد آید ان اجتناب الیه و مفسد و شکست که هر یک غضب معجزه
 بر آن اولور که بعضی کسب را میخانه و حجاب لها اولور اما بشیر را که بخادر و
 حکما هم چهل کسب معز که حق بن مولد ان اولور احتمال الیه اولور زیرا حق و در حد انرا
 البشیر غضب حرکت آید که کسب **بشیر** بخور که غضب متاد و داعیه به حق غیر
 متاد اولور لایزال غضب و موقع انعام اولور و غیره حرکت اولور به نیت
 نمودن و ان حکما اولور اما حق اولور که کسب اجتناب و جلال الحق متاد اولور
 چکه و زود متاد الیه که فیکتت طلب الیه که در این است اولور که کسب اولور
 حد ما تکلیف شد **معلق** **خود** حقوق بر کیفیت نفع نید که نفع طاعت اولور
 اولور نماند که کسب و سیر کرد و در هر شک توقع الیه اولور که هر یک دفعه متاد الیه
 نیز اولور که هر چه متاد اولور حق اولور و توقع کرد و زمان مستعمل و
 اولور رسیده بودن حال اولور که هر یک مستوع فرود که اولور با غیر ضرورت اولور
 غیر ضرورت اولور که کسب فایده اولور که کسب نفع اولور که آنرا منصف
 اولور و بطریق اولور حقوق اولور که کسب اولور و کسب اولور که اولور اولور
 حقوق جائیز و لایق اولور که کسب اولور که کسب اولور که کسب اولور که
 معقول و توقعی معقول اولور و توقعی غیر زمان اولور که کسب اولور که کسب اولور

وضعی

منصف در هر
 سوره

در هر سوره
 در هر سوره

سوره اولور که بعضیها حق سبحانی الیه مستحق المشرک اولور ایضا بحکم معبود اولور
 اولور ممکن و قدر رسیده آتش منصف اولور و در اثر انرا الهیات در انتظار نشود که
 یک غضب که من در آن کلمات مستور ابراهیم مستعمل اولور و بهر صورت طاعت
 طالب اولور و تا تصور و معنی چکن و در هر سوره که بعضی حق و در هر سوره که
 کند و به لازم و فعل الیک حضرت اولور و در آن عروج آید که کوشی که کوب
 الیه و به عقاست که تمام اموال از روزگار بیاورد که هر دو حالت فیکتت است
 و جز به و فریاد آید ان اجتناب الیه و مفسد و شکست که هر یک غضب معجزه
 بر آن اولور که بعضی کسب را میخانه و حجاب لها اولور اما بشیر را که بخادر و
 حکما هم چهل کسب معز که حق بن مولد ان اولور احتمال الیه اولور زیرا حق و در حد انرا
 البشیر غضب حرکت آید که کسب **بشیر** بخور که غضب متاد و داعیه به حق غیر
 متاد اولور لایزال غضب و موقع انعام اولور و غیره حرکت اولور به نیت
 نمودن و ان حکما اولور اما حق اولور که کسب اجتناب و جلال الحق متاد اولور
 چکه و زود متاد الیه که فیکتت طلب الیه که در این است اولور که کسب اولور
 حد ما تکلیف شد **معلق** **خود** حقوق بر کیفیت نفع نید که نفع طاعت اولور
 اولور نماند که کسب و سیر کرد و در هر شک توقع الیه اولور که هر یک دفعه متاد الیه
 نیز اولور که هر چه متاد اولور حق اولور و توقع کرد و زمان مستعمل و
 اولور رسیده بودن حال اولور که هر یک مستوع فرود که اولور با غیر ضرورت اولور
 غیر ضرورت اولور که کسب فایده اولور که کسب نفع اولور که آنرا منصف
 اولور و بطریق اولور حقوق اولور که کسب اولور و کسب اولور که اولور اولور
 حقوق جائیز و لایق اولور که کسب اولور که کسب اولور که کسب اولور که
 معقول و توقعی معقول اولور و توقعی غیر زمان اولور که کسب اولور که کسب اولور

در هر سوره
 در هر سوره

بسیار از تصور که تم باید از الحاق کلمه و افعال و احوال مستور و عقده بر
 حقوق بی مورد تحصیل کار ترسان و دماغ و تغییر اوقات مؤدی او عقلم
 طالب سعادت غیر لایق در اوقات معلوم لیسو که موت غنا که تحت اضم
 حرف و دلگردد زیرا مقتضی است و گنای بی بیان ایلو که که نفسناش تیر پیشاو
 بلکه عارض اولوق های در لیک موت توای جسته که بطلان و ترکیب
 کل که تنگانی تحت و بیجول و غیر کسرت در مندم و جبار دیوار منام دن
 مؤلف اولاد بیون که شعر سخنان روح در مندم اولمقدر و نفوس
 فاضله و ارواح خالکله که علم قدس و الهیات آفریننده و غیر و سعادت
 آشنایان افسان در زبان مقتضی تنگ و تنگانی تحت آهنگر رستم بعض
 علم نیز در پیش **ر یا حیه** مرشع در وقت تنگ شست آمد از کم
 هم نفس تنگ شست او حیو که که از نفس تنگ است اما تا کنان
 که نفس تنگ شست **بیس** بیوت یا موت نورانی بلای بیع مدح
 و شرح کلمه بیوت و حیو که که در حق در انون مفاقت ایلو حکم خود
 انگار اولی نفس بیون الی و در حق تصور انگار اولی یا معوقه معنی اولی
 تصانیف و سعادت اولی و در حق انگار اولی یا معوقه معنی اولی
 اولان عداب و عقاب و وحشت و کسرت در حق اولی اولی یا
 خود اولاد و انساب و الحاق با حجاب و در هم و دنیا را سباب
 و عقاب در دور و همیور استین ناسف و کوفتن دن اولی یا حق اولی
 موت و امور آخرت و حق اولی بر جانیه جرم و عقده کسب ایلو طرف
 جرم کسب اولی جرمه با یم و شیه جرمه اولی اولی و عقده دن
 اولی یا چون ملا حظ و حق ایلو کمال با اعتبار و مقتضای عقل

تفسیر بیوت استخوان و کلمه بیوت اولی است

خبر

تلفظ

حرف تنگ انگار اولی استخوان و کلمه بیوت اولی است
 و حجت و مورث بیع و وحشت و عقده اما اولی که موت مدح خود
 حرف ضیال انگار اولی بطلان بیون جان و عیان ایلو اما تا کنان
 الی و در حجاب تنگ در آنک در دنیا اولی که موت عدم حیات از اولی
 آحاد سدان و کمالی از کمالی مقایسه نیز از اولی الی و در حجاب تنگ
 احسان اولی بیون مؤدی الی حجاب الی و کسرت زمانه اولی
 الی و در حجاب تنگ بیون الی حجاب الی و کسرت زمانه اولی
 تسلیم روح ایلو در حجاب الی حجاب الی و کسرت زمانه اولی
 تنگ کلمه اولی حجاب تنگ در اولی حجاب تنگ در اولی حجاب تنگ
 عکس عاقب ایلو اولی که چون کلمه معتر و مقدر در سعادت حجاب تنگ
 هم از بیع و کسرت استنباط الی و کسرت زمانه اولی حجاب تنگ
 دور در اما کلمات موقوت کلمات و اولی سعادت تصور انگار
 آنک حجاب تنگ دور که معلوم اولی تصور انگار اولی حجاب تنگ
 انسانی و سبب حجاب سعادت حقیقی جاودانیدر حجاب تنگ
 حقیقت استانی حقیقی نیت اولی تصور انگار اولی حجاب تنگ
 استانبه معتر اولی حجاب تنگ موت کمالی و سعادت حقیقی
 اتصال نام کسرت اولی حجاب تنگ کمالی موت فکر اولی حجاب تنگ
 بیجوت زوال سعادت اولی حجاب تنگ تصور انگار اولی حجاب تنگ
 رفعت دنویک و جاه و وحشت صورتی حجاب تنگ اولی حجاب تنگ
 اولی حجاب تنگ سعادت اسمیه حجاب تنگ و وحشت دنویک ایلو
 متع و مترق و کلمات معنوی و سعادت حقیقی دن نامش اولی

کلمه حجاب

لا تعلق فطرت

عاقبت سعادت

فی حجاب

تفکر

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

حجاب

در ظاهر اولی که در کورس با استقامت استواران است و در حقیقت علم
 و سنگین بود که سعادت حقیقی است و در نعمت و جاه و خلق
 استیاء و مال و اسباب مقرب است از ارباب و مستجاب است بر سبب
 بوضوح علاجی ملا حظا تکلم که موت نیست سعادت و در حقیقت مویس
 و عاقل و دانسته آبا و طبعی است که در دنیا در حقیقت عالم آخرت
 و باطنی و نفس تنگ نیست آهنگر همان درون در باطن و سبب این
 روحانیات معرین راجع اولی در بیوقوفی و تنگی از سنگین نیست
 و آنرا نظر است از سنگین حسیه و لغت و نیست از اول جبین کبیر
 که روح مادره که جالی تنگ و تیره در متولد اول و در جبین
 مستان اولوب اندک اوسع مکان تمسید و اندک روشن مقام
 محال نظر از در و نیست دنیا بی ضرورت و مینویس معنادی ترک این که
 را این اولوب اما حقیقت هر کس در حق اوسع و حسن و منزلت در بیست
 رحمت است العیب و از سیر و با اهل زمین از آن که در کس
 مشکله متولد اولوب با غیظ و کینه در آن بر شکوه و اراد در جز
 حلالتی و سبب این در کمال عالی فکر و در غیر بی شعور از اول
 قفس تنگ است از جوی عذاب الی و معضای همان است آهنگ ایچکی
 بلا علی غلبه صورت آنکه **سبب** بیرون این قفس هم بافت از لایز
 هم غافل از غیر زن که گشت از حقیقت نظر و اما رایج که سبب خوف
 که با بعد الموت احتمال اولوب عذاب و عقاب است اولی و حشر و شمس
 و موافق حساب اولی آنکه علاجی اولی که سبب و جبر الی و سبب
 افعال بیجه و اخلال در دنیا و فضیحه که موجب عذاب و مورث

در

و جبر

خوف

آورد

و جبر

و جبر

و جبر

و جبر

عقاب

خلقت

آورد

و جبر

و جبر

و جبر

و جبر

عقاب

عبادت در کورس با استقامت استواران است و در حقیقت علم
 و سنگین بود که سعادت حقیقی است و در نعمت و جاه و خلق
 استیاء و مال و اسباب مقرب است از ارباب و مستجاب است بر سبب
 بوضوح علاجی ملا حظا تکلم که موت نیست سعادت و در حقیقت مویس
 و عاقل و دانسته آبا و طبعی است که در دنیا در حقیقت عالم آخرت
 و باطنی و نفس تنگ نیست آهنگر همان درون در باطن و سبب این
 روحانیات معرین راجع اولی در بیوقوفی و تنگی از سنگین نیست
 و آنرا نظر است از سنگین حسیه و لغت و نیست از اول جبین کبیر
 که روح مادره که جالی تنگ و تیره در متولد اول و در جبین
 مستان اولوب اندک اوسع مکان تمسید و اندک روشن مقام
 محال نظر از در و نیست دنیا بی ضرورت و مینویس معنادی ترک این که
 را این اولوب اما حقیقت هر کس در حق اوسع و حسن و منزلت در بیست
 رحمت است العیب و از سیر و با اهل زمین از آن که در کس
 مشکله متولد اولوب با غیظ و کینه در آن بر شکوه و اراد در جز
 حلالتی و سبب این در کمال عالی فکر و در غیر بی شعور از اول
 قفس تنگ است از جوی عذاب الی و معضای همان است آهنگ ایچکی
 بلا علی غلبه صورت آنکه **سبب** بیرون این قفس هم بافت از لایز
 هم غافل از غیر زن که گشت از حقیقت نظر و اما رایج که سبب خوف
 که با بعد الموت احتمال اولوب عذاب و عقاب است اولی و حشر و شمس
 و موافق حساب اولی آنکه علاجی اولی که سبب و جبر الی و سبب
 افعال بیجه و اخلال در دنیا و فضیحه که موجب عذاب و مورث

در

و جبر

خوف

آورد

و جبر

و جبر

و جبر

و جبر

عقاب

س

خوف

و جبر

و جبر

و جبر

و جبر

عقاب

در ظاهر اولی که در کورس با استقامت استواران است و در حقیقت علم
 و سنگین بود که سعادت حقیقی است و در نعمت و جاه و خلق
 استیاء و مال و اسباب مقرب است از ارباب و مستجاب است بر سبب
 بوضوح علاجی ملا حظا تکلم که موت نیست سعادت و در حقیقت مویس
 و عاقل و دانسته آبا و طبعی است که در دنیا در حقیقت عالم آخرت
 و باطنی و نفس تنگ نیست آهنگر همان درون در باطن و سبب این
 روحانیات معرین راجع اولی در بیوقوفی و تنگی از سنگین نیست
 و آنرا نظر است از سنگین حسیه و لغت و نیست از اول جبین کبیر
 که روح مادره که جالی تنگ و تیره در متولد اول و در جبین
 مستان اولوب اندک اوسع مکان تمسید و اندک روشن مقام
 محال نظر از در و نیست دنیا بی ضرورت و مینویس معنادی ترک این که
 را این اولوب اما حقیقت هر کس در حق اوسع و حسن و منزلت در بیست
 رحمت است العیب و از سیر و با اهل زمین از آن که در کس
 مشکله متولد اولوب با غیظ و کینه در آن بر شکوه و اراد در جز
 حلالتی و سبب این در کمال عالی فکر و در غیر بی شعور از اول
 قفس تنگ است از جوی عذاب الی و معضای همان است آهنگ ایچکی
 بلا علی غلبه صورت آنکه **سبب** بیرون این قفس هم بافت از لایز
 هم غافل از غیر زن که گشت از حقیقت نظر و اما رایج که سبب خوف
 که با بعد الموت احتمال اولوب عذاب و عقاب است اولی و حشر و شمس
 و موافق حساب اولی آنکه علاجی اولی که سبب و جبر الی و سبب
 افعال بیجه و اخلال در دنیا و فضیحه که موجب عذاب و مورث

معاشرتی که گفتم اقمی بودند که مویت مستقیم و عدم مستقیم اولی
چهارم افراد است که خطراتی را در تقابل است اولی است که
مجدد باقی است که مستقیم و غیر مستقیم است که خطراتی را در تقابل
کافی اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
پس ظاهر اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
ایش پس ام در هر دو صورتی که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
عقلی و نظریه کلیه که لائق قضا است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و موقوفی قهر اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
الم در سوسه عاقل بود که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و تحصیل را از قدرت دیگر است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
استطاعت و دستن در کار بود که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
دیگر که **بیت** آن دم که عدم بر آید که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و اگر مردان بقا و قلم و ذکر تعالی موعود اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و قدرت مستقیم همان قیام اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
قادر است بود که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
که تعبیر است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و هم اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
نه قدر بخورد در وقتان معاند است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
مخدر و مشهور از آن که اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و احقاد و جوی چگونگی در این اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل

نقل

از دست

و مستقیم است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
بغداد و غیره چون نایب حکم است و اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
جوانی و نورتری و سعادت و طایقی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
حکایت امیر ارکان است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
ایروب سخن است طولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
اولی و غیره است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
دخنی نسبت اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
پس بر این است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و هم با عیشت و احوال است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
پس اعتبار اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و مستقیم است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
عمر خارج اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
معروف و بیعت و زمینی و مصلحتی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و استعمار و حقایق است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
دلا که گوش که باقی قهر در باب است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
مناشست غریه با تمام حکام است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و هم از این مملکت است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
دو در این امر اولی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
و تخریب با همه حرام است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
مشاوره و مفارقتی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل
محببتی است که خطراتی را در تقابل است که خطراتی را در تقابل

در این
نقصت

خداوند بگشاید از روستای خود و در آنجا که در آنجا بود
 بودست همیشه با تو خواهر بود و چون فریاد اول نمودش
 تعلقات کوتر دن عالی که حکمت محبت و تحقیق البریه بر مال اول
 هر که پیش قریب و ناصب و علی الموت بود الا یحیی بر زبان برستم
 نظر انگار در خلاصه و سبک عیب و نکل موندن کنار ابر و سبک
 آخر تو خاتمه ایگان اولور رشک معنی من این حالت نترس علی بر باد
 بودی با دانست و بوسه که بوی **بسته** از رفته و هم که خود از آن بیست
 رخت سفر مزین دیگر بست **بسته** بر آشته خرم خود یک جنوی بودم
 هر که آمد و خرم درون از غریب **بسته** و علی موت مشهور موت طبعی
 دیگر و تعلقات کونیه در کنار او که موت اولی در از اول طوطی ای
 دیش در کوشه بالا و در طبیعیه **بسته** در این مقوم خلاصه
 سکه که بوی اولی علی ایگونی زمین استند که در موتی اولی موتی
بسته بیخ از زمین که بر جعفر کونیا نوظاه علی طریق شفا در دروسان
 اهل صحره تلبوس بر سر که سینه اولی ایگونی میان بوشم و خلاصه
 سنائی در پیش **بسته** بیکر ایگونی دوست پیش از مرگ ایگونی ایگونی
 که او در پس از جینی مردان هشتی گشت پیش از مرگ و عتقا حقیقت
 علاقه و بدینیه و عالی تمام بخیر در بوسه خلاصه طلب استیلا در
 و مشتاقان دوست الشوق حب الموت در پیش در خواصه
 حافظه در بوسه **بسته** کتاب جمعه و جان میشود غبار شسته
 خوشدلی که ازین جمعه بر در **بسته** چندی نفس خرمزای کجوس
 خوشحالگانیست **بسته** و در بگشاید زهوان که سرع آن چمن **بسته**

و نیت

بالغز

و خداوند بگشاید از روستای خود و در آنجا که در آنجا بود
امام سلیمان که حریف جبرترین و امور آخرت و بر جانیه جزوی و قیاس
 او کفله در شش تن اولی نیک روایت اولور که در ششویس طلب قانی
 نفس بعد بلا که ابدن و معلوم و در مذکور اولان حواله خدا
 و اهل انجین خصوصه جزم بقول حاصله انشدی و یکسیر انتران
 قاتله اسم کلج اطلاق اولور جرمیه و اصل اولی و اجرام اخر
 عمر و زمان رطند که قیاسی جان فانیون علی مغیب و مزاج و روح بر توفی
 نفس قابلین بر از آنکه قریب اولور یکسیر و کثرن ابوسه دیر بودیک
 نولیدی فرج استر دلمو بر فرجه اولور که بوغائلون عاقبت
 اینه و کوشه کلان اولی زجره قیاسه کیدوم و اندون بوغالی بر قدرت
 تفریح ایگونی و حقایق کونیا نوظاه اولور قیاسی بوغالی
 بستره ششویس کونیا نوظاه نظر انشد **بسته** ششویس که جالیس کز اول
 نزد نوزشش سر در عالم علی **بسته** چینی گشت چون جانش رسید
 بلب که ایگونی شکی پیش او بود **بسته** زمری استرم یک زجره بودیک
 که عالم از پس می نمودیک **بسته** کند دلی نبودش چون پیشه
 فریج را فریج حیت از مزاج استر **بسته** و بوغوفک ایگونی بود که
 تحصیل قایده حقه ایگونی آن را نیا و روش اولیا و انقیاد استغاب
 و کفر نفسله طریق بر مان اولی ایگونی حق العین تحقیق استعداده
 و سبیل کور حسه تقیید انیا ایگونی که ایگان مقلد دنی استی
 مناهضه و مقبول و ایمان تقیید دنی تحت نارجتهج و دخول
 جنت خرم آنکه و وسیله و وصول اولور و خالو حیرت و دهرت

بسته نوحی

ششویس

در مورد شش و جنین و ضعیف و خشکی بر ستون او در تلور در اسهال و اسهال
علاج امراض شش چون علاج امراض شش که قوت دفع در مخرج
 اولی از من ششوت که قوت جبهه در انگلیه نشاء و علاجین بیان و
 اثر و بی بی مخرج امراض اولی در میان اولی علاج اولی که قوت ششوت
 سبب ابل اولی از من جد خودی در بدن و در همه و احصا و نقد در
 اثر و نذر اما صاحب بخیر این کیفیت خفیه صورت در بدن امراض ششوت
 الجبسی بطالت او جبسی جز آن در جنبی حد در پس بودت
 مزاج هم شک علاجین بیان اولی **علاج امراض شش** اگر امراض ششوت
 تا گولاله و مشد با تاسه فلکای بود که ملاحظه ایله که الم و ضعیف لوزت
 اینی در معده مفرات لازمی و شحات متر سببی اگر مقدمه اکثر مخرج
 فی حدودی مخرج اولی که خصل لوزی که در صفت و ابل اولی که
 منت و در ذلک سبب ایله ششوت صفت و ابلات و ظهور ذلت و
 ممانتدر و عزیز از ذلک **شش** نفع رضیق مشیع مکن اطلق فالذی
 من الاطلاق یتمثل و ششوت سبب ششوت که در شکله خود ششوت
 تا نمکی ششوت در وقت و ابل یکی در فیضیه طعام هر چه در شکله
 جواب تلور در ایلی نیز زد و وقعات ایلی ظاهر در من میورد که
 وقعات اصل عارض در ذلک ارباب توضیح در کتاب بجز در ایلی
 سلطان خود حضرت سلطان ایلی که در هر زمان منت و در ایلی که
 نفس جوی شکت در مخرج و ششوت ایلی که از هر شکله ششوت ایلی که
 و مفرات ششوت در شحات متر تقریر در من بعضی ششوت منت و ظهور
 بلاد در و جز در وارد او شکر که البطله شد صاحب افکته سبب

روایت

ایندیز
 نالاوله

که در ایلی در شکله در مخرج و ششوت ایلی که در مخرج ششوت
 و در ششوت در مخرج و در شکله در مخرج ششوت ایلی که در مخرج ششوت
 بی بی ششوت در مخرج که ممانتدر ایلی که در مخرج ششوت ایلی که در مخرج ششوت
 انگلی که در مخرج ششوت ایلی که در مخرج ششوت ایلی که در مخرج ششوت
 سبب ابل اولی از من جد خودی در بدن و در همه و احصا و نقد در
 اثر و نذر اما صاحب بخیر این کیفیت خفیه صورت در بدن امراض ششوت
 الجبسی بطالت او جبسی جز آن در جنبی حد در پس بودت
 مزاج هم شک علاجین بیان اولی **علاج امراض شش** اگر امراض ششوت
 تا گولاله و مشد با تاسه فلکای بود که ملاحظه ایله که الم و ضعیف لوزت
 اینی در معده مفرات لازمی و شحات متر سببی اگر مقدمه اکثر مخرج
 فی حدودی مخرج اولی که خصل لوزی که در صفت و ابل اولی که
 منت و در ذلک سبب ایله ششوت صفت و ابلات و ظهور ذلت و
 ممانتدر و عزیز از ذلک **شش** نفع رضیق مشیع مکن اطلق فالذی
 من الاطلاق یتمثل و ششوت سبب ششوت که در شکله خود ششوت
 تا نمکی ششوت در وقت و ابل یکی در فیضیه طعام هر چه در شکله
 جواب تلور در ایلی نیز زد و وقعات ایلی ظاهر در من میورد که
 وقعات اصل عارض در ذلک ارباب توضیح در کتاب بجز در ایلی
 سلطان خود حضرت سلطان ایلی که در هر زمان منت و در ایلی که
 نفس جوی شکت در مخرج و ششوت ایلی که از هر شکله ششوت ایلی که
 و مفرات ششوت در شحات متر تقریر در من بعضی ششوت منت و ظهور
 بلاد در و جز در وارد او شکر که البطله شد صاحب افکته سبب

تنه
 بنادری

بیت

شب دراز صبا دانی که نیست جان شرح دلایر سوز دلش بر کوهستان
 چون صبا در شب اولدی که دیوانه خاشاک مبارک کنه در بزم آید
 ای صبا دین منم برین سفید من شرم القریب من که منم تو کلام
 که مگر دعوت وار ارم از کبر من دیو بویق انشا و المدی بک
 جرب شیرین من تیار کوه کوه کیشی بکلیشت با تو منم بلیسید
 جرب شیرین از غلای در کوه کاشی بکلیشت با تو منم بلیسید
 و حدیث شریفه وارد اولمشدر که مملار ابن آدم و عاقله شرف منم
 یعنی آدمی را در بطلان روحی مملدن بوتر در وحی میوشکر در کوه
 و کتب ابن آدم لغات کسدر مضموع یعنی آدمی را در بر کجی لغت
 که سدر معنی اولمشدر و المام منی دن بودید که منم کمان
 آینه با و خل بر نظره و کمان منم ما کجی جرمه بیت
 که کله کله بر جوخته اول اول منم منم جبر کوه خورن اول اول منم
 و کثره انگار امر منم و کمال منم و سعادت اول منم ما منم
 او کسند اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم ما منم
 جمله منم بو معناه اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 شراب دینی بو معناه اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 او کسند اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم ما منم
 اشتها کای آبی کادوب بو معناه اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 بر حال صلا قدر هم بل و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم
 قیامی و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 و شرعاً و عقلاً منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم

تطویر و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم

کمال منم

صبر

تحصیل

تحصیل فضیلت آسان کمال آسان منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 جامع آدمی اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 چون بولوت است آنک منم معلوم اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 نفس و منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 الکام منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 احتراق تا عظم اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 ایچینده ایقاد اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 نهم ایروب تمهید اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 شکر نیر چون مبراد اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 و استواء منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 تو عشق اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 کلیل اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 نظام منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 بارک فعل منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 که دوام علم و تقی انوار منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 بو قوت منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 سعات صورتی و معنوی شهرت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 زبر ابو قوت منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم
 بولوت نیل منم و کمال منم و سعادت اول اول منم و کمال منم و سعادت اول منم

سلسله وجود

افتضا المولى كذا انظر من مرتب الايام في ترتيب وقته انما اخص الله سبحانه
اوله كذا عقلا وخاتم حاشية ملا حظرا اربابا واشياخ آيروه
بس بوقوت انظر المولى الى الابد عله ان يكون كذا ملاحظا وانما كذا بس
فعل قد نشئوه دنات وحاشية انما يفتصف اوله والمفرد
نظر كذا في قدره مرات وتجات انما شرتدر اما نشئوه حاشية
انون فظاهم كذا كذا نعت بمتبره وشهوت حيا آية فضا سبون
به عينوه واجب التستبرك انما كذا نشئوه انما كذا فضا يروب
فلم نشئوه فاضوات وتشرع نجاسات اختيارا فكله رتبك بعض
علماء وعلماء كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
بمحدث كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
واو لو بالبا مع من قراد وادفع في القادر من ذناب
ومفردات وبتنا في بيشه سمد زير اجرام وخطوه وموجب انام
وخطوه راسه مفرد بانه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
ايه وكي انظر انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
ويعقل خلوده نقصان كسب فضائل وكي لا تدره ودرقي معلوم
او لسو كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
حاشية كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
واضراط قبح انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
مخلف كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

اوله

الحكم
عامة من اوله في جميع
الاشياء من غير ان
الاية حيا في كل
بداية او في اوله

بوقوت
انظر المولى الى الابد

بوقوت
انظر المولى الى الابد

حق ولعن طوبى خلتهم نظير اوله يا خود افراط شهرو وشيق
وعا وشم شهرو من طاعت غلام كرشه عام عقلا محظوره
انما مستحق عذاب وطلام اوله وحديث نبوي وم اوله
ان اخرف ما اخاف ملكي اسبق على قدم لوط اخوف مخوفون
ديكور بس اسم معنول ان افعل تصغيره علماء ممن فعلولون
افعل فكله ضيق انبات ايدر بعين شرح حوشه كذا كذا كذا كذا
جواب رسالت نباهي كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
فعل شيعون تحذير كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
بورو كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
ولان ربه بل افعل تحذير من باعها او تحش اوله ودرقي حوشه واراد
او كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
عقدوا ملك سبيل حلال اولان مرتبه ان سبوا و يروب نزاله
حرام كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
عاشه درلكن اوله كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
استلالون همجور در ومنقول باولن كذا كذا كذا كذا كذا
منقب كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
تمام حاشية او كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
او كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
انون كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
بمجنون عده فقه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
حياوي طوبى انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

تلكه
الطوبى

عاشه

الطوبى
من قبله

و في حق م

وسواك

در این باب که در صورتی که در وقت...

ان لا یزالوا فی الذمّه...
عده ملایق او بموجب خوف عدم عدول مطلق او نحو این که
کنویب عدول آنکس احتمال و غیره که خوف انوکس قیاس بر
موجب نقص کسب او نیزه آنکه او عدول الی آنجا واجب و برود
ارتعاض حرام اولی که که کنویب عدول آنست که از دم و غیر آنکه
چو آنکس احتمال مستحق اول آنکه حقیقه تعدد خوف و تکثیر
مختص در افراد است آن خصوصاً بواسطه احوالها در
خوف ظلمت مع او متبر او عدول آنست مقرر و تحقیق اولی
در غیره و امتناع و درجه یا استقامت بر قیاس بر سبب
منکوحه و طلب تعدد ما تخرج مجرد موت شهواتیه
اطاعت و استماع حال آنکه عدول آنکه قادر او را منکوحه
ادخال نمی کند و احوال آنکه و سایر اولی که در اول
مالک خطه و اغراض منعی و شرعی و غیره است که در سبب
طالب مضائق و تحت رد الی اولی و لایق و مناسبت لازم
و واجب اولی که نویب احوال در آن احتساب و در حق شرع
و عقل اولی در تبه الی آنجا ایروب کسب اجرو ثواب ایروب
و عقلی و آخرت که چه بواسطه اختلاف اشتغال در کتاب
نکاحه و دینی در عدول ایروب متلازمه بر قیاس قدر
ملا بد و دفع ضرورت مرتبه سبب الی آنجا آنکس ثواب و فضیلت
مشتمل و ماکول و مشروب و ملک و سده اولی زهد کسب
بوزهد دینی درجات کمال و قبول مستقل میر و بعضی مشایخ

عقل در سبب بر عبادت استیسی از احب اولی که باب
نکاحه زهد و غیره و نظیر آن است که زهد و سبب ما یوسا
مشایخ کاه اصفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در زهد
ببر روی بلکه منکوحه و امتناع زاید طقوس ایروب دینی
مرتبه آنجا در الی الی که باب نکاحه زهد و افضل اولی که
اولی حضرت که احوالی افضل الی عقل و اولی و اکمل الی اخذ در
تتبر که الی الی در آن اما جمیع شایخ و عامه در زهد و احب
اولی که بوضوح دینی زهد الی که چون زیاده تنوع و تفرقه
و من و جوارحی خیرات حساب تنوع و تفکر است که در یک
دفع ضرورت مرتبه سبب الی کتاب و ما جور اولی
زیرا هم حیف منکوحه و مرتبه حلاله اما انکه است و اشتغال
مانع تحصیل کمال و توجیه احوال است و در کمال و کمال ممکن
و احصا کردن آن احوال شهرت و معاشرت و جمیع احوال بدین
و عقل و عمارتیه می مقرر در و سبب این سینه در وقت
که در غیر که منکوحه نور عینیک و غیره سبب و اولی الی
امام ذوالقادر است که در وقت سبب حق عامل حرامی مرتبه
ایروب در آنکه عامل حرامی تحت کسب حرف و احوال اولی
اگر پادشاه طرفه در سلطه العرف و کاسبه و غضب سلطان
و وزیر در بی تقوی و بی خوف اولی جمله احوالی رعایایی
اخذ و زهد ایروب مراد است حرف و وجه و احوال و جمله
رعایایی و برای اسیب حقیق الی الی که تحت شهرت دینی

این است که در وقت که در وقت...

سنگ معلق و در صورتی که سنگان سنگین و سنگین تر از سنگان سبکتر و سنگین تر از سنگان سبکتر
نظمت و تقوی و اعتدال و خیر از این جهت که آنها را در جوارح و اعضا و اجزا و اعضا و اجزا
مواد غذا و اجزای متعده و اجزای بدن و امشمتی و تمسک و ابروی و اعضاء و اجزا
ضعیف و ناتوان و مسکرت و کمالی و نامتیه به جز در فرمان الیه و اگر متعده و اجزا
عدالت و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم
که اولی و کمالی و عدالتی استیفا و اخذ و احیای و احیای و احیای و احیای و احیای و احیای
سنگر استود و کشت و زور و رمانیا و شفق الیه و جزیه و موقور و اور و کثیر
کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
استقلال و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه
شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی
سختی و انگلی و تقاضا و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
حلالی و اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
ماه زه که طبع و استسراق آئینه که همان انگ کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
طعام مشغول و حاکمیت آن که قوی و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
خواجه و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی
فیل و شیخ و اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
که کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
عشق و غلام و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
فصلی و شهرت و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق

مال

تحلیل

سنگ معلق و در صورتی که سنگان سنگین و سنگین تر از سنگان سبکتر و سنگین تر از سنگان سبکتر
نظمت و تقوی و اعتدال و خیر از این جهت که آنها را در جوارح و اعضا و اجزا و اعضا و اجزا
مواد غذا و اجزای متعده و اجزای بدن و امشمتی و تمسک و ابروی و اعضاء و اجزا
ضعیف و ناتوان و مسکرت و کمالی و نامتیه به جز در فرمان الیه و اگر متعده و اجزا
عدالت و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم و توفیق و ترمیم
که اولی و کمالی و عدالتی استیفا و اخذ و احیای و احیای و احیای و احیای و احیای و احیای
سنگر استود و کشت و زور و رمانیا و شفق الیه و جزیه و موقور و اور و کثیر
کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
استقلال و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه و معجزه
شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی و شهرت و عظمتی
سختی و انگلی و تقاضا و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
حلالی و اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
ماه زه که طبع و استسراق آئینه که همان انگ کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
طعام مشغول و حاکمیت آن که قوی و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
خواجه و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی و عدالتی
فیل و شیخ و اولی و کمالی و عدالتی و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
که کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
عشق و غلام و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق
فصلی و شهرت و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق و کسب خلق

خوشی

تعبیر
تعبیر

تعبیر
تعبیر

غلام و بچه گلی در کرب و مشرب آنکه مشرب در زمان کودکی الحاق آنجا
 و نیز که اشق خلفه ایست و اسرار سود و لا مشق خلفه المزارع الاماره
 بهیبه و نظریه مستقیم اوله بر آدم اسود اسوده یکبار از آن که آرد
 تخم نازن و دم لاله انقلاب خافیت را مکرر کرد غلام خوب صورت
 یازن حش و بر زینت کورس نظره و اولی معنوی در اما مشق طالب و شو
 و حرم غالب اولوب در این صفت نگار نظر آنکه استرسه لاجی بود اگر
 ملاحظه ایلی که نگار نظر در این کجین کبیر و لا مشکور و طلب و حرات قرص
 افزون اوله که اگر تحصیل مشهوره اقدام ایست در حصول احوال بلکه
 مشقت و بهانت و ذل نفس حش احوالی مقرر در مشهوره حرام حاصل
 اولورس معنوی با تیر سینه بر کبیر به موذن و در این فواضه نفسی
 اولظله بر کون خانه و عرس و درین خراب و درواستحق غالب و عقاب
 اوله سر که اگر حاصل اولورس به معنی روزگار بی نوزان و چشم و دل
 حبس تک جانت حرام نکلان اولورس اگر اقدام تحصیل مشهوره و مشق
 آرزو کنی بجز نعمت آنجز مشق نگار نظر در این حاصل اولان میله قسود آنرا
 و سبیل آرزو و اقصای جانت آرزو اما اما آنک غالباً عتبات
 اوله که در وقت معتد و طلب و حصرت طلبه که در نظر نگار اوله چه
 نفس مال و دلی و عجات و خلاصه مشق اوله که اولون تمام نفس
 توسل شیع و سهام بر هم آورده ایلیسی بنا رسیده ایلیسه قلبین در حش
 و کنش آرزو در راحت اولورس مقرر در وجه نظره و غایبه در
 شیخ او عتبات و در حلاوت و بولس معین در هر نیز بجز به گفتار در
 و حدیث شریفه دینی بود و در مشرب مذکور در اولی که نظر در اولی آرد

نفس
شعبه

منظور

منظور تمام مشق و اولورس مشق ظاهر و نظره مشق در این وقت
 بسوا نکه هر نفس اولورس مشق ظاهر و اولورس مشق در این وقت
 دن عاری و بر در شیخ و بر سبیل که متواران اولورس اعاده و نظر
 محض راحت بر هم آورده و عتبات حرفی که چون قدم سبیل و طلب فرسوده اوله
 که مشق تو اولورس بر کبیر و حسن و جمال ایلی مشق و غلبه طلب آرزو
 دن تخم ای اولورس عدم حصول احوالی باقی نفس راحت ایکن نهر مشقت
 و غنایه و ملامت و ملا رملق اولورس مقرر اوله که کانت و استعانی
 بر ملا حفظ عتبات دام نکلر بسته از حرم مشق حش اولورس مشق و نظر
 اولی ایلی که بی کجیل مشق در قانع ایلی که بر حال نفس غالب آرزو
 غالب اولورس نظره و غایبه و غنایه ایلی مشق اولورس مشق ایلیسون که
 مشق نظره عتبات و بر دامه عتبات و حش جان بود اولورس مشق
 چون مقدم اول عتباته اولورس مشق بر هم آورده مشق بهیبه ایلی که
 بلکه بی مشق کرامت استغفار ظرفه راجع و حش و ایلی که راجع
 به سبیل اولورس که **رابع** ایلی در مشق مشق نیز دانی در
 در راه عتبات و احوالی در حش مشق مشق نیز در رخ تا محرم
 غلبش مقرر کبیر و بیضا غایبه در اما بعین سبیل نظر در مشق کلامین
 عتبات حش ایلی مشق و مشق عتبات مشق و مشق حش ایلی مشق
 بک اولورس مشق و مشق عتبات مشق اولورس مشق ایلی مشق
 بو حلاله و مشق و بر مشق مشق و اولورس مشق ایلی مشق ایلی مشق
 مشق عتبات مشق و مشق ایلی مشق ایلی مشق ایلی مشق ایلی مشق
 مقدر بر بود دن مشق مشق و مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق مشق

الغیبه
فقره اولورس در این باب

مشق
مشق

مشق

مشق
مشق

مشق

مشق

عاقبت بپایان نوبت استیلا در **مصر** و **سودان** و **جزیره** و **مال** و **مطلق** تا بابت
در سلسله در لغت معتقد چگونگی از هر طرفی حال مطلق تا بابت
البی بجز از حسن متعین چگونگی از هر طرفی دن مرادشست جهت در کمال
بوطرفی غایت حسب و در تقدیر مسلک او استیلا شهورت و صفات شریفتر
تمام پاک او شرف و نبوت و بجا بولت و بر این استیلا غایت استیلا
اقش اولی که از او استیلا و شرفان ملک و در فیه امیر و متولی ظاهر
استیلا استیلا بیست و قریب ظاهر و شرفی استیلا در ظاهر و بجا شرف
احداثند که در جوامع از غایت منافع فشرده و مبره از آن معر مشتم
بوقدر دقت در او و ابیات صحیح ده و او را در حضرت حساب استیلا
بنام بی حضور و به تبار بریدن بر ظاهر تعریفین و تحصیل تعریفین بچگون
لطف و باری از آنکه بر جوان و از آنکه بر جوانی که هر رسنده و صاحب و از این
حضرت خزان استیلا که ظاهر مبارک نظر که بویست مقابله او تر و به سلم
بگشایست و شرف و شرف استیلا که استیلا در او شرف در او استیلا
شرف و صحیح و علمه استیلا در اصل شرفیت حال در **حکایت**
اولی که استیلا در شاه خواجه جلاله سلسله سوزن خواجه بید استیلا که
شرف و ولایت و شرف و از آنکه بر شاه استیلا استیلا در ماه و سلسله علمین
و امرا و استیلا علمین علمین قوت و استیلا در استیلا در او استیلا در
در کمال اولی که از آنکه بر شاه خضع و شرف و شرف استیلا در
زنا ندیده استیلا مبرود و شرف و شرف استیلا در او استیلا در
برگون بر مبرود از آنکه بر شرف ظاهر استیلا در شرف استیلا در
جهان او استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در

اولی که استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
نچگونگی استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
با جان بر آن روز و استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
سپس استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
حاصل و حال استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
دا عید و استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
جام جمالی استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
بجواهر فانی استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
در حد فتنه استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
خیزان و استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
کردن در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
جان مطلقه و آن استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
کلمه هر چند استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
علم استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
من الغسل و آن استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
کیش استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
سعادت جاه و دین معنی و استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
آماحق و شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در
و امالی اولی که استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در شرف استیلا در

عاقبتی پسیم در سوز و اندوهی تو بود سخیل لاله سحره و در اوج اسباب
 استراحت بود التقاد و گویویان اشتهای در بزمه دایره و بیداری بیکدیگر
 سستی و اجتهاد و مهارت علی بن حصیل و مشروبات باقیه تکمیل الافر **بیت**
 و بهنگام سال خوردن چه خود نشاکت با سر که الی نو جو چشمم بخور از سر نه در آن
 ای بودند و حتی اعتبار از دفتر مسک ادرین خدمت دشواری استراحت لذت
 گاه برین طریق تکمیلین هم از سوس و ملوانت اولینین حاصل اولی ملانزم
 بر منصب آنچه هزار نگاهبوی و بیخه دفعه هزار آب و روکی اینک مگر و
 سپاسی بر تجار و جنبین هزار خدمت و بول بیسج در تعلق کر که در سر
 فاسق بر زن و غلام دن تکمیل تمام نقش آماره و خود و کلام ای کج
 حریف و سخی ایلیس مراتب افرق و کساعت حقیقیه پناه چه و
 ستازان و مقامات عالی و عالی در روی سوس و غلام حاصل اول و مرد
 آنکای عطالت و کسل طریقی و اهل انوار عقیدت امرات می یکی را بجد
 محنت کن حاصل **سعادات حقیقی را چه گویند را لیکان** یا بین
 و حال آنکه در توان این مراتب آخره آدال و اما این روزگار این مقام و نعمت
 و دمت حساسین و لذت غفلت آیز چندان قانی به قانی اولان بر
 تقوی رسیدن که غلاب الیودک سیم و پنجون جرمه و سیاحت بر مرغ عفو و
 غفران خطم و فریز انام و معالی نسته تخی صریح سبحان اظنه
 اما اول مراتب علمیه و مواهب بیکدیگر خطاب می و اجتهاد و در حال
 رت العباد اوله و انعام واضح ان اولنه کر که وقوموا الی
 جز آرا عاکم و جلیج با اسستم فی الیها کالیته نشاء لیلن شو؟
 و مقامات عالی بخش اولنه کر اول وقت تحشر و تحریف

عج

با کمال استقامت

نه مروت اولس کر که و نزل ای لفظی در وقت کج حین استه اندک نه قدر
 جقه کر که قیامت که بشکان با طلی رسند ز حرقه بر آیه پند
 ترا خود یاند سر از تک سینی که که در ذره آید غلامان خود سینی
 و ممکن حیدر که حال مطالاجر و فرزند ما و در کج و حیزت
 در ایله و باغ او نزله سفاهت غلطه صاحب و الاصلی فتنه مرده نه در ک
 اولی که حاشا و کلام اشعل الکلیین کا تجویب مکان کسین مشکو
خ نزدان گرفت جان برادر گل کر در کج فریوان علی لکن برید
 که کنه من شان ده جنم پند بران خود که صورتی که بیج نشاند
 کسین بر در خسرو که تخی فن نو پس جابه بیز بود کون اوصاف عجیب
 وقوت بر جابه و فرقت باقی و در کار خود در زمانه این کوشش مردانه
 آیه و کسب افغان صاحب سینی و اجتهاد و قله اول فردا که سرخ رو کی
 قدس بودن طایر و قابل قدیر جوا سکا مسک حصار اولر زمان
 علم کرد و فرقت کار آردن جوق و فرقت صنایع این اولر اول وقت تحشر
 را بر اولر و نظم ستر کج **بیت** امر روزگار کن که پس روزگار است
 فردا که روزگار در بارت کار است **بیت** چون نظارت و کسل حصار اول
 وسیع و اجتهاد که صنایع و مبارک معلوم ان کلمان و بخودم آد جان در
 بزاده القتاب کلام و تفسیل مراد احصابی و قدر سینی بود قدر اولر
 آنکفا اینه **کلام** **مصرع** **مصرع** **مصرع** **مصرع** **مصرع** **مصرع** **مصرع** **مصرع**
 و بعد بس اولر حشر کمن زمان مستقبله اولر جنفون حاضری
 اولیور که سیر عالی مشتمیات جسمانی به ششف و شرف و مشقات
 بدین به جسمه طبع و زخارف دشواری تک حصولی و مقاسمت

ذکر دست

کوهی

عالی
 زبان انسخی و فزونی در پیوسته کلام
 با کمال استقامت

قریب و مطلع و امتداد و تیربان با با مدار که اصول و دوام در جا و توقع
 او کمند و بود شک عظمای تا مکمل و ملا حفظ انگور کا سخا ص
 عالم کون و ف و حلیه و نبات و متعادن و ما طبل و مرکبات منقوش
 دن توقع و نظایر دوام نیست و فصول ترکیب افک اندیشه و فکند
 و تصور و بطلد و روبروی عقل تستند انظر من طوعا و نکره و این
 من معنی الامس در اول از نور و فصول و لذتین و کز و نشا
 کرد فضا سنه قو غوغا مقرر و معین در سعادت و اقبال و اقبال
 و مرادات و مطالب و عنوسه در و سلطان روح سلطنت عظمت
 و وجود دران معز و ایا و نیز غایت جنبی دنیا خزا پسندن به بطور
 و آخرت جبر الی حدیث و ظهور متهم مقدمه در میان و عیان
 او کمند و واقع بر امر و محروم و اولد که سعادت احقریه
 حنیطه و اقلان بیرون و حوزة نماندن افزون از دست نظر
 افساد و اعتقاد دامن وجود نیز بیشتر و کرد بتدریج و فضا رها ده
 نظر برینه و تو نیز بس که با طالع طلعن بر سعادت و مقصود و قبله و
 آرزوی حسن بود ادا و تصور و تقاضات نرائیل که حساب صفت
 کین نرائیل بر هر سیف حیالی با طلع در اختیار و فصل طلبت
 بیرون ایلیه لایحه هر گشتند نقد نکره و وقتا و در هیچ
 نیستند حصوله فرج و مقید او **بیت** و من سزه ان لایحه با سزه
 فلا تنجز شکی بخلاف از فقدا و او اول از زاده مردی که گشت همراه
 فرا غده کسیر دین و بوی غایب شرح و بوی غایب لایحه امردی **بیت**
 غم و درم و برین با وجود در نام نفس بزم آسوده عمری که غم
 بر آن

لوح خاطر و نمودن سال و امانت بر مقصد رسیده و گردان و بتی ملوک
 و بدل شوق و ذل مقنات خاندان ممکن اول و بی قدر زاده
 ایتمک کرد که گایس غایب از آن اس که غنائی قلب از آنجا بر بند
 حاصل و قلب ضعیف هجوم و اهواز از آن صحت سرای شمع رخسار
 و اصل اول اگر در بسک بخند نام و قیود و اعتقاد ندرن حلاله
 اولیون چنین نیست اولور از اهل علم بود فضل علیه و محمد و انان و
 اهل قلیل در برابر و زرع هر که کرد همچنان نقش خرابی دارد
 در حرزات سپسید که بوسه را یکی است لکن فالادین فکراتی که
 اگر از ادا و تمام و بخرد فالادام اول و ز سرش بارکی باران نمان و
 طلب بخاران دوران کی کند و کی بالقیه حص و بشره و ادسیه و طبیعت
 اسبابی اسباب طبیعت خاطر صمد و بواسطه و اموال و منصب و
 اقبال دران چهار و تا ظاهر اولیون مقرر از آن ملا حظ قلیل قیا بود حظه
 از اهل طلب و شعور و سبب ماس و باطل تا ملاک با حال عاقل ایروکن
 فکر و تا ملایمات او که هر صوم و صوم با در حاجت و آجو که هر صوم
 اتمیه و فیل غنائت منسوب سکینه و قلیک تامل هر اموال طلب
 دنیا ده و زنج اولی **بیت** دست و پای بزرگ بجایزه و جهده
 که غیب در میان عرفا **بیت** و عاقل ملاحظه افکند که اسباب
 دنیا بر گشته بر با هر با عقل و برکش منتها ایمانه و اهل اولیون
 بود قدر و هر نه مرتبه سب و شتاب و هیچ آت و اسباب زیاده
 مستقر در اولک فریق فکند در پس آن که صفت از اولیون و
 مرتبه در مقدر و مستر اولیون صفت و اکتفا اولیون که ایان

عالم

ظاهر در حصران تا نایب کی کم چون تحصیل جدید و فعالی ملاحظه از این بود
 در بیان طلب نامکن و محض از تحصیل امر غیر متناهی بود و تنگی لازم
 اولور از آن نام ملاحظه و انصاف ایست که جاه و رفعت و اسباب
 نعمت خصوصاً کثرت و دان ادنی بی حد و حساب اولور از این بود که
 جاه و رفعت بیشتر است که نیست و عدل تحصیل انگلی کند و در محاله
 و دولت عظیم و عزت جسیع عقاید را انصاف میدور که انکار حاله
 نظر و اعتبار کند و در کس نعمت شکر بیشتر است و اسباب کثرت
 موقوفه اولان استخوان معدوده نیک جاه و رفعت و اسباب نعمت
 و رفعت نظر اسباب و مال قناعت در زمان غیبه و احتیاج و در
 سیر و نایب و بهر آن وسعت بالین مثل ما او ن کار و نایب
 کوزه و جیب هر چه ان بر شد تا حد قناعت شکر بر آید
 با آنکه جمع مان و منار و منار جاه و طلال دنیا کفر و نیش و کسبی
 طلبی صفت و بیشتر است که موقوف و بهر سالی و طالب و حصر
 را غلبه جمع مان و منار و منار جاه و مراتب است که موقوفه کلام
 و حیوان موقوف است که جمع دنیا و رفعت و تحصیل جاه و رفعت
 انگیزه چندان نیک و سالی اولی نیک عفو و صفا و مراد و اما قناعت
 و سعادت و کمالی بی و اصل اولی نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 و نصب و تعیین اختیار و اسباب انواع کفر و تحصیل دنیا بی سالی
 ابرار و بوادنی حصر و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 دنیا و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 کیمیای مردم و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک

باب
 در کس

هر چه بالفی واجب هر چه گورد که از باره سعی انگلی نمودن نفعان
 بولوق سخت می کرد اما آن بر مردمان سخت کوشش است
 عاقله لا زنده که بر وقت است در کائنات بالظلمه هر مرد و اولی
 و استنعم موجود و موقوفه قیامه و ما غنی بود و اولی
 است و نیست هر چنان فرخنده است که نیش است و تمام هر کس
 اگر در هر کس بوم است ممکن مسدود یا محاله بیشتر در با مقدر سیر
 اید و در کمال انصاف خلقت و انصاف سانس نظرات و بهر سیر
 استقلال حرمت و تقاضای معاش و ملاحظه و ملاحظه ای که در اکثر
 سعادت هر در سینه مانع از این نهایت بی انگلی زیاد و مطالب و
 بیغالی در اهل حرف و صنایع هر بر حرف و صنایع مانع اولور
 تجارت و صنایع معاش در باغ و حاکم و بافت و صنایع اصن
 حرف و این صنایع بیور حتی نیکت موقوف مانع از این است و نواز
 قدا غلبه اختیار ابر و هر کس که ان صفتی کند و متاعه در نوب
 بیور و صنایع کثرت و نیکت نیکت انکه موقوفه در این اولی
 کسینه و عدا ای که کند و متاعه نیکت از اهل اولی و عاجز و قناعت
 اولی کسینه بیور کند و حرف نیکت جا به نیکت طرف حرف باله بیور
 پس نظام اولی که هر در این ایلها ممکن و جان نیکت و نیکت
 مقصور است که نیکت نیکت نیکت نیکت نیکت نیکت نیکت
 بولورین و هر مرد و هر مرد مقصور است که هر چه حال است و دو
 معیار اولورین چون اصول معاش و مراتب و اموات احوال
 و مطالبه و موقوفه قناعت و اسباب و نیکت نیکت نیکت نیکت

در کس

ضاعده ۱

و در این مورد که را این اولی ملاحظه و مشاهده است عیان آنست که در این
 بحال نفس الباقی از آن ملاحظه و در هر یک که احزان در غم و اندوه است
 علی الذوات قلبی سینه و افکار و غموم در نیویردن الی الا انما سیر
 و کفر و نفس و شیطان اولی سیرین و شکوه و استخوان
 کند و در حق احزان که بنویسد احزان امیر و در اولی سیر
 ملکات آن آفت سوره اختیار بلی کند و در جانب و در تحقیق
 کند و کند و در اولی سیر سیر اولی سیر اولی سیر اولی سیر
 بر کس که بر سیرینک نقد خون و عدم حصول نون عینک
 در ملاحظه ایست که البته سیر کند و از اراد که اول سیرین و نقد و
 آن که حصول نون با کلمه عاری و معنی اصل اولی سیر نقد نون اکتا
 ن احزان عارض و در آن ملاحظه و در احزان حوز و اولی سیر
 کند در آن حوز و اولی سیر بر کس که بر سیرین سیر اولی
 دو غن و اولی سیر سیر که از اراد که اولی سیر سیر اولی سیر
 هرگز آن ملاحظه سیر سیر و غن سیر تا از اولی سیر بر سیر
 ملاحظه سیر سیر نقد نون سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر اولی سیر سیر اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 نام سیر سیر سیر اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 بر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 اختیار که سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 و بر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر

تابل و اعتبار و تفکر الی در حق آنکه ممکن است و قابل خوردن
 و مقاساة احزان آید و در نفس سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 حوز و سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 و احزان سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 و حوز و حاشاک حزن و عیان عاری اولی سیر **براعت**
 و سیر سیر در تفکر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 اذا انت لم تسل اصحابنا حزن سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 و چون اسباب دنیوی بر کس که بر سیر سیر سیر سیر سیر
 در ایضا اول و سیر اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 در آن سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 و اصل اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 اولی سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 کما سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 آمد سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر

تغیبات

تغیبات مایل

و ما دنا الطریق **الفصل فی طلب العرف** معلوم اولی مرتبه من حد
اخر الزمان نسیه در اکثر امر از امور سابقه در هر وقت که امر
نفس خلیل و از آن خلاص و نجات بولن اقل تعلیل در هر وقت
شرفه و از او باشد که نشانی از حق است این امر در صورت اقل
و احد **طلب** خواهی و خلق پیش او می خفت بولم در راه حق
انرا احد **سوره طه** و فی نظر معنی **قال یها ملک ارجع عنک**
و دینی میور شد در کتب الیک و آرا الامم تسلیم الحد و العقبه
یعنی نردن اول کین ایم و طواغیثه اولن در و سز و دینی نرسیت
ایلدن و اول احد و بعضی از و بوضع حیث صا حیثک دین و
دنیاست بالضرر و مستحق نیک معیشتن امر را تیسر اظهر
اشهر اول و بخوبن بوم نیک تحقیق **حقیقت** کیفیت حصول
و اسباب وجود و انت و طرف علاج و تدبیرات و شرط و صلاح
مزایا تیسرند زیرا در تحریر ارقام و کتب یک اقلام اولندی و
من اذ التو نیت و انت بد معلوم اوله که حد اوله که بر
گفته ده موجود و تحقیق اولن نوعی از حد حصول اولن نسیه
حضور و نشان اولوب نزوالن طلب و اراده الیه پس نمیشک
اول شخص نسیه طلبدن نزوالن طلب استک اوج نوع او زود در
اول اوله که بجه نوعی از نزوالن طلب الیه ارجه اولن
نسیه کند و به شکل ممکن و میسر اولیوس کند و اول مرتبه دن بایک
ایدی مرتبه سیه بمرتبه غایت حیث نفس و ابع مرتبه حد در
ثانی اوله که اولن نسیه کند و به شکل یا جمله ممکن و منظور اوله

و این است
که در هر وقت
که امر از امور
سابقه در هر وقت
که امر

در هر وقت که امر از امور سابقه در هر وقت که امر

کن **الفصل فی طلب العرف** معلوم اولی مرتبه من حد
اخر الزمان نسیه در اکثر امر از امور سابقه در هر وقت که امر
نفس خلیل و از آن خلاص و نجات بولن اقل تعلیل در هر وقت
شرفه و از او باشد که نشانی از حق است این امر در صورت اقل
و احد **طلب** خواهی و خلق پیش او می خفت بولم در راه حق
انرا احد **سوره طه** و فی نظر معنی **قال یها ملک ارجع عنک**
و دینی میور شد در کتب الیک و آرا الامم تسلیم الحد و العقبه
یعنی نردن اول کین ایم و طواغیثه اولن در و سز و دینی نرسیت
ایلدن و اول احد و بعضی از و بوضع حیث صا حیثک دین و
دنیاست بالضرر و مستحق نیک معیشتن امر را تیسر اظهر
اشهر اول و بخوبن بوم نیک تحقیق **حقیقت** کیفیت حصول
و اسباب وجود و انت و طرف علاج و تدبیرات و شرط و صلاح
مزایا تیسرند زیرا در تحریر ارقام و کتب یک اقلام اولندی و
من اذ التو نیت و انت بد معلوم اوله که حد اوله که بر
گفته ده موجود و تحقیق اولن نوعی از حد حصول اولن نسیه
حضور و نشان اولوب نزوالن طلب و اراده الیه پس نمیشک
اول شخص نسیه طلبدن نزوالن طلب استک اوج نوع او زود در
اول اوله که بجه نوعی از نزوالن طلب الیه ارجه اولن
نسیه کند و به شکل ممکن و میسر اولیوس کند و اول مرتبه دن بایک
ایدی مرتبه سیه بمرتبه غایت حیث نفس و ابع مرتبه حد در
ثانی اوله که اولن نسیه کند و به شکل یا جمله ممکن و منظور اوله

دینار یک حسنا بود و در حق انتقال حکمت و معلوم نظر اعتبار و
تجربت اولین او که در حد خود و نحو که از دنیا وقت و احوال
دو تنه سبب و ادغام حاصل کند و نگانادار حالتی یافتند و جامه اول
ساعتی او در زیر مال حد فعل حق جل و علا سر در انتقال من
و تست قمار از کمال دخل و اقرار در محدودی که در حضور
جفا و اذیت و کین سبب بود و منقوشم در بعضی افاضل بود
معنا ده بود و در شرح **الاقبل** لمن کان لی حاصلا ان قدر علی
یحیطون اسارت الاولاد **اسارت علی** است یعنی فعلی که از آن
لی حاص و **بسر غیرت** الحق و حکمت ناشناختن انتقال
ایدر که باز حاصل و اسارت اولاد و بار و بار و بار و بار
محدود و پر سود اولاد اولاد یا اقبال و زیاده اولاد **بسر کرامت**
خواجده عبدالقادر اشعارین سستی ما شده **بسر کرامت** است
که تمام از آن در وقت خلق و حفظ نگردد از حد **بسر کرامت**
چون که ظلم المیلادی شود و تمام **حاصل** دون نایبون و **بسر کرامت**
و اطمینان از آن **بسر کرامت** که سبب بود و علیل
مستقل پس بود **بسر کرامت** عداوت ایچین نغز ز او چینی نگر در حق
تجرب **بسر کرامت** حیف و حیف ریاست نیکو حیف نفس
و اطمینان **بسر کرامت** عداوت نریزایر شخص آخره عد و اطمینان
نغز زایل و اطمینان نیکه را جمع و اطمینان و اطمینان استر مشلا
بر کسند آخره جفا و اذیت و اطمینان و اطمینان و اطمینان و
بعضی وحد و کین ایدوب انتقال من **الحد** طالب اولاد که

فازانی با ندادند و در عین کرامت و اطمینان

چون قادر اولاد انتقال زوال و اطمینان طلب و اطمینان و اطمینان
که نغز حقیقتی نفس حاصل بود و استانت انتقام الحظ و در طلب
عداوت منصف اخذ انتقام نغز ز او چینی حد استر اولاد
اما ایچین نغز ز اطمینان خود اولاد کند جاده و اطمینان با علم و
حکمت با امان و شرف و مناجس اولاد حاصل است نغز و ترغیب
ایچین نغز و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
نغز زوال و اطمینان طلب ایچین نغز ز اطمینان و اطمینان
نغز و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
محدود نغز و ترغیب و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
محدود و اطمینان اولاد نغز و شرف حاصل و اطمینان و اطمینان
و چون ایچین نغز ز اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
نغز و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
طلب و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
اولاد و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
نغز محدود و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
موازی کند و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
اما در حق که نغز ز اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
به هفت نبوت نغز ز اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
من بینا اصف الله و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
حصول طلب و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان
و لکن نظر مجال و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان و اطمینان

نغز

دیوبند

گفته جناب رسالت نباهه نبوت شرفی البرقوت و گفته او امانت
 و اعتقاد و ایمان و عقاید حضرت و ذات متقدس اولاد و شیخان زلال
 نبوت بنون طلب ایدر دین اگر چه نبوت نگنا ظاهرا از او منفی
 نبوتی ادعا و دعوی است و بنودن منجی ابتدا انبیا را سببند
 بوجوبت و ظاهر بلکه تفرز مذکور در **آیه شریفی** که در حق نبوت تمامند
 و مطالب در آنست ما و شما اولاد کریم شریفین یا استخفاص بر
 مراد معین و مطلوب مخصوص طلب ایدر بوسه بر سرین حاصل
 و جلال طلوت انکا و اصل اولی است اجتناب از سبب تفریح خصوص فی غیره
 ظلاله در تفریح استخاسته مؤدی و نگاه خود و نه بعضی
 اولاد و بوجوبک و در زرع و احدی خفا تینی که فرات الحلاق
 اولاد و کمال محبت و ترس و جبر بر سر نه از همه ایدر بوسه محاسن
 ایدر زلف و نفا و عقایدان ملوک و سلاطین و تملک و زواستادان
 اساطین و بونکر که گنبد را راستند اولون حکما شد ظلم و
 مستند **آیه شریفی** که حضرت ریاست در آنست مواضی اولاد که
 بر گنبد علی و کمال و با جاه و جلال و با شرف و ماکره ریش و عیلم
 النظر و نگاه و روزگار اولی است بر معین انبیا که نفع و نکر و
 شاکت و اول تفرز ادعا است و در اولی و در مدخلت انبیا
 آنست اول نبوتک زوالی و نبوت و گفته و انفراد و بی نظیر بود تفرز
 و بقا استرلاحم طلب زوال محبت مذکور تملک حاصل و
 حصول جنت در جسد و اصل اولاد و بونکر هم از عداوت
 و تفرز و کتب و حقوق مطالب بر غویب تفکر اولین و مظهر

بلکه

حضرت
 بلکه سبب جنت نبوت است و تعیین ریاست در جلال و امر اراستند
 اولون حد و خدایا بوسه بند **آیه شریفی** که در حق نبوت
 لوم طوبیت در آنست دینی و متوکل بر سر اراضی اولاد ناسی
 کور و روز بعضی عالی و انا جمله لا عدون شی نبض و حد ایدر بوسه
 بجایند آینه نقص و ذم ایدر ایدر بوسه زوال نعمت در شرح
 شاک و کبر با آنکه ارا لرزه هم از عداوت یا تفرز یا کتب با طلب
 مراد بدینا که استحقاقی بود بلکه محموله از است آشنای
 و مت و مسیلا اصلا ایدر و کسر تملک روشنا اولاد که
 محقق جنت نفس لیمه لوم و ذنات استماع حضرت و بوجوب
 مقول نفس صاحبی و انما سعادت و مقصد و سایر گنبد
 لرغز نیز در رفع اولاد بود ایدر و محقق در زیر ارضه تعالی نگ
 نفع عاقله و کرم تامل و شرح ایدر بوسه گنبد یا نفع بیشتر
 و رفعت و عزت مقدر اولاد بی و محنت و فقر زلف اولاد که
 عالم خود ارباب جاه و نفع و انجاب دولت و عزت در
 خالی اولاد بی و دهر و شرح صدر کمالی عیبر و بوسه نیز اجلی
 صاحبی و ایدر دکلدر بر سر اسبین ذالین و جنت نفع
 ناشی در عارضین و دکلدر سببک رضی ایدر نفع و ماده سبب
 دفع انظلم نبوت اولاد و کلاه اولاد که با سبب حد که اگر بی
 بلکه جملی بر کشفه و مجمع و بوسه حد غایت قوی و یا
 مرتفع در ارا عداوت و محاسن که انبیا زمان اراستند
 و اعتدرا سبب نیز و متحقق اولاد در ارضه تعالی **ع**

نفس

خطبه حضرت رسول اکرم ص و در شأن او

تکارب و احسان اراستند اولو و بفرمود که هر گاه باطنی را بسند
را بر طبق و مت کست ارتق اوله بجه حد و دانست دینی از توفیق
اولو و مستقلا اهل مشرق اهل مغرب جدا بکنند بلکه بفرمودند
اولم حد و توفیق اولو و اگر بفرمودند اولو که در حق نماند
و اگر بفرمودند اولو که در حق نماند اولو و کذا بفرمودند
و در ساحت کفر و طایفه ستم حد که از توفیق امر بر طلب علم سپاس پذیر
و تا چه اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و تا چه در حق
اهل علم اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر بی شک است
علم ظاهر علم و تا چه در اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر
زیرا ذکر آید و کما اسباب حد علم است و توفیق هر کس که در حد علم
بر است و امر او احسان او زین به اجماع از توفیق اولو و وسو
سپاس پذیر که بی غم و احسان و اگر در حد علم است که از احسان
اراستند اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و کما بفرمودند
عمر و کما در حد علم بر کس سپاس پذیر و اولو که در حد علم
بانی و توفیق اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و کما بفرمودند
علمی که در حد علم بر کس سپاس پذیر و کما بفرمودند
العن ان بوطه مش عدا بوع و غیر عیب متشاخص
واجاب و در اولو راستند علم اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر
صاحب و بیت بلند طالبی اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر
آدم دن کند و به مقارب و معارف و معارف و معارف و معارف و معارف

خطبه
اسبغ

اخذ

العش
م
فدح

اخذ و غیر کند که در حد علم بر کس سپاس پذیر
ما فیها در هر اثر از علمه که با تیب بجز از آنرا کفایت
بوسه صحت دنیا در آما در آخرت و فی جبهان باقی از آنرا مضائقه
و من الله بوقدر و اولی من الله بظلمه بکشد که در حد علم بر کس
معرفت ذات الله و صفات الله و سایر معارف و علوم
آخر خطابه حد علم بر کس سپاس پذیر و معارف و معارف و معارف و معارف
و بر معلوم هر از آن هر از آن اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر
هر معارف اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و معارف و معارف و معارف
و آخر که علم و لذت نفسان او کما بفرمودند معارف و معارف و معارف
و استقامت و او شکر و ایمان زیاد اولو که در حد علم بر کس
آخرت است و بجهال بجهان باد است که در حد علم بر کس
هیچ مضائقه و من الله بظلمه بکشد که در حد علم بر کس
رسالت تا حد علم و اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر
کلیه البدر لا تقاطعون بشکستید الخ و کما بفرمودند
تشدید و راستند هر نفسان اولو که در حد علم بر کس
اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و اولو که در حد علم بر کس
گذران که در حد علم بر کس سپاس پذیر و اولو که در حد علم بر کس
بر بر بند و من الله بظلمه بکشد که در حد علم بر کس
معناست که در حد علم بر کس سپاس پذیر و اولو که در حد علم بر کس
عدم امکان اولو که در حد علم بر کس سپاس پذیر و اولو که در حد علم
سز علی کل حال و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت
صفت و وسعت

بیشتر

اولو که
تئافس
اجت
حصه
شقا
عقالت

و عدم جزاهم در ان عبارت بر وسایر جمع بجمع آخرت و علی بومنواله
 او زره و شیخ و غیره و در ان عبارت او عدم کلمات شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ
 و معنی در این عبارت است اول آنکه در حد متفق و محاسن علی
 معرفت و راجع زهر و عیادت او اول آنکه کانون سینه است
 متعلقه قریب است و معرفت و نظیر اول سینه در کمال و شیخ
 تسلیم طلب و ارشاد و تسلیم طلب انکه هر چه مشغول و او است و شیخ
 دعوت و تکلیف بود به معرفت در منقار دنیا که انوار عالم است و در هر شیخ
 اهل ارشاد و ششاید بود به معرفت اول آنکه یک در آن موقعی را سینه
 محاسنات و منافات و غفار و متاخر چون واقع اولی و نیز اولی و شیخ
 و آرا در کتب کس نظام دنیا و جلب و تکمیل نعمت و علی در ان مقام و
 ارادات حواصن و عوام و شیخ و نیز جمیع انکار بر نام بود به شیخ
 ده مزاج منقسم و برسد انکه آخر دن کس که در روز و در حق است
 شکرها و برادر ارشاد است و جانب شریف و مغلوب در باب حاد و شیخ
 ایچنه و بلای مغلوب اول آنکه از توفی اولی و طرفین مخالف اکثر با شیخ
 هم به سوار شد و در غار و شاکس و در ان مقام است دن بر کلام اولی و شیخ
 مغلوب اکثر کفایت تحقیق مغلوب و رفعت و عزت ده لغز و شیخ
 مغلوب اول باره اولی و معادل اولی که تلمیح انکه علیه شیخ
 المنذر شیخ و صل اولی و در ان مغلوب مخالفین آنکه اولی و معاینه
 مشتغل اولی و در ان رفیق و انکه کس و بهمان اینکه مشتغل اولی
تاریخ حسودیکه برین بعد از حرم کجا بر زبان آورده جزیدم
 وجود در ان فضیلت نهادیم **و** شیخ که دشمن بود در شیخ

نوار در شیخ

شیخ

مطلب است که در این عبارت
تاریخ حسودیکه برین بعد از حرم
 چون ستر اولی که حد تکلیف هر چه عظیم و در الیه معنی این سب آنک
 علما و دو داسی علی و علی اولی و اولی و معنی اولی که سابقا
 اشارت اولی که تحقیق قریب است و یقین بود که حد تکلیف و معنی
 و اطرز هر چه عظیم و محسوس که دنیا و آخرت و بالحقه مردن عاری یکم
 حد تکلیف سبب اولی که جانست دنیا و آخرت و منفعت سایر و سایر
 اما آخرت که ضرر اولی و غایب از انکه قضای حق که حکم عدل و واجب
 منصف در دخل و خراج اولی که قسمت از انی که مصانع علی بر همان شیخ
 عدل که در ان است و تقسیم تغییر ایوب بره و انفاق اولی که
 بودند از توفی که است و اولی که بود که در حد شیخ بنده و سایر
 بود بر شیخ و شیخ است و بر او سایر و ایمان از افسان ایوب
 بود فعلی از سایر و در حق بر همان شیخ بود غش و ضحاک و ترک
 امانت اولی که در شیخ عامه و اهل انکه بود شیخ شریف الدین
 التیمی قالو الحق یارسول الله ما عایم الله و رسوا و لعنته المسلمین
 موجب اولی و واجب این سن ترک واجب تکرار و دنیا و اولیا و
 خیار عمدا است که در ان عامه و اهل انکه خیر خیر و اولیا و
 استمکن در زهر و سندن منفصل اولی که ایلیس اولین و طایفه
 کا جزین که ارادت بر مؤمنان بلا و نکبت است ترک در حق سن
 منقطع و منفصل اولی که اما دشمنی حزبی و حق انکه هر دو اولی
 منقطع و شامل مانی ملتزم اولی که سن مضرب و شاکم و مختصر و کزن

انسان بزرگ

قالوا لیز

درد است

مقاله تالی و تکالی و مستطیل او را برین برهانه طری و مستطیل در حال و کثرت
 عقد و غ و حصری انما تیسار و زوایا برین گویند که نقد برین مستطیل
 بعضی علمای دعوتی لم در که **ک** کمالی من حدود که آتی بفتح عند سرور **ک**
 و منقر دیو بر که حسب من مستطیل الحد فی حدود هر حدود **ک** آتی بکشف
 نوره حیدر سوید **ک** و مستطیل قدره وقت حدود **ک** **ب** **ب**
 نیز تا بر می آید حدود که این بکثرت **ک** که از مستطیل او هر که استوار است
 اگر آدمی غرض داشته منکر بعضی حساب و مستطیل و سیمات و رة اللذو
 مستطیل عذاب و عقاب اولی بهای مستطیل حاضر و مسامتة انکسار
 خاطر که حسب بر این احوال و طر اولی که در کف و دفع
 منافست و افی بر این کیف که حسب مسامتة آتش سوزان نیز
 حشری انما تیسار و کیک انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 محاسن انما تیسار و کیک انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 کمالی که در کف و دفع انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 حشری سائر و سائر انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 و هم آخرت مستطیل حصر و غراب انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 من سیمات الاعمال و در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 و آخرت حشری و عاری بیکه منعی جانیه سائر و سائر اولی و فی
 اولی دینی ظاهر و مقرر در و بود معلوم اولی که حد حشری و در انما تیسار
 حدود انما تیسار و سائر انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 معین مقدار و بر او در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 و نیز مسامتة انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع

بطلان

و نیز که گویند که حد حشری در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 در هر که بوفات بر اولی و کلیم نادان و نا اهل در مو تانکشی کند و
 بلاستی طالب و کثرت راغب اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 نیز و انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 اگر حد زوال نموده سبب اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 اولی که در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 نفت محسوس در سبب اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 مفید اولی که در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 جمله مستطیل در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 و جمله دن بر بر سبب مستطیل که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 دعوی نیز در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 مستطیل انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 باطل انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 جهنم در حشری و او مقرر که حد محسوسه و موجب ثواب در
 خصوصاً حد غیبت و اگر کسی انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 حشرات حشری و در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 پس آنکه در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 سبب انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 بوضع اجز و در انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 و ذلیل و مستطیل انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع
 حدود که در حد حشری مستطیل انما تیسار و طر اولی که در انما تیسار و طر اولی که در کف و دفع

عقبت

حسد اگر رفتار اوله و ما نظر بفرموده از پند و پند ار توقی نه وضع و توقی اوله
که بر کس دستمنی تقصیر و تحقیق بدیده اوله سببند که حج و حجی که
هنگامی طلب اتقار لکه طوبی و عیاشی است که داکیا انار و عیاشی
گورب و احتیاط و حسن تدبیر و توفیق اوله کورب که رفتار عیاشی و سببند و
بصیرت اوله و شایسته اعدا و کار باطن اوله و حسن تدبیر و توکل که اوله یکله
انازات محسوسه و عیاشی غافلانه و تمام من غیثه و عیاشی محسوسه
اوله و دلیل فضل و تکامل و ملاطبت جاه و جلال و امارت شریعت
مال و منادری و بعضی علماء از چندی بعد کما یک جناس سبب است که در
لورینه وضع و بند اوله و یک هیچ اعدا و خدا و کون از انرا راجح اوله در حقیقت
چگونگی و اراده قلوبی و انکار عبادت و اساسه تعلق محض الیه بلکه
سعی اوله و فضل و کون کون عیاشی و انوار اوله و عدوی وجود که
قدن چو و مبین حیوان الیه که از او ما شایسته از انجام الاعادای
بلا شایسته و انبیا و الایسان و فرود عیاشی که در اعدای
حیوان الاعادای من نوب الریان و متاب امام ابو حنیفه ده
مکروه در جرایب این شایسته در هر مسئله سؤل اوله و طوبی عیاشی
عاجز اوله و ابو حنیفه حضرت و اوله و سبب سائل جواب شایسته و سائل
او یک حق این شایسته الیه امام مقدس سؤل که من نقل و اشیاء اوله و
امام یوسفی از شایسته الیه که ان یکس و دین فایق غیر الیه
قبلی من الناس اهل الفضل و حسد و او هر رایتی دین
خلقه که ابو عامر سبب حضرت که امام زفر کلامه سبب سؤل الیه
الیه که ابو حنیفه یه طعن الیه و جهی نه در چوین است و انبیا

لازلت

حس

حسد یعنی اذا لم تنه لوانه

حسد و لغضا ایضا لا یعنی غالباً من اعداء له و خصوم
که در سبب الحسد و عین لوجهها عدا علیها از آنجا که سبب و ابن
الحاکر که حضرت در حق مومرید که امام ابو حنیفه یه طعن الیه
گفته لرین استماع اینه کرده او تو مشغول و الا فرقی بین فرقی
چس بر کس که حسد انکه فضل و مکان یا جاه و جلال الیه
انصاف الیه و کون از قرار و اعتراض انکه در بود کون اوله و حسد که
مالیه است مضایر بر انا حسد نام آخر حیالات و نجات کون سبب
مؤدی اوله و مثلاً انکه عدا و تلبس و تولد اوله و انکه فساد فرقی
قتل و نهی مجال و شش کس که حسد حاصل اوله و کون در سبب عدا
بو مضایر که ملا حظ و تفکر و ذکر الیه و کون سبب عدا
لسان عقلم که کون حسد که کون در او را علی حاصل
اوله و کون انکه ما اما در او عیاشی و اوله که چون حسد
الفر قلبی مومر کون و نجات طباً بود مجبور که حقی طفق ضعیف
طفلق آخر متولد اوله و ارتضاح و سایر رحمت و امتناع عدله
مشاکت فرم الیه حسد اوله و نفع طلب الیه که مومرین اوله
و بعضی که هلاکت دینی مؤدی اوله و اوقع اوله سبب عدا
کنده و در حرکت حسدی احسن الیه که همان مقتضای
اوله و کون و نفعک مخالفی انکه عدا الیه مثلاً حسد
حسد که دم قروح انکه اقتضای الیه سنا و مومر انکه شایسته
اگر تکبر و ترشوی انکه داعی اوله و کون سبب الیه انکه
مخالفین انکه شایسته الیه حسد و انبیا احسان و در کس اما اوله

انفصال

در او عیاشی

سند احسان و اخلاقی خیریه بر کون عزت و اکرام جبرید علی بن نعیم عزت
 و صدرا تمکون نامی بر اولوب یونانیا اثبات رحمت و معونت
 دن مانوس اولم چون محمود جاسکر بولطف و کرامت عارف
 و تودد و مصافحت و واقف و احوق لایبانه در حق محبت و و داد
 و انکسرها و احکام ظاهر اولوب **بیت** بلی دانودی که نگاه بشند
 که از دلها بدیها راه باشد **تغیض** سینه جانیندن انوار صفا
 و موافقت لامع و انار محبت و مصافحت لایح اولور **بیت**
 چون لطف تو کبزر در سخا است نه خاستن نه شود بهارستانها
 حفا سنی روشن اولر که شیطان و سوء ایروب محمود **تغیض**
 و اکرام و محالسد مدح و ثنا سنن قیام ایدر سک خیره نیا
 نفا قته ایکنه و دن خوف انکه عمل ایلر و خلق دخی کوره
 غلامه یقین مغلوب اولدی در کدر بر سو و کفر و کلبیس و
 خدیجه و اعلیس ایدون تحقیق بیلوب کنه و دن دفع و منع
 ایدر و معین بکر عدا و استتغال اوقات عمره شقی بر هر حال
 حکوم و افکار فاسد و ایلر لطف انکدر و محبت و صفا عداوت
 کور زدن نریاده اولی و نفع و مقیاده اعلی و ارفع در بوجله که
 بسط و تقصیر شرح و تظویل اولدی مرض حسد و آزار منک
 دوا و علی و علیسن در صفت نافع و مرض مزبوریه حقیقتند
 و اعمودر آماندان نفسد که طالب بجز در نمانند و غیر از
 آماند و غیر اولیسن نافع و مرض مزمن و دوا و صعبی داغ
 اولمز آماند صاحب محبت که طالب راحت دنیا و سعادت

دنیاده

آخره

آخره ذکر اشد مکن فوائده و منافعی که مشایخ علمیه و فاضلان
 کوز مویبت نوشت ایلر چون حکلم مچن و مبرودن شفا و نفاة
 و دنیا و نه مراتب و آخرت و درجات بولور **تغیض** نعمت آخرت
 زوالی استیک بر قاج مرتبه در بعضی حد حرام و مویبت بلای
 اتمام بعضی مرض و مباح و خیال عن الاثم و اکتساب اول
 مراتب شرح و بیان اولور من عیان ایدر که چون عدو و الطبع
 مستغور و بالبر و نه مکروه در خصوصاً که مغز عی اولر بسن سخن
 موزیک اختلال احوال و زوال نعمت و عیاد و مانن تقنا و
 طلب و سخال استیکون قلب بالکفره خالی و سینه بالتمام صفا
 اولور **سور** بلکه مقدر و کلور و دشمنه دخی غیر ضواء اولور
 قلیدن عزیزه طالب و مساوتنه راغب اولمخ دایره و
 امکان دن بیرون و حوصله و بیشترین افز و قدرتم
 دیشلر در کجلیت القلوب علی صفت مباح اولر ایست
 بوجان ناخود که تقنا ای زوال نعمت محمود در بر قلیدر
 حاصل اولر اولر قلیدن خالی اوج حسیمن خالی کلیدر **اولکلی**
 صبح اولر که فرید شیطان و کفر نفس نافرنا کجین ایلر بوفعل
 قلبی صاحب اعضا و جوارح اظہار قول و فعل اولر و
 ارکانله محموده اساده و اظہار ایدر بیسنگ نفس در حسد
 کماله حد حرام و اصله مکدره موجب انم و عتاب اولر
 حق و مرض حسد و منافقت حاصل اولر در توبه استغفار
 قلع و حجر اظہار و اظہار انگ که کس مستحضر اولور علاجه استغفار

جلیت

و بعضی از اساتید علیها

اولی

ایلتر میرا ننگ کر که **کبریا** قسم اولدر که کلام در حالت منور یا خارج
 متواله فعل اسارت و افراز اولیقه انا قلیدن ارادت و تقاضای
 زوال نیست محسوسه و باقی و معتز و منفی کده بو حالت اولدر خشن
 کراهت اولیقه آن بو حالت قلیدن کیده ایدی عنایت حق
 قلبی بو مرتبه خلوص اید ایدی دینی حسن **اما** خیرالی
 بیور که بو مرتبه دینی حرم و عیان معتز و مرتبه حد و زلفیت
 مناسبتله زلال جنبان تکذرا اولدر نیز احدی فعل قلبی و
 مرتضی نفس اندیر اعضا و حواس ساریت و قول و ضلله تقویت
 و عنایت اولیقه لازم دکل ملک قول و فعل محسوسه کله افراز و
 اسارت منته متعلق اولور که آن معتزله در قول کذب و مساب و نیست
 و مزنت در فعل دینی بجا کلین حرام و موجب انام در **ما**
اوجیح قسم اولدر که اولجان نام خود که عنایتیز و اذیت
 محسوسه در خاطر و حضور نفس اکی شعور اید بکل نفس
 اکلکار و نفور اولوب معتقنا ایلوب بشریتله خاطر اولی
 مستعد عالی عقل صحیح و شرعی مرتبه او زور و جهالت
 ظاهر و حقیر سیرب قلیده اولور و غنه و خاطر و کله و کله برانی اولی
 حدود نوم مرتبه سرت و اریز و بو حالت احصای عقل و شرعاً
 مطعون و معلوم اولدر **سین** اقل مرتبه بودر که بو حالت در نیازی
 و اولان کی تسبیح در سه نوار رسد و انکه کله کله متوجه چون حد
 که اتم امراضی باشد خراجن در شرح و بیان و غلابی ممکن اولدی
 و صف و عیان قلیدن بعضی رد ایل منفی آیه و امر من نفس

ان آیه دینی واردر که کذب و ضلع و تحمل و ریا و انکار نظر اید
 نوار اریسه انکر دینی طریق علاجن عیان و مساحت قلیدن
 کیفیت از ال و اواجین بیان اید **ع** خواجه مغیر بو مقادیر
 کذب و ضلع و مغض و ریا علاج جن علی وجه الاعتقاد اید
 ایدوب ختم خلاص استیلا در ان مقام مقام تفصیل و موضع شرح
 و تطویل و اکثر نفوس اول امر منظر مختلف ایز و طریق
 علاج جنک معرقته تحت حد اول سیدن بر کبریا حکمت و
 علمای امت کله بر نون تحصیل و تکمیل و نظر خلیل ایلجا دو
 تکمیل اید و کز یاز که و ایدر ایلدیکن امیدر که کند و تقسیم
 یا بر نموسن برادر که بو امر جنک بعضی با کله ن توفیق علاج و توحیح
 مزاج استیلا مشاب و مشاب اولدر **فکر امر من و اوقات** **سان**
 طالب نیجات و کسب درجات اولدر معلوم اولور و کله اقل **سان**
 اعظافات و اشده می خاند و اکرین آدم الناس حصایه استیم
 بیور له و بخاک زبانه رسیده و زبان و محبت ششیده و ساند
 از زبان با توفیق زبان بشود خود زبان صورت زبان باشد
 و اغلب افراد عالم کسان تسبیح اذا الطلقت الخطنین دینین
 کی بخور و حجاب و محالب قول و رد و زبان کله در **سین**
 حشر و زبان کله در خود اصف مکن و تحشیه حشر اکر زبانه اند
 اکر حیلان ان ساندن جز الطین و عصفو شرعی و نیت حق
 انسان نیت غلبه و سعادت کبری در **زیر** اعیان کسب و اید
 سعادت و بیز آریه کرامات و مطالب علی و مقصد **قصی**

در آنست و عمار و داود فزائل و احتقار در روایت او نیز که داود علیه السلام
 تعلیم میکرد ملائکه جبرئیل و جوشن صنعتی است فقال ابیرکن لقمان حکیم
 فاحتریبه کلمه که بویزد در هر دو سؤالی اولی زناست و وثقار ما عباد اولی
 سکوت اللطیف چون تمام او بوی حضرت داود از تنیدگی چند که حفظ
 نیس چون نه حضرت بنی اسرائیل حضرت لقمان الفقیه من الکلمه بحی
 الفقه زین والسکون سلامه و اذا شرعت فلا تکن مکننا **اه** ما ان
 ندمت علی سکوین **ع** و لقد ندمت علی الظلم حرارا **ه** و ارباب سلوک
 عمار و رسول الهی استند در چهار باب بود ده جمع البیوت
 جوع و گشت کسب و سوزن و ذکر بر او نام نماند چه نمیکنند **فایده** **اه** نام
 عزالی ابیرفت امر لازم بود که اولی بود که کلام در دست قس در
 معنی محض و نافع محض و غیره و معنی مشتمل اولی که تا لیافع حضرتان
 خالی اولی حضرت محض که تقاضای نیکو کار را بطلبه فرزند و معنی مشتمل
 اولی که در حق کلام نیز از کلام نافع و کلام زائد را که سنده
 خالی اولی که معنی نیز از کلام غیبی حضرت و تبیین زمان و وقت کلام
 حسان و معتد در میان نافع مشتمل اولی که کلامی معلوم اولی که
 کلامی اوجی رسیده سکوت از جانب سمان بر وجهی و اگر کسی نظری مناسب
 ایشان و اولی که سنده آفت حضرت اولی که در تقاضای معنی و تبیین و
 غیبت از تنیدگی و نفسی که بختلدر **اه** پس ظاهر اولی که جناب رسالت
 چنانکه من گشت تا بیورد و معنی عین صواب و فعلی که خطاب
 و جوامع کلامی در آن است و تبیین جوامع کلامی مقتضای سخن
 مخصوص جناب رسالت قبا بدر پس آفات کلامی تعداد هر

برینک

برینک اسباب و اختلافات و ملاحظاتی است بر این آیه در حضرت امامت
 او و ب او اختلافی است بر این آیه از این جهت که در ظاهر و باطن او و در
 و تبیین و در هر دو سؤالی که اسباب اولی است و اولی که در ظاهر و باطن
 ایشان در رعایت ابواب حقایق و جلایان آفات کلامی از امام
 تعلیم است **اه** **تفسیر** معلوم اولی که حضرت امام تبیین و اعلام
 بعد از حق او نیز که بکرمی آفت در **اه** **و** **کلی** **آفت** ملائکه یا معنی دین و
 دنیا ده معنی کلامی بود که در حق او کلامی سلیبی بود که در هر دو سؤالی
 غیبت و غیبت و بخش حرام در این زمان است و با وجود آن ملائکه
 بی آنکه مباح و حق او که طالب غیبت و کمال اولی که در میان سید
 زیرا تبیین و غیره و تبیین زمان موجب حسرت اندر کار اولی که در میان
 حضرت حقیقتی که در آن است احتمال است که نجات مواهب حضرت
 اولی که در این آیه که صاحب غیبتی است تا آنکه در زمان حضور او که در این
 کتاب است تا آنکه در تبیین ظهور و کلامی بود در حق آنکه غیبتی بود
 او که در این آیه که در تبیین و کلامی است و در هر دو سؤالی که در میان
 کلامی است و احتمال در این پس بود که معنی است که آنکه در زمان تبیین
 تبدیل است که عاقله را بخیر حدیث فرموده و از او نیز که در میان
 اسلام است که در این آیه است **اه** و بود که در سید و عید و دارد اولی که
 روایت او نیز که در این زمان در هر دو سؤالی است که در میان
 که جوع ای چون سینه سینه سنگی بختی بود و اولی که در میان
 عبارتی است که معنی است که در تبیین و کلامی است و در میان
 حضرت رسالت تا بسور دیگر که در آن ملاحظاتی است که ملائکه یا معنی بود که

آفت

بامه و محتاج اولاد و عیال منتهی به منع ایله سید کیا اول امام خدایایه که
مالا یعنی کس چیزی اولاد که هر سو که سوسوله کل تقدیر صحت حاله
و ماله مستقر و اتم اولیکسین مثل بران بقدر ایله بخش آمدن کنایه
سفر کنایه و کله جبال و انهار و اجتماع اشرف و کله شایان و شایخ
و انام در مشاهدات و کله احوال و در قافله حکایت المیه سید
پس بولکلادن سکوت ایسک دینی و دنیوی کس مرتبت اولاد
هر چند وقت ایسک حاله دن و بعضی کس که از ایدم و بختدن و
کنده و کس مشایخه و اقبال و تقایم مشایخدن حاصل اولون بکلم
تذکیر و نفس دن احتیاج و احتیاج ایسک تفسیر زمانه و زمانگی
ذکر و تفسیر حیران اولاد و کله حیران دخی ایدم و جمله الاصل ایسک حرام
اولون مقوله دن سوالدر چمنش بکلدن که بولکون قنده ایسک وقتدن
مکلوسن که تفسیر وقت اولاد و غندن غریبانه کله وقت و بکرسن
مشایخه بر بر دن کلکله که بکلدن حیایه اگر حقیقی دیرس کنده
مشایخه اولاد کله دیرس اتم اولاد سکوت ایسک جواب در بر دگی
دیوسن بی حضور اولاد کس باخود دلمه و کس منتهی به صورت سن
مشایخه کس بلیندن دیکلدن تجویب جواب غیر صواب در حجر
و نیوا خود عیال دندن سوال ایسکس بولکون صاب بکرسن
دیرسن منع دیرس مشایخه و رایه مستلاد اولاد کل باکلون
عیال دستا بر دیرس کس دن عیال دستا بر دیرس در حد ایسک
تقران ایلیه بوجمله آفته سبب اولاد که اگر بکنده کللام و
مالا یعنی حدیثی هر کس ایسک بولکون موافقندن صاب کلدن و عیال قدر

س

سوسن سلام اولاد اولاد که بر سرین ذکر و تسبیح ایسک تجویب اولاد
پس علمای بود که ملاحظه ایسک که سوسن فنا در میان و انفس براس
مالا اینست و زمانه و عمر مستحق ایسک اولاد که از حد میان و
بویزاسن مالله تحصیل سعادات عیالین ایسک تفسیر انکه عیالین
ایسک من لکن ان لیبایه قمر لایع و ان من قمری ایسک سوسن
علاحدی علمای بختندن عزت نوع بشر در یادمانه و وضع حجر یا
بردم سکوت انکه عظیمت و اقدام کس ان سکوت معتاد
اولوب که اختلاط ایدم ایسک ملکه اولکل سکوت ماکله اولکل
اختلاط ایدوب حفظ ان انکس غایت دستار در
آفت ففتول کللام در سوسن ایدم اولاد موضوعه قدره صحت
زیاده انکس یا بر کس سوسن کس سینه اعاده تلقی یا اختصار
ممکن ایسک انکس و نظویل یا جلاله علم حاصل اولاد کس بسط
و تفصیل ایسک که در فی مالا یعنی دیرس نه قریب بلکه انکس حیران
تفسیر در بعضی صحابه دن هر دیرس کله بعضی کس تکلم ایسک
انکس جواب و بیکس آه ناید و دن مشایخه کله اما تفسیر ففتول
کللام و بختندن خوف ایسک سوسن در بر دیرس دیرس قدره عیالین
آفت اولاد صیدر **اما** آفت خنوسن باطلدر یعنی باطل
سوسن هر شر و کله ایسک در انکس و حرام و احادیث مشایخه و
فتی و ان مدد کس شعی و ترقات ملوک کله بوجیب و نوا در
و لطایف عیال انکس که بولکون آفته اولاد کس در انکس در انکس
شکلی اولوب حرام در حدیث مشایخه وار اولکل کس

اکثر الناس من خطأ ما يوم القيمة اكثر من خوفه في العاطل يعني قيامه
 كونه ضطرب لربنا كما هلبي جوقنا اولان دنيا در خوش باطل جوق
 ايزان در قرآن غلبه و وكتا خوش مع انكافين موبك غلبه
 ملاحظا انگار كه بر فعل ترك اول بافضل و التبع مع اول و غلظت
 عزيمت تحصل و باه و خطبه در اماد و در حقیقت بر اول و جود در
 شرمينه مني و كند در مضموم در حدیث شریفه وارد اول كشد در كه
 من ترك المراد الحق في الدنيا بيت في وسط الجنة ومن ترك المراد
 فهو سطل حتى است في روض الجنة يعني جود خصوصي
 حق الله انك تركي اليه جنك در سطنه منزه سيلو حق
 الله و لكن ترك اليه كمن جسد منزه سيلو مراد اول ترك
 كلامه دخلوا عتره من اولي دهر در ديور و انما ضاعتم
 ديو و اولي موعبي اكثر با ترق و كند و اظهار فضل انظر آخره
 بجز و بجز بجز سب اولان اولان كه كند بر كلام سويلو جود
 تصديق و قبول اولان باطل ايسه امورد نيوتيه دنيا به سكوت قلند
 امور دينيه دنيا ايسه روض و كند كز قسما اعلا ما اولان جود و
 نزاع اولان اقدام اولان بعض علم ايزان كه كند بر كلب و
 حفظ سويلو بالفطره بشندن يا مع جهنمه اولان كند آين
 تحفظه و موجه حفظ سبب بيان و صواب ارشاد ايلي زيرا
 هم سندن بي منت تعال ايزان هم سكا عه و اولان و خون
 بوا قنك سبب نكته و تر شو در دين انك علاوه بي سفت ايلي
 بوكان دين علاوه و در كرايه نكته و غرضه ديني ملاحظه

تا مفسر بشيء آفت خصوصه حضوره مراد اولان است
 نيز مراد جود اولان خصوصا محبت كنند بر كسب كلامي در سوزند
 ساقه در مقدمه حضوره باقي و داغ نكته ترش و ترش و ترش
 اما خصوصه قد عودن مخالفت و مغايرت است اولان شقا و
 عداوت كز شقا است و در افطس اولان است اولان شقا و
 يا امورد نيوتيه در خصوصه نيز اولان اولان اولان اولان
 و مقام است تزييف ايا كند در خصوصه اولان وقت حرام اولان
 كند و طرف باطله اولان و من بيلور اولان باحق كند بر اولان
 كه و كمل اولان عادت اولان كند كه كين كه بدين ديني اولان
 حقا الله اولان كند دين اولان و مقام مقصود ديني تقرير
 ايزان قدره جود نيا در كلام مقصود اولان ايزان و شمع و
 انقاض استنبه خصوصه من حق و مجوز اولان بعض كند بر
 محضا غلبه و اولان انهم ايزان خصوصه ايزان خصوصه تمام
 اولان است كند و با انمل اولان در فكره متوكلان است
 بلكه با نيزي و القاب ايزان مضموم انك غلبه در بوج مال كند
 ديم و بود خلق خيبت و فعل باطله و جود من و كند در و شست
 و بجز در و خصوصه دنيا در موجب تقويت خاطر و غرقه و
 حال و آخر تره مؤدبي عذاب و نكته در و تركي دارين حضوره
 سعادت در بشيء آفت لغت كلامه ايزان بعض كلامه اولان
 و عبارات و اسام جمع است عبارات كور در حرمين و مشغوف
 اولان در و جود اولان اولان اولان و كسب محبوب اولان
 كلامه

و مضموم حضوره مراد اولان
 است و باطله
 و كند در و شست
 و بجز در و خصوصه دنيا در موجب تقويت خاطر و غرقه و
 حال و آخر تره مؤدبي عذاب و نكته در و تركي دارين حضوره

جائز و دلگداز زیرا تعین اوقات اوله و غرض ما عدا شرعاً مضموم و
عقل مضموم و حدیث شریفه دارد اوله و مکرر آنا و اختیار استحق
بر امر من استخلف و ذی یوس و مشرک در آن انفسک الی و امیرکم
حق القرائه و الله المستقیمون المکشفه قون و غیره در کتب الطبع
اولان گفته در باطله و عیبت کرده منتهی بنقل خلاصه چه
و بلینه و طهارت من و مینیز و مشرف و ففاحت از ر سویرک
ایچون شده قن بعضی طرف دیما نینک و کوب انوار مفا حدت تکلف
ایوان کنه در پس بو جیدین معنوم اولدیله بولدی ایوان کنه لمر
صفت رسالت بنه و قندرسینه من و م دو و اولر که مجلس
سعادت پیشک حدندن مبعود و مطرو دا عیش دعاء سبح
تکلف انگ دین مکر و اولو و بی بو کامو ندر مکنه کجمل
تکلف ایوب دعا ایوان کنه دین بر ایستماع اندیکار ایوان
میلرس نکر مفا حدت بی مرسن لک ای تکلف عقدا و صفا
صحیح واقع اولر که لاس در نینک بعضی لاعیب و نا ثوره در
اولکنوز الام او نیک من علم انینه و قلبه لا یخج و نفس
لا تعین و ظن لا یزید و دعاء لا یستع و ذی عطا و حلقه اولدی
کتب و حلقه ایوان کنه ایوان کنه کلکات صبیح و مستقیم و موا عظ
و اداب بلین و مصنف و مسموع منوع و کلله خصوصان و دلگداز زیرا
اندرن غرض قلوبی و توفیق و متوان جائینه کجیکر و متشویقا
در نیر ارشادت و لطف قوت لفظ قبول نیجنت و تاثیر عطف
ایچکنر حکم مؤثر در قلبی اعمال بینی در تجرد و اعمال من

المستقیمون
سبح

حائنه

حائنه سبط ویریکده غایت مفید در آیات قرآن و تفسیر کمانده
رعایت صفات حفظ و بابت ترکیب و تشریح و اوله و اوله و
مقا طوع و مفاصل اولنده شک جلد حکم با هر و فوا ندر کتب
بهری که لایق و مضموم اولر بمادرات و ففاحت که فضا یحاج
و تحصیل مادات ایچون موفیقون انام عوام کلله روز قوه در ایوان
استعمال صفات و تکلف اساسیج و اولر که اسطلاحات و اعتبار
و تکثیر مشیبات و استعارات ایچکنر زیرا تکلفه یو فایله و تقصیر
بار در باعنی انبیا و فضل و تقیر و ریا و رعیتک علما سدر و مخاطبه
اکثری که نفس و تمام الکباب ایوان کنه و موفیق صاحبی بر دو قیمل عقد
اوله نور و اکثر ایوان مفا حدت و صاحب موفیق که کتب و تکلیف و
مفا حدت ایوان کنه اناس ایوان کنه و اولر که فایله یو فو و غیر آن
چو قدر اولر مسبدن عقلا صبیح عا مستقیمون منی هر ندر صبیح
آفت خشک دست و چشم و قدح و غلط ایچکنر بو موفیق کلکات
الکاذبات لسان در کذب ایوان کنه و موجب چه اولر که کلام
انالذب و کلر ایوان کنه خشک دست و چشم بر چه حال ایوان کنه مضموم
و شرع حرام و صاحب موفیق بو بولک بیین ضیف السیف و دارت
و حیانت جعلیت در حدیث شریفه و اولر که اولر که ایوان کنه
الطیغ فان اولر که لایح الحقیق و وجهی و شکر در ایوان کنه مضموم و
العدان و اولر که حشر و البزک و روایت انور که موفیق در ایوان کنه مضموم
جناب حضرت رسالت استکباب بی ظهور ایوان کنه مملک ایوان کنه
اسم علیک دیلر سام مستقر موت مع سدر حضرت علیک جواب
9

کتابه ایوان کنه
صفت انان کنه مضموم
و انان کنه ایوان کنه مضموم
نکات ایوان کنه مضموم
و ایوان کنه مضموم ایوان کنه
مضموم ایوان کنه مضموم

اول در وقت ورود که حضرت زکریا علیه السلام را در خانه خود دید
 و در آنجا فرمود که ای زکریا این بچه را که در شکم تو است
 از جانب من است و من فرستادم تو را و این بچه را که در شکم
 او است لعنت منم و من لعنت منم و من لعنت منم پس زکریا
 و زکریه را سینه مشغول اولیای اهل کلمه بود که امام غفر الله
 بعد از او در احوال مرتضی نقل کرده و بعضی و شافعی بکن استغفار
 در وقت که جواب استنوی و کتب با حیا و ذکر آنکه هر روز استقامت
 اول استنوی از آنکه شافعی و شریک امام فرمود اول امام محمد باقر
 جواب یاد بود چهار روز فتوح و در سوره شانه زین چون کس
 خود بر عقوبت سوره کز نفاذ آن بزرگ کرد و ضلاله متواتر بود
 سینه استنوی اهل بیت نبی علیه السلام و در آنکه اسرار کتب و مجامع
 کتور در کلمه و در آن مبارک حسنه در هر سوره حسنه حضرت زکریا
 حتی مجاهد در حاضر اولان با اختیار بودی که در فضیلت که اول
 در آنکه سوره آسمان شرف و آن فرنگ است تفسیر و تفسیر آن که کتور
 و این که با ایام اربع حسنه چهار عاشر از آنجا بیرون
 استنوی در وقت که در آنکه استنوی که متفق بر غیر اهل بیت
 حال آنکه شریک بود بر میدانه لید ذهب عن حسن الخیر
 و بطریق حکم ظاهر است آنکه اول استنوی که هر چه بر بر آید
 این بجمعه متواتر و اهل بیت متفق بر غیر خصوصاً
 ریخته و با ایام اربع حسنه هر سوره استقامت علیه السلام
 بود و در آنکه اول تلوین و کل خوشبختی استغفار است
 که ای کرب و جاد و فکر با یار آنکه بزرگ بر زین سینه نقل

تفسیر نامه

که با حضرت نبوت شایه سابقاً و از کتب آنکه بر سینه و اصل
 اول در **فصل** جز یکم و چهارم سهرگان در کلام
 بکس چشم و کل بخار آل اسطفا سکندریست کویان با بهار نقل
 برده اما آن فرشته ازین نام **بعض** اما ضلع بر سینه است
 اول یعنی در سینه کنت فتاوی و ذکر در **بک** حضرت سینه
 سینه است علیه و سلم فتاوی سوره در سوره اول بر سوره
 دینه کافر اول **ظاهر** اول حضرت حسین حضرت شمس
 شایسته بودی پس حسنه بود است و اذلال اید اول
 حضرت اشرف اول **خود** که زمان فضل حسین و اهل بیت
 جنبه بر بین استغفار **فصل** از خوانده گفت حسنه
 شفا و بعضی بر یک سینه و در آنکه ایام اربع حسنه
 علی العیاضان و بعد از آنکه **بعض** سوره اهل بیت
 بود و در **فصل** بر بعضی در **بک** برای بیت تبار اول
شعر در این آیه تفسیر بر تبار **بعض** و تبار یعنی تبار
 لال رسوله بالیغی من سنی و بایست و التوب و حجرات
 دیار علی و الحسن و جعفر و حمزه و السجاد اذن التفت
 ناز که بر الامین **بک** هر که با تسلیم و التوب است
 که بر غیر این که هر که از لعنت در رسد فی کل جوارح **بک** در **بک**
 اول و افضل که بر زین بر واجب سوره ذکر بلکه ضلع هر چه
 وار پس ش لعنت معضای توب و افض شایه آنکه لعنت اعداء
 آنکه لفظ داخل و ظاهر است اول اول و افضل در حق معلوم است

برگشته بدعا انحراف معنی عقلا مذموم و شرعا منزه اول گشته
 ظلم ابروی بر دعا انحراف که در برابر دعا انحراف مظلوم معنی انحراف
 انحراف اولیو یا بر او اولیو آخرین مؤذبه غلظت یا بواجب اولیو
 بگویند مؤذبه اولیو لازم اولیو یعنی حدیثه بغیر وارد اولیو بر حضرت
 عایشه رضی الله عنها نظر در دعا و حدیثه بغیر مؤذبه اولیو
 انحراف اولیو مستتر قول و عقلا که مؤذبه انحراف مظلوم
 حواله است و در معادله جبر است و کورسون
 مؤذبه گشته خود را بر او نگاه بسازد که در روزگار عاقل گشته کنار
 بعضی که بر او مؤذبه مظلوم که عاقل گشته یا بر او انحراف و حدیثه
 مؤذبه و مؤذبه بر او و مؤذبه و حدیثه که انحراف اولیو بر او
 اولیو معنی بر مظلوم اولیو غالباً انحراف اولیو بر مظلوم اولیو
 ارادت انحراف اولیو مؤذبه که انحراف اولیو بر او مؤذبه
 حواله یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 قطع ارادت انحراف اولیو عاقل گشته حرکت و اهتمام اولیو بر او
 حقه حواله و تسلیم نام اولیو یا بر او انحراف اولیو بر او انحراف
 یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 سوگند مؤذبه یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 اگر غیر بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 مؤذبه یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 دست انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو

کینه

اولیو یا بر او انحراف اولیو

نعم

بر غزای خود را قوی و دست برین با بی کوب است و خود را مشهور
 در کمال بر ظاهر که من عقیدت مؤذبه و انحراف مؤذبه و زور بر حال دیگر
 طبع سلیحی بی درک ایدوب ناموزون اولیو از اولیو اما سماع
 صلح و مؤذبه و مؤذبه انحراف انحراف در ایدوب و ایدوب در حدیثه
 اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 اجبا غلظت انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 کسین معنی نام تعیین با انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 شقی که انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 ایدوب انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 وضع دست انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 مؤذبه یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 لغت و بر یک انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 معنی انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 غلظت انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 نالی و مؤذبه اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 ستم عارضه اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو
 طیب شما حدیثه انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 تحریک شما حدیثه انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف
 مؤذبه یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف اولیو یا بر او انحراف

احوال سماع

له یستغنی

اولیو یا بر او انحراف اولیو

که رنگش در رنگه از بزرگید در برده و عناق و ساقان و عرق
 از جگر و مسطرب بکوه سپید **و اینها خاصه** اوله که آنکه اسهل
 شق و پور شعاری اوله اوتار و مزاجی الیه اوله از مساج
 در دفع کی اگر چه جراحی دخی اوله و مسخر برین جوانانده
 که مشایخ حنفیه دن بی جراحی جلدن فریبا قسم و مساج
اوجی مشهوره اشعارش و جلیو مومن اوله ایعتن خانه
 اجتنق بی با غلام زنیایه بفرکه اولمش اولم **در دخی** عارض
 اوله که مستعد شهوت ره هوا غالب و مقتضات کلمات
 و بسوسه طالب اوله که شطرنج و تخته کتار اولسون
 کرک اولسون زنیایه ده اولن قلبه مساج صوت و ترانم
 و وصف حسن و بیان و وحیده خالی و فراف و وصالی بر حال
 شعله و شهنوشی استعمال و پور یوس کاهنی سخن بکلیه
 صاحب صوت دخی فتنه با غث و معصیه بشرکی اولور
 بعضی عکا دیکر که افزا زنیایه **مشترک** عارض اولور که
 مستیع عواصن اولور حبیب الیه مشهور اولمش اوله اگر چه
 سطر اولور که کسبیه کتار و آتار و فتنه اقیوس لذت و
 دن دخی اولور اما آلمان و کثر فی تعجیب اوقات و تعطیل
 هجانه مؤدی اولم و مشهوره اولور صاحب شهید مردود استناد
 اولور صغیر و مدوا و سلم کبیر اولور و دخی مساج دخی مدوا و سلم
 صغیر اولور و نسیم اولور و قلب و تنشط خاطر ایچون بعضی
 مباحدر اما آلمان اولمش ایاحتی زایل و حشره راضع و لیل

نصفه

ایست

مصلح
شکلج

اولور

اولور پس بونک جالی خالی صاحب جمال کبیر برادر اولم
 مریضه کجا اولور اصنا اولور اما کثرتن اولور اولور که اکثر
 حواسش در و افکار و رفتار و کوهوش جمال متعشق و مساج
 ر و لیکه و دخی اولور **مقدم** حیاتی قاصر باشد جمال روایتی
 جو حلال اندک فتنه برده و حسن قوا و نشانی و کثرت در مساج
 میان ساده رحن اولمش برین شده آتش امام خالی اندر
 ایاحت مساج علم دلیل علی بود که مساج صوت طیب موزون با غیر
 موزون که هر که قلب اولمش اولمش اما مساج صوت طیب حرام اولور
 زنیایه حاشم بر کلماتن تله ذانک حاشم و حرم کاتن
 تله ذانک کبیر از بار و اشعار و حضرات و انهاره شایه
 سندن لذت حاصل اولم و حاشم و شتی و واقع طیب ایله
 متله ذ و حاشم و کس سطوح نامه دن متع اولور که
 بلکه فوت و عالم معلومات بعینه و معارف حقیقیه دن مبتنی
 و متله ذ اولور کبیر جو کبیر اولور امام دکلدر پس طیب دن
استله ذ دخی حرام دکلدر بل که حقیق جلد و علق قران عظیم
 و بینه یله اخلق مایه کسبیه برود دخی صوت طیب مدح و ثنا
 و اناسه منت عند اولور حرام است و اخلق مدح اولور
 و حضرت داود و حسن صوتله مدح و انبیا اولور غیر
 و جناب رسالت نبی اجماع ابو موسی بحرن بی حسن صوت اولور
 دو شیخون لغا و تیه مزاجانسه مزاجانسه داود و دیوس
 بیوردی پس صوت بخجرت طیب اولم و غلتم استماع حرام

ص

شیر و کسوزان

ذکر و نماز و مسرت

غریب و حسن نثر و لطیف اداس و مناظر غریب در هر کون جوانی حاصل
 احوال این سخن ایزد ایزد و حجابی باغ از ارباب مجال آنگاه که
 مست و جیران ارباب اوج نونک ما فیه که کونند سیران
 ارباب چون منزل واصل اولی بوی کلان ارتقه برون اولیک
 جمله بی نظایر محبت و زهره صفی دن رفت و جود درین منزل
 عدم حاصل اولیک را وی همان ایبر که جوانان اولدم که حجابی
 سنا بهین کوشش و نقره حاصل شدن جز و شایدم استیدی
 فیان ارباب سیاه رفیع خدا را غنا خدا ایدیک بر صورت تمام
 ایلمو که چنین ایدیک روح لذت و حالت در تنه و داع ایدیه چنان است
 که حاضر ایدیه حجابی کوشش ایدیک با غم و جیران قطع
 و حاصل ایلمو بیوم مردم راه جود جلال ایدیک استر شریف در
 حالت و طرب که ذوق نیست ترا که طبع طایف ایدیک اول
 آدمی نغمه و موسیقی نغمه و صوت طبیعت تا شیراز حلیه
 محسوس در هر کلمه نغمه و طرب و آواز خوب از نوای شیر و شوق
 خاموس و عشق نهان شکر یک و تسبیح ایدیه در ایزد بان است
 بل جمیع استیلا کلمه وادان کامل مانند جاد و مطلقه نغمه
 که در عیش درین کلمه که اربعه بار ماز و السود و اوتان نمود
 فاسد المذبح لیس لمن علاج بیس چون سماع قلبه
 تاثیر بی کون کون و حقایق ایشمار شرف و اخراج کشوند پس
 سماع حالک علی الاطلاق معلوم و حکم و حضرتان حکم متعین
 محکوم و دلدرد اگر مستحق خزینه و قلبی جود بر محبت الهی

سماع حجاب
 فی احوال استماع

ایلمو

ایلمو معلوم است و سادسین سیستل ریاضت و مجاهد ایدیک
 ایلمو سماع آنگ در درون آثار و وضع شوق قلب و طین انوار
 ایزد پس آنگ حقیقه سماع حق حلال مطلقه و اگر درون آن است
 اسباب هوای نفس جمیع و حضور ملک و جمیع خاطر سادسین
 سندک مرتفع ایدیه سماع آنگ اساس استیلا سید با کلیه تکلیک
 و درانه و قلبینه اولی افعال نفسیه و افکار شیطانیه و آثار و جزیک
 اقله معنی اتمام و عین مکرره و محض حرم در چون غنا و سماع
 اساس متعین بود و جملین اولی ایدیه بود ایزد ایدیه
 و شوم حکمی درین مرتوم و انشای بیان حکم غنا و معلوم اولیک
 مطلقا حریم و معین الحق و خلق من العلوم و دلدرد که حریف آن
 من الشعر حکم ازین کما شف و تکر اشعار علی علوم و منی افان
 و معارف در رخ شرف غلام و در کفر و غلام و درین متعین و نام و کلام
 ایلمو سلام واجب الاحتیاطی مستعمل و محسوس ایدیه که حجابی و حجاب
 معتز و حل و ارباب حقه ناخند در حدیث شریف که لان عین علی جوف
 اهدم کما حیزون ان عین علی شعر ا. سوره قدری مراد معنی علمای
 تند و بوشور **اوستی آفت** مزاج در کما سجا آفرینون تکلم
 و تنفیر و طرفین علاجیه اشارة و تدبیر **اوستی آفت** تسبیح
 و استیزاد احوال ایدیه احوال و افعال تریه حکایت و تقدیر کنی
 میوه سمدرد لو کما اشارة و بیان کجاست **اوستی آفت** انشای
 سز آخر در کما انشای واقع اولیک مستدر و سماع و متعین
 اولیک حدیث تریه بوجه وارد اولیک بر کست بر نوزی و اولیک

سماع حجاب
 من کلام و شوق

مکه و کجاسته القطع ایستد یعنی اظهار وقت سیاحتی
 اولیوس انامت شرک و مبالغه ایروب بعثت که واکم است حق
 اعادته المایستد برین نیر شیان و ذاکر انسا یانیر علی
 سرتی سرتان مدقاته ناجان حسن بوی ایدر که جنایت
 بر سرتان افت انگرد یعنی بولد سرتی ناشایرین بعضی
 اجبار و عدم بقی برین سولیک بعد صور دان او سرتی تیج ایلیک
 کجا دیریک علی او شمع برادون دیشلر که قصود و الاحرار
 قبول ان سرتی شتر سولیک سانیو بورد که یا دها الدین آمنوا و حوا
 العقود حدیث مشرفه و کثرت در الوعد دین **حکایت**
 اولنور که حضرت اسماعیل بکست ایلی بر حضور ملاقاتا تکلی
 وعده آتیدی حضرت موعده واروت بیخود بر کجیک اوج
 کون اولن موعده منتظر بر واروت کیری ایلی کون اولن سید
 حلقه علما کور موعده انکان عداق الوعد و کمان رسولا
 بیتا پس مومن وعده سرتان شاره و عس و طلق ایلی
 حزم ایلم و تا واجب و خلف ایلم آت و کاذب اولور یا موعده
 استعجاب لک اگر کحاطب بن حزم هم ایلم نام غزالی بنه واجب
 اولور که مقتدر اولم دیر **اولن در بی** آفت کذیر بیتا کزوب
 و مواضت عدو بدو عقلا کذور و شرعاً مخطور در اولن حزم
 کثرت ن آیات و احادیث جویق وار او کثرت کلام
 بیور شکر که بر کست کزوب ایلم اغزنون بر کحاطب کجیک ملک

کون اولن حرمی
 و کجاسته القطع ایستد
 اولن حرمی
 و کجاسته القطع ایستد

اولن حرمی
 و کجاسته القطع ایستد

نقن را کجاسته سندن بر سرتی بر اراق اولور و کجاسته ایلم مواضت
 جو عقرب چون کت احادیث و مواضت المری جاعدر ابرار
 اختیاج بودر لکن معلوم اولور که کزوب کجاسته ایلم
 محرم و مخطور در عقلا و شیخ و معتقد در بعضی فضلان کت
 ایلم که کزوب حقیق و علانی کزوب ایلم کجاسته ایلم
 حق تعالی اشیا بین خلق و کجاسته ایلم و اوق و اتم و منفی
 غیر و اتم در دوشها و آتش اولور و ایلم کجاسته ایلم
 ایلم و ایلم کزوب ایلم اولن مؤمنین بر موجب حیثت و جناب
 آتش اولور بومر کزوب ایلم اولن مؤمنین بر موجب حیثت و جناب
 غیری کزوب کزوب ایلم اولور که کزوب ایلم و مواضت
 تکلیف بعضی مسلمانان مای و عرض تلف اولور که کزوب ایلم
 و عفا سدر لیک ادا سدر اما کزوب ایلم کجاسته ایلم
 و حرمیت و بعضی کزوب ایلم و بعضی متناقص حرمیت و حرمیت
 مل مندوب و حرمیت ایلم حرمیت ایلم و حرمیت ایلم
 ایلم نوعد بر نومی نشند کزوب ایلم کزوب ایلم
 کزوب ایلم حضرت رسالت بنامی اولور کزوب ایلم
 تغیر شیخ و افاضت و عقاید ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم
 بیور دیکر ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم
 معتقد و متاثر و بر نومی کزوب ایلم کزوب ایلم
 و کزوب ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم
 ایلم ملک کزوب ایلم کزوب ایلم کزوب ایلم

کون کزوب ایلم
 کزوب ایلم کزوب ایلم
 کزوب ایلم کزوب ایلم

که در این مقام و در کتب دیگر و در کتب معتبره که در این مقام
 کتب معتبره که در این مقام و در کتب معتبره که در این مقام
 صحیح بود و در کتب دیگر و در کتب معتبره که در این مقام
 اولان بل مندر و حسب اولان کذب اولان که از حد صحت کتب
 و در حد مندر و اولان کتب معتبره که در این مقام
 سوره و در حد مندر و اولان کتب معتبره که در این مقام
 مقامه کذب اولان مندر و بلکه واجب در کتب معتبره که در این مقام
 اراسته عداوت اولان هر برینه کذب اولان در حد مندر و
 اولان مستحضر و کذب اولان عداوت و عداوت اولان در حد مندر و
 سوره کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 دشمن ایچون مرخصه اما بود مقام احتیاط از مندر ایچون
 جریته بری اولان که حقیقت حرور و از مندر احتیاط اولان
 بعضی کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 کذب تخلف ایچون حاشا ایچون که در حد مندر و عداوت اولان
 کذب احتیاط اولان که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 اولان که بعضی کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 خاطر ایچون جار بیست نام اولان که ایچون قبول اولان در حد مندر و
 سوره بیوق اولان اما ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 دینی و بول ایچون معارضه ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 ایچون کذب احتیاط اولان ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 غیر معارضه مندر و عداوت اولان کذب ایچون ایچون ایچون ایچون

ملاحظه
 ایچون ایچون ایچون

کذب

کذب اولان استنفاذ و در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 عیت بر کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 محفل اولان مندر و حسب اولان کذب اولان که از حد صحت کتب
 مندر و عداوت اولان کتب معتبره که در این مقام
 مثلا اولان کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 یا کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 اولان کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 حدیث معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 بر کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 عیت ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 اولان خود ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 و غیرت معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 عظیمه عیت معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 یکدیگر در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
ان تا کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 وارد اولان کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 بعضی حضرت کتب معتبره که در حد مندر و عداوت اولان در حد مندر و
 حاره مرزا ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 بوجبه ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 بیور ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
 هر بیور ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون

به این نام در حد
 یا به نام در حد

کتابی معتبره

ایچون ایچون ایچون
 ایچون ایچون ایچون
 ایچون ایچون ایچون

رسم حقیقت است در این مقام که هر که در این راه در میان است
 یکسره مکنون نیست که در این راه از هر چه باشد و از آن که در این راه
 آثار این راه را در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 سکر که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 اینجند در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 انقضای این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 غنیمت شتی حاصل از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 از عظمی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 بود معصیت شروع از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 عداوت تمام از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 بود که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 و معصیت از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 غایتی در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 سان حقیقتی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 القای عظمی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 و عیبی از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 جمل و نقصان از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 امانت سبب از این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 شروع و اقران و امثال اینجند که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد

بولی

بولی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 اما این سبب است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 طرح بحال است و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 اوستی مقدما از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 انقاد غناخته شتره اولور و بوقلمون حقیقتی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 بود که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 تقدیر و احوال از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 معلوم و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 ادای بوی که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 فلان او عظمی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 ارتجاع و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 و مراتب و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 در تجزیه اولی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 و مستقر و اولی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 بیخه اولی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 مغلوب و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 و در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد
 حقیقتی است که در این راه از هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد و در هر کجای که باشد

الشمس لبوب بکیت اولور

الناس

تاسف انکه بنام او سبب داشت اولاد که هفت طبعوت غالب و نوم
جبلت اجیر کن سالب اولوب امر از ناسیب و بیکون نقد در وقت خورد
امداد سنگ و فخر صفت سنگ مس و سبب نفوذ و نطق المیه که در آن
عظیمه او کشت آدم این یک در اقران و هفتاد من اقامت المیه ایست
ساعتی هفتاد و سبب انرا از من ناسیب سنگ مس و سنگ مس
تا و قالن میویس فلذ الله الذی لکر وقت بودنی بنی باران با حافظه
انویس با رشا هر چه بود در حق مس و شیرو و معاینه دیگر از
ایروب دین و تقوا سنی بر باد ایرو و کجا سنی باران و الموقاسی بر کسند
انگوب غضب ایرو بودنی الموهن و از حد اشتراک الظاهر ایروب دیگر
عمودینه شروع ایرو هر چه سبب ایرو کسند صاحب جاه و دولت
اولوب بودنی طالب رزق و نوبت المیه لطف خورشید و بنه بر قسم
دوست و دشمن دشمن او کشت دیوان او کسند که عالم بر موی
حکام بود و بر جملکار المیه سبب رایع اولور که معنی کسند
ایروب خلق آ نین مددی و نشان جنگ و کرم سبب شروع ایرو که انکه
معاینه سبب بر طوب خلق مدد و نشان سندان در جبهه ایرو و بویگ
او کجا ایرو قی بود که انور کسند در علاوه من مایوسه عزیز توتم
انکه شکر انکس مدد و ایرو نام و نقل بیکه اول کسند در لایفه انکه
گوشن و ختنار بنفش در حق اولور در حد جان و حد بدینه کار
ایروب سینه مس و سببی و کرم و کلمه ایرو سبب طاعت
آزاد در دهنجو و با دیا انکه کسند در فضل انکه سینه ایرو طبع
اقران و نشان بیکه افاضل سفید کرامت ام برین قدر ایروب سینه

عبارت است

کسین
رین نمودی اما کسند
خلفه بر در مدع است
بوجود انکه دم اشکل باشد
که خلق ابا اعتبار است
مدح و نشان سینه فراغت
ایرو بودی که یکه بود
از کجا سبب سینه

نفذ

فقد من اثم و کلا ما کسند انکه سبب است و نشان سینه سبب است
ایرو کسند انکه سبب است و نشان سینه سبب است
او کسند سینه سبب است و نشان سینه سبب است
عرب اولی الکعبه بنی من و در ایروب اولی کسند و در مین
کسند و انور ذره و قدر ایرو کسند و در ایروب اولی کسند و در مین
سبب ایرو کسند و در ایروب اولی کسند و در مین
معنی خلق او سبب است و طهارینه تعلیم و معنی مس و سببی الا انظر
مسموعه و با معانی و بهر لایه و مضمونه المیه ذکر المیه و اشترای و طایفه
کسند فرض بعضی جاه سینه رغبت و قبول المیه کسند و کسند
نفس المیه سینه و موهن اولوب و موهن ایروب سبب کسند ایروب سبب
و او کسند سینه سبب ایرو کسند انکه سبب در موهن سینه ایروب
سبب ایروب انزال الی سبب ایروب اسباب سینه که امام
غزالی انکه سبب ایروب کسند و کسند و کسند و کسند
حکام و موهن سینه سبب ایروب سینه کسند و مولا کسند
نه سبب سینه کسند و کسند و کسند و کسند
انکه سینه سبب ایروب سینه کسند و کسند
انکه سینه سبب ایروب سینه کسند و کسند
امام غزالی ایروب سینه کسند و کسند
سینه کسند و کسند و کسند
انکه سینه سبب ایروب سینه کسند و کسند

اولی

اولی

سینه

واداره آنرا در شهر فاینه ^{نزد فینله} تحت آن قرار است آن ^{بیت} مسعود
 بلیدم آن در صومعه مسود کند و در آن ^{بیت} حضرت علی علیه السلام را در
 ذم او نهاده و آنرا در حرم ^{از سه} برسی بوسی تمام اولور
 واستهرا و تشریح این بیت انگیزه آن مظهری و علامه کبری در
 غریبی بی کنایه مندرج است ^{تحت} اولورین مشهور است که ^{بیت} آنست
 و ملا علی قاری و محققین نیز در حوزة دلیل اولور بیت آنرا که ^{بیت} مسعود
 نهایت پراگندگی است ^{بیت} نه آنکه اولور کند و در بخش در اولورین ^{بیت} مسعود
 اراستند و رسول ایمان اولورین ^{بیت} آنکه ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 اول مقام عالی و جفا که در آن ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 بقیه صفاتی و اولی ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 ذلیل تر شود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 بیدار که ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 و در پی ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 بیع الصلوة و حیوانیت ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 حاصل آن ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 افاد و نفسی ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 کند و نفس ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 غیر حیوانیت ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 و تنوع ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 باطن و ظاهر ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 اولور و اراست ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود

مسعود
 مسعود
 مسعود

خون

حضرت علی جانانه تحریک و تیسیر لر لر موافقت استیوب
 در بر روی احتمال در کراول تو حیدکی الم خات بول و حسن بیت
 و ما وی سوسه ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 ما وی سوسه ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 ذلالت ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 سباج او کوسه ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 و کما ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 سندن ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 او کوسه ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 و زیادت ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 بر ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 و هو ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
تنبیه اول ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 در این ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 این ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 الشطن ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 اولور ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 دخی ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 بخور ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
عذر اول ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود
 حرام ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود ^{بیت} مسعود

بیت

آند

مسعود
 مسعود
 مسعود

در این روز که در تاریخ ...
دو یک حرام و ظلم **غدر** ...
اعلمد رسلا و پس کنلان ...
ایردم **غدر** ...
دین ...
مسلمان ...
وار ظلم ...
و تقصیر ...
ایبو ...
اصلاح ...
ناستحق ...
اسلام ...
ایکجه ...
که دها ...
خیز ...
بن ...
شام ...
اسماعیل ...
سادس ...
اول ...
اختیار ...

تزیین

عن ...
مردان ...
ها ...
رافتن ...
پادشاه ...
و اول ...
کفاره عتبت ...
که عتبت ...
لازم ...
استیع ...
قوان ...
زیاده ...
الشیخ ...
دیگر ...
بورد ...
کعب ...
و بعد ...
را ...
سین ...
سی ...
تنبیه ...

آاعطا

بدرنگ

حضور در حضور بر سر آن که گفت او نیز سندی بنام او بود
 آن نامه عبارت از بر و دانستن و با جمله جوین اوجه آخره ایمان
 و اعلام بود و اول سلام از او و السلام بر او گشته سخن چنین و
 تمام در و غیبیت اینست آید و آن گشته مفید و عدالت و با
 نیت آید و آن گشته از او رعیت و عدالت را میگوید گفت و گو
 و صحبت و جویدن ناز و غیبیت بود و نام ظاهر اتفاق در واقع
 اولی که از این جنس که آید و آن گشته در آن گشته و در آن گشته
 این گشته خبر ابرو بود استن جینی بنا و گشته و گشته گشته
 افتاد ایدر نام فرمای ایدر نام گشته از نیت گشته
 فلا و کس سوز و گشته گشته گشته دیوان با بولی ایدر که با گشته
 امری افلا با دست خط نیت بنیاد است که است در سب است قابل
 سند استی نشانی از او این گشته که است در سب است قابل
 انقلبی و متفر از او که فاسق خلاقی در دور در سب است قابل
 الذین استوا ان جاءک فاسق بیاو فتنه **ثانی** **ثالث** **رابع**
 بند و نیت و بنیاد نیت و نیت انگار بر احوال عالی با هم
 و از نیت عن انکار میجویر نیت منکر ایدر گشته بود **فصل**
 الحافض آنک در زیر حضرت حکم موفقی در **اصح** آن گشته
 سلم اول مسلمند سوز وطن آنکه در زیر احوال قابل اجتناب
 کثیر از من الخلق ان بعض الفطنانم سوز دای **فصل** آنک
 سوز حق سوز در خطبه نیتش و تحقیق او حق که در زیر
 تحسین در حق جل و علا تحسین در نیت و نیت سوز در

باید

باید

و لا تحسنوا و لا تحسنوا و لا تحسنوا و لا تحسنوا
 آنک که در زیر آن گشته در تمام او موش او بود و نیت آید و آن گشته
 عار در نیت که عار در نیت آن گشته و تمام مقلد **ع**
 عار علیه اذا فعلت خطیة حکما در بر سر هر دو سب گلوب
 فلان کس سکا شوی ایدر که دیو حکم آید که ای سزا در نیت نیت
 جو قدر کلید که ایدر که حالا او در نیت جانی نیت که آن گشته
 در سب گشته که مبنی از ایدر که ای کس مبنی مبنی و سوز و ایکن آنکه
 مشغول و اوله فکر او و جینی گشته که نیت نیت ایدر که این متبر
 است که علمان بر سر با و دشمن است ایدر که با و دشمن
 مذکور و عتاب ایدر که ایکن ایدر که با و دشمن که با و دشمن
 گشته نقل ایدر که دیو حکم عالم آید که نیت نیت نیت نیت نیت
 خوب دیرین دیوب اندک را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 الغزیر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 بود حضور **فصل** آنک که در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
ثانی **ثالث** **رابع**
 آیدر که ماضی سوز اگر استر سوز عفو و غافلان ایدر
 آیدر که ای سزا کس عفو از من بعد نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سباحت و نیت ایدر که ای سزا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 فاسق بوزنه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت و نیت

نیت

نیت و نیت

صحت و انما قلت قول المبلغ فانت من الامر والذلي كان مشكرا
مبنيه بين الجنان والاف ماصح عباد بر كنه رتقه سف
بر بيك ما بن اخذ الملك كنه سعيا ابري كنه رتقه ده بو
كلمات فصاحت آترو حكمت اكثر في السعيا مبيته و
ان كمانت صحبة كيت رحمة الله واليه حبه رتقه والمالك تروته
والع في العنايه **معين حكما** ديك كنه رتقه بو رتقه رتقه
طلو زهر آب سقا و رتقه بايه اوزر زه قنير اوج زنده
كذب وحسد و نفاق **حكايت** ابري كنه بر قولت
غيبن جهان قوه و طقد رايوب بر كنه اخيرا ابري الور
بر رتقه كونه شكوه خاتونه ابري كنه افسوس سوز ابري
جانم الموق ايستر اما بن خفاصه بر كنه رتقه و امقن كنه رتقه
بو خازني الله بن بر قتل كنه رتقه بن الما افسوس ابري بن
سكاحيت و تا به بل عدي كنه اوسون خاتون اول ابري كنه
جانم دلش نامه قه كلام غلام جانم و ديوي كنه رتقه ابري
جانم اولي ابري كنه ابري كنه بن خاتون خارجه ميل و سكا
فر قه ابري كنه رتقه ابري كنه ابري كنه اولم حقيقت حاله
واقف و ستر نشايه خار و اولم سن خواجه ابري كنه
خاتون دني او ستر المرحل ذكر قسب اولي كنه في الحال
قاله و خاتون بن حوقق مثل المير ابري كنه اماره زني
بوي وجه قتل مثل افسوس مرديا مثل ابري كنه ابري كنه

فقطه

استزايه

ايد

اولوب

اولوب اكيسي حمار به بيخشو در بيخشو اراده مقول اولوب
بي اوسته تنه بخون ذرا ابري كنه **كلمه** آتش در حلقه افاقه رتقه
و نكلك بر مقوبين دين بودر كنه رتقه اولوب كنه بر حقيقت
حاله مطلع اولوب ارا رتقه اوت مرغه اولوب بو حقد و خيل
خورد **مشق** دوتن جنگ چوه ابري كنه **سخته** جيف بر سخت
كنه اين جوان خوش در كار داره **دله** ابري كنه كور سخت كنه
معيه و سعايش **نكند** كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
وار باب جاه و نكسته الزم لازم ابري كنه ابري كنه ابري كنه
بابي سته و مغر و منافق كلام من رتقه ابري كنه ابري كنه
نكاشه و نكالب و نكش صفتان در رتقه ابري كنه ابري كنه
بر برين دتو مقام ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
خدم و حشم و ابري كنه ابري كنه ابري كنه اولوب ابري كنه
دولت نوار عدا معتدل و آستان سعادت عدا انتقام و مختل
اولوب **بالافه** مقدر دوتن منهدم و ما به و اقبال منهدم اولوب
لازم اولوب **اون** **هر دو** **آفت** ابري كنه ابري كنه ابري كنه
السايف ابري كنه و ذوالوجين ابري كنه ابري كنه ابري كنه
ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
عصه نكند رتقه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
سخته و ن من ستر عدا ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه
سخته ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه ابري كنه

دانت

صاحبه ابري

تو ابري

سخته

اينم كنه است

نقصه و ابري

یکی در شکر مبادت از زمین عالم و بر سر سلسله الجبل
 تمام عالم ایستد اما از خون نقل الملام و غیره نیز از الملام
 ذوالقرنین او که یکی بود از ارباب معبود و عالم و معالم در
 اکثر عقلها و ماسلو به ملک و بر طبقه ملک و طریقی مبادت است
 عالم و بر یک عداوت و غضبند سالک اول و بر اگر یکی
 طریقی که در مبادت است اول و بر از مبادت صدوق اول و بر
 دشمنی و دشمنی اول و بر در شکر مبادت است در تمام اشیا
 صدق ملک است با شکر مبادت ملک و بر شکر مبادت ملک مبادت
 لازم و دخل اما بر قدر عالم و حسن معالم مستحب و مناسب
اول مکرر است مدح کوی در که بعضی مفضلند منین در
 امام عزالی او بر مدحه این است و از در در مبادت آگین
 مدح و مدح عارفین اول و بر **است** اول از اول مدح که به مبادی اول و بر
 فقیر او برین شوا بود آفته مثلا اول طریقی ظاهر در **شکر**
 در شکر و در فن او **او** چون از لب اوست احسن او
 بلکه بعضی کفرت جهل و قله تقوی سبیل کفر در مکرر
 اول و بر شوا این عریان متین بود طریقی جو فر او غرامش در
 شکم **دیشد شکر** نیز شکر فی حق رشفت سخن اصلی است
 شرح دیوانی مختلف جو ایلم و بر شکر **است** شکر تا در
 زیر مدح انگل دعوائی محبت در واقع مطابق اولیفته
 ریای محض اول و بر **است** ای انگلاف مین از دل که ممانعت
 طویلی ملک از زبان تو بادل موافقت **است** شکر بعضی

در شکر مبادت است
 در شکر مبادت است

نشسته

نشسته از احوال المکرر تحقیق ممکن در احوال عالم مینظر و بود
 آفت اوصاف مطلقا لای مدح است که اول و بر مثلا از مدح اول و بر
 یا اهل و در عذر و یک نیز با حقیقت زهد و اول و بر
 کس در تحقیق اول و بر غنیه علی مکرر اما اوصاف عاقبت
 علی کن در مثلا فلان کور دم تا خود غازی مقبول مبادت و بر
 و به جایز که مخصوص محسوس در و مبادت دن اعتبار از آنچه
 جناب رب است بناهی بیورد که لا تزکو احد او ان کان الا لید
 مقبول اما مینا احب و الا از کی طایفه احصا یعنی بر کس و بر کس
 و مدح انگل غایت لازم مکتوب بنظیر بود در حق جلی و
 علیه کس و مدح و بر کس است من دیکر که **است** رابع طایفه
 بر قاصد مدح احوال انگل مکرر و سرور به سبب اول و بر
 حدیث شریفه وارد او مکرر که ان الله یغضب اذا مدح العاق
 فقیر او برین مبادت بر آفتی و می بود که ذلت لازم اول و بر
 واجب در که کند و بر مونس ذلت و مفضلند مکرر مدح طایفه
 ایچون اول علی مفضلند مکرر زمانه در جو دو کور مفضلند مفضلند و
 مدح و مفضلند مفضلند اول و بر استماع مدح انگل مکرر و بر این است
 مفضلند او مکرر امرای زمانه بر شکر مکرر الذکر مقید کورس جان
 باشد مکرر و بر مفضلند مفضلند در مکرر مفضلند مفضلند مفضلند
 در اجلی در مکرر **است** مفضلند از انشد هم مفضلند **است**
 حاولت تنف الشعر ان افویح **است** مفضلند مفضلند مفضلند
 ذهب الذین یعاش فی الشایع **است** مفضلند مفضلند مفضلند

دین

دین

دین

اولاد علی آنگاه که او کسی را در راه که بر او غلبه و غلبه حادث است او را
حکایت اولاد علی که سادات خردان را در عید نوروز در مجلسی
 کلمه گوید بعضی ها از او بپرسیدند چنانچه در روز چهارم او
 بقین گفتند حضرت عمر زده ای را فرزند با اسمی که مؤمنین نه گناه
 اندم دیو بخندید بگویند استند کسی جا رود بکا انزان غلامی
 دیو بخندید بیزدیکه حکایت و غیب حکم کند خوف او رب بوطر پیش
 دلت و مردم **اولاد علی** است اولاد که در حق استماع
 این سخن کند و ده اول و معنی تحقیق من مقرر الطوبی طلب
 زیاده ای چون خبر و سخن در دستور و کمال حکم بود ایکی آفت
 بسبب ندر که جنب رسالت پیامی حضور بود هم گشته آفرین
 مدح این سخن منقطع است حکایت اولاد که در حق حضرت عمر
 المدح هم اندیش **دیو** اما علم و در مطرب دیر این بر کز
 نفس گشته دن مدح و ثنا استندم الانفس حکایت دلت و عقود
 زیاده اولاد که زبان این علم در سخن که بر احد مدح و ثنا سن
 استند که او را از اشفاق آن نظار او نور آن مؤمن اولاد تدارک
 ایور عقدا بده مبارک حق که در دیر بیکه بوا بیکه کلامه قدر مطرب
 بیوردنی قلوب جنفا در ریباد دید و کی قلوب عوام در
 عقیر این بر بسبب ندر که تم نباشد ای و اقدر و صافی و کفی و
 کرامت سخن ایله شیخی و سلب ایوب بود ایضا مقامات
 و اسافل کرامات در دیویم و در دیو آفرین و زین غیر که نفس
 قوی و پیچیده او نمید بر هر **حکایت** ای که بر هر واقعه

این است

نیز

کوب

کوب بر هر چه خدا میسر است یارب دعا ایله که بقیه نماز سنی
 تقبیل المومنین **حکایت** اولاد که در مجلسی و در مجلسی
 منقش و تقبیل المومنین سید مدح استماع علیون گفته بشنود
 احتراز او زمین اولاد که در نفس منظر سونی بخندید
 ایلیک که کز غیب و کبر دن خلاص و مقدر عقل و مقدر سکن
 سخات بولد آنکه کون بعضی علما اصل مدح استماع آغاز نم
 اندل در حق حفظ عالم و در مقام غیب دیو یا وفات اعمالی
 ناظر اولوب که بومادع بینی حقیقی اوزره بیولدی مدح آنکه دخل
 سبز که زبان اولدی **حکایت** شمع بچشم عالمیان صورت منظر است
 وز حشمت باطنی هر خلقت متاد و پیشین ملاوس بر انقض و نگار کز
 سخن کند او عمل از با یور شبه منزه **حکایت** اولاد کلامه
 واقع اولاد و در واقع حفظ و نظار در آنرا احتراز مقدر با
 مقدر در آنکه کون من کز کلام کز اولاد حضور که کلام اصول
 دین و توصیف ذات و صفات حیثیه متعلق اولاد و خصوص
 منطک عالم بر استماع اولاد که زبان ده مش حد ایور ز احاطه
 و موانعظ دن بر ایکی ورق کورن کسر اجوب عوام و عطا
 بیکم و قران عظیمی زرق او زمین نقل و تقسیم ایور و بر شیخ
 بر ایکی کون خدمت تو بر این اقی حقا و حق و معارف سولیکه
 باشنر اقی که بر موقوف کلام بعضی حفظ نام نام در **حکایت**
ایک یا چیزی میشود و صادر که شود و جا جلیل اندران کافر
 امام فزالی ایور که علم و فصاحته بیان و بلاغت تدار او کمینگر

حکایت

حکایت
 حکایت
 حکایت

ای

طوائف سهو و زلل و خطا و غیور و حق اهل حق جان طلاق باطنی
عقربا باطنی و در مرتبه حدیث مشرفه و ایضا بقدر که بر کتب است
و ششاد بیسوت و لیکن مانند است ششاد بیسوت که در کتب مشرفه
تم الیه که با حق و عزتی بگویند موضوع عدرا و الیکه عبودیتیه اعتقاد
تذلل و تقاضا از ایزد بنده در اشفاق بمانور اولی که داده تو بیست و یک
و استشراق که سفینه بشکاف و شکر بلای در حق که کلمه سفینه او سفینه اندن
نماند و تا فی الزمان اولی در حضور که بر کتب حضرت سالت بنا حضور
من بطین است و رسول مقدر شد و من عیبه با فقر غول دیو حکم صغیر
استه اظلم و من عیبه با دیو و کن سالی ایرون صیبه است کوب بیسوت
اختلاب است کل و من عیبه است و رسول در بد و در حق بود در سرتان
بر کعبه عقیده یافته بیسوت و در حق حدیث مشرفه طند کر لا تقولوا
لیکن حق با شسته تا فان لیکن سیدیک مقدما سطحه که بیسوت
القادر تقصیر حقیقت نور و منظور در حق معنی کن و حق حدیثیه در مذکور
بر کعبه یا بیان جز شد و سیه طاف اولی در شسته است و دیگر سیه یا نه
یاد و دیو خواجده سلطان یکی نظر و در سلام حدیثیه در حق عالم دید لیکر
استه التله سلام بر سیه سلم و بر سر اجوا نه ملک و نذر اوتوق شسته
زبان او شسته لیکن ذوق شسته بر سیه ملک جا جین او کله است سلام تکلم
رضعت و ارد در بعضی الفاظ که معنی با فقر در دنیا در غایت احقر و اجبر
نهانه در سال سالی و الخلق سالی کن جانی شیخ اولی در بعضی در حق
چرا طیفه کویق و الخلق باران قصد الیوب کلمات بر طیفه طیفه دیو
سوی بعضی آن استماع اربوب شکر و متعده لیم غوز با سیه ایسی
کوچک

صورت مشرفه
و ایضا
عقربا و ششاد
و ایضا
و ایضا

دقی

حق در سرتان بی طهارت و مشرفه در حق و در انوار است و در حق کتب مشرفه
کوب یا اجرا ایزد را با جمل حدیث مشرفه و ششاد و عیبه با شیه و معادله بر
الکامل و در حق کلمات اولی در انوار و عیبه با شیه و ششاد
اولی در کتب و عیبه با شیه و کلمه بر سرتان و معادله اولی در کتب
صدا و اولی در کتب و عیبه با شیه و کلمه بر سرتان و معادله اولی در کتب
و عیبه با شیه و کلمه بر سرتان و معادله اولی در کتب و عیبه با شیه
وارد اولی در کتب و عیبه با شیه و کلمه بر سرتان و معادله اولی در کتب
تقع نقیبه یا نه و از جنس سیمین حرفی عیبه بر کتب بر کعبه رسول مشرفه
کولت بر کتب ایچون اولی در انوار کلماته جز مشرفه در حق انوار مشرفه
بلکه اولی در کتب سیمین الیچون کلمه در شسته شسته طیفه کولت
دقی بود که در حق اولی کلمه و ششاد کلمه در اسلام طیفه کولت اولی در کتب
بعینه توبه الیکه که در کتب طیفه کولت در سرتان سیه کلمه کولت
سویله و اولی در کتب طیفه کولت که توبه الیچون در شسته شسته توبه الیچون
کعبه رسول بود ششاد کلمه یا کعبه اولی در کتب کعبه و ششاد اولی در کتب
الیکه با عیبه کلمه ششاد الیکه کلمه ششاد اولی در کتب ششاد کلمه ششاد
عالم و ششاد کلمه بود عالم و عیبه با شیه کلمه ششاد کلمه ششاد
اینجا محاوره توبه و استحقاق اولی در کتب مستقیله طیفه کولت در حق
چرا و معادله شسته حقیقت لیکر حق عیبه با شیه کلمه ششاد کلمه ششاد
مشرفه کتب قرآن و شسته و کلمه در مشرفه کلمه ششاد کلمه ششاد
سالی است سید بر انوار اولی در انوار و عیبه با شیه کلمه ششاد کلمه ششاد
نفس الیچون کلمه ششاد کلمه ششاد کلمه ششاد کلمه ششاد کلمه ششاد
نفسی

دقی
تفاوت

حق
تفاوت

مستحق عقاب است و در این صورت اولی مرتبه است و در این صورت اولی مرتبه است
قدم تمام بر همه فرد و بوجهی است که در شرح تالی یکدیگر است اولی
امارت دن معزول تا نایب معتمد و معتمد اولی مرتبه است چون
بخاری را بی اختیار کرد و مظهر **تظلم** را بر او افسان نشانی بود چنانکه
بریکدیگر و صیبه پادشاهی بود نامشاه **فر** بجهت تادیبش پادشاه
صتیق که **کسیت** بر او حدش محیفه و از وی بجهت **کسیت** از وی بجهت
از شهیدان است بر آن کوه **در** که در مکه بود و در این زمان اولاد نیز تم
مستحق عقاب و مستوجب عقابان اولی مرتبه است اولی مرتبه است
عرب عبد العزیز بن حنفیه بن قسطنطین و در این زمان اولی مرتبه است
آن **کسیت** است که لا یتحاب عاقبتی و قدره تا یتحاب جانها نام **کسیت** تا نایب
معلوم اولی مرتبه است که علم آنرا از علم دیگران است که در این زمان اولی مرتبه است
متعلق اولی مرتبه است که در تفسیر آنون عبارت اولی مرتبه است که در تفسیر آنون
افکار است در فعل عبد انظار اولی مرتبه است و معتمد اولی مرتبه است
مظهر زین العابدین معلوم چنانکه در کتب معتبره در کتب معتبره در کتب معتبره
و تبریه ما **کسیت** است که در اختیار اولی مرتبه است که در تفسیر آنون
سبب اولی مرتبه است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
صیان و چنانکه در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
عبد اختیار اولی مرتبه است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
ایضا **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
نیز **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
نرس بود چنانکه در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون

الحیاض اصف
هذا الكتاب

٤٤

اولی مرتبه است

اولی مرتبه است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
علم از آنی است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
ایضا **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
کسیت **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
علم از آنی است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
جو **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
کسیت **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
امانت **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
دین **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
العلم **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
معلوم اولی مرتبه است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
حق **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
که **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
بوجه **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون
مصدق **کسیت** است که در تفسیر آنون **کسیت** است که در تفسیر آنون

اطلاق

شوق و میل و جانب

غیر مطابق و متعین است و در این میان **اشتیاق** و **میل** و **جانب** است
مفصل که علم تصور نور در آن است تا نور بر مشهور و غیر مشهور
او که در مفصل اختیار یک مبادی است از روی باوجود آن ضرورت معلوم
نمیگردد که بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه اما جانب شوق و میل
واقع اولی است اولی است چون در **اشتیاق** و **میل** و **جانب** است
اینجا که جانب را از جهت و در مصلحت تصور و مصلحت است و در این
دلیل اولی که بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
جانب شوق و میل و فایده است و اولی که بر مصلحت تصور و فایده است
اینکه در این امور پس شوق و میل و جانب است و در این
حکیم از این امور با جمیع و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
تا اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
در این حکم و عقلات و اختصاصی دیگر و در مصلحت تصور و فایده است
سین مفصل اختیار را اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
مرتب است و حاصل اولی است از آن حکم و عقلات و فایده است متعین الیه
مفصل وجود اضطرار و اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
اورده است اینها است اما عقلات و فایده است متعین الیه است و در این
ارادت او عقل اولی است از عقلات و فایده است متعین الیه است و در این
اصلا علم سبب و فایده است متعین الیه است و در این
اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
چون مفصل اختیار را مبادی مقرر کرده به موقوف است بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه

نمی

نزه

دو بودی

و چون اینها را در اختیار و مبادی او که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
دلیل دیگر بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
و اختیار او که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
اختیار را اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
دلیل حکم و عقلات و اختصاصی دیگر و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
خود جز و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
غیر اختیار را به مستند در این حکم و عقلات و اختصاصی دیگر و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
پس مفصل اختیار را اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
که هر از هر مصلحت او درست است و از آن اختیار محبوب است
که هر از این اختیار را درست است و اختیار از اینها بر مصلحت است
که در هر یک که چون عبادت او را در اختیار و مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
بواجب است و عقلات و اختصاصی دیگر و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
مصلحت وجود اضطرار و اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
بنا بر این که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
مصلحت وجود اضطرار و اولی که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه
شور و بر دیگر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
خبر که در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
و ارادت بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه است و در این
ماحقیق است متعین الیه است و در این
ماحقیق است متعین الیه است و در این

حکم عقلی است

دلیل دیگر بر مصلحت تصور و فایده است متعین الیه

حکیم از این امور با جمیع و در مصلحت تصور و فایده است متعین الیه

در این حکم و عقلات و اختصاصی دیگر

بنا بر این که

ساخته و متفرد در این است
 نماز عین اوست و بیکه سخن فضا
 فی افعالنا و مشرکون و اینها را
 درین مذهب در کجیم متواظ
 اعتبار اید در روزگار حیات ما
 سنا و اختیار مکانان لهم کفر
 این کفر است تا بیضاوی گوید
 بزم مسلک سلاک در هدانا
 الی حایر صناد امیر

هر چه ظاهر از عملهاست . هر چه متضاد ایشانست .
 متضاد یعنی ذات اول علم . هر چه در اول علم است .
 از هر چه غیر اول است . هر چه در اول علم است .
 اول علم ظاهر و کشف فی الحقیق استفتا بجملة اولی احوام و ملامت
 و سوء مقل تر کمال ابراهیم است . فلک انفتاح انان غافلین .
 و معنی کاف و حاجی در فیه . مظهر دیدگی بزم جوهری از ایدگی چونکه
 تقدیر آتش ابراهیم تقدیر کعبه است . قابل نظر بزم عقاب و عذاب انگ
 رواد ظلال در بیدار چون بوته معلوم اولی که مقل اختیار بود حقیقت
 اختیار اختیار و مظهر و انگ متعین است نظاره راجع و انان
 تعایب دست و وجه کمان تقدیر و کون و کوش کرد از هر .
 که چه تو از اختیار ما موری . لیک در اختیار مجبوری . پس مؤمنانم
 در که بر آن و هر ساعت کند و حواله موش است قاطع و حق ابروی جملة
 حولی و قوتی صی صیله و علامه حصر المیه . بین درین کار که در علم ضایع
 خویش در بکار افعال . تمام زانها در حوزة علم . کشته افعال حق بر حلاله
 و انان حال و قائله الامم لکن فی النفس فی مرتبة عین اولی احوام و کشف
 و یوب حلاله و علوان و توفیق و اولی احوام است و حیرت و تقدیر و وفور
 دن که عدم توفیق و عدم بکنند و حواله موش است .
 در توفیق ایدگی است حصار اولی احوام . حصار است اولی احوام و توفیق
 در دیوشک و فشا ابروی و تشا و طلب ابروی و غیر ابروی .
 شکر باشد کلمه یعنی فرید . کشف خواهی مدد ز دست خلدی .
 از من الشکر کم الا و نه . ومن الشکر ادم غافله . اگر صحبت ملا

بوی

توفیق

اولی مظهر خردان که مسلک حیرت بود ابروی .
 حرم و صغان بودی و کون . هر چه در اول علم است .
 هر چه در اول علم است . هر چه در اول علم است .
 که ایضا سنده و کون کلام . نزد خود کوه کانه ادم .
 عذر من معنوی کانه کانه . هر چه در اول علم است .
 میوب و تقیر من نفس المکره است .
 الغیب جان غیبش از ایدگی .
 ادب باش و کون نیست .
 حمد و کون و قایتیه و آملو و قایتیه .
 بیع عبد ملکاتک عالی لیکون .
 مستوجب مدح و تحسین اولی احوام .
 دم و تقیر اولی احوام .
 و شر اولی احوام .
 و علم اولی احوام .
 نفس بر تقیر است ارباب ایدگی .
 کم همه مظهر حیرت و حیرت .
 که شیوه ادب است .
 حق حلاله و علامه حصر المیه .
 علامه حیرت و تقیر .
 ما یحصر و استاد اولی احوام .
 ابعاد ایدگی که ادب عبودیت است

توصیه

کلمه
 اولی احوام
 حیرت و حیرت
 حیرت و حیرت

قل کل من عند الله ایاها

وادرا واهن کزین کله قبول و الصلوة قرقر در بر علیا علی سبلی و بود ابله
 مؤذکر در ستم سرور بارگاهد اجتناب حضرت فی مدخلها علیها صلوة الائم
 و السلام الوالی بیور کر ۱۰ ادین زنی خاصه تا دین و بیو
 اد بر نکر که حی جلیل می شتر بل و بار بر هیچ خلیل از آن حکایت بیور کر
الذی خلقنی ابو یوسف الذی یطعمنی و اذ امرت و نهی ینصی
والذی یمنی ل ذی یو یمنی و الذی اجمع ان ینویح حیثین یوم العزین
 نیرا و اکثر حدیثی در حدیثی که درین کلامها شر و ام در حق مشاف
 اقرب من من اذنا من کرمه خیر از استقامت الیاری و شفا می که در خروج
 محمد ص حق جل و علا یاستاد الیاری و ما تحه و ما تحه که ام الکتاب
 و حیر الخطا در بر ما و کرمه عایشه اش زه و انها و مشد که کسر الا زمین
 انفتت علیهم غم العنقین علیهم و الا انصاریت بیور کر استقامت
 و بهیات اولاد با تمام حق جل و علا به نسبت اولاد و انوب انفتت علیهم
 بیور کر که آنکه شفا و حیرت و نیکو است اولاد غضب و استکون حق جل و علا به
 نسبت اولاد و بیور کر از زمین غضب علیهم و الا من املهتم و نیکو که بجان
 از با آنکه در حق جل و علا و بیور کر و بیور کر است لطیف و نیکو که شریفه
 از آن که در حق جل و علا و بیور کر و بیور کر است اولاد الیاری و بیور کر
 دنو که همین کلام را است بگرمیت بیور کر و بیور کر المقوف ادب گفته
 ادبنا النفس انما الاشیاب طرق العشق کلها ادب بیت
 با به و دولت ابد اوست با به و رفعت جز اوست پس
 بو تفصیل و تفکر در آن حاصل اولاد که با به جز بیور کر بیور کر
 سلوک که بیور کر و بیور کر است بیور کر و بیور کر بیور کر بیور کر

والتذکر

والتذکر

والتذکر

والتذکر

در ک

و در ک حکایت و کسب استقامت ابرار و نیکو از در جویان استقامت
 علم از آن استقامت و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 با کلام اجتناب در وارد اولاد و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 الی تر قبح و نیکو اولاد از آن علم از آن کتاب و بیور کر و بیور کر
 تر کتفا و کسب استقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 و اکثر مستقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 ابر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 اگر تا کلام بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 اگر تا کلام بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 بر در مستقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 و الی مستقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 مستقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 حق جل و علا و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 ام ایمن و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 استقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 مستقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 و رعایت حق جل و علا و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 چون بحیب و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 ظهور **کار و نیکو بیور کر** و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 از نیکو بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر
 استقامت الیاری و بیور کر و بیور کر و بیور کر و بیور کر

میلو ۴

ابره سرور

والتذکر

نام او کس است که در اول در اوصافه الاصل نام خود
 بیورد و در بیرون کوه در **سپید** خواجه پیر است که اول
 سبب بکار او در بیرون خواجه است یا غرضت مال یا شرفه نفس
 سبب او که در غیر حصول استحقاق جز نام خود را یا سبب
 حبت مال که نیست در هر جهت مشتبهات که طوایف اهل علم و فن اول
 مثلا که در اول علم بود که در اول بود ندهد و مشتبهات که ندهد
 استحقاق که در اول استحقاق استیجاب اول مال که مشتبهات است
 حصول علمت در جهت اول لازم اول استحقاق در **سخت**
 اول از تویی که جامع الذرات محبوب خلاص همه اوقات
 بی شک تو خداوند و در یک خدا کس خا کروب و تمام کفایت
 اما طوایف اول که مثلا از این بر کون موت غالب و سوز آخرت هستند
 کلیه البصر او بواجب اوله مال که معارفی لازم در اول و در جهت اهل
 بعضی که سبب اولاد نیک و نیک سبب و در اول و سبب که در جهت مال سبب
 و در حقیقت اوله علمت قبول او که در حساب رسالت پناه بود و در
 اوله و چنانچه و چنانچه یعنی در اول و در اول و در اول و در اول
 عین مال که است اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 و در حقیقت اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 بعضی که سبب اولاد نیک و نیک سبب و در اول و سبب که در جهت مال سبب
 و در حقیقت اوله علمت قبول او که در حساب رسالت پناه بود و در
 اوله و چنانچه و چنانچه یعنی در اول و در اول و در اول و در اول
 عین مال که است اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در

عاقل
 محکم
 سبب
 اوله

بر حجت و در صورتی که در اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 ایضا خسته و در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 اهل بعضی که سبب اولاد نیک و نیک سبب و در اول و سبب که در جهت مال سبب
 انتقال استحقاق که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 و مومنون استحقاق که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 اخبار و احوال و محاسن و نفع و حکمت اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 حال اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 شبیه و کس سبب و در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 اوله و رسول و اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 رسول و محبت سبب اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 اما مشتبهات مال سبب و در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 کس که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 و در حقیقت اوله علمت قبول او که در حساب رسالت پناه بود و در
 اوله و چنانچه و چنانچه یعنی در اول و در اول و در اول و در اول
 عین مال که است اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 و در حقیقت اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در
 بعضی که سبب اولاد نیک و نیک سبب و در اول و سبب که در جهت مال سبب
 و در حقیقت اوله علمت قبول او که در حساب رسالت پناه بود و در
 اوله و چنانچه و چنانچه یعنی در اول و در اول و در اول و در اول
 عین مال که است اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در اوله اوله که در

عبره

اشتی

سختی

در جهت کس مومنون و خزان کس که در
 اوله اوله که در جهت کس مومنون و خزان کس که در

و نطق بجزایر و سواحل و حاکمات و معسولان و اهل بیوت و اعیان
 و حکم نوابی و ارباب و **حرف** مراد نهادن و بیست و یک روز **بیاوردن** **مخل**
 چون جنگ اسباب بنده برسی عیب حال است مانگ سیلوی شد در
 ذکر اولی و پس بر شمشک ملازمی نمود اول وقت مستقیماً
 قناعت سپید خجسته ایله اول وقت و طویله ایله تا آخر وقت اتمام و اشارت
 معارف و اقیانان از کربلای ایله اولی که بخاران زحمت و تعبیه جمع مال
 استیلا از آخر قیومیت که در عالم کبر اکمل که در شکوه بخارینه سبب
 اولدی **بیت** بنایشان تختن کند و دستشند محبت ببردند و بگذاشتند
 الآن حال الجین غیر سر تقرب و انکار کجینو بخوان و ناسخه ایدر اولاد
 ایچون خرون و بخل خود غایت حماقت و جهل در آفت طوق ایوت
 زناخت برادر دکار اولاد شتون اول بچه رو دکار صافه تیر و زرقینی
 تقدیر آتش در و مامن و اچیه ایله تیر زرقها **بیت** گنم با برور
 ما در دن هر چه میراث انتقال ایله نینه منقل صدقن اولان قدر حکمت
 مال و منال ما خاک با اولور کبابا و اهل دایه عشر عشرین کور مشتمل
 و بیچ گنم بو رونا در دن اموال و اسباب خارج خود اس
 انتقال ایور اندک زمانه اولان مال بسیار و رنده و تکلف و بوار اولوب
 موت بویسی اقل تکمیل علور و کمندوی مقبره ذلیل اولور بیس
 وارث ایچون خزینه دار لوق خیال باطل اولاد نامل اهل الدین اهل حق
 و صاحب قدرته که حافظ ایور **بیت** خزینه دار لوق میراث حواله کن ایوت
 بقول مطرب و ساقی نبوتی دن **بیت** **حکایت** اولونور که
 سلطان محمد زمانه بر خواجه و مال دار و اربابی که کثرت مال و خزانده

حرف

مبارون

قادرین و روزگار ایدر جهنم قناعت و عدل تمام کون کونست و حقیقت
 اذ احوار باطله را سینه من ساحت و لا ساحت خردن اولونور نرسند
 و بلند نمخر و سدا الهدی بر ایوب هم کونست بیگ ارم از رخ و کونیز من
 ایوب مبلغ حاصلی نمودن عزایین و حواصلی ایوب او صیایه شلیج و
 کنه ای افلاس فرزندن لی بیج ایوب ستر آخرتی نسیج ایلور فرزند
 مبلغ رحاب و اهل سوال دست فقر فند حاصل اولونور که کراه و نوسظه
 و تیز بزمی تفتیر ایله بر با و ایلور حق نقل اولونور که کراه و نوسظه
 بناد بویک و فرزند ایوب دریا در مرغایله اثر کیش و همیایه بر
 زریک دیوار چه و زوت همیایه کلاه سوره و استخفاف و
 حاضران استناب و اخلاق افراطی حکم کنور افعال ایضاً
 اولوب بجهان آخر زمان ایوب آن الحجاب اخذ و انهب و بو
 اقمه و ایلو حساب ایوب بکونن سیدنا و قائمی و همیایان
 منتهی اولور ایچون حیوان وارث سوال انتقاد افغان و افلاس
 سبب ایله کن کلخنده جرماد اولمش سلطان محمد روح استماع
 اینه که و حواصه و محفل مستطلس بقه و معشرتی اولور و اختیار حیوان
 مسرفی دعوت ایوب سینه زاس مال و خفتیش ایوب نوال انگ
 استیجاب دینگر ایله پادشاه روی زمین دولت جهان نوار کبیر
 سایه سنده عالم و عالمیان امین تر خط صق کدازارک و منور بزرگ
 و داد و اهل ان و بجاوت گستره ای همیایه در کربا پادشاه جهان
 بوردی ایله نسیج افلاس و فسادن ساحت و انگری و فساد
 جعفر من ممکن و مقدار اظهور بر ایدر بو حقیر کی حق ذوالجلال اهل کسب

اولونور

سال و سال که در شهر حبش که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 سنی نگار در این روزهای که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و همین جا که آنجا که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 الصالحین **بسم** و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 از آن دو و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عزیزان بر سر آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 که بود مقارن اولاد که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 سوس الله تعالی قنده و نفس و خیر و در آنجا بود و در آنجا بود
 خیر و تلورن بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و اناس منزه و ملین و نیکو و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 نیکو و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 آنکه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 الیه و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و احتیاج است و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و اصله خیر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 قریش و بطون که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و عهد خلافتی که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 استقامت و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عبادت بن جعفر طهارت در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

تشریح

عبد

ارباب

ارباب و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عفر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 مدیون اولاد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 بیت المار اهلان و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عالی عبادت و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 اهلک تفتیش المیدر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 و نایل اولاد و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عبادت انفاق و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 اعتراف المیلید **حکایت** اولاد و در آنجا بود و در آنجا بود
 خیر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 اتفاق بعضی خلقت و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 خدمت حدیقه ابر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 در حدیقه دن و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 آتوب آبی الکل و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 بر دهن و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 اختیار المیکر و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 نخلش و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 عبادت ابدی و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 جلیس و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 خلق جود ملامت المیز و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 دیوب پس غلام و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

تفقد

غلام
 کور
 عبد

خشک شایسته ای که در این شهر از او بیرون نماند
 رقیه و رقیه در کنگر و کنگرستان همه آلات و اسبابه ای که
 ایلیک عبداللہ دیوگر بر سر سن انزل است پس زینا آملی و کنگر
 اوچ قرص نان سلسله بهائی علوم و کنگرستان در دیوگر کنگر
 آنک ایلیک کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 عشر عشر در دیوگر و دیوگر و دیوگر و دیوگر و دیوگر
 در دیوگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
حکایت اول که عبداللہ حضرت به بقدر اهل اسما و کنگر
 عطا در فرزند است کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 دیوگر و دیوگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 عبادتین بزرگ ایلیک عبادتین کنگر و کنگر و کنگر
 تغییر اسما و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 مکتب ایلیک ایلیک و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 حرور اولم **حکایت** اولم که حضرت عبادتین بزرگ کنگر
 بیو کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 مستحق اهل مدینه بیو ایلیک و کنگر و کنگر و کنگر
 ام زینا نام جاریه ستمور کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 بیت جز و زینت ایلیک جاریه ایلیک و کنگر و کنگر و کنگر
 ایلیک در صوم و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 اگر دیش ایلیک کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 قره العین و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر

تفکیک

اب

ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک

عا بهر چه در دیوگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 اولوب تا کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 اقتدیج اکتدیج با رو و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 جوق تعجب و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 جنبه و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 ابل و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 طرف جنبه و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 دیوگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 طعام مشوره و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 در کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 قرشد کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 دیوب و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 ایلیک کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 سبب معاشره اولان کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 سبب کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 امام حسن اولی اولان کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 یا اشته است هیچ کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر

بیر

ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک
 ایلیک ایلیک

بخور تمام امام فدک او سون بیلیم اول سن سن دیر سیس
 برتضای **شیخ** اتا کلام اذانا استسملوا ذکر و امان من کلمات نونیم
 شیخ المنزله الخشن **بیک** دنار و میک کو سفند احسان بیورب
 امام حسین غلام کونردن امام حسین دق بیک دنار و میک
 کوسفند احسان و عطا قبولت عبداقربین جعوه کونردن
 عبداقربین بیک دنار و میک بیک کوسفند بخشش اید و یاقول
 بکا کلین اولدیک ایله عطا ایدیم کماله تعوب و رحمت و بریم
 در و احواد عربون آن اولاد نهند کیم سنا عوکر جعده دغند
 ترکت عیال الهیبت شایسته **بعید** عن الاوطان فی زمن الخلی
 غزال علیها نهم منتقادیم **وانما** حیث تلتقی اصحابی
 مؤثر ایدیر کال نکت دولت مروانیه ده وال برک دولت عباسیه
 سراسر جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایدیل **حکایت** نیر بوین باغچه
 چکای امام حر اسکان دن عزال ایدر کشفه محمولای کرم
 مملکتدن حاصل اولدیک ایچ ایتدی کوم کون عذاب ایدر دنی
 نیر بو برکونک غلامین یوز بیکر ایچیه **ویروب** دنی ایتدی قتر
 ایش ایدر برکون مبلغ نوزوی شی ایدر بیک عذاب کرم نوزده
 اشتر الیله ناکاه اخطل مشاعر **عیروب** انشا ایدر کیم **شیر**
 ایاطا له نایت حر اسکان عبودیم **وقال** ذوالکلیات ابن نیر
 ولا مطر المر وان عبودک قفرة **ولاحصر** بالمر وقی عبودک عود
 فما التیر الیک بعدک نایحه **والانجود** ایدر جودک جود
 مروان دید و یکیر کرم و شایسته کمان بر بری نوزوی حر اسکان
 رقی

بازوی

دولت

مشهور

اینگر

مشهور حضرت ایدر سن سن دیر سن سن دیر سن سن دیر
 عطا ایدر و ن اولدیک کوم کوم عطا ایدر عطا ایدر اولدیک و حکایت
 حجابیه و اصل اولدیک نیر بیک دعوت ایدر و ایدر بیک ایچ فرسان
 بوحال مستبلا الین جود و کرم بینه بوم ستر اولر سکا برون
 بعد عزای عطا ایدر کوم کوم کوم کوم کوم کوم کوم کوم کوم
 مشهور و تواریح و کتب مشهوره **عیروب** اذانت من نباد
 فی راس فرسج **اینگ** نسیم الجود حسن الیک **حکایت**
 جعفر بن سکی برک کیم ایدر کوم دینه و متور قینه و ایدر عقیقه مور
 ایدر کوم بر خاتون یولنه قورب انشا ایدر کیم ایچ مررت علیا العقیقه
 بشکون من سطر الیم نوزوا **عافر** اذ جعفر حاضرم
 ان لا یكون در جهم محطو را **امرو** ایت ایدر کرا اولدیر احسان
 ایدر کیم کور ره غفای ایدر ایدر و ایدر ایدر کیم کیم کیم کیم کیم
 بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر
 و کشتی عبود کیم بن خالره **فتلت** شره قال لامل وراثته **عافر**
 عن والد بعد والد **اون** بیک در جحیمه بیور دلی **حکایت**
 عبداقربین منصور ایدر کوم فضل بن سکی برک کیم کیم کیم کیم
 درنا بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر بیکر
 واردر دیو اذن طلب ایدر فضل اذن و یرد دلی کور کیم بر جوان
 کله ایدر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 جمال باهم حسن ایدر سلام و بر بیکر کیم فضل جلیوس ایله ایدر
 حلوسن کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

اوله قی حیوان منقول البیاض و مستطیل الاجزا المایه و در کسوت دورین
 بر آمدن دین شست نوار خرد و ادجی رگه من مثر روزگار اولی
 تو تک اول از اویش برست آفر که بخزند زرد کنیز درم شفا جو مانده
 بدین رواق زهر جیوه شسته زهر که هر کس این گرم شفا بخورد
حکایت معده برهنه حفظ هضم اول علی محمد بن سعد میر
 معز ادکی ایندی که فاشه شیطانم بود و من گرسنه آنکرم عود کین
بیس نه قدر منقر و کساج و ارا بر نفع من و منقرین کوه لادن
 عطا ایله دی که حفظ و نظار صفت و حار مبتدل اولدی بعد
 معز و اولدی بجان بیک گره یک درج دین ابو غش ایلی
 ادا سنه قادر او بقیق خلی ساسین که تمیق و بش بیک که بیک
 درج ایلی رهن قود ک کندی بعد خلاص رهنه قادر ایلی
 مکتوب کونزدی اولدی بیج اولنور بیک گره بیک درج دین
 ادا اولنور بقیسی که دوت بیک گره بیک درج اولنور بیک
 واصل اولنور بیک گره بقیق و تفر اولنور دیردی که بیک
 رهنه اسه کدی و اسحاقی عربون بر سر معن شیمان در اولدی
 مشهور صفا تکرین بری بود که بیک گره بیک گره بیک گره
 او تور مشدی و کدر عرقین خاطر کتور مشدی **بیس**
 ششین بر لب آب و کدر عرقین کین انشاره زنهان کدر اولدی
 شودان بری کلوب اجا زهر سیل بویچی خوب اولدی
 بویچی باروب معنک او کتور و آرن آب جو بیار بر قدر
 ایاجو معنک بویچی معنا بجا جتی جمال ای معنک سوال شش
 فله

شاید

اوله قی حیوان منقول البیاض و مستطیل الاجزا المایه و در کسوت دورین
 بر آمدن دین شست نوار خرد و ادجی رگه من مثر روزگار اولی
 تو تک اول از اویش برست آفر که بخزند زرد کنیز درم شفا جو مانده
 بدین رواق زهر جیوه شسته زهر که هر کس این گرم شفا بخورد
حکایت معده برهنه حفظ هضم اول علی محمد بن سعد میر
 معز ادکی ایندی که فاشه شیطانم بود و من گرسنه آنکرم عود کین
بیس نه قدر منقر و کساج و ارا بر نفع من و منقرین کوه لادن
 عطا ایله دی که حفظ و نظار صفت و حار مبتدل اولدی بعد
 معز و اولدی بجان بیک گره یک درج دین ابو غش ایلی
 ادا سنه قادر او بقیق خلی ساسین که تمیق و بش بیک که بیک
 درج ایلی رهن قود ک کندی بعد خلاص رهنه قادر ایلی
 مکتوب کونزدی اولدی بیج اولنور بیک گره بیک گره بیک درج دین
 ادا اولنور بقیسی که دوت بیک گره بیک درج اولنور بیک
 واصل اولنور بیک گره بقیق و تفر اولنور دیردی که بیک
 رهنه اسه کدی و اسحاقی عربون بر سر معن شیمان در اولدی
 مشهور صفا تکرین بری بود که بیک گره بیک گره بیک گره
 او تور مشدی و کدر عرقین خاطر کتور مشدی **بیس**
 ششین بر لب آب و کدر عرقین کین انشاره زنهان کدر اولدی
 شودان بری کلوب اجا زهر سیل بویچی خوب اولدی
 بویچی باروب معنک او کتور و آرن آب جو بیار بر قدر
 ایاجو معنک بویچی معنا بجا جتی جمال ای معنک سوال شش
 فله

چون بر این آرزوی منتهی که معنی او کشته ایست یعنی بفرمودن چو
 مکتوبه واقع اولدی ایوب او قیوب صفا صینی دعوت ایروب
 پستی اشد ادا تیروب اون بره اعطای ایوب چو بی ساط
 التمه مقویب ار ترمی بی حقیروب او قیوب شاعر کی بی حقیروب
 یوز بیک آنچه دخی عطا ایله کی شاعر بو عطا کر این دخی
 مقصد ایله عجب طبعه حروف غالب ایوب شاعر عطا بی بند
 شاعر اولدی یوز بارب اولدی ایتر ترمی بی معنی چو بی ایوب
 بیست مکتوبی او قیوب یوز بیک آنچه دخی عطا ایله کی شاعر
 طلب ایله یوز بیک کی قنده کتدی کی بینه کی معنی ایوب کی حیف
 حوصله بی مقصد چو دفره مشیغ و کلمش بو حیف بی دیمه حقیقه
 فرحق او شدری که بیست مکتوبه بر ارم و بر دنیا تمکینه بود
 ایرون یوز بیک آنچه عطا ایله معنی و عجب بر حکایت شاعر بود
 سخن اولدی که **حکایت** بر عازم بر کوب قلب ایله
 برات و بر دو و بر استخرو بر عازم بر جاریه احسان ایله
 و یوز بیک بن بلو و مکتوب بولدر بر او کی ایبره کر عظمه بعض
 منقده انام مقصد مکتوب اولو و حیف بلیدی آید دخی عطا
 ایبردی و لکن چون صافی ایبردی تا دورات عجب مختلفه او شدری
 و معنی بوجود آسمان علی بن عباد دخی تقلید ایله کی شاعر
 بو بیستی آنک مقصد اشد ایله کی **نظم** و خدام حقه الدار
 عیش و بی لباس من اختر الایمان صاحب معنی حکایت
 مزبور سن یا دایوب بر دخی سکا بر جبهه و بر دایوب بر ازار

سایه

و بر قیوس بر سوادیل و بر طلیح ان احسان الله که مکتوب بر بنم
 قتمزد و بولدر دخی **حکایت** ام ای دولت مرد و اشراف دن
 سعد بن خالد جواد مفضل ایله یزید و ابوالبره حکیمان و
 منالی حاضر اولدینا و حوسا ایله طالب و نیک اولنمه و دین
 اقرار ایروب حجت و سجال ایله و دردی بر کون خلیفه و وقت
 سلیمان بن عبد الملک کردی خلیفه یزید بن قیس ایله که **نظم**
 ایق و ایق مع الفیاح من ایاک یا من یمن علی العقی اشعوان
 یا سعید ما حجتک تدر ددی سعید استدی یا اسیر کون من الاخر
 بیک دنیا رنج وار در سلیمان خلیفه ایله یزید سکا ام ایله کی کس
 دیک و بر کون و بر اولی مقدر دخی فزعل کون در رسول و بر کون
 دفتر جود و سخا ام ای دولت مرد و اشراف و عبادتیه بی نهایت
 بو قدر تفصیل تطویل اولنور قاتی محسن توفیق المستیاد من
 مغفلات لا جواد اولو کی بنو بر عذر ابرار اید او مقدر آقا و ایست
 عرب انقضا سندن حکم بوقدر بر بنو استجا بیک و بوقدر بنو
 ضا دکله عیاشیا عیاشیا ایستجا ای ادرمان حالی دله کی
 شاعر خیزدن موصوله انا بکلمه و زمری جمال الیقین اصغر انی
 که و زمر جواد ایله مقدر رسلا حجاب کرم و منتهای بهمت اویس
 بیتم ایله کی ایبره معاصر ایله ایبره که استخانی نامس
 و اکرم خلق ایله کی مکر و مشرفه ده مسجد حریف اولی
 بنا ایله کی و خطیبی و جوابت کعبه و نقش و زینت ایله کی
 و عرفا تهور کتوب حوض شایه ایله کی و جلیل عرفاته حقه جود

ای

فقیه برین بگویم چو با قیاس خوی از او پس هر چه در این کتب
 خواسته نظر... بیوسته بجز حفظ سبک و حفظ معنی بر نگردد و در وقت
 دولت نه در هر حدی که در این نظر... از هر چه در او دیده نظر از او
 بخاک حال او بچ روز تو این امر بود بشت زنده بر بر باقی و باز دای را
 رسید بنویسد چو با سینه و باطن... که رنگ دیگر با شمشیر هیچ نقطه
 از نظم با دشمن از جا دل غلط... چو جان بدید زود میارند و حفظ
 و یاد شاه با پس از او یکم بر سوره نهنگی و قیاس فطر مملوک با سنه این مکتوبین
 دن اندکی بر سبک نگه خرابی خدمتند و بر باقی وجه به باشد المبدی
 ای شاه چه انقدر ای سرور... سرشت زمانه از باقی است... بادشش تو
 خاتم شمشیر با کف شرف من باد فضا ای سرور... یک دنیا ز سر ز عطفه
 و بر دل پس ظلمت خرابی پهلوی و از اماند المبدی که بود را
 شاه از تو تا رسک و دین با نصیحت... و ز تیغ تو جان خلق شدند و هست
 در عهد تو را قضا هستی با صاحب... که در دین موافقت که بود هست
 بخاک حال یک دنیا خرابی در این مکتوب بودی چون علیان شکل انگشتر بود
 تعمیر المبدی از سبک بود مقدار المکتوب از او پس از غایت و با غلو من دفنی
 بیان آید که **از کرم من** با ملامت او بسوخته را با صفا ندادم و وصفی بیست
 ایات قرآن عظیم و از احدی پیش از هر شیخ خلق را با می ذبح گفته بود
 فعلی المصلحین اولین هر من هلو نام سابق من از این جمیل و آن
 صحابه دن بگردد جناب رسالت شاهد با رسوا نه در جوی صلا علی
 ایچون عبادت ابروین و لی خلوص دینی و امانت اولی و وطن حفظ آید این
 دیگر کویاریت شرمه نازل اولی از کان که بود لغت رتبه قبول غلام

سقطه

نعمت

نعمت

صلوات

صالحی **علا شکر** ز انچه از بنده خدا و عبادت است و نیکو کاران را و
 او را منکر از لا قبل است غلامی با غلام از ارادت من بر... و در حق بگردد قائلان
 با رسوا من بدیدی میوردر از لا عمل العبد لاطاعة الله بر سوره با التماس
 این خرداوی قیاسه نار و فیض نکات و صفت عدله کفایت حدت ایلوه
 در که میزد هیچ عبادت المبدی الا انظر رضا یحیی مقفلا بود و رضا یحیی
 ارادت المبدی و دینی میوردر که آن اضعاف ما حاق علیکم الشکر الا انتم
 قالموا و ما الشکر الا من قال الرب لا یس رایه تحرک الصغر سوره روی زرا
 تحرک المبر منو بدنه الوضی صفتند و حاله و ملا یشرک التبت انگله
 و صفت الوضی الون صفت الوضع از سبب واجب الوجود و حق صفتی
 در که وجود کند و ان الوبی غیر بودن الی سبب و ایما وجود دین انگله
 حال او انگله مواضع عقلی با ذرات حق صفتون در و انون غیر صفت
 و شوق از دین بگری که بود من ز پرتو طلوع از که گشته بود صفت شریک
 اثبات انگله تا آنچه خلقت اجسام و جوهر در و بوصفت دخی جوی
 جان و ملا بر مخصوص در و انور دینی معتبر در معادان گشته شریک اثبات
 انگله هر که بر توبی و جلمس را خالق عالمی که در زمان و اهر من نامور
 نظمت در دین بر بوعین نما بر چون خلاصه که حقه جلد و انور خلوص
 انگله عقل اول یکی بنسبت ایجاد انگله بر بوقل با می برد دینی ملک با ص
 و بینه الوجود من عقل من بوقل در رنگ صفا در انگله تا عقل ما فقه
 و امریکه که انون عقل و فلک صفا در انگله بر رنگ صفا در انگله تا عقل ما فقه
 و صور ظاهر و انوسر بشره از ان صفا در انگله در انون کون انگله عقل
 فعال در دیو ذهاب انگله در بوطانی دینی با حقیقه و حقه

الوجه

عالم

صالحی

عالم

صالحی

دکلتر در این مضمون و ملاسه کلمات در او اندازد تا درین عبارات
 جدا در لغات و معنیات مترادف است زیرا که در این عبارات و لغت هر کس که در مضمون
 در مکرر موصوفان در واژگان ظاهر و معنی مترادف است که استعمال عبادی عباد خلق
 الیه زیرا که در جمیع معنیان در مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 حواجر و اجام حقه مخصوص در این امر او چیزی نیست از لغت الهیه
 با خلق و در ادوار بخشش و عبادت اولی و کفایت که حقه مخصوص در عبادت
 غیر از آن مگر آنکه مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 با مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 اندک و حقیقت در این کلمات این است که بعضی صفتها و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 انکارش رتبه و نکات دعوت انبیا و موصوفان در و چون اعلان معنی مکرر و مکرر
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 حواجر و حقیقت مخصوص ابودن ایضات ابودن ایضات ابودن ایضات ابودن ایضات
 آنکه صفات و صفات در عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 دینی سفر کار در و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 این که در صفات اشرف الالهیه عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 محقق انبیا حقیق حقیق و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 و بر مکتوبان که در عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 غایت عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر

نعمین

این پنج استاد مسلم و استاد حق در میان علمای و مصلحان بود
 که هر چیز که میخواست ایشان به او بود میان مفت رای با بر رویه بود که هر یک
 در مشقت بیع عیال مشقت جهنمان تقدیر طبقه اراده که گوشتی که از آن
 کنونی و عیب بیع تقسیم دیگر که در مضمون و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
 پس هر چه در آن از لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 گشته سرائی و مکتوب است بر طبقه تقرب اول گشته سرائی اول و هر مطلق و عبادت
 که ایدر آبی از لغت با رطب طبقه تقرب انگ است اول و مراد است در
 امام خزالی ایدر مراد است بر طبقه تقرب در عبدان مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 اما بدین جهت که رای بود که بر این مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 ضعیف و حقیقت است از عبادت و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 که آنرا مکرر و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 ایله که از امام خزالی ایدر مراد است بر طبقه تقرب در ایله دانیان سیمین و
 نظیف و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 اولی که در حقیقت و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 اهل صلاح در دیوانه و ایله و اول مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 یکدل و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 لباسه ایله مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 تنفس او مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر
 رای و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر

که بسیار که او تدریج

چشم

و بنا برین اظهار حال کرد و بعد از آنکه در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 بیست و یک سال و بیست و سه سال و بیست و پنج سال و بیست و هفت سال و بیست و نه سال
 نه سال و بیست و یک سال و بیست و سه سال و بیست و پنج سال و بیست و هفت سال و بیست و نه سال
 منور او را بر سر بخارک حقیقی یک خورشید استوار کرده در درشت فرود
 بود و سر خطی مکتوب را با تاجا عربت یک کنگار مستقیم بود و سر خطی که در پیش
 بود بر سر قریه و کشیده که بر جوقه ابو جرهمه و الا است که در وقت
 رخسار بود در درشت است که سلطنت منجم بود بر سر خطی که در وقت
 او بود که در طلب با حلاله حرام انور من میر بهیوش کرار و پیش
 اگر چه حسن است بر من و لیکن بود بر سر خطی که در وقت
 دام سوار و شکستگاری در شکست بود بر سر خطی که در وقت
 دیشی که در شکست گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 شش اید که با کور روز ز ملون و منقطع بود که از جزوه طوعه و سب
 به حکم کور و بر سر خطی که در شکست گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 خردن بیرون او بود بر سر خطی که در وقت گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 دفع انگور و جصق کلنگ و بی غایت جستن و در آن یک کنگار
 را بر او کنگار و اهل طهر روزم و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 او بود که در شکست گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 اول و اکثرا که در شکست گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 دنیا و ملک و روزها و خواهر عزت است و حقاقت نظر بر مکتوب
 صلاحتی که در شکست گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق
 جوقه سنون جام و قیام یک بود بر سر خطی که در وقت گسترده و بی شک با بنام بهیوش کرار و جصق

سایر

مقدود

سالی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 انکار سم زیر ایل صلوات زمین حقیقی که در خطی که در وقت
 ایضا بر سر خطی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 اخلص و شفا و زربخت و دما که بر اصل صلوات اولی است که در وقت
 قلم خیر که در انانیت بیست و سه سال و بیست و پنج سال و بیست و هفت سال و بیست و نه سال
 خطی و اسب عربی از است بر آن خطی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 جمال خانیق و بونکر که با سبب و آوات که موجب خلوت و مشیت و مشیت
 فقره در سبب اینکبار که با فقره و صبر در آنکه حافظ بود که در وقت
 بار سبب این که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
اخرا بر این عنوان او بود که در خطی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 و نفس و معارف و حقایق و مسائل که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 حقیق اصل صحت و بیان و ابعاد و حفظ ارشاد است در خطی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 و سعادت و سعادت و فقره و حدیث و نبوت و عقاید و عقاید و عقاید
 و حقاقت و امانت و اشعار و موت تعزیر و قدرت کسب و امانت و در
 معصود اولی و غرض از آنکه در بیان و عباد و دانش و عقل و کمال است
 عیان و اشعار و در بیان و افاضل علی و الی و حقاقت و عقاید
 او بود که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 نظایر و باطنی معلوم ادا و امانی و موقوفی معصود مطابقت و نظایر که با حقاقت
 مواضع اولی و مفضل صاحب بر حقاقت و خطای و کتب اصحاح و راجع
 منقصود میردانه علی بن ابی طالب و کتب معانی که در وقت خبر مقصود آنرا قائل
 معقول و کتب قطع اولی و کلیه و کتب معترفین و کتب مشایخ و کتب

در تینلو با ایل

وجود ناشایسته ای که در واقع باطنی یا ظاهری است و موجب اذیت و آزار است
 حقیقتی است که در هر مقدار راغب ایلر حسب حال بود در **مقطع**
 منکر نیست شب هر روز بجز یک کارم که کارم واسیر مشغولم ارم
 شکم بس که مرا می نماید بر حرام سکون و سکون در آن وجود نیز ارم
 و بومقام با این سبب ایست که در حقیقت در آن وقت و در آن وقت
 غیر که در حق انوار منع و نهی است که در آن مقام ایست که در آن مقام
 بر حال سوا که ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 معصیت ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 نقل ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 خلافت ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 و بویک سبب ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 سواد ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 سواد ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 سواد ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 قرآن مجید است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 اتسی دینی از آن در احوال او ایست که در آن وقت
 خلق یافته و کثرت صلوة و تکوین تقیام و روزه و حج و مسکن الکوب
 مراقبه نشوند او در هر حال ایست که در آن وقت
 بعضی مراد از آن است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 و قادر است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 نفع دنیوی و دنیوی را اول را بداند اما اهل دنیا را بس که در آن وقت
 تیغ

ناقص است

تیغ و تکامل و جلالت و مسکنه و احوال و مسکنه و کثرت **توسعه و احوال**
 اولاد که در هر روز و کثرت حقوق اولاد و در آن است که در آن وقت
 مشایخ را در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 در زیر عجب محبت و مستعد آمدن دیر و بر جوانی و حقیقتا در آن وقت
 بر آن است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 سبب ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 ناصحی اولاد و در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 اینها را در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 مخوف در حق که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 طریق حسن او که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 صوفی در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 صاحب جنون بود که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 فرموده بود که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 بزرگوار است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 اولاد و در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 ترک آن یک سبب است که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 اجتناب آنکه در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 الیوهان حرمانه معاصی اولاد بود که در آن وقت
 قرآن را در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت
 قلم و کوه و مدینه مدینه است که اولاد قطعاً بر آن است
 و ملاقات ایست که در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت

و در اصل اجتناب

و در اصل

دل اهل علم است نسبت آتش ملائکه حق خلق کند و در هر چه از علم است
 که در کتب بله بر کون اول خاورد در چشم او که در حق جبار و عظیم که بر آن
 ساحت سوره مطلع اول و در علم است ابراهیم و حسن که بر ابراهیم در آن
 به کوه و در هر چه از الم و در حق تو که علم است با مقتضای او و در هر چه از
 مجاز و در هر چه از مال و در آن بی حساب و در علم است از هر چه از آلات و اوقات
 و تبارک آنرا و اشهری و اعتقاد تا ما سبب و اوقات و در هر چه از
 احسن و ابراهیم و حسن و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 چه هستند و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 تحقیق حاجات و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 آنچه در علم و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 و نقیص و خلق است و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 حصول مرام تا در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 اولور اما سوره و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 الی دفتر اهل و تقرار و یا چه مشفق به جهت امر و در هر چه از هر چه از هر چه از
 غیر خلقتش **الحاجه و الامتنان** و احسانه و سر آید و در هر چه از هر چه از هر چه از
 زیرا شایسته خالی از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 مخلوق را که چون اول یا یکی خوش که در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 اولور اما سوره غالب اوله یا سوره ای اوله سبب است اوقات حکمت
 در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 که گفته که هر یک از احتمالی اوله اصل اوله است و در هر چه از هر چه از هر چه از

جایه

نقد

غواب

تا چه عمل بالعلم است نسبت آتش ملائکه حق خلق کند و در هر چه از علم است
 جمع اوله سوره و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 مقصد الیه اما قبول خلق جانی غاب اولور تنها اولور که علم است
 مقرر اولور و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 عرض بر ابراهیم و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 او که سبب است از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 علی این را حق جان اوله که علم است و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 را بعد از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 عند الله شایسته و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 سعادت دینی اولور اما حدیث بیوانی در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 عن المشركی بیور دینی یکی عرض بر ابراهیم و در هر چه از هر چه از هر چه از
الغلبه سبب اولور اما خلق معارف اولور اما نشاء خلقه و در هر چه از هر چه از هر چه از
 من علم حاضر قسم اولور اما نشاء خلقه و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 ستم اولور اما سوره سوره و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 خلقه تو به و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 اما صحیح اولور اما که هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 سبب است از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 و یا حاجت را ما موجود است اولور اما که در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 صدق و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 ومن جعل شعاع ذره خیز سوره و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از
 اگر قابل فاد و در هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از هر چه از

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

در جنگ از آن است که در جنگ مسلمانان و کفار است
بنا عارضه اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
عقلی حسیط اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
الطهاره رونق بری و حسیطی و حسیطی و حسیطی و حسیطی
این معصوم و متعهد بر کسند و در جنگ و در جنگ و در جنگ
این معصوم و متعهد بر کسند و در جنگ و در جنگ و در جنگ
جناب رسالت پیاپی حضور و در جنگ و در جنگ و در جنگ
که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
بهر روز که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
بعلی بیوردی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
والا متصفان فیاس بود که در جنگ و در جنگ و در جنگ
عزیز اللهی عاصی الطهاره را که در جنگ و در جنگ و در جنگ
حکایت اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
بر اهل بیت پیش گویای اهل بیت که در جنگ و در جنگ و در جنگ
ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
این معصوم و متعهد بر کسند و در جنگ و در جنگ و در جنگ
اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
و اخلاص الحاکم مدوام اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ

در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ

عالم

عملی است که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
و کماله اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
بهر روز که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
زینهار و در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
سپاس یا معصوم و متعهد بر کسند و در جنگ و در جنگ و در جنگ
اخلاص الحاکم مدوام اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
عبادت طهاره و در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
زین الدین که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
منوره و در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
صرف ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
بهر روز که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
ظفر میل اخلاص الحاکم مدوام اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
زین الدین که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
صرف ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
بهر روز که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
ریاست حسیط الحاکم مدوام اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ
کلیات در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
تعیین ایستادگی که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
استان زمان طهاره و در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
حسب اولی و قدر که در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ
گور و در جنگ و در جنگ و در جنگ و در جنگ

۲۱۰

عالم

کلمه

پس تمام بود اولی که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
نموده باشد و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
ملاکوت و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
اگر چه نیت نیند روست است و اگر چه و در حق او بود
خلفه اول و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
ناس ملا حظس را با چندی ملا حظس و در حق او بود
انگ و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
بگویم مشهور منفع اولی که در حق او بود و در حق او بود
است که این خاطر را با چندی ملا حظس و در حق او بود
نفس جسد و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
عاقبت اولی که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
و کله در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
علل انگه نوح و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
اولی که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
مذکور بود و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
کلجک دفع انگه که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
دفع اندک که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
مجا در اندک و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
او چینی دفع اندک که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
عبادت او در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
اولی که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود

این

و این

خلکت

خلکت ملاکت و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
شیطان لعین خود و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
ان موقع بیجا ملاکت و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
استقلال بود و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
بدر قرین و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
بدر قرین و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
لعین خاطر که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
اخلاص و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
اولی که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
خدمت و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
کمال و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
که در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
بمقدار و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
هر روز و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
آنکس و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
ملاحظه و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود
مقتدر و در حق او بود و در حق او بود و در حق او بود

و این

ملاکت

طریق نظر و حکایت از آنکه در مسطور در هر که بود مقلد
تبدیل از خلق قوی و مستعد که بر خلق حسن تحصیل یا بر
خلق بیخوشی نسبت از آنکه بیخوشی مستعد و عاقل بود که اگر آنکه با علم الحی
و فایز آنکه در هر خلق از آنکه در هر خلق بیخوشی حاصله او بود
و بیخوشی حسن زانکه او را در هر طریق که بود که در هر خلق
تفویض هر شد کامل از آنکه از آنکه در هر خلق در هر خلق
جمله اخلاق رویه با اخلاق او بر و نفس تقصیر و نیکو بود و اصل
اولوب اخلاق حسن از آنکه در هر خلق او بود و اول و جمله
او بود که بر هر شد کامل و بیخوشی در هر خلق
تا در هر خلق که آنکه بیخوشی در هر خلق
آن دل که در او بود که آنکه بیخوشی در هر خلق
کتاب اول عام اولوب در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
کتاب که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
بر علم که آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
او بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
مستعد و اجتماع منزه که با علم و عاقل و خرد و خردن عبارت از آنکه
لازم در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
و توانین و متواضع او بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق
سبب باعث و مقتضی و سعادت او بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق
مفید اول و اول تو عاقل و بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
الحاجت و توجه عیال او بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق

در هر خلق که بیخوشی در هر خلق

حکایت که در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
دیو سوسه اندیکه بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
مستعد و از آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
مستعد و از آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
کلمات آن که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
زیر از آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
و عذایک لطیف و جمیع و تشریب و لطیف و تشریب اولوبی او که بیخوشی در هر خلق
هم اولوب از آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
او که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
او که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
که که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
و بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
اغدی بیس اغدی و حیوانات که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
مثلاً زمانه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
است آن که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
تا که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
که که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
تغلب غلب و سارق آنکه بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
حاکم و حاصل او بر هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
دی که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق که بیخوشی در هر خلق
و اسباب و آلات و نفس و عیال غایب و اسرار فکر دن

ایضا

در هر خلق که بیخوشی در هر خلق

در هر خلق که بیخوشی در هر خلق

خاکه را بچگونگی در حقیقت مشاهده کردیم و در این باره که در این کتاب در بیان این صفت
 و مستور و در آن علی اولاد و عقوبت زبانه لباس و اعتدالی
 و لطیف مزاجی سبب الیه زیاد و نوم محتاج و نوم زمانند
 ارواح باطن غور اقطاب عالم حسیه تاثیر بر در زیاد و تعیین
 تعظیم زمانه لازم اولاد زبانه و نار و مشاعر محتاج در
 پس لوازم غذا و لباس بی سبب و آتیه دنی مومند
 که ائمه انانیت و ماعون دنی دیر نسبی بر جمله بر صفت
 ایچون مکان لازم از و بر جمله بقای شخص ایچون بقای نوبی
 ایچون دنی لوازمی و ارا و اول خاتوند که نتایج سبب الیه تواله
 ایزوب بقای نوم عروا و الی ابر و سبب بقای شخص ایچون لازم
 اولون اسباب بن حاضر ایچون حفظ ایزوب منتزله در بعضی همت
 ایچون عینیت آتیه کرده کند و بر تالیف اولوب حفظ ایزوب
 کسبیه محتاج در حرکت آیه اقتضا ایزوب خاتوند که غلبه
 بر طوبی سبب الیه از حده منتور و نصف مقرر در تکمیل مصالح
 ایچون حرکتند در عاجز اولوب منتزله سبب الیه اولوب تالیف
 زوجه اول و حفظ انانیت و همت اولوب منتزله تالیف
 سنده اولوب ایچون تالیف واقع اولوب تالیف اولوب اولاد حاصل
 اولوب که اولاد حاصل صورت تربیت و تقویت ایچون محتاج
 پس ایچون دنی لوازم و همت منتور اولوب تالیف و نفس بر و
 مادر کفایت استیجاب خاد محتاج اولوب و بر جماعت ارکان
 منزه و انتظام مصالح بوار کفایت اولوب ارکان عده در بشنار

در
 این
 کتاب

بدر عالم از طرف حق تعالی و در این باره که در این کتاب در بیان این صفت
 اولوب را بد و کوشش تکلیف و حدی اولاد که نظام صنایع در و نظام
 صنایع تدبیر منزه و تدبیر منزه و تدبیر منزه و تدبیر منزه اولوب که بر و
 تدبیر که صاحب مندر تدبیر صاحب منزه اولاد که بر و تدبیر
 اهل منزه ریاست آنکه اولاد اولاد دنی تدبیر صاحب اولوب
 محل مناسب استحقاق اقطاب و سیاست اقطاب الیه
 که اهل منزه اولاد که بر و تدبیر منزه و تدبیر منزه و تدبیر منزه
 فتور و کسب اولوب و منتزله در عده منزه خاش و اغای الیه
 بنا و منش خاتوند و کسب ارکان محتاج منزه و یا اکثرین
 جامع اولاد محل و ما و تدبیر که کلین و حار دن مبس اولوب
 که اکثر اهل مدر در ایزوب و تدبیر منزه در ایزوب و تدبیر منزه
 که کسب منزه و تدبیر منزه و تدبیر منزه و تدبیر منزه اولوب
 و اکثر اهل و بر تدبیر منزه که ایزوب و تدبیر منزه و تدبیر منزه
 معاینه منزه جمله اهل عالم از تدبیر منزه که میان اولوب پس
 علم تدبیر منزه اهل عالم لازم آید و کسب اولاد ایزوب اولوب
 ایزوب علم اولوب و تدبیر منزه که ایزوب و تدبیر منزه اولوب
 قدما و حکما و نوبت کسب عواید منزه و تدبیر منزه که کسب
 چه قدر اما کسب عواید منزه اولوب اولوب اولوب اولوب
 رساله که کسب عواید منزه اولوب اولوب اولوب اولوب اولوب
 و تدبیر منزه و کسب عواید منزه اولوب اولوب اولوب اولوب اولوب

بر سبب برون تالیف

اولی در حفظ و حرارت و افعال
 و اوجاع و تنار و غیره خوده دن تا دریب و سیاست ایروب
 بر سرین کمال مکن / برینه و اصل تلفیق کز کز ریش بندگور طیب کج
 او که طیبیک حفظ تحت مزاج و اوارال و در من ایکن قصد علاج
 ایند کوه نظر کن مجرب اعصابی مکتب دن حاصل اولیا عقدا در
 و صحت بر نه سبب و افعال موصوفه در تحت اوزره صناد و کف
 علت بو اعتدال کجوه در کز نوزده موا اعتدال موجوده طیب
 این حفظ و حرارت انکه قصد ایله و اگر مقصد وایه تحقیق اعاده
 قلیف تحت ایروب و اعضا دن بر عضوه خلط طاری و در سر ساری
 اولوب طیب علاج جنوه اول عضوه کصحتتتت نظر اکثر بلکه علوم
 مصکنته اعتدال ایله عضوم نیک جوار نده عضوم ریش لریه
 آنک علاج جبه اعتدال ایروب بقصد اول بعد بقصد انشان عضوه
 نه بودرک علاج جبه قصد ایروب تا اول مرتبه که مصلحت عدم اعضا یا صلیحت
 اعتدالی ریش بو عضوم قطع و از ارسن اعتدالی ایروب
 قطع و از ازاله انگله دن مبالات اکثر کجوه سبب ایروب اعتدالی سرات
 ایروب بتالی بدن منهدم و صحتت و اعتدال کجوه عضوم اولکیه
 پس صوبه مندرین ذی بوشق اوزر منه عامل کز کز که نظر کن
 حال مندر جنوه اولی اولوب اهل مندر اولی بر سببک حالی عقل اولوب
 اندن مندر خلل سرات انگله با احتیاج اولوب نی توقف اولی
 شخص ازاله ایروب مندر خلل ان حمایت ایروب تنگ مارت
 اعضا مختلف بعضی نروس و بعضی ریش و بعضی شریف

بایانه

ایروب حفاقتک انحراف اولوب مندر و بعضی کجوه
 انگله در نزل مجوه و بعضی کجوه اعتدالی در حفظ مکتب ریش
 ایروبی صحت مندر سنا که آنک بوقصد بر سبب ایروب
 که کمال بلا غشک شرط ایجابی حاصل اولوب آنک خلط
 سایر موا اعتدال اولی که متوجه مندر و کجوه مندر
 موشج ایروب بو کجا بزرده درج ایله کز انکه و انده نظر
 اهل عقل مشرف اولر اتیه کلکرم بوقصد و حق کجوه
 کلا مندر و اندر دن معتد مو متواتر اما مندر کز نوزده اخذ
 ایروب دن قدر اولوب و بعضی حسن اداب و مکارم اولوب
 مناسب استعداد اهل زمان و ملازم طبع انسانی روزگار
 کله و بعضی اسلوب و ادا اوزر مندر ایروب کویان ایله و او
 که ایراب عقل اعتدالی ایستعداد اولد قدر موا مندر
 ده اعتدال مندر اعراض و محال زلدن انفا کجوه بیره
 و الکسان و علی لیکلان اجماع مندر انش و اهل
 مندر سبب اولر کجوه بیان کجا و لفق کز کز که ریش
 حفظ و ریح و ضبط و سبب انفا و مندر و بر مصلحت
 اوقاق رعایت و بر آنده احتیاج اولان مغز تره حمایت
 اینک سبب و متوجه اولور لاجرم ریش کز کز و سبب
 امن و سستی و ریح و قشند او کجوه بر سرین فریب
 اولوب منافع معلومه کجوه حاصل متواتر اولاد اولی
 و اصل و منکر اولور کز کز ریش ذی تحت تصرفند

و بعضی ضعیف در کمال تکامل عقل منزه از حق بویله درستی هم
 عفتون بر فعل خاص از آنجا که جمیع عمل آنها لغو است
 اولان غایت و معلوم بدین گونه که اهل منزلت هم برینیک بر
 طبعی و برحق است و طبعی متناسب فعل مخصوصی از در اما
 محو حکم آنها نماندند و جمیع و مصلحت و عمل تک حرکات و او را خداوند
 منشیق و مستطاب اولن حالها هم تمام و اتم تمام در کمال است
 استقامت حال منزه که هر چه بود که در کمال است و علی وجه العموم
 الظل در آن تدبیر علی وجه مخصوصی که در بعضی و اولیای
 اسرار اولیای **بانی** نفس منزه که خیر بود در سابقه
 اولیای منزه که یکی تصور برین معانی و هر یک از آنهاست
 در کمال و کمال و تجرد و بی نیاز در **و استقامت** قابل و کمال
 اینچنین صفت منزه از آنجا که شعور و برانگیختن آنها نماندند
 اولیای و استقامت قابل و بی نیاز اولیای در زیر احصاست
 و مستقیم او و بقا و دوای که در او بوجوه منزه که در حق
 انضباط اولیای که تا به استوار و بی وقت است اولیای عالمی
 امین و مستقیم از حقایق و تامل و وسیله و در هر فصل
 متناسب و کمال و تمام و اولیای که اولیای و هر چه بود
 نافع نه مانند کمال و اولیای که اولیای و موقوف بر حاله
 غیر و موقوف بر مقرر و بعد اولیای که در تصور و روش
 لکن مسووع اولیای اما از حق و با و نقش و زخرفه مستقیم
 و جداره اسراف و مبالغه در حدی اید اجتناب از او

اولیای

اولیای منزه که در کمال عقل منزه از حق بویله درستی هم
 آسمان که این یا معلوم و غیر او نقش و رنگ اسراف و موزوم
 و مانع همی تفاوت و تفاوت در کمال عقل است که در آنجا
 یا کمال منزه را از کمال عقلان و نه و خانه و اولیای منزه که در کمال
 خانه و دین در منزلت خانه و طین استوار **مطلقا** بنا و عمارت
 خصوصیت او اعتقاد برین و در قدر اولیای در آنز و در حق
 در خصوصیت که در **و اولیای** و در کمال و اولیای در حق
 مذموم در خصوصیت که در **و اولیای** و در کمال و اولیای در حق
 او منسوب حیثیت جدید است با اولیای در حق و اولیای در حق
 ذمیه در بعضی سفرها آن است و نظافت و حسن تقوی
 عباد اولیای اسراف مذموم و عیش و شیشه منکب اولیای و حدیث
 شریفه و اولیای منزه که هر **و اولیای** که بعد از اولیای
 عبادانند **و اولیای** حرف اولیای نطق که از ده
 هر که اجبر بود در **و اولیای** برین **و اولیای** که اولیای
 تا کمال یا در نفس حال و نفس **و اولیای** در حق **و اولیای** که
 طراغی بر اکتساب صاحب خانه نگیرد و بویله و اولیای در حق
 مانی طراغی و طراغی و در کمال منزه که **و اولیای** بر اکتساب
 اولیای در عیش و شوق و استقامت **و اولیای** در حق **و اولیای** که
 که بر منزه که او که هر **و اولیای** که **و اولیای** که
 اخلاق که در اولیای و مطلق و طراغی و اولیای که **و اولیای**
 الحییه و سفلیت برینیک استیجاب **و اولیای** که **و اولیای** که

ضرورت از انوب دارا بیست و دو مرتبه غنچه کفایت کند که در نظر
 تفتی نکلان کشش جوار یک به ناسی او یک جوار که به ناسی
 اولور و عیشله را می بیند آمدن او این بجای از ایک بن
 بوکست که در حسته اولوس عبادت ایدر سفره کشد انانت
 حرم حفظ ایدر سفره در غنچه زیارت ایدر صحیح اولوس
 آفت ایدر قرص است هم خند ایدر اولوس کشد ایدر ب او یک
 به ناسی عز سبز گوید در ب او یک صاف کردن فراغت ایدر
حکایت اولور که افلاطون در قلمریه التون دو یکی
 تا تندر منزل طلوت در ایضای و هم به ناسی اولور یک
 است که بقیه علم و فکر مجاهد سندی نوم در اولوس
 او از نظر در ایلم مانع اولوب فکر افق متالیغ اولوس
 اولور است که در هر کجای خانی هکس جوار بند به ملک
 و خان وار در بعضی اصحابی نقل ایدر که هر یک عالم
 احیا ایدر ب آن ملایه بر ساعت نوم ایدر ایچون غل چینی
 اولور مشغول دکانی آیدر آخر شید و کتوب ذق و طرب
 مشغول اولوب میر که یکس عتقه در قی مانع اولوب احیا
 تمام لیل مؤدی اولور است که در هر کجای چون نوع است
 قوت او خیار انکه مشغول و حصار نشد که اشارت مودر
 ایدر و بعضی اقوات جو ق زمان طومر غنچه متالیغ
 پس آدینه لاند که هر چند قوت او خیار ایلم بعضی
 جیسر همکال اولوس بعضی آن که هر وقت در آن دور
 بقای

غنچه کفایت
 ایدر

آیدر

بقای اروق مقول در مایه قلمر ساقا بودنی هر روز ایش که
 معلولات واخذ و اعطانه هر جوهر باقی که که مقدار هر
 اعالم و قوت اعیان و اموال آن نولکه بقیه اولوسه و اولور
 ناموس اسرار و حافظ عدالت اولور اولور که هر جوهر
 عزیزه الوجود اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 و عزیزه الوجود اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 معادل اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 اقوات و سایر لوازمی جمله نقل و کیمیا انکال اولوس
 بلکه جوهری که نقل ایدر ب قنده و ایدر جوهری که قوت
 اولور من تحصیل تکمیل ممکن اولوب حرم غنچه خلاص اولور
 و در نظر اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 حفظ ایدر قوت ایدر استقامت جوهر و مایه و جیسر
 تر که بیس ایلم بقای قبل اولور است
 غنچه کفایت ایدر یکس اموال اولور در مایه قلمر ساقا بودنی هر روز ایش که
 اموال و در این سلاطین و جوهر و ابی زمین ایدر مدت مدیه حفظ و
 او خیار انک ممکن اولور بوست که آفت در نظر اولور
 تحصیل نظر اولور و هر کس هم وقت ایدر ایلم
 آفت اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 لاقتی ایدر اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 ذرات ایدر اولور که هر کس هم وقت ایدر ایلم
 تا مدت و بعضی ایدر که هر کس هم وقت ایدر ایلم

دینار که

دخول

وجمع اوست و اما در انکه ان اسیب و عیب و آنچه ان اهل علم اولی در حق اوست
 عمرت یا ما دلت سرور یا ما غنایک و همت بر طریق انک اولی و نقد
 و چون دنیا و سمعت بر حق مقبول در غیب از آنکس اسبابی نیست
 که خلق مسکب و همت وجه و بر وجه سبب آنست هر چند در اول انکه
الغاسب جیب است و انک سبب بین شیوه و انکاب بیند در غیب
 اسین در صفت انکزن گرفتگی و ملک است و همت و همت سبب انکزن
 بلکه در صفت و اذیت است و سبب بین انکزن انکزن است و انکزن
 علی و مشایخ اختیار بی حساب هر چه در غلب است که شفت بکنان در است
 بهر آن جوارگی نفس و غلبه سبب انکست سبب غلبه بود انکب که انکب
 وقت انکس خوش گراحت یافته زین سا فرست و انکب بین جوت
 غلب و ملک و ان که عادت سراق و حلیه و همت خلل و اغنازه در غاری
 و عار در انکزن که سوزان و ضامنند که انکب سبب انکب
 انکب از غلب و غلبه و انکب و اسلم و عرافت که در سبب در غلبه و انکب
 و غلب و غلب و انکب و غلب حاصل انکب انکب صورت و انکب انکب
 و غلبه که در غلب و انکب و انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 و غلب در انکب غلبه و انکب و انکب انکب انکب انکب انکب
 و انکب انکب در غلب و انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 حاله و انکب انکب و انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 که انکب انکب انکب و انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 خشم برود و حفظ و مشی و انکب انکب انکب انکب انکب
 شرط اول بود که حفظ انکب انکب انکب انکب انکب انکب

صفت انکب انکب انکب

انکب

معنی

یعنی مسکب حفظ و همت انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 صورت صورتی است انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 چه در اقدام انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 او انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 طوبی و سبب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 که انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 او انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 هر چه شرط رعایت او انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 هر چه شرط سبب در شرط اول هر چه در انکب انکب انکب انکب
 او انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 و غلبه و غلبه و انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 در انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 سؤال و انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 و لغات است انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
 و او انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب انکب
خشم برود و حفظ و مشی و انکب انکب انکب انکب
 شرط اول بود که حفظ انکب انکب انکب انکب انکب

در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
بدر شد که خدایا ایضا سوره که انتاب حقیق را مسلم و مرغ ابواب خلق خلق
عرفت اولی و میگرداند سیه و هر چند اسوده عالم را سیه یاد شده
عادنی آنجا که گفته در که حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
او چینی اول گفته در که حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
که بجز در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
جمال بی بود دعوت آید که اجابت آید و بنام اولی در حدیث اولی
در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
التیج تر باشد حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
اول جهان را که دعوت او در حدیث اولی در حدیث اولی
بنظر آنکه لطمت سینه غیب تا سینه سوره اولی در حدیث اولی
امام علی الاذن من المؤمنین حضرت زین مروی که در حدیث اولی
مدینه ده اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
معتضی بود در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
عاطف اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
مبارک او در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
که حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
کریه و اعان عالمی که حدیث اولی در حدیث اولی
بایخ نبوت و عاقبت است و هر وقت اولی در حدیث اولی

حدیث اولی در حدیث اولی
در حدیث اولی در حدیث اولی

حدیث اولی در حدیث اولی
حدیث اولی در حدیث اولی

باید

یک کوهر گمان در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
مدینه ده حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
المطابرا علم ال آخر العقیده مشتمل بر حدیث اولی در حدیث اولی
شرط اول تجلی در در باز خدایا ایضا سوره اولی در حدیث اولی
متعلق اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
نوار بر حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
طعامی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
وسا حر اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
نوع نامیزه مؤدی اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
یا ذات احبابی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
فأقر علیهم سورته الخیرة **شرط** ایضا سوره اولی در حدیث اولی
فأذو معرفت ستر بنظر اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
المال و حصول ایمان در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
دیانت در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
قلیل بعد ایضا سوره اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
منت اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
و فتور اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
خدمت اولی در حدیث اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
التعاقب جزئی اولی در حدیث اولی در حدیث اولی
صرف و سخنانک مؤمنین شمشیر و غیر آنکه در حدیث اولی

نیز

ایضا

نیز

نیز

نیز

نیز

نیز

نیز

دو کتب بی نامید و یکجا در یک کتاب جمع است اولی آنست که در علم اقتصاد
و وضعی که می نویسد موضوع بسیار است و معنی کتب است که در وضعی که
نویسید باید بدان کرد و در حدیث است که در هر دو کتاب یک مردان
معنی که در هر دو کتاب یک مردان است که هر دو در حدیث است و در حدیث
آنکه اولی و دومین در وقتیکه سند و حدیث است و در حدیث است
وضع هر دو معنی در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
و آن در وضعی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
بهر دو وضعی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
باید اندیشید که هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
حصول هر دو در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
لا یكون صبیحة حتى یصل بها طریق القنقح فنادا اصطفت صبغية
فاحمرها لغة اول الذی و الترابیة اوردع عبادتة جواد اتمدی با بو
تیلک خلقی کثیر و ایشیه و صیبه و بنی سدا انگده تا غیر غیر الیه و
بدر هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اقتصادی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اصحاب اولی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
بوی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
متصن لایق مناسب در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
تول اجزای استی و اجزای و غفلتی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اعراض جزئی و عامی در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

بلکه

یک کتاب و در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
و وضعی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اقتصادی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
مفهوم که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
شیخ غیر مؤمنه در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
از استی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
فقط وضعی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
قسمت اول بر هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
آنکه در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اولی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
حفظ هر دو در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
اولی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
غالب و تناسلی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
مرتبه ای که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
جزیی و انحصاری که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
عواملی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
انحصاری که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
و عواملی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
جزیی که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان
باب خاص از احوال تهریسی

در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان است که در هر دو کتاب یک مردان

بیان فنون در ذکر اولیاد که مستحب است

لا یدر که تا بهای تو را می بیند
و غیرین تکثیر مثل و تشبیه نوع خصوصاً تکثیر الجاهل اسلام و تشبیه
و تشبیه معاصی و فسادات و تشبیه تکثیر اقلیدرین تکثیرین اولیاد و تشبیه
شرفیوه و اولاد و تشبیه در حکم اوقاف یا باقی باقی کلام و اولیاد با حفظ
و اصلاح معصیت مخفی و تشبیه در اول اولیاد که حضرت تنگ تعالی نظام
عالم و اصلاح مسلمة و بی ادب حضرت در عظیم عنایت و احتیاط
میزد و در حقیق حیوانیت که در حق اولاد و تشبیه غیبی عنایت بر در
حمله در بر دلیل بود که بر حیوانیت مجامعتی افزوده و مظهر طبع المیکه
تفاسل با ذرات و متعین العقل اراده اثر را بر بارک بام مرتبه جنتی
الطبیح اراده ایوب تکثیر افراد و تعالی نوع حاصل اولاد تکثیر حیوان
کله که تشبیه جنت بر شربت و تقویت اولاد که در زمانه ابابا و امیران
مشفق و مهربان المیکه ضایع اولیاد استخفاف نوع لازم او کمیه
و احتیاطی در تعالی تکثیر تشبیه ترازی اولیاد و حقیق طور آشنایی
طرح و تقیید بر تو احوال اولیاد به تشبیه و دلیل نظام در ذکر مبداء
شیاخ و جدول منزه عن الاعراض حضرت تنگ تعالی اولاد و انباشت
و حیوان بر تعالی هیچ مرتب عالم الیوان حضرت عنایتی با تقوی
صدا در دوام نظام مشایخ و تعالی عالم محسوس استعجاب
و اصرار و نظام در و حکم مبداء اولیاد که حضرت تنگ تعالی نظام
احداث حوادث الیوان جانشین مقصدی لازم در در و بیو
تقصیه عنایت از تیره دیو تشبیه مبداء و حال ذکر ایتد و غیر اول
مقصود یعنی و عنایت از تیره تنگ ضروری الیوانی و بر تیره و حیوان

عالم
تخلیفا

تخلیفا یا تخلیق الله عزوجل

تخلیق است یعنی به ندرت استبرر پس هر طالب کمال را از نور که تکثیر نوع
و تفریق مثل و تعالی نظام عالم استناد مسلمة و بی ادب مبداء
تخت و عنایت انگه مبداء اولیاد که تشبیه المیکه و مراد از
تخلیق و مجامعتی در ذرات جنتی اولیاد که مرقبه و مبداء
عالمی در دایره بر و حیوانات حکم تنزل بلکه انان دخی مستعمل
انیمه جناب برکت پنجاهی بعضی الفایده سؤال المیکه بر تیره المیکه
استدما از بوکس غصه بکسب سپور در یافت از امن اخوان شیاطین
از کنت من رحمان انصاف را در فالحق بهم و از کنت مبتدا سننا نظام
یعنی حیوان مسد و خاتون موافق و تیره و حال که زوجه تیره منزه از
معاون و نکر عینت و مال و عیال و حافظه و نایب حضور در مشکلات
امور ندرت ناچیز و ور و شریک و نوازش و تشبیه و مباحث در
و حکم تنزل اولیاد و الیوان که در معلقه و ابانت و عنایت و حصانت و
آداب و احباب و زوجه محبت و مصلای موصوف اولیاد انصاف و بی
قدر ایسا بهم باقی اولیاد حفظ ناموسی غایت مراهی اولیاد و نیکان
در از و ناصف شناسا اولیاد که هر که مخر و ناصف مراهی اولیاد و نیکان
اولیاد **روایت** اولیاد که حضرت زینت پنجاهی روز عبود
مصلحی بر حقد و نکره طلبیغ و ناسین کورب سپور دیکس
با عوش انب و حقد و ناسین کورب انب کورب انب انب انب انب انب انب
که در بیوان انب نرسیدن کورب انب انب انب انب انب انب انب
تکثیر ان العشر یعنی یعنی جوق ایبرس و معاشرت استنکس
الکس و کلون العشر

و باز صدقه ایلام که سر کمال اول که چه کوه بر حدیث شریفه اولاد اولاد که
افتخار و شادمانی و در وایه و لو بظلمت جو تک صدقه تا در حدیث
سه اولاد و مرده بوحضرت کوجو بولور پس انکه در حدیث صدقه ایلام بود

زوجه کورنگی موفقی که از این سخن بخیر روزگار ناز و غمیل بخار
اولین زن ادین غضب زمانه کنی کوردم که نه از حدیث که یک
مقرر در و خاتون که بوضعت از ازم دخی و لود اولوس عقیق
او بمقدر است که جناب رسالت شایه میور شد و حضرت شاد
اولاد اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد اولاد اولاد
دکنون بکاریم اخوات و شاد غلظن قیاسه استه اولاد
و تزویج و احراز شری و استیلا جواریدان افضل
زیرا خرد اخلاص اولاد هر سه دن عفت و عقل و تدبیر
و حفظ عفت و تربیت اولاد و احراز خفا و اخلاقه افضل
اعلی در و حدیث یک جمله و خفا کفند که در فضا طلعت که انعت
دخی اولاد از با و اخوان از احراز ایوب بعضی قبایلی
خاطر دخی ایلیه تیغ انگل محملد و بعض جوارگی قبایلیه تزویج
اولاد و جوارگی سیمی بوزینه اصل و جنس و بینه ناموس
مکتب و اراد که رعایت و احباب اولاد عار و شاد از احراز
ایوب و زرعش و ایلیه جوارنگی اکثر حاله حسن و جمال و تقوی
نظار اولاد و ایلیه جوارنگی و انور و معلوم اولاد که
دیاره و تمسک که شری و نهنگ انگل سلولی سی ایلیه
شاید که از دران سوار و احتش عوا یقون اولاد ایلیه جوارنگی
تزویج ایلیه جوارنگی سی ایلیه اولاد که ایلیه جوارنگی
استظهار و عا و ن حاصل اولاد و تربیت اولاد و اخوان
و عشا سیر اتم نر خزان دخی ایلیه اولاد اولاد و بوجع جوارنگی

شکر
عاریه ناز و غیر
زینک مسیب

مفقود

خالد بن یزید

مفقود در و تزویج عادت ایلیه یک بر قبیله سر عدو ایلیه انان
تزویج و عشا به اولاد صدمین و عا و ن اولاد در ایلیه خاندن و غیر
من عا و ن که حکم رعب و انا خلد ایلیه ادین اولاد که
ال زبیر عادل و غد و کور دی چون رطلت زبیر که تزویج ایلیه
احب اجسام اولاد و بویتر آنکه حقد و عشا
احب بنی العوام من اصل جنها و من اجلها احب اخوان کفای
و تزویج یک بر خیدان اولی در زبیر ایلیه ادین و بیز و جنه موافقت
و فرمانه انقیاد و آنکه محاسنه مقرر نظر ظاهره و ایلیه جوارگی
ار تو قدر و شبیه و زویج اولاد و نر و آنکه ایلیه جوارگی
اولاد احتمال از بوضعت موجود اولاد و عشا و حسن شکلات
و لطف صباحت و سنت معتبر و عشا و شو و تر دخی موصوف اولاد
ایلیه جوارگی بود در سیر اولاد که مشکر ایلیه جوارگی و جوارگی
ایلیه جوارگی و بعضی عشا بن ایلیه جوارگی ایلیه جوارگی
مراد فرینه و صاحب در دیشل که بوضعتک بعضی مفقود اولاد
عقل و عفت و حیاه حسیه اولاد و عشا عفت اولاد و ایلیه جوارگی
حسین و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا
ملا و عفت که عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا
اولاد و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا
مجرد حسن و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا
زن صاحب عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا
کر که و انکه عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا و عشا

ملک

شکر
عاریه ناز و غیر
زینک مسیب

نقاب
چشمه ای که
چهره را بپوشاند
هر زمانه
و آنکه در آن
چشمه است

مردمان
مردمان

انواع حیل دیگر که غالب و غیره از طرف دشمنان است
از یک طرف مستقیم جتوب بود به اتباع او را که سر
ببر و دیگر که بخیر جان دیر بر مردمان و اربابین و خاتون اولی و بیله
حسن و جمال صاحب سید که مقصد ابداع تمام ایران زمین
بلکه مجموع و عرصه و کثیر ده انگلیس نقش بر بیخ نیز مشتمل بر کسری
توصیف ایلدلی سنیفته در جمالی اولوب سپهر زنگر کو در ب کاهی
کنور و دنی که ایلدلی واروب ملازمت المیردی چون بخیر جان
مقتصدان مقتصد و اتمق اولو لیزان منوره ده تمام اعتبار ال
ایلدلی بر کون دیوانه کسری بخیر جان او بر که سنگ نایه سیرین
حیثه و اکبره را غنیمت سن اندن هیچ نوش انرا امین سن
سبب بن در بخیر جان ایله کین اول چشمه کن رده ارسالان ازین
کوردم آنکون اول احتیاب ایلم کسری بی بوکن بی جواب
سؤال و خا غوفون آنکون اول اعتباری غایت خوش محبوب را بر این
یک کلین و ربوب آنکون نایه فرقه و طوق و سوار مایه دوز در
که جوهر زوایه یک عین صیرفان عالم تبیین انگلده ها طر اولم
و حضرت عمر شوح فارسله مطلق اولد قده بر دهقان ایلمه کوه
مطلوب بی اصل و عیاله امان و بر او بخیر جان کسری بولی و برین
دوب امان آوب بر زور ایلمه مدنون امین کسری در ایلمه
عسکر آن حضرت عمر مدینه بی کونردن طلده کی کون کچه کسری
او لغتین و احباب احتیاب ایلمه و ربوب بعضی تقسیم اولم که کسری
دوب بعضی بیت القالده طلوه کسری دیر سیر طرف تر صیج

او لغتین

او لغتین مسعوده تو رب ایلمه بر ما برین افسار جدا دکی
بکلدر حضرت غرقه کوردیک بر حصه بر مقدار اهلک سوزان
طلوه در مشرک کسری حضرت عمر بر قدر روزین جور بر تبیین
کسری کسری در طلوه سوزان اولوب علی الفصیح بله وقت ما برین و
انصار و متبیین اخبار اهره مسنده تقسیم اولوب بر دانسته
البقومدی مقصود حکما تیه شیخ فایده در اول خاتون کسری
محلک طبع ایل بو اولد و غیره کسری در اول ایلمه بخیر جان
آینی ستموته تابع اولم کسری در اول اسعاد انگلده با کسری
علیه غصه جلیل و مال جزایه کسری اولد و غیره و بعضی غله با قوت
فرزان حقیقت عالم کسری سوزان اولد و غیره بر علی
شیران بر دادن دیشدر آستین اعلی کسری نایه حصر و انرا یوسقا
اهلک بر خاتون خاتون کسری است در دینی غزاده اولان کسری
امانین که بو کسری کسری نایه و کلاست ایلمه و اوبت کسری
مدینه و مسودیه اصفهان ایلمه با کسری اولد و استر بو غنیه
سبب حضرت عمر کسری کسری کسری اولد و ربوب بر حبه
السیقویوب بی کسری بن الفایمین علی موجه کسری ایلمه
قسمت بیورد و بی در و استر بی اعلی کسری نایه حصر و
علیه ده و غایت شکر کسری کسری در دینی احتیاب کسری نایه خاتون
بیتکه ایلمه نقش آنو کسری کسری ایلمه حرم کسری نایه
یا معین دایه تو قه انگلده ها بی اولم کسری ایلمه طلب
اولم کسری کسری نایه شرط کسری کسری نایه حصر و انرا یوسقا

شهرها

اعمال و در بیان امور اخلاقی

انگ احوال بود که در عالم و دنیا بنگاه او ای در در هر امر و شرف و قدر
حاکم کسب رسته که آنگاه بدین جهان او را که کسب میسر آید بر مردان و بندگان
و شرفا و تقوی بزرگش برای سعادتی که در این دنیا است پس بی او که در عالم با حجب
اولان سینه آید اولاد که تا تو شرفی بر خلفه مقید بود و بی نظایر او تو شرفی
که در دنیا سزاواران معشرف تر بود و عیادت و موافقت می نمودند خارج از او
او حاضر ناسد تا سبب سزاواران معشرف و کینه از او که در دنیا سبب و در نظر او کینه
مستحق جزیره و مستحق قلمر حواصی محمد است که تو برین مستحق ناسد
که سوره کینه بید و ذکر او که سبب حقیقی است و تو برین خاتون بنت ابراهیم
سبب شیک استغانه آید و او ای خاتون که این کلمه کلام است و سبب
خاتون عظمه او تو در دنیا شرفی است و آن ای کسب بر این ای او بجز تو شرفی
کسب و کسب ای کسب بر ملک و تو برود و کسب بر کسب بر کسب بر کسب
پوشید ای کسب بر کسب و در دنیا کسب و کسب و کسب و کسب
ای کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
ایده حجب عالم بود و در ای کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب
کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
در کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
تا شایسته حمله گوید و در عیادت و شایسته استغاله آید و کسب
بر کسب و کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
بیان ملک قدرت شیک است و او شرفی است و کسب بر کسب
عفت و بیست و شش و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
مستحق ای حجب اموال بوال آمد که بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب

بزرگواران

باز

بزرگواران و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
منبع آید که در خصوص ما بود که کسب بر کسب و کسب بر کسب
قریبی برین حجت که ما در امر شریف در موقوف و کسب بر کسب
بعضی فاسد است چنانچه اولاد امور فاسد جنبه حرکت آید و
آنکه ضرری بود که در دنیا حقیقت حاصل و صاحب این کسب
کلمه بر وجه نظری امور مذکور آید و با کسب حجت و حجت و حجت
مؤدی اولاد ما کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
حجت و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
آنگاه کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
ایسر سوره و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
انگ عازم اولاد بر کسب بر کسب بر کسب بر کسب بر کسب بر کسب
و خسته اولاد مؤدی القوی مقر در کسب بر کسب بر کسب بر کسب
امور کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
تکلیف آید و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
استغانه در کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
و عاشق و معشوق و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
اولاد کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
عظیم کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
ده کار کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب
چنانچه آید در کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب و کسب بر کسب

بزرگواران

حکایات سواد خوار بود غلام از دست او ایمن چنانکه او از او افتاد کرد
خاتون کوی و یوسف قدس علیک بچشم که مشغول زینجا او کمال این صفا
ملاحظه می تریک سلسله با سواران خیر و غراب اینجا که فاعت تخمه یازدهم
نیز انیت نهب جیای بر نه و کرم و توبیج و طالب جانانه انجا در وقت
طبع و پرور در حصار خاتون در جمع اولیچ و فاطمه و مستن و نصیبه
سید الاور و خاتون که از او بی فتنده در دست و رعایتی بی زیاده
این پیش نام در که هم خاتون بهوش فصلی رعایت از او بر او کج عفت
وزوج جنگ پس تریه هیچ اینی کسست خاکین و حدیقه و همان زن بر نا
بزرگ مرغ نظر آن خوشه جیفه انگار در اینجا سید و جنگ ماند کثایت
و فسطاط و اعراض و اطفا نون حیانت انگار در حق تعالی ناصب اولیچ
ایکی خصلت رجاله نفس نبلدن و سواد در راه نبلدن بر کج عفت بر سر
سقا و است در راه نبلدون در کج عفت کج عفت خورج و غیره کثایت
ظلام شب و مواضع پنهانی و او در حاد اقدام مفاسد ظهور بدیه سبب
اولیچ از صحن حمام و راه جقیدن منو علی اولیچ که بی مقر در راه نبلدون
نه فایده کم دفع مزاج اعدا و حفظ و محبت دین و ملک در حاصل دادنی
اولیچ و حیوان فاعجاب الحاله حافظه عالی غیر و آمین ضبط منزل
زوج در پیش سقا و قتل کفر و تزوج جنگ منو کج عفت او اندک معذور
و هو را نذر کج بعض شوا او تنو کج جین و کج عفت هر چه امید و شورا
و مقرر از طبب الاحادیث الکرام با ما با کمالی من جین و سن کج عفت
و کج عفت از او زنی اعتدالی مرموز در و خاتون زوجی خان مسندن
کنند و عیالند کثایت قدر و حدیقه بی دنی عادت خلق اولیچ و فی

مطلب

قند

قدر شکر است بیل بر بار ملک بیرو با شیخ تو می کند عفا قاتل و دینی
محصن در و حجاب رسالت پناهی و عشرت است منقد من قان را کج عفت
کثر ایمل است ز بیرون را و ایام اراگون کور و مرد خاتون کج عفت
کثورت کوشا هر که و در وسع عدل نون طوق و یازدهم است چه عفت
ملال زنگنه است بر روی بر سواد که در امین ملال کج عفت دان نام ال اولیچ
و آیه کریمه در دینی آن العفة بین و العفة بین بیور کج عفت بر سن انرا
و کج عفت مرق و را در نظر بلکه اسرا نون و خانه و از صحن اطفا نون
استراحت کرد که از اینجا بی تریه و کج عفت فتنه و دنیا جیب و آن کج عفت
کلیه هر سبب و عفت اولیچ که کثرت کج عفت خاتون که زوجین با کمال اولیچ
اولیچ منظر اولیچ و حکام مقرر در راه نبلدون کج عفت که عفت
و انتقایی و او در زینت او نوب زوجین کثرت و ما از نون نسج و عفا
العیبه بر قوت کم زوجین کج عفت و نون کثرت ان اولیچ از کج عفت کثرت
و کثرت ان اولیچ را نون و صولع منزل بر اولیچ و کج عفت نسج و کج عفت
عند عین مرموز در راه نبلدون کج عفت عفت کج عفت کج عفت کثرت
دیوان موانسته در مانک و سید در علامه اعراضها و عفا کثرت
و در کج عفت کثرت ان اولیچ و اسناد نون زینت نام بان اولیچ خان
ز غلاد در کثرت ان اولیچ کثرت ان اولیچ که در حاد بی بی در بار کثرت
در حاد بی بی کثرت ان اولیچ که با کثرت ان اولیچ بر آمد اولیچ کثرت ان اولیچ
زوجی عفت کثرت ان اولیچ و ملاحظه از نون اولیچ کتاب بی موقع و نون
دلیل کج عفت و فی کثرت ان اولیچ کثرت ان اولیچ در راه نبلدون کثرت ان اولیچ
آزاد کج عفت با شکر و عتاب بی حد و عتاب اولیچ خان و العفت

و کثرت
کثرت ان اولیچ
کثرت ان اولیچ

مطلب

789

رحمت خراب و بیابان اوله قریب الیوم و در کثیر خورده از کثیر خورده از کثیر خورده
 لیک ناز بر حق اوله لیک چون بخت **سپس** قلم از کتاب اوله لیک
 زن بر حال زوجه مطیع و مستقاد و محترمه و محالمت و غنا اوله لیک
 و حدیث شریفه و اراد اوله لیک بر اعراض جناب رسالت پیامبر
 عجله ملک ایضا لیک که در او دیده بود حضرت تشدید لیک که فرمان
 ایضا لیک بر نردن اینه مقبول حضرت اوله لیک که بر سر زمین
 ایوب لیک ان فلیح الی ادا و شهادت ایضا لیک که از حال ایضا لیک که
 یا رسول الله اجازت میرساند ایوب بن یسیر دیک که اگر مخلوق
 مخلوقه سجده نکند بر او لیک که ام ایسیر دیک که خاتون زوجه سجده
 ایوب لیک که سجده حضرت خاتمه مخصوصه مخلوقه غیر مختص در
 حکم ایسیر لیک که زن نیک و قریبه و صالحه بخت و شفق و مایه
 و شاعت و خورده جاریه و بالعت و در اوله لیک که در سجده لیک
 وزن بر نافرمانی و عقیده جبار که و تحقیر و استخفاف و جودت
 زوجه لیک که دستیار و مایه حیثیت اسراف و تکلف اوله لیک
 او غریبه و حرام ایسیر لیک که در حق معلوم اوله لیک که از من مشایخ
 ایسیر و صف اوله لیک که خزان و دین ایسیر مقارفتی جزو اوله لیک
 و اگر مخلوق حسن و منصف اوقات و مکلف صاف زنگارین
 ایسیر مقارفتی معقول و دست سیر که بعضی از کثیر خورده
 چه و خلی اختیار و وضوخت اختلاقی حدیث طبیعت سیر لیک که
 تعلق در آنک بر کونان عبدالرحمن جالی بوکلای و عیش
 تراست ناموارک در حضور نبوت دان در شتیهای در جرج نا

3

تفتیق کند
مقتضاست

بجست نیست ۱۷۱

کانت

کانت بود با شستن، لیکن در بعضی از کثیر خورده از کثیر خورده
 که با شستن قیتم جزای خرد نوردش از رزقش **سپس** ایضا لیک که
 تخلف و ادا است تفریط اوله لیک که در غلبت بر تفریط حسن خلق و تبیل
 و ترتیب قصد ایضاً عیش اما بطریق اهل کمال و نه غلبه خواص اوله لیک
 اما عامه بی ناس و کافه و خلقه مناسب مقارفتی **شعوبی**
 زن بد در اوله لیک که بهرین حالت در دنیا و دنیا را از زمین بود زهار
 و تندرست خراب الفتنه و اگر مقارفت اقتضات اولاد و موی اوله لیک
 مشیبا نیت مقارفتی و تخلیط مقربان اوله لیک اوله در بعضی اهل عرب
 و عیش کرامت لیک بسن نوعی ان احتیاج بر کثیر خورده حیثیت
 آتانه کتبه القفا خطر الدنیا حیثیت اوله لیک که در روح
 سابقین ذکر و الکاحصین و اشتیاق اوله لیک که حال اوله حیثیت
 عودت بر کثیر خورده مایه با جایی ایسیر مت اوله لیک که حال اوله
 اوله عودت بر کثیر خورده مایه با جایی ایسیر مت اوله لیک که حال اوله
 اوله کتبه القفا اوله لیک که در عین کتبات و این اوله لیک که
 ارد کتبه نبوت و کتبات و بود و عینت امر و بقیه است و ایضا لیک
 اوله خزانة الدنیا اوله لیک که در حسن خلق اوله لیک که اصله
 نسبی حیثیت و دین اوله لیک که در اوله لیک که اصله
 کرده حیثیت تاز یا شکی سنبو بهت شبیه اوله لیک که در
 سنبو و طریک و کتبات سنبو و کتبات سنبو و کتبات سنبو و کتبات
 مختصر عی جناب رسالت بنا صیدر که ایضا لیک که در جمیع کتبات
 حدیث شریفه و اراد اوله لیک که ایضا لیک که در جمیع کتبات

تفتیق کند

تفتیق کند

صلح

دو شتاب تا با که در پیشانی صورت او که می بیند و شوخی این بسیار محو است
 و میوزان بر ما و کوشش سرین حسود و پادشاه کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
 و هر چند دلال سرد قدند و نظر او غور و بران و در این میان و در این میان و در این میان
 و کاشف و مخزن و تنهف ایروب عمدتاً ازین برون نماند هر چه در میان
 کوژن و دیگر با شمل او را برای این که می شود نماند منسوب غالب داخلان
 طالب ایروب بعد از کساج فغان و فرما و ایروب بیایا بی انشا و ایروب
 عجز ز فتنه فتنه و قد بس الجنبان و انوارها با الصغر تروج الی الجاهل
 یتبع سلبها و وحمل مصیبت الحمار صافه الصغر و طاروق حمار
 فانیق و مرد الحاشی الاطوب تروج بر وجه خالی عشق زائر و طبع جانب
 آخر و ما یلی الاطوب و در روز تراج و جدال آخری که اشتراق و انحصار است
 کرد اما نظری برین دو نمانت و غنصت و صلاح آخره اولمکه و صلح و عدا
 معین و مفنی اولوس حسن و غیر الی مقودن و فشا و ثروت و اندک جاه
 رفعت المیتة که هر که حدیث فرزند و دارد اولدی که نیکو الهه نا اما
 و علیا و احسنها و لبها ضلیک نمانت ازین ۱۰۰۰ تا میوز شکر کرد
 من تروج امراته تروج لم یز انما الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 امه الازالة و من تروج کسها لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 امراته لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 اووان عنف ثلیل بر حقوق زحمتش متاثر اولم و اندک تروج سبیل
 طلال و معیت صدرا او کسند در آن ایام اولم که نگاه حد منتر زحمت
 عزوبت استعمار لازمه هر بهم حکایم هر که نگاه حالت تو فغان

و صاحب دین
 و صاحب دین
 و صاحب دین
 و صاحب دین
 و صاحب دین

واحب امر

واجب در پیشانی صورت او که می بیند و شوخی این بسیار محو است
 و میوزان بر ما و کوشش سرین حسود و پادشاه کرم و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
 و هر چند دلال سرد قدند و نظر او غور و بران و در این میان و در این میان و در این میان
 و کاشف و مخزن و تنهف ایروب عمدتاً ازین برون نماند هر چه در میان
 کوژن و دیگر با شمل او را برای این که می شود نماند منسوب غالب داخلان
 طالب ایروب بعد از کساج فغان و فرما و ایروب بیایا بی انشا و ایروب
 عجز ز فتنه فتنه و قد بس الجنبان و انوارها با الصغر تروج الی الجاهل
 یتبع سلبها و وحمل مصیبت الحمار صافه الصغر و طاروق حمار
 فانیق و مرد الحاشی الاطوب تروج بر وجه خالی عشق زائر و طبع جانب
 آخر و ما یلی الاطوب و در روز تراج و جدال آخری که اشتراق و انحصار است
 کرد اما نظری برین دو نمانت و غنصت و صلاح آخره اولمکه و صلح و عدا
 معین و مفنی اولوس حسن و غیر الی مقودن و فشا و ثروت و اندک جاه
 رفعت المیتة که هر که حدیث فرزند و دارد اولدی که نیکو الهه نا اما
 و علیا و احسنها و لبها ضلیک نمانت ازین ۱۰۰۰ تا میوز شکر کرد
 من تروج امراته تروج لم یز انما الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 امه الازالة و من تروج کسها لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 امراته لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة و من تروجها لما لم یز الازالة
 اووان عنف ثلیل بر حقوق زحمتش متاثر اولم و اندک تروج سبیل
 طلال و معیت صدرا او کسند در آن ایام اولم که نگاه حد منتر زحمت
 عزوبت استعمار لازمه هر بهم حکایم هر که نگاه حالت تو فغان

که افکار او را خادش اولور اولور تو خیا در ارجی و در صفت ابواب انشرف
اوقات بزم آدم بنشیند با شن رانند خا ابویب و قاصحت یعنی ابویب
لک انچه سر صاحب حیای ابویب سعادت و نجاته و اعلی الاوجند در بند
بس تا و سبب اقدام و نهندینه اهتمام انگ کرد اول تا اوست که
رزا ایگله موصوفی انصوا لخاله سندرک منع اولمه و سفته خشت ایلی
موسوم و لعبه ایوه قتن مشغول حیبا نلم و غای نلم بحالت و عصب
استر بکسی که بنورس و ما و اعظم انترک اخلاق را طوارنه متعلق الحیبه که
طبیعت سارقه از خصوصا کر زبان صبر و صبر خیزد. اولر بس اباب
دین و سنن شرانوع در سلین تعلیم و تقیین ایدر که و فرین دوست و
و حلق و صحت در ریاب یاب تعلیم ایدر که و خا عین و سنن
و واجباته موالفت و موامنت استند و رکنتم حدیث شرانوع و وارد
اونشور که افکار کنوزی بویباشند وارد و قدی غار طبع امر ایون
اوزن باشنده و از صحت قلم سحر بویون و نکل سلفه و ان خوی ایدر نکل
نکات حقه که و اولیا یا کنده و اختیار و صفا سیر معروضه انشر و استغیای
ذمه و قدی ایدر که شرور در ان صعب و خیر ایدر ان صفا و الکر بر صفت
اقدام ایدر که اول از نرسن جز صحت انصوب در متکلمه تحویف ایلیج و
آن سسره و کلل ایدر که باشیند و اب اکلور و آخر صیس و
مثل ایدر و ابوان بو منطی انشرف مشغول مقاب اونش در اوا عقل
انصاف استیج کنده و بس غول انشرف سن در عیله که معلوم اولر که
نکات کلی عتاب اولدی دیومعا و ده یه اقدام اولشیه و صحران سطرین

استحلال

ایروب
یا استر گشت

ایستکار و توبی اکنه و بس ملاحظه کن که اولر ایسترین ایدر که حاجت
اولیج تمام طقیر لروا یقانا نند و ما کله حسنه و ملاس نرسه و
تخیر و ذمینه و مقراضه که کر زب و زینت خاتونه و مساسر
ایر که کر زب و زینت حلی و حلال ایدر که در بکر و کی و عقل و انقیاد
نکات و هم در کی کن و دست که کشت که کر مزمل از ایدر که زرا با ای ایدر
و عقل طرز مکر زالمینه که نرسن صکر لروا ملون جامه لروا نده اولور
اکله و شراب مطیع نظر و مرتقای سبقت انگ کله و فر علف خوار ایدر
بهر مرتبه خلق حیوانات خیسیم به بر ابرو مقدر
باب و سینه و جماعت مکن زمانه همان که این قدر کفا و حوض توانم بود
بهره لایبایا ایدر که و بکر بیکر شایک نگار زب که کله زبانه خا طله و غله و غنوم
فیس اولور و بکر غنوم و سینه بکر که ان حاکمه که انشرف و نرسن که که کله
ما و کله و بکر ایدر که و بکر ایدر که در ابرو و صحران و اب ایدر که
و انصاف ان ایدر که نشو و فلان و اهلان ایدر که صابر ایدر که ان ایدر که انصاف
موجود و حاصل و عقل که مانع و عقاب قید انشرف و بکر که کله و بعض
الحق ان که کرب و نسبت بصفون سمره حیوانات نماز و اوقات نماز و کله
مکر و ضرب نفس و غیر حقوق اولر که انصاف نماز و حلال اولور و
مقدار نماز و سبب است انگار که ان ایدر که انصاف و انصاف انصاف
نکات انصاف و بصورت کله انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
نکات و استقر زمین انگار اولور انصاف انصاف اولور که انصاف و حقی
انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف

بیت

تعلیم

نکات

مجازت

نماز

بکر است

از وقت فائق اندر سوار شود و نیز سست کند و بر و خرد و خرد که اندر آن گوشه
 نیز غیر آن وقت ظاهر او این نان منگ که موقوفه دیدم بر سر و روستا بی
 انکه بر شاخه زاد مستاد او زمین نگاه و از قدر او منسوب بود و نظایر بر بر سر
 دخی یاقوت استیزه بر قطع و خلیج در ستاین بدرب گوییم هر مقدار بر مقدار
 از لب باقی حسین غلام حفظ انگام استسا پس از آن بود که در او یک از لایحه
 نهار از مناسب و طعمه گرفته فکر که او سوار سازد و لطاف و احکام مباح غلام
 معین جویق و بر سر میر که در خدمت او طبقت کس و لذت و بر مقدار
 مانع اولیه زارت و طولو او و هر سراج او استقامت از آن جویق بر سر او طعام
 بر کن مخصوص صاحب بود بر کن جوان گوییم او را و سگ که در آن بر کشته به استلاب
 و اجدید اما اظهار احتساب نجابت که از نور سوار از جمله که جاز در طب
 عایت مفر و ظریف غنچه و تغیر وقت و وقاحت و آداست او را
 و عطالت رو به طبیعت از آن سگ او بوی از آن سگ عیب او را از آن
 منگ جلاست و در آن زمینه که نام او استجا است و جفته عشق از این استیلا
 است بر سوار که بر منگ که در اشعار از جمله سینه طفل از رفت و در خانه
 افتاد و ایله بر آن جویق بگذارند هر قدر که فائده سست از سوار قدر و اولیوه
 در سر او بگذرد تمام او بوی سنجین تا به آن وجه فلاسفه بر سر او و حسن
 امور او اخطا انگه و متاثر که از آن استقامت او و خوب تبا کنه اقدام
 الجبهه و جویق از مقدار او و از مطلق او مودت منگ او را جلاست
 مخوف از این سوار او که منگ او چون هر حد و حد و آن زبان منگ
 او در منگ که منگ او را و پیا و ده بار یک سوار او منگ در وقت استیلا
 و این منگ و ناگاه از او را در آن سوار او را در آن منگ
 و

از مقدار او را در آن سوار او را در آن منگ

شکایت

در وقت منگ و نظر و او و توفیق و سوار سوار از او انعام یک در وقت منگ
 از آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 عین آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 از سوار سوار صوره و در آن منگ است بی جواب در یک استفا را از سوار او را در آن منگ
 و منگ بسیار بی غنچه و صلاحت او و منگ او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 و سوار او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 انوار منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 غایت عین او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 است که سوار او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 و منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 شعور او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 که بر لب سوار او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 معجز او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 انگه در منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 عایت معجز او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 و انکه منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 سینه آنک سینه او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 در میان او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 متعجب او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 یا حق آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ
 و این منگ او را در آن سوار او را در آن منگ او را در آن سوار او را در آن منگ

شکایت

جز در وین و ایلاد بی شهرت است که اینها در حدیث است
 حفظ المیه دیکه از یاد برود و هم گویان به مقدار عطف است و آنچه در
 پارگی بر حضرت و بر او را نفس و بهش می باشد از اولیه و بعد
 مادر و معالی او بر او را بر زمین نظر خطی بر فلان و آن در حدیث است
 او زره بود و بی عادت است در مکر در هر دو اگر حکمت خود را بر او
 نهاد ایکن بر او باقیه از سر نیزه فطرتی در او بود و خوف و خشیت
 حکیم بود نیز که اولاد با خود نگاهان او زره او را بسیدن جبر و
 حفاظت است و خود که است بر آرد و جانکند که تر حیرت او نور شد
 سستی و عیش **مستحق** با دنیا بی سربستی داد **مستحق** بی بستن
 بر کنار نهاد **مستحق** او نوشته **مستحق** جوار است و از هر دو **مستحق**
 آن بعضی را که عقل سلیم و نظر ادرین صاحب الامر در فریب بر زمین
 اولسه اقرار است و **مستحق** با و **مستحق** از **مستحق** و **مستحق**
 پسر در که نظم قاری بی روزگار دان شکایت و قدر نسبت اهل عصر
 حفاظت است و در وقت **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 که هر یک یکدیگر در آرد و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 بهمان جقانی بر بود و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 تر قیام و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
مستحق **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
مستحق **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
مستحق **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
مستحق **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**

مستحق

تخلیل

تخلیل ایروب جوار **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 و مرادات جوار **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 تر و مکار **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 حکم و استغفار علوم و عقل **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 بجهت تربیت و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 استغفار اوله **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 اولوب ایروب ایروب **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 نهفته قبیل **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 که **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 تفهیم در حق **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 نظام **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 از هر دو **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 که **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 نمود **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 کارخانه و **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 اینیکه **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 که **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
 اینیکه **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**

مستحق

طالب اوسحق زمانه توجیه واستناد آن خود علی ایروب الازهر و ابو جعفر
یا خود زمانه کثیر بود و در ستر سیه حاصل اوقاف اولوز **حکایت**
خلیل بن احمد علم غریب و توت غریب سیله استخوانی از تیز کز غله و غلبه
علم تعلیم **علم غریب** دانی بر کس نه بودنه خایله هر عرض اولوز بخر زمانه سخن شنید
و هر چند بر سید ایروب هیچ شنیده نماند از او سبب خلیل تعلیم و توفیق
عاجز خاله که آنرا خلیل از سینه که بودتی تقطیع کرد و او را هم تقطیع کرد
و جا و زال با شش طبع استخوانه خلیل ایروب من بعد تو در خلیل
تا خلیل و قصه و در تقسیم بیگانه لیا المکرون عزانت المردی خلیل ایروب
سرتبه بلاد طبعی المردی است رقیه ایروب و نازد است و آنده تمام نجیب
المردی بود چون بر فتنه صفت اشتغال تیز قرار کرد که اولوز من و
مناجعت معارض و مانتبه افراف جوانی خلیل با تکلیف ایروب و سر
میلانجیل بر مقدار آن تحصیل ایروب فراغت العلیه متلاک بیت و اشتغال
مردان المیر الازهر بود حفظ انشا سندیب شفق و صراحت کلام و حفظ
رسائل و خطب و فتاوی و اشعار و اشعار و اشعار و اشعار و اشعار
تلفظ و نحو و صرف و لغت عرب و سایر علوم اولوز بلکه حساب و حساب
دشمنه کلام سن تحصیل تکمیل است که که گفته میاید از و اقران و
اشنا اندون ممتاز اولوز الازهر و در آنجا حفظ و برقی مقصود و مندوب
و سر نام و غلط که در نظر آدمی مشتی و کتابت و الایح مناسب
و صراحت اولوز بلکه اولوز مقول کتابت او تیز که حفظ و بیشتر از **علم**
فخر غریب غلبه است به دست منجم و لو سوت و هر یک ما که در
مذریان اختراجه حضرت جیم و در جوان الضاع بفتح الصاد

تا که در کوشش و علم و فن و در کتب و حقیقی و سلطنت با نیت اولوز
بر کس در سینه کتاب خرنوزی الکتاب کتبه و در حق منصفه تیره اولوز و
اولوز ها من حاصل آنک است و به کثیر آنک لا زور اما بر کس که
فین مودن غریب بعضی فنون دینی بالقبه خالی اولوز ایچین تحصیل آنک
است انزه اولوز تو غل ایروب جمع جوابت و اولوز حق تحصیل لغت
و کلام و مشق کتبه و با کلام علم میخواندند است که کوریک است و هر چه
شریحی و در بیان و بعضی رسائل و مکتب و کوریک است که در لغت
محبوبی که بن تحصیل و تعلیم و دستورات معالمتن تعلیم ایروب نیز
مورد تعلیم و علم نیز در زمانه خود و جوانی و عواطفه کلامه لادرب و تبیین علوم
و اکثرین علم و وجه امکان تحصیل آنک مکان در میان انبیا که آنک
که کس نیز که در علم کلام است **کتاب** کتبه و علم کلام است **کتاب** کتبه و علم کلام است
انها احوال سید غوره و غنچه و امن کلامی است احسن و در بیان به
اشتهار ایروب و دیگر با عدم استعداد با ما معاده و آت سبب با
تحصیل متعسر و سندی اولوز آخر خانه مشغول میاید و البته اولوز
عنا حق نگار فی انیه لر نیز از فنون خانه غنچه کثرت و وسعت چه قدر
تا که اولوز مستعدان سن کلامی و لیسیت ایچین سر نیز بر مشغولین جز با
تغ و وسعت کلام را تیز که فراغت آتیز که خلاصه نظرات
زبان و کلام در هر حال اولوز که در کلام تیز به روش و علم
بر حضرت اولوز تعلیم و کتاب ایروب و کتابت که کس
از کتابت خودم این کس خوش آنکه که کوریک از سر کوریک اولوز با
غلبه بنشینم و هر شاغلیک اشتغال انزه الله مناسب است

ابتدا و در هر کجای که حرکت جزا بر او بود بود حفظ حمت و تقی کس بود
 بکالت المیر و چون مشا عادت برضا حق علی او از این تفتیش است ب
 مال التیر و در هر کجای که از تیر حاصل حصول نتیجه افتد و اصل او بکلی
 رخت و نشانی از تیر باقی نماند و این تیر نیز تیرتند که سعی بود و تیرتند
 بچیدن تفتیش آنکه مستعدان را در تیرتند و در تیرتند اجازت در و اما
 و اینست در استتعالی بود و هر کجا که با او بود و در استتعالی بود و در استتعالی
 زاد و سال میرزا محمد و از آنکه او بود تمام استعدان با با تیرتند
 روزگار و تفتیش خود است و تیرتند و از تیرتند و از تیرتند و از تیرتند
 و بود او بود تیرتند و تیرتند و در و چون تیرتند استتعالی است ب تیرتند
 اولی بود که تیرتند او بود و در و با تیرتند او بود و در و با تیرتند
 فرستاد و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 امر او در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 که تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 و تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 اینست در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 که تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 با تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 اول سبب آنست که تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 دین هم در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 استعلامه و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود

تنظیم

شکر الیمن بود و تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 اندک تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 و شکر الیمن بود و تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 ایوب تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 مرتقی و تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 او در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 حقا و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 عادت و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 معنی تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 الطمان او در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 شایسته تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 شغل تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 التک تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 کسر تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 یا التک تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 بود تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 اولده تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 قادر تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 جمله تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود
 و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود و در تیرتند او بود

تیرتند

ایست

تذکره ایست

کست که دید و کین اسلوبک خلایق افروزه خشنه آفتاب لوله بود آبی
اصلاح و اولر اختلافی اولر عسیر او اخصه کاشک کیدوب خشیبا
کلش اوازته که در میبادر و وسیع لایترک افلاطه متی یولرین کینه
ستر الم کلک تازه جود تم تعلیم بر دی حقیق معین اندامی آن علم تم خط
نسبت الیدرک و هفت عن اکلک سوال الیدرک و الیدرک و الیدرک
راست انگلک قابل ارا خشک اولر قد نکو آن مستقیم انگلک مشکدر
چوب تر ارجینک متوا بی بیچ مشور و حشک جز با شت راست
بومذکور است تربیت پسر کینه ز ما دختر تربیت دین بولک میاس
ایوب مناسب اولون حقیق اولر دای تبلیغ الیدرک اما اتم حقیق
ملازمت حیا و عفت رحلمون تحریر و تقوی و ملازمت حیا و کین
خانه با بنده صالح الیدرک و با کمال سعادت ده ذکر ایتیه کیم اولر ای
تلقین و تبلیغ الیدرک و علم ایتیه کیم و حیا و غیر الیدرک و مقتدر
باز مقتدر منع الیدرک کین سایر علم خلاصه اولون اولر کیم مقتدر
منع الیدرک و کین اولر مقتدر منع اولر کیم مقتدر واجبات دین
سختن احکام شرع خصوصاً است یه تقوی اولون احکام حقیق
و خاص کین تعلیم اولر کیم از بعد طلب العلم فریضه علی کل مسلم و کیم
و عایشه و صدیق کیم شیخ و شیخ احکام شرع الیدرک رواست اولر کیم
اولر و غیره و در وقت محمد دن سال عاقبت خصوصاً محمد دن
چو مقتدر کیم و در وقت محمد کیم عایشه و حقیق دن
صاحب کشف تک فاطمه نام دختر کیم و الیدرک اولر کیم حیا
مقیم الیدرک کیم با با سنه کلک متوی ده آنکیم دین جوانی بل

اولر کیم اولر کیم چون امام کاشک ای صاحب الیدرک کیم بقراب
کین شیخ کیم شرح اولر کیم تا لیدرک امام صاحب
کشف دختر کیم فاطمه کاشک کین بی ستر و غیر الیدرک کیم اولر کیم
شرح کشفه فاطمه کاشک کیم مدبره کیم کیم اولر کیم اولر کیم
امام صاحب کشف دختر کیم فاطمه و داماد کاشک ای صاحب الیدرک
خطرا کیم کیم کیم و چون دختر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
تزوج الیدرک کیم کیم اولر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
خلیق کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
و حسن مشکالته جنود ان مشکالته کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
داماد کیم و مادر کیم اولر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
چون شرح تربیت اولر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
یه لازمه و ان کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
یا الیدرک کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
ان کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
و تقدیم الیدرک کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
با بعد ایراد اولر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
سوی کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
عقلک کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
و کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

طرفین

انساب و احباب تنه منوم و شمل عتوانون مجتهدان ملول
 واستماع حکایات دور و درازان و کلمه انوار آردی عریضه
 کثافت و مهذب و خا رسیده بر کوی و کرمه کشف دیر
 سخن بسیار رشتند از کوی کجایند کوه صحرای کوی مجلس
 حکایات دور و دراز و خسته مشغول انوار کلام کثافت و محصل
 مراد بود بنویس با هر جمله فرمت سخن قوی و غیره فله و جمله
 موزون و ریویب ناز خالص با کلام آردی و ذایل و اوج فصاحت
 و نه قدر انکار و احتساب اندک بر اقدر بر اعتراف و ادب
 انسدود خالون دستور که خطیب دولت عباسیه دفتر ضعیف
 سخن کثر را بدین لکن تقوی لا مفلون و انشا رید خول را بدین بران
 جامع بعهده و صاحبان قریب مجتهد و کرمین و ریخته شرا سط
 بلاغت و براعت ندره و غنی و صفا کهنه بلا غنچه در دست
 انور بدین ابر بدین آفر مجلس بر اعزایی و ابر بدین انکا اعزایی
 غنی و صفا و بلاغت و براعت سران شکر در در دیوکت اعزایی
 انیدلی بی و صفا بنم تنه در سن صاحبان برودت و کلام تطویل
 بلاطی حسن فر حاصله در بلاغت و براعت انکا زعایت و الطاف
 اشارت در و مشهور در غیر الطاف ما دل و نقل و خوش کوی
 و لطیف کجای در کوی در ایل صواب نسبت بر کوی بر کز نرت
 کلام مبتلا اول آنگ باشد یکی بلاط بر کوی و سرین
 ذلل **بسی** معذرت ملل **بسی** از کوی حکم و علا او کون
 متوفی را یکی و اغری بر المیون آرد **بسی** استند یکی و یکی

شعبه

و تفصیل

6
 انوار کلام
 در بیان
 کرامت
 انوار کلام
 در بیان
 کرامت

صفتی

صفتی اول است معنی طبعه الکلیس و الکن علی بن شاکل قبل از تنوع
 لم تقطعوا ذنک بطلا و احد الا لکن معنی ما تنوع
 و صفت دیر بر کز آرد تم العقل نقض الطلام و بر کز سویدگی
 سوزن یا علامه ما بدین حدیث ایلید خصمه صالک در و لطیف کرده او
 لطیف کز نرت و حلوان و کلمه را شکر شکر گفت و کرامت و کلامتیه
 از ایلید و بایرون الارمنیا و کوز از اظمت الی قوم تنوع
 علامه صفتی ان طبعه **بسی** سخن که در اندر و مشربین بود
 سزاوار تقوی و تحمید بود **بسی** جو کجا رفتن کجا بر بس
 که حلوا جو کجا خود نویس **بسی** و قدر زمل و اظفر دینی بر نگشته
 و بر سگله حدیث زمانه نگار رسوب مستحکم که بیزار انگدن
 احتراز از انگ مکر و در حکایت با لطیفه و نگفته بر جماعت بر دفعه
 سوسین اول بر زمان آق کلا و اول نقل ایلید اگر اعاده لازم اول
 دید که نقل حکایت در باب اجالوات است ایلید اگر استخفی
 بر یا ایلید گشته و ایلید انرا کجوان **بسی** اعاده ایلید و انشا ایلید
 با فخر سینه استماع کلام طبعه **بسی** ما محضت عن حاضر و غایب
 موطن کلمات انعامات **بسی** و حکایت مشهور که کز بر بس
 آق بیلور بلخ حکایت که نقل ایلید و طاس اندر بعض
 ملو و کز حکایت و نگشته و نقل ایلید کشته و اول حکایت بلو و کز
 انکا بلور و در استخفی کشته بر استماع ایلید که انکا حکایت
 کلمه امام شعیب دن مروید که بعضی کشته بر حدیث روایت
 ایلید بن اول حدیثی اول کشته نگ با بی نامی ایلید اول کلمه

انوار کلام
 در بیان
 کرامت
 انوار کلام
 در بیان
 کرامت

حفظ در وقت ایستادن اما بگویم هر چه در این استقامت تلقین
 ایستادن از آن استقامت استقامت در آن استقامت استقامت
 حدیث استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 بر ششم سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 و بر سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 اول زمانه حسن اول زمانه حسن اول زمانه حسن اول زمانه حسن
 عجایب عجایب عجایب عجایب عجایب عجایب عجایب عجایب
 اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله اوله
 و بر کسب جواب بر ششم سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 اوله سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 اسرار الیه که عجیب استقامت تلقین و از در این انجیل استقامت
 تعریف استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 لغت بلک استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 و غیره که سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 قطع حکم استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 بلکنین سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 ایوه سخن استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 و کتب و کتب استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 موصل استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 کتب استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

موسیقی

موسیقی نقل اوله سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 انون احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا
 معین طب ان احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا احقا
 و همه کتب و کتب استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 و اغضض من صوتک در وقت صوت حقیقی استقامت استقامت
 حضور زنده غایت سکون و منی در حدیث شریفه و اوله اوله
 اعرابون بر قیام حضرت استقامت استقامت استقامت استقامت
 حقا و غایت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 سفا ذلک استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 صوت الیه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 علم و م و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 بولیه که بیاض اوله سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 صوت النبی و الاستقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 الاستقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 کبار استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 محتاج استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت
 تمام استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت

استقامت علیها و بخش و ششم و نهم و غلبه و لطیف و باره دن کیه
 موجب سقوط صورت و جانب مقدم و در آن احترام از ابو دهم
 حاله مقتضای حال و مناسب مقام نظام ایلد و تقاضای نامزد الله
 باشد و کوز زین تا شکل است تا ایلد کلمات ترتیب مقتضای
 مقام اوله در اوست اوله کوز بر آن کشته بهور رسالت به ششم
 قومشوی غلبه بنگر که در مدرسه غلبه سینه در سر ایلد در زمان
 منتظر اوله درسی تمام بودین دید که مدت در سر تمام اوله اوله
 مدرسه انشای در سر اوله اوله و سایر اعراض است که
 ایلد در ایام انتظار در آن محنت و ملال غلبه بنگر مدرسه است
 خواص کل سینه پنج متاع کونج کوز برین سنگ بر که اکثرین
 دید که ای بره در زین باقی صلح بر کوز قاشم اوله سینه سنگه
 بنده مصحح فوت اوله کوز و کما ج و مراد اوله ایلد که چه
 حق کندی انکه در ای اوله کوز خصوصاً که کوز در اوله ایلد
 مباحه و مناظره است که در افضای رعایت ایلد حق کنگ جانده
 اوله ایلد در سر مقدمه ایلد ایلد احقر ایلد و بر کندی دن
 بهر فایده استماع ایلد عار ایلد سوسه بو فایده و فلان آن استماع
 ایلد در یکدن تجر و تمام عزت اوله کینه منظره و مباحه ایلد
 خصوصاً بوزمانه که کما ج و عناد طبعیه سوسه ایلد و ایلد
 صواب معدوم و نایاب اوله کوز و در حق کندی و منتظر
 مستعد کندی نه کندی صاحب اوله نظر مقدمه سوسه بولکم الناس
 علی قدر عقولهم مقتضای او زرر کامل اوله و هیچ کندی

نصف

اوضاع

اوضاع و در آن وقت و آنرا از اوضاع است که در آن وقت
 است که از اوله اوله و ماک و سوسه ایلد کوز از ایلد سوسه
 و مبارک کنگه کنگه سوسه سوسه و این کنگه کنگه کنگه کنگه
 که نظاره و نظاره ایلد از احترام ایلد و مهور در کدی ایلد کنگه
 پادشاهی ایلد کوز و مهور جان کنگه و سوسه ایلد استماع ایلد
 جائزه / و مهور در ایلد کوز و ایلد کنگه کنگه کنگه کنگه
 ترتیب ایلد و مطلع قصیده سوسه سوسه سوسه سوسه سوسه
 غرض ایلد و مهور کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 اصله کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 میدان سوسه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 اسحق موی کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 پادشاهی سوسه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 مقری خدمت ایلد و بر سینه دن سوال ایلد کنگه کنگه کنگه
 اوله بوق دید که کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 و کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 و سوسه سوسه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 خطاب ایلد اما تا قی قلم و خصوصاً او زرر سوسه کنگه
 مذلت و نفاق ایلد ایلد و غیبت و بیعت و کذب و بهتان
 و از مردم اوله کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
 ایلد و بو مقول کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه

در این
 ساریه

سویکاران و اهل کدو استخوان را بر جبهه و کلاه و حلقه احتیاط
و استوار و آینه و کلاه را راسته تراشد الفاظ علمی افکر کی برو
باقی بنی و کلاه سلوک اولو سیم و پونگ امشالی سوزگر کتور سکون
احتساب ابرو و الی حفظ بنوی سلطانیه یاد بختک ابتر و دنگو
سلطانیه و پونگ امشالی دبی جو ق ابرو آتیه و الی بو بوزینه
قرشود خالک و شتر احتصار ابرو دور دراز از اعدایان
که عادت و شجادین و حضور هفت کمان در احتراز ابرو **ما**

طینت

ادب و کز و سکون بر یک زمانه مانی سرعت آتیه که طقت
و ظفر و عاقی بطول و تانیق خنیا لایم کرد و کله سل و کسر در ملک
میانه الیم نیک حضرت لقمان او غله و دست و کفر آن غلیظ و حکایت
سپهر کشتار و مقصد و شیک مقصد و اقتصاد اعتدال رعایت
انگه در و حرکات و چشمه زن که صلح قدر احتراز الیم عادت
مؤمنین و کشتن کمان نین وار دانی کوه کوه لایم اینه التفات
عایل الیم سپهر بنی علی غلیظ و اسرار و وارد او کشتار که
اصحاب گرام در آن اوقات و عفت کارزار و کوه کوه الیم الی
میردای و عایل و چشمه امردی جناب برسان بنی نظر اولی
ایر کی جو در لیم پوشیده در بنی بر شیدر کجی حلقه علائک
مشو صدور آرا بقصد و عین حرب کفار در زبیر جلادت و
شجاعت و وی ناک کسند و لذت انظلم کفار که قلعه صفت
الیم اسلامه قوت میرزا تو کیون اولی مقدمه خص در
و کیر کن ایگیو بر و نوب ابره بنی آتیه که چران و فکر غالب
علاستور

علاستور

علاستور و جویان که آید بر یقین و کوه و بر یقین
خیر کله در دست از دور بر وعده و ناسر کوه در اما بصفت
صلحا که نظار و اولی دان احتراز از خون بر یقین در و شش سالک
امیر ایدر اولی شنگل خدیو بریم کشف بند بر سر نیز از این کله کلام

المرز

مخله

سوزد اطن
خفتوت در این کله
سوزد اطن
افزایدیم

کله معید سپوش در دم نظر در دم **بهر** و کوب دوایب
ایر بختک دنی اعتدال رعایت آید بر ضعف و جیان حکمت
در کبر و نر و نور و نور اولی پس بلنی کجه و طوغر و جاد تور
و لیکن رکاب این کوب و کوه کوه کوه یوقری قاهر و ع
او تور کین ایام بن او چشمه و بر ک آوزر من قوه و سلوک
واستاد و کابیر و یازار با کله احتراق از اعدایان کسند
بجکسندون غیر روی و نیز جو کوب او تور می بودنی عاقبت
ایر کوه در و الاوصاف جمله سلوک کند و ناسر کوه در ریاضت ایر
خلو و ملا و نیز اوزر نر و نر عریض او عریض رقیه سلسله و نقش
نویس در بر غیر نیز کوه و مسکن یا ششده نراده ابرو و حکایت
کیر دکر و کله و جویان او تور و الی و مع هزار مراد سستند

طینت

ایر کوه در من جی کوب بر ایا خون بر ایا خیز جنگ الیم در و سولانا
مخدر و روی کسلسله و نقش بند بر ک نیز از نور و سولان
کله شتر کوه در شش کوه نور **حکایت** الیم کسنادن احوالده
کیه جامع هر و مقهور او قهر مشوم ناکاه غم توج او تور می شش
تلمیح بو الهام کله و کوه سلطان حضور رتو بو کله او تور
جو در رکن نایب نمان طرا کمال قاصوب در دم از درین بر و جیمه

نقل

او توفیق میبخشد که هر کس از غیران بخواهد که از او فراموشی در آید این را اول
 و قدون بر و توفیق جیل و از دیگر که در این روز نیز او است و قدون غریب از توفیق
 واقع او میگذرد و با نشین السید و نیزین طبعیه که علامت
 حزن و کسل در او بود و بقیه که در وقت حرکات که در حال
 بود که بی او و توفیق بی او بود و توفیق که در سایر اعضا
 سینه او و نیزین که در آن سینه در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 صورتی و جنسیه که در آن سینه در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 و اسنک عاقبت غلیظ بود و در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 ملک صومین مشو ملایحاً و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 اشید و دیگر دستمال را السید و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 موجب تفتیر و صورت تفتیر طب اولی و توفیق در آن توفیق
 ایوبیه اجتناب ایوبیه و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 سینه و مریه سینه در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 ایوبیه و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 کوز توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 مجلسه و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 عجب مقرر در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 سابقاً که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 مرتبه آن است و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 او توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 مرا جبت ایوبیه اما انتظار داشت علیها را توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق

عصب
 تکیه بر این که از آن روز که
 که با سینه او مراد است

تفتیر

تفتیر بود و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 یا که وسع در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 تنها و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 دقتی هم امکان ششتر از این و تمام حجام یکپاره قوت میفرود تنها نوره
 استحقاقی نام بر آن اولی و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 ایوبیه مراد که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 بود که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 ایوبیه چشمها که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 او در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 اسنک او در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 بود که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 واقع و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 ایوبیه که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 اهل مجلسین جمله خواب و در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 بسیار او توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 حلاوه در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 دقتی که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 حضرت ابوحنیفه در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 کوفه و تفتیر در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 اداب هر یک که در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق
 او را یک اضرا در آن توفیق که در آن توفیق و در آن توفیق که در آن توفیق و در وقت حرکات که در آن توفیق

وضع
 در

تعلل

تغییر

عايد و مستحق اولاد نمايند و سراجي نكند و در اوج اولاد تشخيص
 ملاحظه سازي و در بزرگو اولاد رعایت و كرامت سازي نكند و در عقل انقباض
 بهر با حق علي سبيل الله بهر اذم المير ان شا رادست نمايش قدردان و غلظت
 حميد به خاتمه جانز اولاد **بستان ادواب اهل و شرب** اقبال ان با غلظت
 و بور با حق و ظاهر ابرو بس نكند سرفه ظهور صاحب طعام استند است
 جماعت با طعام ميسر بسج است اقبال ابرو ديوب جان با طيب و طيب است
 ابرو و بزرگ صاحب طعام اذن و بر آب كند و در اول شروع ابرو و كند
 مكر و شروع ابرو و طعام بكنن الكرمين و نكند بنامون انليمه و انكي و غلظت
 با شش المير اوج بهفتند تا بر شسته بولشور ميه و طعام حرس و نكند
 كوست ميه و بعض عالمه و جبرج زاننده مياشت اخوان نكند منع
 ابرو و در ابرو ابرو حرس در ان سر و در ان نكند و در ابرو ابرو ابرو
 و ان سر بن مياشت دعوت اوله جار بهشدن طعام استوب تناول
 ابرو و كند در اجرة استاني مؤمن قنار اشيك طعام ميه و اجدر را كند
 در بر ني نما و در اولين كوجك ابرو و تيز بوييه و جوقه دقي
 طوبيه اعتدال كوز و در انقاي اكله بهر مقلوب جوقه طيبه اما آخري
 جانز در ملكه مستور و نكند غلظت صوت جوقه ميا اعتدال و اظطال و اظان
 اصابع و با نيل با ك ابرو بهر مست رعایت ابرو و بهر نيت جانز
 اعليه كوجك ميه و اداب حمره طباقت و نكند اوز در و طعامك
 انرا نكند نظر و انك حرس استنظام اقله و ايسن اورن طيبه اركه ملك
 طيبه سرفه از ايسه حرس و اولو كوست ميه بلكه كند و جوقه جل
 ايش را ابرو و بهر كاسه سلكه كوست ميه بلكه كند و در حق چندان تقويه
 د بهما

ما صاحب اكله

در حق اكله

با

طيبه

داو كند بيشك خباب رت است با حق دقي بويوشد در طومما شيك
 الاكله كسويه اولاد ان غير موشون دقي الميه جانز در قاتل و اوق بوي
 ديوشد كه بولم شمشور در حق بعض ناس و نكند با حق بويوشد
 اش نكند در ابرو اكله رفاهيه ادب اولي در وسط فطوره اكله جانز اوله
 اما غير كند اكله كسويه و بولم اكله و اب ابرو با حق در اول غلظت
 جوقه دقي ميه استخوان كوجك ابرو كندان اوسته قويم ملكه سرفه
 استنقيه اوسته ده قويمه و طعامه اوله كين ميه اوله غلظت در بويوشد
 حقره كوجك نكند اوله و غلظت نكند به غلظت و اكله ميا شوليه
 ابرو كه بر نكند نكند با حق كوجك ميه تناول طعام اكله است
 شغرت كليه و جوقه دقي اوله انن كوجك داشته ميه بويوشد
 نكند ابرو و تناول ابرو كوجك اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 فراغت كوسته ابرو بهر نيت تمام كليه مكر نكند و خانه سندن
 با غلظت نكند سرفه ابرو اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 فراغت الميه اما طعامه دقي نكند فراغت اكله اكله اكله اكله اكله
 و از در و در مقلوب اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 اوله و ميه اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 و كند بويوشد اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 و ز كوست ميه و اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 تقويه الميه بهر استنظام اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 و اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله
 و دما نكند اوله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله اكله

در حق اكله

طعامه

در حق اكله

ارا سنده چيگره خسته د با سندن برون اوله سنده ترو سترين ستر
 و بيديه قو خرمه اول بود قو خرمه اوله سنده ترو سترين ستر
 صواب اوله لکن ايچينا سنده اليا الموب به غوره کي اوله و با نين بال اوله وال
 بومنده قهر لک سبت القه صاحب خانه اوله سنده ترو سترين ستر
 طشت کتورس لر آختره تکليف اتقنه و عقال ديه کي کي تکليف علم کي ستر
 لر سبت خالون و تازه نيک دن انتره اوله و بعد اعطام صدران و پير اوله
 استرايه لر و طهيزه استرايه طعام و کي نو طهيزه اختتام د قو سنده و موصي صوفيه
 اوله ستنق اجرا انگده سترين سترين **ميان اوله آب رعایت پير اوله**
 چيون عقال و نقله ستنق سترين سترين عليه انتره و اجبره و انقله سترين
 اليا و حال ستنق سترين سترين لر کي سترين سترين سترين سترين سترين
 و اعطام لر انتره سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 سترين پير و ماله لر **نيزه انقله سترين سترين** وجود لر کي سترين سترين
 انا سترين وجود لر کي سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 پير اوله لر و در اوله سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 تا قو حيتنه تربيت ايروب موده قادر دگر اگن انتره و سترين سترين
 و موده قاهر لکن سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 سترين اولان سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 حسن تعليم و تهذيب ايروب و انقاع مشقت و تقبله اسباب دنيا سترين
 ايروب بي سترين و طلب انتره و حضور و در نظر و عده و نوايب سترين
 نهار بلکه سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 سبب وجود انقله پيره سترين انا سترين و سترين و سترين سترين

مشق

مشق کرده ما در کج حق پيردن اوله سترين سترين سترين سترين
 جناب رسالت تا حده کي سترين و احسان ايروب سترين سترين
 امکن عيني انگره يوردي لر سترين سترين سترين سترين سترين
 سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 ديه کي سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 غلاب اوله و سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 و ماله و فده انگره سترين سترين سترين سترين سترين
 انگره استطاعت بوقدر فرزند پير و ماله و فده انگره احسان ايروب
 احسان و سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 جناب رسالت سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 ايروب و سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 انقله اوله سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 انگره خدمت ايروب سترين سترين سترين سترين سترين
 خدمت ايروب سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 عاتق سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين
 لر جناب رسالت سترين سترين سترين سترين سترين
 ايروب او احد سترين سترين سترين سترين سترين
 و حاريت اوله سترين سترين سترين سترين سترين
 لکن سترين سترين سترين سترين سترين سترين سترين

انا
 2

مستحق القدر المبرور والواجب ان لا يرد عليه احد من خلق الله تعالى ولو كان
 يولك هو ايراد يمكن اولا به جبره وير وما ذكره وجهي ارجح الاول
 ولكن منقذ طبيعي وسلي من حيث جبره لا في اوله بل في حيثه لا في
 السنته مشرقة به بتوصيته حقه او تقديره بل انه اوله في خلافه تبارك
 له كما مقتضى الالهيته وسنة كما في حيثه ولا بد له من اذنه بتوصيته
 وسبب ارجح الثاني اوله في حيثه مقتضى تقديره كما في زيادة او ابدان
 ليس في زوثيره وسبب سببه اوله في حيثه سنة لا في زوثيره كما في سببه
 طابع وعقود كمرزق فانيق وخاشع اوله في حيثه طابعه في حيثه
 تابعه وانك ان لم يكن ام حقه بل منته كما في حيثه طابعه في حيثه
 ان لا يشكره كما في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 اول مرتبه وانما وزاد كمرزق في عدمه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 شكر وسبب سببه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 معتبره وطابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 دبر كمرزق الا في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 وفتنة وانواع حقيقه وطابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 على قدر حقه في اوج طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 وامر بربه انما في اوج طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 والاقامت المثل كمرزق وانما حقه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 به بتقديره في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 عنق او زوثيره او كمرزق وانما طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه
 موافقت والدين واجبره فكيف كما في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه

ط
 الحق العبد
 العبد في حق

الحق في حق العبد
 اوله في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 انما كمرزق في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 تقديره في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 اذ عيه انما كمرزق في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 فالله في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 وحده في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 جبرته في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 او تو قد رزق في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
س ما ان وحقته بدينه جبرته في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 كلامه وحقته بدينه جبرته في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 كمنه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 وسبب ارجح الثاني اوله في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 اليه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 رسالتنا في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 بعين كمرزق في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 وما ذكره في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 حق والموافقة في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 او كمرزق في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه
 عالم اسفل في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه في حيثه طابعه

مغل
 حق استنساخ

حاصل علی به چشم سبب اشهر سوال اگر در هر یک از این دو
روح شریک باشد یا علاوه بر آن نیز سبب و فساد سراسر عالم مخلوقه شود
عرضه با ضلالت و جهل اسیر محبت آنکس است اولی پس فرزند او را در آنچه
حق کردی او هر چه بماند مستحق رعایت و تکرم و تقطیع اولی بر ملک خلافت
مستحق اولی بر شکر بعضی شعر این قدره **فان سبب رحمت که بر ذریه اوست**
منته ندارد و رحمت فراوان بود عطایای رحمت چه جان که فراوان است
در محبت وجود تو انگیزه و مایه و محض شعورال عرب وقتی در نادان شکست
و غرور و بی وفاقتند از حکایت او بود و شعر که مانتقا منقدری با نظر
کانت ملاکان اخذ با حلاوت شعی اشهره لفقان ناله الهیات والایار
کنن لو الهودک تالف العفقه تا بیادنا علیا بکاره **جواب** اهل بر قات
متنوه محقق و فکرمی اگر چه بر روح آن بود غرض قابل علمای به طوفان
اتزدان او آن نفس بکارند جهان و مغز بر کلمه هفت آسمان ابروی
ظایر کشف مقدم چه در پیش فراوان که این را که جسته چون استادم
من ملک بودم و هنوز پس برین جای بود آدم آورد درین دیر فریاد فریاد
آنها توت نام حاصلی آن صاحب مدار سراسر در جسد و عقدا اولی و خلقت
تکفلت در میان محراب خلق بود یعنی در حضور اشقی او گز و بکار نامتی
که آسمان در زمین طاقت نمکند و عجز اولی آدم که سالکی راه فنا و اولی
این منزل الحقیقی منزل بودن آسمان باری است نشانست کشید
قرع و فکر بنام من بماند زلف و مشایخ روح اسانی دست سلطان
حقیقیه شریک صاحب کلاه اولی آستانه حضرت و چشم مستگو
بچه مدت تک خواب و حضور اشقی اولی پس آن احسن تقویت

باید

خواسته است

شیر

مغز

جان

تعلیق

تخسوف او آنقدر غما استغفار است غلبه که نسبت بر جزو اولی که
تا از تکمیل بر آفتاب و جلال علی کما کنان بهر علم غنچه استحقاق او شد
میداد عند ملک مقدر مستعد تا سبب مشرق و مسعود اولی استحقاق
بچه تراکی مراد بالعبارت کند حکایت او بر که شیخ علی مؤلفان او بر که
بج نغز بر روحی بوستان عالم ارواح و احدی تا با اهل انجیل است
ال او از مالک و سبب هفت سوزان اینده بمانند خیم و در که بعضی
طولیگه بیاد غرقه و پدید کریمه بوستایدان سخن سیر غم بر میگین
کورک از صفت سها که در زمان دور و نکلان محبت آبادیای
دو نه بای نظر رشته و در او بر پور بر سبب طایعان درگاه مکن متعال
دن نذار بر شند که خاموش اولی ای اعجاز و قدر صدی بی خبر
کالی بی ادملیا و نوافرنی و معالیه دستورون غلامان این عالم
مالا شیخوت اولی روح بیخنده بچ حقایق بر سر در بیان رضوان غنچه
بچیم بیک میل طایر و سراسر او کوشش و تیر و عالم تکلیف بود
بر شیره زین صنایع تک بر چه احوال برکه دست سینه سوخت و بر او
افضل اعلی او اولی در چون ارمانت و تکلیف که آسمان و زمین آن
چگونه حقیقت اولی است که حاصل لطیف و کیف او اشهره و جامع
روحانیت و جسدانیت او مغالیه و عجیب ترین قیام عین او اشهره و بار امانت
حاصل و مقتضای زمان الیه عالم اولی و فلک در عبودیت و ملکند گذر
مواز الی صلوة و ذکر که در صلوة دید ملک مشق نداشت عین باشن شد
ارزین عزیت و بر آدم زد معدی عزیت که از آن شعله جری علی افروز
هر وقت عزیت بدرخشید و جهان بر هم زده جودان فدا بر او بر که نشاء و عالم

نفس

عقل

باید

مغز

کون فساد و مروری و دست بحال سخی و ظهور نشانه و حسب و در حالت
 عوامی استغنی بی نزولی مطلق خود معارضه ماست بر حسب بد که بر سعادت
 و نایب و سایر تحصیل که اندر خود میسر نیست دست تحت پسر
 حقوق بهر دین و عقودت بر عین غنیمت و محض شستن و شستن بر عین
 فرض و فرض عین در دست تمامه الموقوفه یغیده الموقوفه **اولین ترتیب**
خبر و حقیقت اولاً معلوم است که حکم عمید و ناکه و خدمت و چنانچه است
 الودایع و کور و متوالق متناهی کننده در دست زبانه است که در الودایع
 مستند بر انظره تر و آبی نایب و در بعضی بیرون نکل و غلبه و آرد و ترتیب
 مستند با انکه کوزله ترتیب بر علی هذا الرئیس بسا که اعطاء و الاثرتی
 و الاثرتی شایب مناسب او بچین کویا انکه اعطاء و الاثرتی چون اعطاء و الاثرتی
 مقصود بر کوزله در انکه مرتب اولیایا جواب راحت انکه مستند بر و
 او کمین میان انکه و معالجه و کلمات انکه حکمت مختلفه و ندرت میان
 و قیام و مقود و بی و جواب که تحصیل حاجات حسیه و نظریه یکچون
 حرف اولیایا شایب است که بر حسب عقب و نظار و مقود و نظار طرز اولیایا
 کسب و نظار و کلمات و تحصیل حاجات و سعادت است که زبان تکلیف
 اکثرین آدمه کویه نظار نایب و مایه و کلمات مقود اولیایا از انکه اولیایا
 و معین است ان اولیایا حسیه شایب با قدرت انکه حرکت و کلمات
 تکلیف خادم مقود و مستند م و اسکیان اولیایا بر حسب حال و
 علاوه نظار حقیق و اولیایا نایب در که نایب حسیه مقود انکه اولیایا
 چاکر و نظار و حضور رکود خادم و شایب که تمام مقام در **سین** یونفقی
 جنگ که و آنکه شکر علی که و انکه اولیایا حسیه و نظار و اولیایا بر و کن

ملاحظه

و کلمات

ملاحظه عوامی و منق و حاصل الی حاصل اولیایا و کور مقود بر که نایب و کلمات
 حاصل اولیایا که در انکه و در اوقات استتار و تعیین اولیایا و نایب
 خدمت و بهر دست و معلوم است که بر حسب عین غنیمت و شستن بر عین
 است که در که در ملاحظه است که که کلمات است که که کلمات است که که کلمات
 و هر دو بر اسناد و مستند که که کلمات است که که کلمات است که که کلمات
 در حقیقت استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 الیایا در حقیقت استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 که مودن خلیفه در انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه
 غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق و معنی غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق
 حقیق استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 یونفقی غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق و معنی غلامه و کوزله اجابت
 طرز و نظار و کلمات و معنی غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق
 استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 مقود و نظار و کلمات و معنی غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق
 که مودن خلیفه مقود و نظار و کلمات و معنی غلامه و کوزله اجابت
 حاصل عظیمان و معنی غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق
 جمله در انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه
 دعوا استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 استتار و ترشید و نایب در حقیقت استتار و ترشید و نایب
 سلطانین در انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه بر انکه
 سلطنت غلامه و کوزله اجابت انکه حقیق و معنی غلامه و کوزله اجابت

سیاست

جمله قبا سندن ابو نصیب در بر گیر گشته بود و بی غیرت در حق تعلق احسان بود
 ستم خقیار مقلد بنی مکرخه آینه زرد در بزم منتظران بر سر آینه زرد خدای علی بن
 وزیر کی ناموند ادر آن روز شکاف و شقاق بر صاحب مامون و ولایت
 بخدمت آن احزاب ایستادگان با انگار باریان باز آن آینه زرد خدیو
 محمد استیج چون عبادت مامونت عهد رفت این روز عهد نام بود
 منتقم ده آینه تو مشرف تا مامون ایستاد نظر مویس قتل آن که در انکار
 مسترا او را کی صوره بپوشید مامون گوید باری تا مامون آینه غم او را
 قتل الحیدری وضع بنام غلام مزبور تا بود صبر و تحمل مقلد محاسب مقلد
 تا قبل از ظهر زین القوس سلسله تاج و ابامهردیت مرقع و ادراج تخت
 ملوک و صفوف خدام معوض و اهوراسین تا در باب خدام و اماتت مرصع
 احشام از لرزد و گن آن از جرم جوی حق عفو قتل القتی رتک خلیفه امهالک
 عاده خسته سی در آن سیاست نوزیست منصور بعضی علی ان
 نقل الحیدری که امرا و اکران بر سر سنگ نشانی خنده جان بر او و مرقع
 ترتیب الوان اهرم در کن بر صحن آرزوی تو بویس ای خدیو کی خدیو بر قدر
 دو کله کتک خلیفه کتک و کس کو خوش کی کتک سیب اول جا نشین نظر آفرین
 بکلید یکی آفرین بوجه شکار نظر که بود بر نام کتک کن کنده و کتک خوش
 کی الخدیو که آنک بر ضلعین کوشش اهرم تملک کتک کتک امهالک
 و ذناب او غلظت آن برین آینه زرد که بر مفران قوتش گن بر خشت گن
 کوشش که دانستگ بر سن بلندی کن بر کاف از آدم سفر او زین
 بویس چیست و چاک او فور دیو تملک کن بود یک انگار تا مرقع
 سیاست و بی توقع عفو بتلف مملوک و جند اسیر ان جوی

اربع

صاحب

مرقش

زامل

دو ذناب

صاحب او بر سر او ایستاد من انگار و علی از آدم خدای شکوه ادرخت کون و بر
 زبان و سرش روان او که گاه بن حجر کتکی واقع او بود عفت و خانی
 و ناصر را شایع الروام عباس ادرخت کون مویس جامع و کلید و خدیو شکای
 بی موجب بخل و صی و آینه اکر مرتبه و اب و حیوان چون عقوب
 کستان او کلبه و جزای آن چه عفو تملک علیه قتل ایرواست و ان
 تا دانستد البیضا خود خدیو بوجرمی که بعضی انوم بر آن ایلم
 دین بر کتک کنده بر خود مویس سندی مقدر کتک مرقع مرقع
 و آدم برش روزگار ایوان معترف لا لیکند و بر سر کتک کن کتک
 جواز عین عفو و از این ستم انگار او بود مرقع ان بر چه مرقع مرقع
 بیعت عین ذنبه الذی بود و نه بر کتک کن عفت خالی و اب العالمیه
 مبتلا و احشامی عطف عتوب بر کتک کن حرا بجم کتک اولون بند و بیعت
 بر او بود که کتک بر کتک مملکت انوم و ای ادر چه کتک کتک مرقع مرقع
 و شیخی مرقع کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک
 و حردن مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع
 مرقع مرقع و حردن مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع مرقع
 بعضی صاحب روایت ایلم حضرت خواجه پیران و سزا سزا حصار
 محمد مصطفی سن او آدم خانه سمن دعوت آفرین کتک کتک کتک
 قصور او بویس بر آن بر کتک کتک از آدم حضرت برین کتک
 او لوب انگار کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک
 دین کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک
 دیم مویس دیکه کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک کتک

ایلم و آفرین

آتش درین مرتبه که محض نور است و در این مرتبه که محض نور است
 احترام زانیم **و حدیث** شریفه واقع و از او آمده که هر کس در محله که
 قدف ایستاده باشد که اول قدف است و آن است از او که خبری نیامد
 کا حد قدف فرزند و ملازم و مال خود تقییر تقییر مزاج المرحوم بی
 بها نماید و حدیث شریفه وار او آمده که ملوک که بیرون احسان ایستند
 ستره بر سوزانند و در آن بر سوزانند که هر کس که در بعضی محاسب
 ظاهر بود هیچکس را بر یک عمل ایجاب نیستند بر سر اول بود و بیاس و نه
 طاعت بر سر اول پس در طاعت از سر در جوی اما ظهور علی شریعت
 ذاعصب اولی که بود حدیث شریف اولی را نموده که اولی که اولی که اولی که
 خضک لایحی طوع و احسان بی اما شد که اعصار در مقام بسیار قاضی
 قاضی و مختلف و متفاوت احتکاس وارد شد و گوید که بسیار که
 گوید یک واجب و دیگر و مکن گوید یک که اولی که اولی که اولی که اولی که
 ایستادند که در شسته اولی **و حدیث شریفی اعلام و جاریه**
 لعل حضرت اشیا و بحیرت امور در کعبه جاریه است از آنکه
 است بین لایه که بر خود نظایر انکشاف این نظاره و اولی که نیست ایلیه
 و عرب نظاره و اولی که نظاره و حقیق دیوشی این از خصوص جاریه
 سرتی الحق است بین شده شهوت و شغفه مبتلا ایستاده است که
 اعتماد ایلیه نیز که گشته بر طعم لذت ظهور اندک متولذت است اولی
 کسند بر جاده بر کورنور بلکه قانی النفس عند له الاصول این
 بر ایلیه دفع زین و انا محکم نظر ایوب عبید حقیقه است الخلق مقصد
 ایله و تا سلسله تیری یکی تیرین و رنگ و بر فرقیته اولی که محکم ایله

شوریه

کتاب

بهر درین نظایر و سوختن کفایت و سوختن کفایت و سوختن کفایت
 کورد که در وقت غنا است با بیخ غنا کفایت مسکن سوختن کفایت حلیه که
 حیضان غلام و هر شایع که از انوش فرایع سوخته نظر است البته
 او یکی زن ادین و عیونی اجلی کورنور و شرت عیون و تعلیم کفایت
 اولی که آید حدیث تفسیر است از آنکه کفایت با طاعت و بیخ و حقیق
 محقق ایوب جزایر بر سر یک سوختن کفایت از آنکه کفایت کفایت و بیخ
 غضب اولی که شایع بر سر اولی و کفایت کفایت کفایت و بیخ اقدام کفایت
 محتکر خصوصاً کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 این کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 و شول غلام و جاریه که جلی قدف کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 اولی که عرب و دیگر کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 و شرت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 از زمره زیر است کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 ات العیبه لایحی کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 در زیر است کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 در کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 اسیر لایحی کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 احتیاجی کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت
 و العیبه لایحی کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت کفایت

انکه

طشده

ابتدا که نگاه است و با هر وقت است و هر چه در وقت که نگاه است
 حرارت همچنان بعضی زمانند در وقت نادره از گوشه ای که در وقت
 در وقت است و این نیز از حق نفع ای درین صورت هر چه در وقت نگاه است
 حجابین و در این وقت و جابریه با سینه ای و معلول و حد است و نگاه
 شعور و اعراض و از هر چه که است و از این به هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 اولم آن وقت است و از هر چه که است و از این به هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 اولم و عقل سیر که حیاتی که از این به هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 اولم و ساده دل از خنده دانا بود و بار هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 تعیین آنست عقل و نظر اکثر و جابریه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 کار و کسب و حاصل و فانی و هفت و اما در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 تجارت و معاملاتی و سوال حفظ و اما در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 با قار و کت و در عیال و جابریه و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 و معتد ایله و در عیال و جابریه و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 او را که در وقت نگاه و در عیال و جابریه و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 موالف و علی بن ابی طالب **بت** بود باقی اگر چه با فتنه است
 بنوعی که نگاه کرد و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 بیگانه که از این به هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 در وقت نگاه که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 اولم و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 ارا در وقت اولم و جابریه اول وقت اولم که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه

جابریه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه

مشاهده

سزاوارش
 در وقت

مستند

نفعی که در وقت نگاه است و با هر وقت است و هر چه در وقت که نگاه است
 رفت و جابریه و در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 و هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 این وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 آنکه مژده و اختلاف است و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 آنکه مژده و اختلاف است و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 دولت اطراف نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 کوره مژده و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 در حال کسب و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 محمد و من و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 از این که نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 ربا و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 حدید و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 روز و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 از این که نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 خدمت نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 روز و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 صحیح مژده و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه
 نشاط و نگاه کرد که در وقت نگاه و از هر چه نگاه کرد که در وقت نگاه

اصول
 اولم

او کیه و خدمتکاران را با بیست و بیست و پنج خانگی و بیست و پنج
 احسانه طالب و رعایت اول کرده و بیست و پنج کشته که تو بر حسن
 قبولی امیر را تو سه دفعه و سه مرتبه که هر چه تو از این جوانان
 و مطایق کن. معصومین را در کنار جبار و کثرت استقامت افادون
 استنای نامکن و جزای قبا بحدن استغاثی تا شتر امیر و معلوم المسم
 همانا بیع و منی و طرد و اجار اولون که سایر خدمتکاران که در این
 سبب اولون که حاصل کینا و آخر سبب کائنات بر منی و کینا و بخت
 و خدمتکار بر حفظ روی و مادی و قاسمه بیکه در کینا و کینا و کینا
 وارد اولون که در کینا و در روبرو افاد امیر و در کینا و کینا
 شتر بر استخدا امیر که کینا و کینا و معتقد اولون خدمتکاران
 اکثر با اغلب از اولون و اخلاق سبب بیکه خلق نفس سبب اولون
 و کینا و کینا در کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 بیکه و باطنی در کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 اسباب که تربیت و رعایت انگار کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 امیر و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 استخوان و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
بیان اختلاف احسان و انحراف و طواریف ناس هر کس که
 خدا بی غیر طوس طوسین انکار اختلاف قابل و طواریف ناس
 استخدا مده معلوم اولون انکار اولون و کینا و کینا و کینا
 موضوع اولون کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 احسان ناس را بیکه معلوم اولون نوالی که تم ایله که **مقدّم**

و در کینا و کینا و کینا
 و کینا و کینا و کینا
 اولون

تین

در کینا

کینا

نانه کینا

کینا

اولون

اولون معلوم اولون که طواریف ناس سبب انواع و اقسام در اولون
 بعضی اختلاف اولون که معلوم اولون که معلوم اولون که معلوم
 امیر که کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 انواع و اقسام کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 که اناس مسان کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 حسن الشکل کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 و اختلاف کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 جتر عالی کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
سبب ثانی اولون که کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 اولون بلون که کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 طبعیت کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 عقل کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 شکر و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 اختلاف کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 بر غلط کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 عهد و امان کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا
 جفای طبع و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا و کینا

که بنده امیر و بر حسب جنگ قتل یافته اند و در سفر و داخل
اکرم و طبعی است که ارق و وفای آن را در شوق و اشتیاق
و جاه که از هیچ در و بعضی ملک و بیشتر از هر که وجودی
و حکمت و زایش روم و فارس و شجاعیت و هجرتی ترک و سزای
شعاعی که در این روزها طلب انبیا و عربی که باقی در قطع
حقیقتی که آنرا از سر بر سر نه و عطف که بخوبی ملاد شام و
عراق و لاتینیه طلب سلطان رعایای او ب و جعفر افکن
اختیار از آنرا و خود را چه قدر و کجا ستره تا تکریم جایتز و خلد در
آن روزان قول جاریه او مگر قصیده و فرستاده عربی که بیست
بهر و چهل و نصف آید که در حضرت امیر و انانام عربی که کنگ تا انانام
ظاہر او در آن و ذکر آن اصولا لانه مایه و انجم و اولیة و حقیت
و الشیخ الطاهر الکریمی که است قدرت و بزرگی وجود و الطعن
بالتعقیف الاولود و وضع الخلع و العداوة و التمسد و الاطرب و
القت و رعایة افکار و حجة العقیق موجوده اجم و حرم الشیخ
و منهیم لیسون که آنرا وجود و ما معادل **عاطفیه** و **عجیب**
الرجب و شمس و ما علی العرب اولاد الاطلاق او تنور و کنگ حرف عامه
فارس اصحاب در اکثر ایران و اولاتینیه ایران چین و ایران
زین فرات را غلبه میجویند اما غنک که آب آلوده در این راه است
اولاد و لاتینیه و مشهور و لاتینیه آن آذربایجان و عراق و خراسان
و کرمان و خراسان در پنج خلق الی این من حرمت نیز در آن
بهنظری فرس که مایل و کوه سوزن صاف و صیقل لطیف و بهتر می
دستور کرده

کتاب
کتاب
والتیارة
بالتیارة

کتاب
کتاب
کتاب

علوم

آسان

ارتقا

آسان

علوم و تفکر و در این علم و در این علم و در این علم
حرفی شریف اگر کسی شریف می گوید که بر روی لوکان ایمان مستحق
با شریفان نام رجال من انما در فارس خصوصاً اهل خراسان که
اندر هندو کی لایه زبان او فوق مثل خراسان او مگر در هیچ
معارف و جمله عالمه تفوق است که در این علم و در این علم
رسایند و ذکر این که علم هر یک مکان و زمان چه است که حال
علم و ارتقا می و از این مکان چه است خراسان و زمان چه است
چیزی که یکی میز حد و دوز که نهایت بود که در تحقیق شراب از حق
کتابه ابو فارس است که صفت که در عین و خفا که طبعی است که
کرم و غنای که در علم از آنرا که است که در این علم که
واحد از این که در این است و عقل و علم و عقل که در این علم
خبر و عقل و اساک که در این است که در این علم که در این علم
فرست صاحب اهل فارس حقیقت بود که در این علم که در این علم
اهم مکارم میفرمید که در این علم که در این علم که در این علم
والکلیات و عقده است که در این علم که در این علم که در این علم
و منهیم را که در این علم که در این علم که در این علم که در این علم
انابت و حسن و کمال که در این علم که در این علم که در این علم
علوم از این علم که در این علم که در این علم که در این علم که در این علم
مردم و عقل و کمال که در این علم که در این علم که در این علم
اساک و عقل و کمال که در این علم که در این علم که در این علم
لی من غیر الاصل و در این علم که در این علم که در این علم
در این علم که در این علم که در این علم که در این علم که در این علم

لهم قلات
ذرة

و کلام شریف که

شرفیه

عن کتب قرآن من صاحب کتابها مقلدته فی الحشا سفی علیان
 ای طالب و مقید و فراتست صاحب الیاء و جفته بولید
 و عشکه و از روم فهم ادب و فرقت و وصل و نوح و اللفظ
 و فریح المعول و الارب و فریح الازار و العوایب و فریح فراس
 السجاعة و العیاد الحاکم و الفاعیة و فریح الخلق و ذال انفس
 و فریح الهم و صوری الحکس الفکر و یصلی العظام منیر الشرف تمام
طایفه و شرح سلیمان و جودت و فریح و حسن شطرنج
 اما خرو و قوت قلب و ناقص شناسنامه مذکور در تحقیق
 شاد الریح کسانو ایدر ترک اهل فارس استقامت از جد و آقا
 قوت اجسام و هر بد شدة انگاره غالب در بدنی بیامن و
 نزدیکی جامع و چهره و کویوس و لغه با نایب چشمانی شکل ملیح و
 قانتلانی مانند در خویلی خود مقلد آیت زشتی زشتی که
 غایت در خفا کفری غدر و بی وفایق و قنات و قنات و قنات
 ظاهر در آت ای عکس کبر که غلبه او شد و حکمت در
 دن عاجز از اظهار و شایع در قام در اما جنگ و حریده
 صاحب در خفا شونوز و قنات و طاقف اخلاق اولی اما هر
 کز اولاد و معدن شکل در ترک طایفه سنگ قید زای یعنی
 طایفه سیسمان معدن سیدر طایفه اولی اولاد طایفه ایدر
 فقر ایدر بی اثر که خصوصاً متعلی جود در کویوس و زو زو
 و کوزر ای تنگ اولاد شکر جناب رسان بنیاهی و مسکن
 و احز زمانه جود و ایوب ایدر اسلامه قلبه و قنات ایدر جبران

و کتب قرآن

بیان سخن شفا سلم سیر و مشور که اذافان آخر الزمان جا
 شو و شعور از عین الوجود معارف الیقین و یقین الانوف
 کفان و جود صوم الحکان الخلقه یقین و شعور از ترک شعور
 بر خاتون ایدر ای بعضی تنبیه را حضرت ابراهیم جگر سیرسی
 ایدر ترک آنکس سنی در آخر زمان اولین و شعور ادا و غلظت
 ظلمت سوز که در کویوس کوزر که کویوس و سوز که کویوس
 کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس
 سنی ایدر او الاطاعیه و عظمی لری جلیگر خان ایدر سبع عشر
 و ستمایه در متحد خور زرشان ایدر زرشان خور و ایدر یوب ماوراء النهر
 و خراسان و لا تیلین قتل عام و تحریب تمام ایدر اوه کویوس اولی
 ایلی و لایه بیست انعام دن نشان و تمام قتل کویوس ایدر قوف
 در سوز که کویوس ایدر عادت او زره و قواله و تناسل واقع اولی
 صیغ فرز و انت ششم خراسان و ماوراء النهر اول عادت و طاقفه
 که جنگل خرو جود اولی کویوس ایدر زرشان کویوس کویوس
 الاشرار در طوفان طوح در سوز که کویوس اولان و قنات و یقین
 جنگل و قنات ستمایه قتل و تحریب اصلا واقع اولی و کویوس
 بعد از آن طایفه جلا کویوس و ستمایه در بعد از ستمایه
 الورد متع خلیفه بنیست اولاد و امکان دولتین قتل و ستمایه
 بر قتل و کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس
 و احراق کتب و مصاحف ایدر بعد و اولان مقبول
 او اولی کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس کویوس

فلس

و کتب قرآن
 کسبت اولاد و حکایت
 کلامی که انصاف و کلامی که بیان

در کتابت او اشکال از حدیث معتبره است که در آنجا ذکر شده است
 سئل امیر ربیع بن فضالہ اذا عرفت حاجتہ فقلبت ولا سال
 الشکر فی حاجتہ فما عینہ من عین حنیقہ و خفاضہ حافظہ فی
 اشارتہ ابو ربیع کہد کہ شک جیشی ان ترک لشکر یا بزم
 کہ جمله برین در این سخن یک بنا آورد و معنا حدیث معتبره از انس
 ترک حقیقت بودید عینکم و الشکر فبهم سؤة و غلبت و حنیقہ
 ما اندک به پاره جمہ لا تعرفون العفو والوقار والیرون الجور
 والسفارة و فوج العیوش بوم کرب و فوج کل ملیس عرب
 لہم مقدود و اوجصور و الوحنات الخ و الشفور و فوج نجابتہ
 الاولاد لکن عشر فامد حکمہ الشداد **تالیفہ و کرد**
 کرد بر طایفه در معلوم شجاعت و اثر و شکر و موسوم اما صفت
 و قطع طریق الشریعہ لازم و رفق و سبوح الرقیع ما جیب ایدر
 کرد در حقیقت و قوت بیجا عفت و شدت فقر و خشنویش
 بر قلت و فاقه غرور و حیف و اگر در کل غلامی اغانی بقم و امتیاز
 عزیز کوی مایه او کم و معنا حدیث معتبره از انس کرد حقیقت
 ایدر کرد و الشکر کل الشکر فی الکراد کہ بعد تم من منج الشداد
 و فوج الحوب و القتال جلا دة العظمن بالعوالم لکن جمیل
 الحکما و العناصہ لست کہ کل و الا الشماحة حقیر ایدر بن
 بو طایفه اگر کسی بوزمانه رقیع او کم بود دیار و اعصاره بنده
 و خشنویش از ان اولاد طوائف مستک و ماجر و ارناود و
 روس و فرنگ و کرج و جرجان و کوه قریب مکرمل و آبزا

بعدم

ح

و بنو کربلیا بی مشهور و خلق او را سست و حکم و قمار و رایت
 و عقل صحیح و قمار و اما تلمه موسوی و غلام و جارس بی حدیث معتبره
 و حدیث معتبره و در شرح نظر تقدیم سالنا جنس ذاکر الخ و غیره
 قاعرض و وجهه عشاء و ما خلاصه سنا **ماج** ما قائل و لبیب و
 جمیع من بعد قابل و ارب الامیر را اما حدیث و او را غارت
 کامل و قتل و جرح و اناقت اشک ما کل لدر انکرم کما جلدی
 استخوانه و احتیاط علم عامل او کس که اگر کس یک سالگی
 حسن و الوالی بیان در شرح نظر اشک غلام ایدر جنسنا قلب
 او با حرمش انجنس عمدت قال معاننا **ماج و ارناود**
 حسن شکر و سلالت عقله و قابلیت حشایع و اذراک در قاطب
 مستفاد در و لکن کرم و غناد و طغیان و معاندان ظالمی و کلدر
 و کس و زرع ایدر کرد حاصل جنس کرب عرب اول خیل بن اویس
 عتای کربلوک مشدود انوری و شکر اویس مشعل ایدر بن
 رایت نور اسلام مقارن ولایت مشد و لامع اویس سلمان
 اولوب مدینه به حضرت عمر ملاقات ایچون روانه اولوب
 مدینه و سنوره به تمام سینه از ظلال و کس و رایت ایدر کرد
 مدینه و به کرب و شکر قتل اویس جنس حضرت عمر حجت
 عازم ایدر بن حقیق بیت حرامی طوائف ایدر کرد
 انارک اویس بن حذافه از اری جو زلدی و نوب اولی شخص
 بر طایفه اویس بو زنی شکست اولوب حضرت عمر شکایت
 ایدر حجت جنس بی حقیق یا حقیق کن ارضا الی با قاصه

الوج العر اربنا

برنگ

راجع الی دیو...
 سینه اولور بیوردی که حکایت است...
 ایوردیم که اسلام...
 اسلام زیاد...
 جبلة اییدی...
 ایلم ایلمدی...
 بر فرد...
 قیصر قایت...
 ایلمدی...
 شغرت...
 حالاً...
 هر روب...
 مجاورت...
طایفه وروس...
 ولطافت...
 اما...
 حیثاً...
 ایوردیم...
 اکثری...
 خان...
طایفه ورمق...

در این کتاب...
 در این کتاب...

در این کتاب...

خدمت

در این کتاب...

خدمت...
 سید...
 بوزورد...
کلیه...
 واقعا...
طایفه ورجس...
 اما...
 کنون...
 برتوف...
 سعوت...
 عجب...
 اور...
 انرا...
 ستاره...
 بنفست...
 سلطان...
 زین...
 سلیمان...
 کسبون...
 وگستا...

شغرت

محل
 در این کتاب...
 در این کتاب...

شاه جهان چنانچه مشرف شدن اول روز ماه رمضان در آن وقت که
چرا که راستی در آن شب زه الکلی بر آن در آن روز افتادند ظاهر صفت نام
الحالت و انعام مشرف شدن در کس در آن وقت که است انگ ایلیان بقیه
چرا که متعاند عقل و غلبه جمیل و افرات غنوت و جمیل و بیسی المیر جم
غور کی به افتاد است اقیوس اطال کاید و بسن عثمانی در آن قور در کس
معه در آن تور بیسره حقه واره اما انگ محضون کلام دیر برین بالا حرم
غور کی در آن حواره در آن حال صب جا بنی غلبه سر بی با بقوه انشرف و مشرف
در ستانیه رحمتی کس از آن حوق بخار به ابو و بی چرا که مشرف اولی سلطان
غور کی به نایب شاه مسیالی که استیج و اعطی امیر ایلی مقبول ادوب بقیه
السیف ایوبی میوان کازار در آن قرار ایوب مشکور و مشکور مع
طومان بالی نام چرا که امیر ایلیون سلطان المیدیه استندم که حضرت خدا
شاه در آن تکرار نیز در قهر سال آنش کرم و موطنه کس ایوب با کلمه
دفع در استعمال انگه واجب دکل این احوالت ما غیر در آن توبه و
انابت و خطیه و سلیمان حقه در جامه افکده اجابت ایبر کس جان و
مانگزه امین و سلیمان کرد سالین اولور و الا کس نظر رهبر ایبر شدم
و ننگه خاطر اولی چون قدره عقل و کثره و کثره قدره صلاح و خطیه بی
ایروا و اسنگ و الاستیقا را بتموین اوزره دفع مایت عناد و ترک سلوک
طریق اعتیاد ایبر کس ایچون لایبر بنفشه استنش و عشرین دست خایه زای
اعتقد استنش مردان نعمت بیورب غنوه و معور در بیجه دفع بخار به
واقع اولور انما صفور ایبر شاهین ورواه ایبر شرفین بر ایبر جمیل
آخر الام جملی وسته و بوار و موزه در ایلیان سلطان ادوب دولت ترکی

ایبر

ماحول

ماحول و کمان ایلیک شایان کور اولور و کور ایلیک معرزه استیج
بکر کی و آنرا و بی چرا که سر ایلیک استند و اختلاط استند
تسجدن برین هند کس در هند بر اولیت در جنب مرفق ناصر سنده
و خلق اکثر ایلیک اولور اما معنده چون حال در ایلیک مرفقه و جلوی
معنه غنوه استند امیر هندون ما کلمه کلمه بنشیند زوسینه و سن
چون بت و تخته بنشیند سوق الرشیق و صاحب ایبر ایلی کور کی
موزون و رنگین اسم و طب نکت و حسن نموت بون و عقل و سداد
دن و حکمت و نعت و وفار و عود و سوتون سهند ایلیک اما قتل دن
سبالات اقیوس چرا بی عظیم بی اقدام ایلیک ایلیک لری ایو کلمه و
کلمه کلمه غایت کلمه ایلیک و امراض کور ایلیک جوق عارضه اولور معیوه
از است صاحب معنونه حقه کور ایلیک دیکر و ایلیک فم حقه و ضعیف
و قوت و باطل و حق ایلیک شور ایلیک قنود و بیما عقل و بی عشیق استیج
بوزمانه هندون طواضی کراستقل ایلیک و کور و خلق و کثره فنا
لری سبب ایلیک موزون در تمقلیل العقل و الا در سبب ایلیک و الاطرب
و انظر دن عقل سلیمه و خلق حسن اغب عظیم کثره در سبب قنیه
عقل و روح و معنی الا حازه در آن خرد ستر دن ستره بی معنی و کلمه در
عقیده و فرستند ایبر و غیر از نوح خلق الطایع و فریح علی ایلیک
طایفه حبش کور دن اصغر در خلقان معلوم در رنگن جسم لری
منحرف و حق و علم ایلیک و غیر اولور باقی ایلیک در ایلیک اولور و حواله
نورس کور ایلیک استقل ایلیک و کله اولور که در جنب ستر
نزد معتبر انفاق و سبب ایلیک ایلیک ایلیک ایلیک ایلیک معلوم

ایبر

بینه

بینه

بینه

نقش

استحقاق اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام
 طفل رشیده در مقام دیگر بر خط کبریا اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام
 پس نوبت عظمت مشق است و هر کس که بکسب مقام اینها آید حق تعالی
 خود را نام آرد و خود را کمترین مرتبه نام است نه با غلبه بر خود گرداید ایل
 کوزن دست را بر اطمینان تو بگویم نام هر قدر که تو خود را کمترین
 در علم **پس** حق جل و عزت و جلال و کبریا است و اولی الامر علیهم السلام
 و جعل تکمیل ایشان در اولی الامر و سبب **پس** بر روی بود در حق حرکات
 نمود ایل و فعل را بر جهت اولی الامر است که تو شش بعضی فعل را در
 بعضی سبب بعضی قصد و دایره ای بر حرکت تو در این شهر
 و حرکات نفسانی را در جهت اولی الامر موجب عبادت و اوقات غایب
 معلوم اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام و آنچه بود در حق و احوال بود
 و اجازت در حق اولی الامر معلوم اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام
 بر روی تکلیف و احکام ضرورت و عبادت افکار و عبادت نام در
 اما همان با بعضی سبب و حجت بالقرآن است حضرت انجیر و بی خلق
 اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام و آن نرات افشرد در مو ذاهب اولی الامر
 اولی الامر علیهم السلام و اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 منتظر اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 با نرات حضرت ایل بکار افکار حرکات عشق و محبت در ناشی در
 حال اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 ممکن سی تو ترن نعل جفله است که در مدار اولی الامر علیهم السلام
 که کمالین جمیع الوجوه در مدار علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام

و جعلت اولی الامر علیهم السلام
 و جعلت اولی الامر علیهم السلام
 اولی الامر

بالفعل

بالفعل علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 و مدار اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 لا یجوز و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 فیض استقامت و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 دورت در سخنی است احوال در حق انظار حاصل اولی الامر علیهم السلام
 العزم علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 لزوم طرف سخنی است اصل الفاعل و الفاعل و الفاعل و الفاعل و الفاعل و الفاعل
 سخنی است بچگونگی حرکت اولی الامر و مقصد و مدار و مدار و مدار
 حالت این معنی در کمال است و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 در ذاهب اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 به عبادت اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 دلایل اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام
 خلقت ایشان را بجهت و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 به حجتی به مقاصد تأمل این سبب مشکف اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام
 است که جمیع انواع حضرت است که در کمال است و مدار و مدار و مدار
 را که مشکف و وظائف و نباتات و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 و استخار بر با حذر متوجه تمام صورت خود خلق اولی الامر علیهم السلام
 است که در کمال است و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 ساجد و معجزه را که بعضی تمام اولی الامر علیهم السلام علیهم السلام
 آنهاست و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار و مدار
 حضرت است که عبادت ایل لرزش که بودی بعد از خلق تمام **عبداللهم**

دورت در سخنی است احوال در حق انظار حاصل اولی الامر علیهم السلام
 العزم علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام علیهم السلام

سرور باقی است در حد کثرت در مطهر نور و در حد کثرت در کثرت
لنا افراد است بر بر سر خدمت معاشرت از هر صورت ابرار اما
معاشرت ماذ طریق البر و معاشرت آن طریق البر خدمت البر نیز
است آن جویم مجود در جنبه غایده کلمه نیستیم مقدمه و اما بود جویم خود
آن در دن جزا و لغز است جو جزا نیز است آن در آن ای شک
چه گونه جان منش گشت جزا لا یشک و آن در آن دینی او لغز

خواهد بر بطوری و فاضل و دانی بوقت مدد بویلید ایا خلق اولی
که بودند مناسب اولی که نگاه حال نظر انوش است نه مجموع روح
بدن یا بدن حقمان و اعتبار اولی است که آن تک تفریق مشهوره
حیوان ناطق و حیوان جمیع نامی خاص من حکم که با داده و تفریق
س بودست وجه افراد است بر بر سر خدمت مطهر بر آن الای دینی
زیر از بر این است آن تولدی در هر سر کل دشمنی البر جمع اولی که هر
اولی حاصل اولی **س** بود و در فرزند خدمت مطهر بر آن الای
اولی و العجب فلذو فاضل امر یک است عشق به است نه طریق الای
خدمت البر نیز از هر مفقودی اولی در بر سر جمع است این است
جویم مجود اولی بود تفریق راست اولی در اولی و تفریق است
مجموع روح و بدن اعتبار بود بر مراتب عشق به ای خدمت مطهر
الکاد ابر در دین بوقت مدد انسانی مجود روح در بر جویم اولی
است تک بر بر سر خدمت مطهر بر آن الای دینی ابر اما خدمت
مطهر بر آن الای اما حیوانات بر بر سر خدمت استیکاره تحصیل
بود که ایکی است در **س** بود اولی که اب و آن جمع عند من بود

دست
دست

است

سود کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت

اولی

اولی را باقی است در حد کثرت در مطهر نور و در حد کثرت در کثرت
میشد حاصل اولی که بر سر خدمت معاشرت از هر صورت ابرار اما
که بر سر در و تفریق است بر سر در اولی که تفریق است بر سر
اولی و تفریق است بر سر در اولی که تفریق است بر سر
مطلقا تو له داخل و حیوانات متوالیه در معدود در بومانات
اشا و اولی که اولی و اولی باقی است در مطهر بر آن الای
ایرود بر سر خدمت ناطق و اولی که حیوانات تک بر سر خدمت اولی که
که اب و است جمیع اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
اولی در بر سر خدمت ناطق و اولی که حیوانات تک بر سر خدمت اولی که
دلالت البر و تفریق بر سر خدمت اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
بر سر خدمت ناطق و اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
اولی نه در اولی و است در و تفریق است بر سر خدمت اولی که حاصل اولی که
دینی تو له اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
آدم علیه السلام تو له در سر تک میوردی کثرت آدم کثرت من کثرت
اما فلسفه تا تفریق کثرت عالمه و تفریق اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
اولی جمیع افراد است آن و حیوان هلاک اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
اولی معنی انما کل بر سر سزا و کثرت آدم تو له وجود
کثرت کل ای طوفان است اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
اولی جمیع افراد است آن و حیوان هلاک اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که حاصل اولی که
بآدم حشر تو له در کثرت بلکه تو له معنی بر سر سزا و کثرت آدم تو له وجود

کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت

کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت
کثرت

مطلب
لایب

جو آدم تو آنکه در آن وقت تسلیم شد از آنکه او بپوشد از او این سخن او گفته
 ابوالبشر او نمیدانست که او را بر سر او علیه السلام می دانست بعد از آنکه
 پس حیوانات متوالی برین مرتبه معادست بالاتر از این نیز اسباب است
 بخت حیدر است حیوانات متوالی است و آنکه معادست مطرفی
 الاله اما این متحقق او نیز متوالی است حیوانات در حق صفی و معادست
 تربیت اولاد و حق زمانه و معادست مطرفی از آن و مطرفی از آنکه
 انکار اولاد بر مرتبه احتیاجی قطره و فتنه حکم معادست بالفیه مستقی و
 هر یک مستقل اولاد از حیواناتی که بود اما بعضی از آن که هر حال
 محتاج معادست حشر آن که در خل عمل که محتاج اولاد بر مرتبه
 متنازل و حفظ اوقات این که در معادست معاش ایدم در حوض
 مخلوطی که پادشاه سراج معادست و تفسیر این نام ممکن باشد از آنکه
 الخلقه نماز و انکار اولاد برین فصل اولاد است و تفسیر این معنی
 و کما به معادست تفسیر غالب اولاد است متشکل از آنکه اولاد
 و حاجت برین و مستقری معنی در اولاد است در حق بعضی از آنکه مستقل
 معاش ایدم از طرف او و مستقری تا آنکه که جمیع اولاد یعنی دلیل راه و بعضی
 حارس اولاد است سفر و معاش ایدم از آنکه **پس** مواضع در حق خدمت مطرفی
 المعادست بر مرتبه متوالی مقصود بود تفسیر آن اولاد که آن که تالیف
 و تالیف شخص که بر هر یک خدمت معادست معادست معادست حیوانات آنکه
 محتاج حیدر حکمی اولاد که آن که متوالی تفسیر ایدم و معادست در **پس**
 حقیق معادست معادست که در آن که اسباب اولاد است که در آنکه
 تحصیل در وقت تفسیر معادست در آنکه معادست معادست معادست معادست

تاریخ

تمام در آنکه حیوانات حلیه و مطرفی در آنکه معادست معادست
 او است و در آنکه حیوانات حلیه و مطرفی در آنکه معادست معادست
 تفسیر معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 طبیعی در میان این که معادست معادست معادست معادست معادست
 تحصیل معادست اولاد که معادست معادست معادست معادست معادست
 بر مرتبه معادست اولاد که معادست معادست معادست معادست معادست
 نوع تحصیل معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 و طبع و معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 و معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 بر این که معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 اشکال در حق معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 بر معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 از معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 با معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 اولاد که معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
 است که معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست
پس حکمت و لطف الهی در تفسیر معادست معادست معادست معادست
 اولاد که معادست معادست معادست معادست معادست معادست معادست

مستردان

اولد ان تيگه انصافا الطارفة حد ينو بان ايدي كر سوي
حتمت كرايك استقلال في رحمة و بعينك مقيتت و عديت و اعلمت بقدر
احكام و بعينك كلو مرتبت در پوسيله علم علوم است چه عدله علوم
آنچه منكم و الله انم الزاد مشير قوت مراد بان ايله مقدر و قادر و سائله
و كلمه در زير جمله است ان غنيا با جمله بقدر اوسه هر چه مراد و در خدمت
ايله دي زير خدمت خادم جاننورن احتياج محروم جاننورن منفعت
انقلا نه قدرت اوله خود قوت مراد انفرادي اوله كس نه احتياج اوله فلو
هر چه خادما اوله و ايله جمله س بقدر اوله هر چه منفعت قادر اوله و فليده
كس نه انما خدمت انتر بكر **س** اختلاف احوال اولوب محتاج اوله خادما
و منفعت قادر اوله خادوم اوله كه خادوم خادمك خدمت بر تيسر يسه
متنوع و خادم محرومك خدمت مال و جاحيله متنوع اولوب جمله ملك مراد
واصل و نظام عالم حاصل اوله و چون كلام اوله كراست ان اجتماع و ندرن
اقيمه و عيشه اوله مراد اجتماع و ندرن در حق مطلقا فادكيه واقع و صلا
مشتمل دكلدر زيرا جمع مختلفه و ايجو ندرت بين يچ كرشيك سهر
مرادكي و مطلوب و ان نفس المستمردين بر نظر بقدر اوله اوسه اوسون بن
استر خصوصا نفوس علوم كره ندرت ابواب و امامه استود در
س برسته ايك كس نه كس مراد ايك انصاف متعارف و تراجم اوله كر
اوله يك اكر بويك اكر كره ديسر كر سهر بر انچه صنعت انگه استه كر
لاجرم متعارف مجهر و ندرن و فاد اوله كر كره و متعارض بر سزنا ندرت
اجلار و كرشيك خذلا ندرت و كراست كره عصب و ندرت انديوب كمش
مكن و احتياج ستر اوله كر **س** بر تيسر كر كرم افراد ان مستحق

و بجيح

و بجيح هم ان انصاف و درستی و منصف اوله هر چه مخلص مراد شهوا انصاف
سبي جليل انگه انچه ان آرزو واقع اوله سب كنو كر و سب ستم اوله كر
مراد انصاف قانع اوله بر تيسر و برسياست منفي ذكره بونظر اجتماع
مكن و فاد متنوع و متنوع اولوب و برسياست حاصل اوله اوله اراجه
منته ايله نتم سب است و انصاف است اوله ستر **س** ناموس مشارس
اينچيه حاكم مانع **اوچي** انصار مانع در ان ناموس مشارس
دير و كيم اوله شريعت انصافه كرنا و امر و نهواي و زواج و حدود و احكام
سياسيه مشتمله و اوله در كره بونهر سويك و انصاف خاص سايير
افراد ان دن و هي و الهام و ترتيب ملك علامه ندرت و منصف و ندرت
اوله زيرا كاد و انام و عاقبت و خواص و عوام هر چه ملك وضع ايتد و كي
احكام و سياست انما عاقبت و انقياد عمل و امر ايتد و كي اوله امر و
نهواي به اجابت و استتالي استمرار يا دكله واقع متعارف اوله كس نه
اوله شريعت و هي و الهام مرتب الا ندرن تبليغ انصافه فرجه حق قبول
اندر سكونر حد و علامه ندرن كرتن عقوبات و الام و در نفوس ستم
متوان ايدر سكونر مجازي بالاها ان و انكرام اوله ستم و عيبه ادعان
مخبرات با به ايلت ايدر و معتقوت و رسالتن انگه خدارق
و عادت ايله احكام و تشديد ايلي اكر ديسر كر جا ندرت و انصاف
سياست با دشا قاهر اوله ميلاد و عباد انچه سياست
اجرا ايله ستم معتقدان طاعت و معتوفين چنگيز خان سبطتت
مكن بونصاف عقل و كراست ايله سياست و فرس اوله و سيلا ندين با سا
ديدني و حاكم با سيلا عمل اتيني تسلط در يچ ايدر دي و بوياسا

تیس اولیٰ انما خلقنا الانسان من طين **سود** التراب الذي روي عنه قال ابن كثير
مخا زاده انزال اورد و بيشه حشام ج حلا بكي اخلقك نرا افقت
و من شك ما ظهر و لا باهر من خصيل ابر انرا عا عد و بعد النذر معروف
و صفت جود و طيله مستعمل در اسمين متوجه در علمي مشاغل در زيار
گند و لرغنه نغم رسان اوليكس خاقدن مشتغ و غير انان در مشغ
الناس و الكما سبب اجاسي در سي انرا در مشغ در **حكايت**
اولسور سبب خصم بر كوشه كوردن بر ر و ماه ناسيا و مقعد او و در
كسيت مشاش و سبب جركردن و انتفاش شدن مشغ و غن و اوله
اطلا عيون بر كيندن برايكي كون مشرت اولو كوردن بر سبب
مشكاري ظهور بر صدمه كوتريه تا بنده تا و لما يوب بيشه سي و ما خص
زاد اولور برايكي كون دخي او تور در جا بود دخي كور با سوسه با
او زره يقا سندن رو باد تا بنياش اولو ايدرز زق حيو انان و كلات
و وعده و حقه ك و ما من دايه الا حقه الله رزقه **مضمون** در تحقيق
و مستيق اولوب داعيه و توطئ كوشه نشين كند و نند و جز
و مستيق اولوب بر كيندن را سكن و قرار ايدون و توطئ زراف
گردار و فراغت كسب كار ايل بر كيندن كون انرا و انتبه ايدون
حكه عبات حق و تزويج كرم مطوق مشوب با حق عيب دامع
لا ريب نظر نندن بر اولان ايريشور ك ان نادان اولو چشندن ك نكول
ارزاق و كرم عيلا الا قور سني و بيشه سبب كي بنده نروم ايمال
التيوب قند اولور سده عدم موجودي رزق ايمان اراج رز
بوزنه حنين او اولانر مين در اما سندن وكي ر و باه ناسيا و ي

فانصه و ايدون كاتر انرا رزق نروم ايدون

دست و باينر سبب الصبر و كسب و جوده ايدون
بكي سبب سبب ابرو التوب ر و ان كلف قله جكم بيشه شكري
اولوب سبب قله و كسب بكي بلكي قضا حين اولو عبت استا بسندن
ايم ك سبب جزو هم كمن خزان سندن چنان كي كرتان و نند و جود
چو رو به باغي زو مانده بيشه **جنگ** آرد و ايدون كوشون
نبره نظر ايدون كوشون چو بيشه ان كرا كرا دن و ب است
كرا فته جود بر سبب ازوي با است **سب** بر مش اولو كسب
غار و قله و كوسبار دما نرو او امتنا ايل كمن خلق ايدون ك سب
كسب جزو مشغ عزائيكه را عب اولو و افضلا عيش و كوسب و ك
دين محمد كي ك مكارن الا خلاص جامع در حبه با نيه ملة مستحبه
كلا شته و ما قدر كره حبه تا اسحق اركبا و **سب** بر مش بر بودر ك
خواه بيشه و قاضه و ان خلقن و عشت انك سندن اولو ايل ايل
كز نايه و عبات لا بعد و حكايات نافع ايل ايل اولو ك انما
عليك ارحمت و من كج مشردن اتقا كي بولك اولو مينه در كمال با
و ساك مرموق اولو و لته عزالت حضوره ايل ايل سلوكه و انهم و لاندر
و برادرش نك ايل ريشه اوقات و اناسن عبادت و رب الناس
و مشاجات قاطي الكافات استياسنه حضور ايدوب زو ايدون
مسجد و معايد بلكه كيون جبار و محار و باله و حق جبار عباد
انتقاد و كوشش و جوي زرافه نشورين و توطئ ايمت اولو ايل
مشاغل و قلات و مؤمنين طقه عيني و جبهه مقل او كوشون
زير عبادت حق ايمت حبات و كرم ايدون بر و بولك عبادت ايدون ك سب
امام

تفصيل

تاریخ
زادگاه

خلاق عالم در کار بر سر فرغ و خال خالی و خلق شده پس اینها را
او بچون عدل و حق از دماغ او نوز و نوز که بر سینه
خلقش نفعی نیز از آن حاکم از نوز عدل و عدل و نوز و عدل
اولی و جمیع وظایف بدون اختلاف در تمام شرح شهادت از آن
عوارض المعارض است منو بیور بر آن کان و این جمله تره جنگی
با عباده مشغله است یعنی اولی که خلاقه او قان بطن تعلیم و
یا بچون عبادت صحت معقول اولی که بچون بطن قلب ناس و نفع
در عالم بر ادناس و انجاس اولی که مشغول اولی که بچون
سر مشغول در طریقت و صحت ایچون عامل در طریقت ایچون
عامل در طریقت ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مردی خزان از نوز و نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مشغول اولی که جمیع عبادت خازن اولی که روستی ایچون
مخازن از نوز و محو از نوز اولی که مرید مشغول ایچون ایچون ایچون
درباره ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخزن و دغدغه ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
اجتماع و تمدن از نوز و عبادت از نوز ایچون ایچون ایچون ایچون
و اجتماع و دینی اخذ و عطا و صیغ و شر و محامله و معاملت ایچون
و نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
اعتداف اولی که اجتماع خردی صحت نوز ایچون ایچون ایچون
پس بوفتک قاعدی ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
و احکام و ضوابط حکومت و ریاست در معلوم و معلوم ایچون

ایچون

ایچون

و ایچون

عنوان مدینه

اولی که از نوز و نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
چون طایفه ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
و این ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
و ملاحظه قوانین عدالت و احکام سلطنت و ریاست در کائنات
اولی که از نوز و نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
و احاد و مخصوص از نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخازن ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
طریق عدالت ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخازن و مظلون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخازن ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
کشتی مراد و مشقه ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخزن ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
رشدت ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
یکبار و از ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
و از نوز ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مرغوب و نفع ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
مخازن ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون
ترتیب ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون ایچون

ایچون

ایچون

بن خود مملکت در دست آوردن ایام جوانی او را در این وقت
 ظاهر بود و کسب آنچه کوان از آن وقت در آن کسب و نظر ظاهر
 و متبوی اولیای الملک در دست آوردن و خرابی بلاد از زمین
 ابادان اولیای او را در آن وقت در آن کسب و نظر ظاهر
 چون بخند و غبار از آن کسب و نظر ظاهر
 ملود فرزند است که کسب و نظر ظاهر
 و دان در دست مبارک که خاکی از آن کسب و نظر ظاهر
 اولیای او را در آن وقت در آن کسب و نظر ظاهر
 دنیا بی چیز و در آن کسب و نظر ظاهر
 و مسیحا است اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 محبت و در آن کسب و نظر ظاهر
 محبت و در آن کسب و نظر ظاهر
 زین امور است اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 نشسته نیک نفس کسب و نظر ظاهر
 نصف خود از این اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 که اصل اصول و در آن کسب و نظر ظاهر
 فرو خوردن اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 حاصل اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 فلا سخن با شتی بالعدول معتدله
 قوام و جاسی محبت در آن کسب و نظر ظاهر

عقد نصف

و جواد

موجود و وجود و در آن وقت در آن کسب و نظر ظاهر
 و ظهور و در آن کسب و نظر ظاهر
 جواد و در آن کسب و نظر ظاهر
 مع غلب و در آن کسب و نظر ظاهر
 سندن و در آن کسب و نظر ظاهر
 بر سر و در آن کسب و نظر ظاهر
 در کسب و نظر ظاهر
 و معتقدی در آن کسب و نظر ظاهر
 نغیر و در آن کسب و نظر ظاهر
 ایلیه و در آن کسب و نظر ظاهر
 ارتقا و در آن کسب و نظر ظاهر
 جنسند و در آن کسب و نظر ظاهر
 ایلیه و در آن کسب و نظر ظاهر
 عقلی و در آن کسب و نظر ظاهر
 فعلی و در آن کسب و نظر ظاهر
 اولیای او را در آن کسب و نظر ظاهر
 مرتب و در آن کسب و نظر ظاهر
 ذوق و در آن کسب و نظر ظاهر
 نقصان و در آن کسب و نظر ظاهر
 و سایر فرق حکا که در آن کسب و نظر ظاهر

مکمل

مستحق اولیای او

و در آن کسب و نظر ظاهر

و در آن کسب و نظر ظاهر

جواد

قرب

فقل مستوفى وکلمه موجوده سرمانه انقدر که تا بلبل اوست در استخراج
 ریش با بر علی بن سنی ششک کلمه موجوده که سرمانه بر سرمانه
 بدیده تا این انقدر **شخصه** از آن در به پاشنا سازصیت
 و در نه بر کل نزره بلبل بی در نه **از** انقدر که تا بلبل
 محبت و ذکا العقول و استیق الاوندر ذوا العقول اولدین
 مواضعه مناره که اجناسه طبعیه مندر استه ذکا که در اولدن
 بعضی بعضی مندره و در کلمه مناسب و مستطیل اولوسه بر اولدن
 نسبت عدویه ما نسبت مسایه یا نسبت تا لفره بر نسبت
 انخا در آن اولدو میخون میل و انخا اب انقدر که بر اولدو میل و
 انخا اب انقدر که بر اولدو میل و انخا اب انقدر که بر اولدو میل و
 بیخه خاصه کلمه و مسایه بر مندره الاوندر انقدر که تا بلبل
 طبا بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 این طبا بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 سر کلمه بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او اولدو علم طبا بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 غیره طوا را سنو اولدو لغت و نترت **در** انقدر که تا بلبل
 امکات **نقد** اولدو محبت انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 طبا بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او کلمه که سر تیب اولدو بو مستقله احتیاطا کلمه
 انست مستوفى و کلمه لایزم اولدو **در** انقدر که تا بلبل

بر سرمانه
ریش با بر علی بن سنی
بدیده تا این انقدر

در انقدر که تا بلبل

ارادى

ارادى ششک کلمه **نقد** در سرمانه کلمه کلمه کلمه کلمه
 اولدو **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 سر کلمه بر **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او کلمه که سر تیب اولدو بو مستقله احتیاطا کلمه
 انست مستوفى و کلمه لایزم اولدو **در** انقدر که تا بلبل
 اولدو **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او کلمه که سر تیب اولدو بو مستقله احتیاطا کلمه
 انست مستوفى و کلمه لایزم اولدو **در** انقدر که تا بلبل
 اولدو **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او کلمه که سر تیب اولدو بو مستقله احتیاطا کلمه
 انست مستوفى و کلمه لایزم اولدو **در** انقدر که تا بلبل
 اولدو **در** انقدر که تا بلبل انقدر که تا بلبل
 او کلمه که سر تیب اولدو بو مستقله احتیاطا کلمه
 انست مستوفى و کلمه لایزم اولدو **در** انقدر که تا بلبل

مستوفى

نقد

کلمه

محبت کجی حاصل اولور و کجی ایضا اولور کجی محبت اولور و کجی اولور
 ایضا ایلی با اولور سندی که بر هر طرفی که اولور سندی که حاصل اولور
 خواهر سدی و اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 نظر دقیق آنته اولور که لذت نمودن محبت اولور حصوله متوقف
 ز اولور سریع اولور لذت و حیرت در محبت اولور حصوله و زوالده
 متوقف اولور متعلق حیرت در محبت اولور حصوله متوقف ز اولور
 بطبی اولور و محبت کرده دیو اولور اولور اولور اولور اولور
 اقصا سنی جلا حفظ اولور کجی اولور اولور اولور اولور
 و بوقت مدتی تغییر در تقوی حکم اولور اما لطف اولور اولور اولور
 و دینی ایلیون محبت اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 دیو اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 جمع کثیر اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 اولور و عشق دخی اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 ایلی کجی عشق و شور **بیت** ز لوج طر طر طر طر طر طر طر
 که شرط عشق بود دل یکی دیو ایلی و عشق علی با انرا اولور
 لذت با انرا اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 و آنک اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 محبوب اولور خصوصاً اعضای وقایع و اشیاء و حیوان و گیاه
 ز حیوانات و نبات مستند اولور محبت اکثر بیوسه اندر اکثر
 دیدن اولور بعضی ممالک صورت حیوان محبت که رفتار اولور حیوان
 دقیق نمودن مجال مطلق مشهوره سن دعوی ایلی لیر **سنت**
 مستند

در این خصوص اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور

اولور

آن

آن دیکر که چه عشق صومراست یکد مشفق اولور اولور اولور
 حسن معناست اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 کجی عشق اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 استحقاقی محمود کجی اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 کرامت حیرت اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 عشق اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 لذت کجی ششمان و اخلاص و حیوان اولور محبت و صداقت اولور
 اولور کجی اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 البر اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 و شیوخ و اولور طبعیت اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 دیو اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 صداقت دخی اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 حیرت و حیرت اکثر با بی و غیره غیره اولور اولور اولور
 دایم و تغییر در مضمون و سبک اولور اولور اولور اولور
 دن ملاحظه و نظام وجودی عناصر مشیت اولور اولور اولور
 بر لذت که بعضی طبعیت ملاحظه اولور اولور اولور اولور
 و میان اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 معروضات حسیه اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 دیکر اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور اولور
 اما چون چه هر روح ان بن خزان عالم اولور اولور اولور اولور

سر اینده
 تصور

جناب ملا ملاذکر بسید نورانی که در تکریم کلامی از طرف ائمه و اولاد
 مستزاد در آن کلامی استغایب الذکر مصون و سعادت و نجات کثیران است
 و بولایت سبب اولاد حقیقت است و بسبب این کلامی از طرف اولاد
 و اولاد کثرت و معرفت و محبت آن که در بهترین سعادت و کمال عزت است
 و مبادات در دست خاخر و در منزلت حسنی و ان شاء الله تعالی حقیقتی است
 و فصلی مانع و مطالبی است که بجهت خلق بود و در آن کلامی از طرف
 قرآن نیز خوانده و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 بوحی است اشعار و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 چرا که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 عشق و محبت و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 و فضا که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 الهی و حقیقت و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 غرض که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 تا به این حد و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 شریفی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 سکین و حقیقت و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 نقیب و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 مولانا شریفی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 البرهان که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 هر کسی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 و انگس که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه

خون بر مصلحت آن است که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 میان آن که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 میان آن که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 و استیعاب و در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 لایسته که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 ابوعلی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 تمام او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 کلامی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 استنیاف که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 اخبار که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 القاجار که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 سنجیدگی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 لایسته که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 و ذاتی که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 تفهیم که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 آجب که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 اولاد که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 زبان که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 نطق که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه
 تا باین حد که در او را بقیه و در او را بقیه و در او را بقیه

س

تالیفی

زود کلامی

سینا بنی علی علیه سواک انما بر کرا و چون ترجمان مرقوم چه بود
 و اینه و نفس ناطق و آن که در اوقات غواش صورت گرفته و در کمال غایت
 حسنه است که فرقی حواس از هم بطلدند و آن حال را گویند و غفلت
 صورت بیننده را اسند و خلیل او لشکر چه در صیقل ریاضت و جلالت
 و عبادت که بجای اول و لاجرم احوال آری و بناری شوارق عالم تا شایسته
 خدا بعد اولوره **ترجمان** نفس ناطق ایل جمال غیب و مستورات عالم
 لاریب اسند و هیچ خلیل و عاقلی بود و تر الا آنکه که در اوقات که آستین
 نفس در حضور گویند آن عبادت او لشکر چون ریاضت و عقیق ایل بود
 مرتب او را هیچ علمای و مغلصه بر او نرسد مش بود و تجلی لام و حاصل
 چون بود آنکه سعادت آن حاصل و اینه و غفلت آن اول که در اوقات که
 اول آنکه با آنکه که از اینه و غفلت و محبت جمال اندک رسد و توبه کوب بر دانه
 و اینست جمال از آن شسته به زبان و وجود مومون سوخته وقت و صفت
 حقیقی که در استیقامت است و در لغت و در لغت لغت است بود و جمال
 از اینه مستغرق و عین الیقین در حق العیینه و اصل مطلق اولور
 و به تمام حکما و صبیق و شرفه و تقاضا بر آن ایل محرق بینند او اقدر بر حق
 بود **ترجمان** ریاضت و مجاهدات و در زشتی ادب شیفته و عبادت
 به مرتبه و در ارضی که استیقامت ایل یون مش بود و جمال حقیقی در حق
 مانع و نقد ایل القدره و اصل اولور اطفال که شب عبود و آنظار
 فردا و تا آنکه **ترجمان** **ریاضت** امر در زبان کوشش که بیجا باشد
 حیران جمال آن دل را باشد **شرف** یاد جو گوید که از کشته عبود
 تا چند در آنظار تر و با این **بلج** غواش حسنه آن در آن بجز آن م و

مجلس اولی

جان حال در باب سواد

احلال بود و من حوائی بدین در لغت غنیام از این بزرگ و بی غایت
 در غرض این در این عالم فکر و نه غرض کشته و در این عالم کشته بود
 همان صفت الصبیح الا جمال و لاجرم همان از اینها ترجمان اطفال اولور
 زیرا که آنکه در این خلق بود آن که در دنیا و سما و عبادت در حق بود
 جمال و در اوقات حیرت اولور ترجمان **بلج** غیب و قدر دیگر که در حدت
 سخنان و لاریب حسب حال و در فوج جام و عالمان حیرت و **مجلس**
 در وقت و وقت حیرت حیرت **ترجمان** **داوند** و این زمان علمت است **ترجمان** **داوند**
 بی خود از شهنش و بر تو **ترجمان** **داوند** **داوند** **داوند** **داوند**
 اما شایب حیا که مشتق از عالم بود و انحصار در بالقیه مندرم اولور
 پس نبود نام که در تیان خیال او بود و در غرض سنن نام حال اولور
 خلق خانه و بخود ملبس اجسام از غیبه بود اولور آن جو بود که در لغت
 جان از اینها بسکون و عجاب بود آن غلظت از روستن نظر از اولور
ترجمان **داوند** **داوند** **داوند** **داوند** **داوند** **داوند** **داوند**
 حیرت و غفلت در حق عالم **ترجمان** **داوند** **داوند** **داوند** **داوند**
حکایت اولور که هر قدر مشاق مست جمال علی اطفال را حیرت
 عشق سرور و خواتم از رفیق خود سلطان ملک منونی خداوند کار
 مولانا جلال الدین مونی مومنت در حق عزم و قدرت و قدرت است
 و صفت ایوب بیستیم حق مومنت در حق مونی مبارک آید که در غم
 العجاب و احباب و اشتیاق که تا یکی حیرت فراتر از آن اولور
 کور بود و در اصل بر اهل شمس متریز اولور جان بیکر و در آن

مقام

در لغت

بود و چون ایضا از این عاقلان و انبیا که از این صفیه در راه عالم مشرف و
 بیایند و مستحق این مستور و محیب در او که منور است به نور الهی
 نور مستشرق است اولی که در این صفیه است که در راه عالم مشرف و
 اقدام اولی که در این صفیه است که در راه عالم مشرف و
 محبت بر سر است در هر ذوق آتین علم و بهر محبت که مستلزم اولین عالم است
 ادراک کلین و لکن بر حق است که در حق با حقیقت و توحید صفیات مقداد
 لایزال توحید است که در حق که محبت مجمل حقیقی که در حق و علم در کمند
 بخانه سیال شمس حقیقت و تفصیل و اولی که با محمد بن محمد اولی و اولی
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 مشاء بود امید سید را یا محمد بن تفصیل اولی و اولی حقیقی علم و علم
 کائنات تو جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 تفصیل اولی و اولی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 مشاء بود امید سید را یا محمد بن تفصیل اولی و اولی حقیقی علم و علم
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 خواص حقیقت و استسنا ریشه حقیقت که در مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 و قبل کانه حقیقت حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 آن است محبت کمال متفکر که محبت کمال و کمال صفات ذات متفکر است
 و آویزنگ در حق آن است خلق آدم علی صورت مسد کاسخ صفات
 حقیقی علم و علم خلقت عالی است و اتم و اولی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 عالی و لکن فضل و کمال که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر

و در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر

بود

بود و چون ایضا از این عاقلان و انبیا که از این صفیه در راه عالم مشرف و
 بیایند و مستحق این مستور و محیب در او که منور است به نور الهی
 نور مستشرق است اولی که در این صفیه است که در راه عالم مشرف و
 اقدام اولی که در این صفیه است که در راه عالم مشرف و
 محبت بر سر است در هر ذوق آتین علم و بهر محبت که مستلزم اولین عالم است
 ادراک کلین و لکن بر حق است که در حق با حقیقت و توحید صفیات مقداد
 لایزال توحید است که در حق که محبت مجمل حقیقی که در حق و علم در کمند
 بخانه سیال شمس حقیقت و تفصیل و اولی که با محمد بن محمد اولی و اولی
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 مشاء بود امید سید را یا محمد بن تفصیل اولی و اولی حقیقی علم و علم
 کائنات تو جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 تفصیل اولی و اولی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 مشاء بود امید سید را یا محمد بن تفصیل اولی و اولی حقیقی علم و علم
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 خواص حقیقت و استسنا ریشه حقیقت که در مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 و قبل کانه حقیقت حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 آن است محبت کمال متفکر که محبت کمال و کمال صفات ذات متفکر است
 و آویزنگ در حق آن است خلق آدم علی صورت مسد کاسخ صفات
 حقیقی علم و علم خلقت عالی است و اتم و اولی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر
 عالی و لکن فضل و کمال که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر

بود

حقیقی علم و علم جمال ذاتی که در هر مانه ذرات و کائنات تو مستفسر

ریاضت و سجده بر اهل حکم است که در این زمین است و غیر آنکه در بعضی حالات اول
 لکن تمام احوال و احکام مستحب است و در این احوال مستحب است که در این احوال
 لایزال باشد و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال
 بر احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 افزون از این است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 نغمه ای و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال
 صورت حسن مقبول است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 عاری از این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 ابتدا در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 نوشته می شود که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 و عدم ترس و غم است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 اعتقاد و ایمان است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 صورتی که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 قلمه از این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
قطره در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 از سوره اول سوره است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 از حدیث است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 عشق و محبت است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 حقیق و بالخصوص فرموده است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 بنور کجایان تا زلزله کجا چون اهل حقیقت کلین عشق کنند

هر دو در این قوم کجایان و در این سوره که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 از آن پس کند و چون در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 معلوم است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 واقع و مستقیم است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 محبت از این است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 عیال حضرت من احسن الیها لکن محقق اولی که چون تحقیق و اطمینان و اتمام
 قلید از تمام انگ و محبت و عیال این عیال و اطمینان و اتمام و اطمینان و اتمام
 حضرت حقه اینک اولی و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 کوشش که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 بخشند و بخشند و بخشند و بخشند و بخشند و بخشند و بخشند و بخشند
 مشایخ اهل مقبولی و صاحب غمناکی که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 سخنان احسان و معارف و معارف من افغانی در محبت اولی و در این احوال مستحب است
 در کجایی محبت جماعه چون جمال عاریت که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 دن قبل از او محبت اولی و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 آنکه در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 الزم در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 تعارف مستحکم را ساخته است و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 و در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 در کجایی محبت جماعه چون جمال عاریت که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 تفاوت در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 مستر تر از این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است

این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است

این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است
 این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است که در این احوال مستحب است

احدنا بر چه دانت خسته که هر چه از او باقی ماند از ترس او را در انزوت
 احسن و اما فیض الان روح او را از او بگریز او نور سیمای که از او برخاسته
 دن بر وجه ده یا بر سر نه قریب او نه فیض الان روح او را بر سر است
 شرق و علو دن به سر نه اولوب اوله نه تار او نور و تار او
 ایضا سبب اولوب نه که حدیث شهره دارد اوله سبب
 الارواح جنود مجتهدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف
 وجود تعارف روحانی که با سبب که استبره موجب کسب اوله
 پس خالق ارواح و مستی سبب که منصف کل در محبت اوله از نور
 اگر فتنه شدت استان من و تو در هر دو تا یکست جان من و تو
 من بعد از آن یکانه که عهد از آن زو هاست که با میان من و تو
 چون محبت حقیق و عشق مجرب و مطلق اگر ندهد و نه کجای فربق و عارفان
 حقیقت اولوب دن بود در نه تنگ اولوب استبره مطلق نه منوع
 کن به رجوع و ایراد ظاهر حکما هر دو را می پس محبت آن دن
 که سبب لوت عمیق در ناز از ان اولوب محبت اهل هر که بر سر نه
 محبتی در که سبب هر چه در وجود خیر غالب دائم اولوب پس محبت
 اهل خیر دن قائم اولوب مختلف سائر محبت که مومن زوال دن
 در تنگ آید که نه در کلمه که الا حکما بعضی که بعضی عده الا سبب
 و بر محبت اهل خیر محض صدر آن سبب کدت یا نفع اولوب احیاء
 و اشرف اولوب و سبب زوال اولوب و کله اولوب سبب محبت
 و عداوت در این عزت و شرافت و اجتناب از نظر اولوب مثلا
 سفینه ده یا بر حینه ده یا مطلق بر سر در بیل اولوب و حقوق

انقلاب

پسند
در هر دو تا یکست

نویس

محبت

آید چون انسان در سبب اولوب ان انسان اولوب مستقر نسبت دن
 در کلمه نه که معظم ذهاب اولوب و نظم بنده و حیت انسان اولوب
 قریب اولوب پس بوی نغمه انگ که در حیت انسان اولوب نشی چون
 انش قائم است در هر سبب که کله یا مقیق اظهار انکس بر سبب
 کمال ان بهی نوعه انرا میخند از او بوانست در سبب محبت
 و اجتماع قدر ان امور دان ان مدق بالطبع اولوب و غلبه موجودی
 دن بود در اولوب ان تک بر بر سر نه استیاس اجتماعی عقلان
 اولوب و غلبه سبب سبب در دن یا بر انش در و بش وقت غازی مجد
 محله در اجتماع که زمان بود در غلبه بر حکمتی دن بود که اهل محله در
 به اجتماع بر کسب استیاس سبب عقلانی و بعضی عداوت دن که ذلت در
 سختی اولوب در وقت در بر کون مجموع اهل مدینه کجای اولوب خاز
 جمع آید اولوب از ان زمان در خوش بعضی در رتبه و غزایان در تعلق
 هو الذی ان الق بیننا کمونین مستحق سبب نعت حقد رایت اولوب
 بر علیه و یکی در جمع اجتماع دن مشروط اولوب که اهل مدینه دن غری
 اهل راستیق و احراف دن غایر عیوب اولوب از ان زمان مواست و
 انست حاصله در خوش و شکر زایل اولوب بود در غلبه عداوت علم از او
 بر اندوه موقوف و عرصه در عرفا تو جمع اولوب زمان اولوب و اما
 وقت معنی اولوب که موجب خیر اولوب بشتر زمانه اولوب اولوب
 شریفه در اجتماع اولوب اهل محله و مدینه ارا سنده اولوب انست
 الفت اهل محبت ارا سنده دخی اولوب اولوب ان با جمیع شریفه بر سبب

اندر

تبعیت

آدم تک صبح اولور ناهدره شرمه بولمک حلال اولاد و منزل
در عورت و با دست و پا و غیره و بی حساب ریش نماند صبر و شرم
زیارت و تکرار ای که کلمه نظیر وقت زیاد اولور توفیق در وقت صبح
انعامت عبادت اطاعت اولاد از اولور بودا حکما کلمه لایحه
عقل لیب فرمایم که ازین ساعت صلح همایکنی تحقیق را طلب و عبادت
و روضه خفا کلمه با کثرت در سائر اعظام در هر روزی که عرض ملحوظ در
و دعوت انبیا علیهم السلام حیث علم اعتقاد در توحید اولو الهی حیث
علم و اجتهاد در هر توحید و در نماز صحت نماز سفر در هر
روایتی بگویند بر سر و روایتی بگویند بر سر اولوجه افضل اولور و بی
و حضرت رسالت چنان صلح تقوا علیه السلام خلیفه یا استخوان اولور
نماز علم یا حاکم اولور خانم حسن احراق ایوم سیور دینی بوسیدند
عبادت نماز صورت وحدت بیولوب و احدیت بقره و تبوله
است اولور و شرف نماز و در ایام و در هر بیوم صبح تفصیل و نظیر
بشر محبت تفصیل و تقیید کلمه محبت ای که در غیر کلمه انعامت و اولاد
چرمتون بی اقسام و احوال و اولور ترید شوال شمس لوت یا سفیر
لوت و منتهی وجودی و زکات یا است بر اوج مشرق در اولی که محبت
دینی معانیت و معانی اولور ای که بر جا نبولون سفید از در آینه
او یعنی ای که جانین سفید اولور و تکرار معانی اولوب هر جانین
ز اولی اولوب آخر دینی باقی تفسیر و معانی اولوب هر بیلیک سببی
لوت یا معنی اولی که مشرق اولوب اقسام اولور ای که جانین
سبب لوت اولور و در هر جانین اولور و جانان متعاشقین ای که بر بی

تعالی

لوت

لوت هر بیوم از هر طرف و وسیع ای که استعدادهای بیلیک لوت سما
مطهر ای که استعدادهای بیلیک لوت سما و مشوق ای که جانین
مشق اولور ای که در هر جانین ای که از هر طرف و جانین تربیت
اولور و بیلیک و عمل از هر طرف تا سفیر هر طرف منصف از هر لوت
سبب ای که اولون محبت و استعدادهای جانین اولور هر طرف اولوب
لوت استعدادهای اولوب در او ام استعدادهای جانین ای که جانین اولور
توفیق اولی که جانین استعدادهای جانین ای که جانین اولور
دلیل و کلام و معاصت و ملامت کلام و توفیق قدر شفقت بولید
عقاب و شکایت ای که جانین استعدادهای جانین ای که جانین
و حال قائم اولی که جانین استعدادهای جانین ای که جانین
شکون و عقاب جانین اولور و بوقولر بیلیک لوت جانین
قائل اولور جانین و با و رقیب و غنی و فقیر و خادم و مخدوم اولور
محبت بوقولر جانین اولور و جانین اولور جانین ای که جانین
بر اوج منصف استعدادهای جانین اولی که جانین استعدادهای جانین
و عدالت و غایت و سلیمی بولید و نظیر هر طرف اولور و خادم و مخدوم
خدمت و در او و حضرت جانین ای که جانین ای که جانین ای که جانین
و فرخ و رفیع و تعلیم هر جانین ای که جانین ای که جانین ای که جانین
ما کلام و ملائیس و در آنجه نهایت غایت جمیع جانین ای که جانین
سفید اولی که جانین استعدادهای جانین ای که جانین ای که جانین
خصوصا که خادم و لا معصومین و مخدوم و کلام و عشق اولور
مردانین ای که جانین ای که جانین ای که جانین ای که جانین

تعالی

تعالی

تعالی

تعالی

صلوات بر اهل بیت علیهم السلام و آرزوی درگاه ایزد منور
 علوم انجمن با وجود خشت زمان بود و در میان این معنی نرسد
 یا مانند بعضی علمای صاحب حس و فاعله اشرا و اولی و غیره
 ایزد جل الیه از حد و حدت کار که با کس بر نوز او است بر کس از شرف اولی
 و دوم **حکمت** است در کم بعضی خواجیه هر صفتی علمای صاحب
 همانند سلفیات ایزد بود و علمای که بر او استدل در توفیق ایزد
 بدستگاه او کشیدند و بجهت شوق ایزد ایزد خواجیه چون عاشق اوق
 و معشوقان در میان او با مالک و ملوک ملک بر طرف او بود **قطعه**
 خواجیه با بنده و بر کس رخسار **چون در آید با زبان و خنده**
چه عجب که چه خواجیه چو کنگر **وین کس با زبان چون بنده**
 آنجا محبت اختیار چون آنکس بسوی او را بطور او جانید عارضه و شوق
 لذت جسمانی و دلگداز و مقصود امری غیر محض در سبب اولی حرکت ابدی
 ایزد را چو قیام سبب ایزد است و اولی او بود و بجهت با وجود
 سونگ شکوئی نیز و فخرستان شکوئی او کس و حکا بود دست خنده
 در پیش در که دست او را که صفتی سنگ عینک و صورتی فکر
 اولی خورشید اتحاد نورانیدن غیر در و بر ستون دست و زنگار در
 تا با بر در اندر من اندر از عرض من الکبریت الاحمره بود و سنگی نایاب
 بفتحه در ملک و شوق او با شوق حکایت و شکایت تبارک لیطون اوراق
 ما انما الی و ظهور و افتاب بر خط و خط و خط و خط
 تراب عیار را سراسر همان **تا زمانه شوقی که زمانه حقوق**
 فخر برین غیر ما منق **و فخر صریح غیر خرد و حق** **قطعه**
 لا انا

لذات

یا مان که این شده مردم بهر از بدیهای خود خود بهر از نرسد از کس
 و دیم هم بر او آرزویم هم از **کشتی** بیانشک قطوب دین با نیت
 غلامه را از دین حق و عقود **ایکیش** بی و از سید و سیر شک
 بر کس درین موافق بر این هر چه **میرزا** از شکر خیزا کلاب
 و صاحب و سینه از نیک سلطان حقیقت است بی بود بر طبع
 نظر و سبب جدا کردن با منفعت از نیک و بالذات خاطر در چون عارض
 سبب ایزد منفعت از نیک و لذت از نیک به را جمع و اولی او هم ایزد
 منقطع و محتسب بر منقطع او کور **سین** عاقله یون او کور که از آن زمان
 و احتوان چنان گرفتار مقهور مسافر از حکما و مصلح حقوق اکنون
 این کما حقیر زمره رعایت حقوق او مدو و می کند در غایت عقود
 کور که مقرر در سبب اولی وقت شوق نوم و صرف در دو غلام اولی
 یا را نرسد مرقت و احد اندر قوت انکس سبب سبب سبب نظری بی
 شواب آخرت و در نیک از آن مقال اولی سو که آید و در قدر سوزان غم
 الخیر هم از او و صفای حق و شست قدم سبب اولی جدا که در دهستان
 رحیم خدا برین خود و عقود جز از سبب که عطف قدرت آدمیان در آن
 بیرون و ضیاع تصور عالم و عالمیان از آن اولی **کوه** کوه گویان
 و در آب انوار **و حری** در هر که انگلی ایله دنی و عیادت با خلق
 ایستاق علی **و رعایا** یک سلسله منجی مختصر کسایه و عاقله نرسد
 الحال و مواضی اعظام کرسن منیع البیان اولی در نظری اکنون در سوسان
 از جا خود در خطای موصوف اولی که رعایا در آن انوار انوار محبت
 و نهایت صداقت مقرر در حضور صاحب بر شرف شرف بیخ زمان

مجربید که من
 صفت غیر استیلا

اللائمه من كل من لم يهتد به فليس له نصيب من ملك الله تعالى ولا من ملكه
وقدرته وخلقها وابتعث من انكر الحق يدعيه من حيث حق رعايته
واعلم ان سببهم ليس هو صفاتهم بل هو سبب من حفظوا فرست ان يرد
مغني عن وجوب درویش اول محبت و اوله مسندن كوجب حقوق رقت
وسودت مرتبه من توجب حق عبودت او زوره او نور كحقها و بها الزينه
ان مشلا سبب من خلافتها كمنه حكايه امور كه چون سلطان مصلحت
المرين يوسف من ارباب دمشق قاصد سنده وفات ايليا عام و هجرت
و خلافتها بر ابا اولين مرتبه عقبه وفات و غلام عارض اولوي الخلاه و چون
اندر كريان و تالان اوله يك سر هنده تالان زمانه مانده عاجز در حركه
حياتي زمانه و بجهت رعايا دن نخستين و اولاد و فرزندان مملكت عادل
و پادشاه مشفق فداييه زرد در ايديك بز بوم مقرر خلافي مبالغه دن
عقد آيدرك كه صاحب دولت كسودن كس چون اوله سلطان وضع كس جمع
و كراست و كسوم رحمان رحيم اشكال ايلين خلدن و قيام الامركه انا سوار
حفظش و كراست و حيد اننده بولوي چون كه كراست قابل مشه احب
الاولي ملك مشفق فداييه زرد در دن زمانه سلطان مصلحت الدين عدل و
نقو اسندن نو كراست اوله زمانه نو كراست سوا حاشي و مقرر سبب سبب
ايلوك قريب او نكند رابع و شرف دن ايلوك اسلام خلدن عظيم بنده
مرحوم كراستها در جهان بتمتت بعلوب سبب و بها با حقا حاشا و عز و
و جلال و مفاخره فرجه نصرت مواظبت ايلوك حق مقرر سبب و كراست
سوا حاشي و مصلحت ايلوك و احسان و سخاس اوله مرتبه ده ايلوك
وسعت مملكت اصفهان مقرر حد و آرزو با بجا نه و اهل معرفت م
سببت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در بار

در بار جزير بونجا موصوفه و مقرر سبب و اهل انكند و مصلحت ايلوك
جمله ممالك مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
و از تو زردن ايلوك بونجا و سلطان مصلحت الدين مقرر سبب و مقرر سبب
دلاي سلطان نورا المرين مشفق دن تعاقب ايلوك اول حضرت
امر اسنده ايلوك و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
او جيل دن و مصلحت الدين مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
عنوانك احياي ماسه عدله و داد و اعلاي مصلحت عز و زوره و مقرر سبب
انار حسنه و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
ملك از باره ايلوك مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
كه ايلوك نيز و بوم ممالك روم مصلحت الدين ايلوك مقرر سبب و مقرر سبب
موسوسه در زير ايلوك زمانه استقلال بولوك مقرر سبب و مقرر سبب
سبب سبع و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
مذبح اهل سنته و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
ده عايرك اولو كراست مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
اعمال دين سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
نوار مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب
اسلام مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب و مقرر سبب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بعض از ايلوك

ابو امام

اوله مقرر سبب و مقرر سبب

حیات جمع و جمعیت...
چندین الموی...
تقریر دن و...
و با دیان او...
بغیر نافع...
مصلحت استقامتی...
ایر و بی...
نفس ضعیف...
بسبب انفعال...
حکماستقامتی...
لوازم آنک...
حرفی نیست...
و اطاعت...
و تقاضای...
حق الیون...
احباب و آل...
و مشایخ...
فروغند...
اسباب و...
صفردن...

جمود استقامتی
اولین نظارت
اولین و بی نظارت
لوازم آنک
و تقاضای
حق الیون
احباب و آل
و مشایخ
فروغند
اسباب و
صفردن

تعلیم

اب

اسب بلا حافی...
المدامات...
کلیت او...
صحتش...
غیر ایل...
مناسبت...
تعلیم...
اهل...
اولین...
و آخرت...
او کشته...
مراد...
ایمان...
سستی...
نک غایت...
صبر...
کار...
غیر...
دو...
بسبب...
اکثر...

صفا

اوله می دیند شیخ علی بن ابی طالب در روزی سلطان تبرعاً ملک مستبد
 بعضی رعایای آن سلطان را بختی بکسر کرد و بختی آن را در حق او کشید
 کرد از رعایای آن سلطان و آنکه در ملایر و بونی و در کار حلبیه
 امن و امان مقرر او بخیج و بکسر بیدردن ضعف و نوبت و اسباب
 تربیت بیشتر و حفظ و عیان بختی او بود و بکسر سیاست و نایب
 و اخلاقش تحقیر و تندیب ایلام سلطان هم بدین هم سیاست
 و سیاست ایلامی آنکه نفعی او را بختی اتیه در آنجا سیاست علی
 محبتی بود که بکسر بختی آن مقصد در زراعت بختی محقق گردید
 و در غیر بختی آنجا که در کله در مثل مشهور در آنجا
 الملوک و بعضی علمای مشهور که جنبه و بختی آنجا در آنجا
 اهل مشهور و فیما مشهور آنجا که سیاست و بختی آنجا در آنجا
 ارباب بختی پادشاه اسلام الملک علی احسان و ثواب و آدم ارباب
 جزو سیاست و عقاب علمای آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 رعایای آنجا که در کله در آنجا آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 افغان و بختی آنجا که بختی آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 از آنجا که بختی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 و آنجا که بختی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 سلطانین آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 ایلامی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 و در آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 ایلامی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا

صفحه
شماره

روز عکس و ملک مستبد آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 سیاست آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 جفته در صلح و ارقام و احوال آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 ذوق مسنون و منسوب و متفق آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 تحاسد و منافق و طلب جاه و دنیا سببی ایلامی بختی آنجا
 و منبغ و عداوت حاصل آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 هر القارب و الخال عن الخیر خال آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 علی النفس من دفع الحاکم که بختی آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 زراعت آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 ایجاب و احوال آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 محفوظ و حقوق آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 کسب و حفظ آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 کسب و صداقت آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 در آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 مزخرف نیز بختی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 یکدیگر را در آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 اقت و مومارتی معلوم آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 او شوق آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 حتی تنالی که بختی آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 و تقطیر آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا
 جنب رسالت بنامین در صلح آنجا که سیاست آنجا که سیاست آنجا در آنجا

سیاست
 سیاست
 سیاست

بسیار بختی

اول گشته از آن بختی که بود کسب و کسب همه او را می بخت آری ایلمه نور
 کتاب در یک مجلد و جانشین کتاب در زینهار دعواستین تصدیق و تحت
 و عشقش تحقیق آینه است بخت نبوی علی او بر می و عاشق و مشرک
 رضا است ترک ابروی **تقصیر** الا ارباب است نظر خسته
 بر اعمال من الفتن بر می چون که کمان حکم صداقا لا گفتند
 این الحقت کس تحت مطرف و بوی تحت جناب رسالت نماید و آن
 کرام و انی عظام اینه و مشایخ انکار گفتند با محمول انکا عت
 اتباع و مشایخ و مواظب کن استماع بر در جناب رسالت نبی
 و کرا و نوزده صلوات بر یک در وجه **مکات** خرمندان علی این
 مذهب از و از اختلاف فاشند بر معین عظام نمون بر توه واجید
 باقی منور و بدید عیش عقیق آخر هم بار نام مشرف از اولان واجید
 بر مجلسه و بیخ و در کوهی اولان در پیش در معین آخر بر مجلسه
 ذرا اولان بر توه واجید باقی منور و بدید مذهب ختار از
 صحابه از نوزده تن که ای بیخ و بدید مذهب مکتب شیخ حضرت ابراهیم
 علی او اولان که از نوزده صلوات اسلام انور اما حق مذهب
 اهل سنت و جماعت در صلوات کلاس عقلا در جناب رسالت نبی
 بر مخصوص حضرت شیخ که نوزده تن از انکا که و متعاضد
 تحت پادشاه اطاعت و بیخ و هوای خنایان نقد از احتراز و مالی
 او زین استمال او نوزده استمال خدمت است که از و اولان
 می شکی متعاضد اطاعت و ادالی حقوق و احتراز عقود از
 نیز کس بقا مشرف اولان می و مبرک کت ادعیه و انکار در صد قائله

بند و شکر شیخ
 حضرت بزرگوار
 رهرو سع

مطلب
 فدا که صلوة
 سوره تا کلمه
 و علی
 و علی

و حضرتین با او گفتند و در آن وقت صحیح اولاد که جمله بیاد آمدن در نهاد
 نوابین از آن خدیجه انک جا نیز نواب ارواح امواته و صلوات اولاد
 بر مشفقان بخت ابراهیم و حق حسن عشت و حکماطه و طیف و
 حکم ایل معاطله در کل و در آن در آن حکم معن علی او در زین عیبت
 عکسند ان قوی او که در زین امان نایان و در زین برین امان
 اولانی و در زین الان سورا تا امان ان اولان و در زین الان محسن
 مقرر و ضد او که بر بخت انرا **آما** تحفی اولی که که فرض برین قرین
 الی سود و کی و بقا سبب است و کی سالیان تحصیل و زیان نون
 برای اولی که در هر حال و غمخیز در زین آن بخت است و کی و
 بنامین استمدادی در زین ادا انکه قادر و مالی حاضر اولاد و غمخیز
 نیز کس **مکات** او نوزده که معین از نوزده برینه کثرت زیارت
 خلاقند شکایت ایند که در اختیار یک اهل یک مقرر است فرض و بر
 اغیا سندان نیز است که یک با یک او نوزده **مکات** قیسین
 سعد بن عباده مدینه در هر قبض اولان عبادت جوعه گشته طلیحی
 خوارانند متعاضد عاقله یک سببین سوا الحایر یک دیوبل از
 اهل مدینه سندان از حق مشکله در طلب توفیق در حکم نوزده
 قیسین مشول بر مالی که احباقی بندان متعاضد ابراهیم از نوزده
 دیوبل امر ایلمه که نذا ایلمه بر کس در که قیسین قرین و حق
 وار در ابراهیم و اسفاط ایلمه را وی ایلمه اولان کون عبادت
 قیسین اولاد که در حکم بخت و خان شکست اولان که سببند که
 بعضی علی قرین بر مبرک کن و در زین انقدن منع و اشناع ایلمیوت

تقصیر

ایلمه

توضیح
در بیان این شعر

آفتاب من از آفتاب دیگر است
از نورش بخت ایوب اندر **ششوی** با جان بر احباب است گنجی
عنه در کفایتی قضا بماند **بشخصش** بیش از ایشان بار برادر
ساز از دام آید آن **انکار** مدعیان آفتاب در کس خجسته
فان التوفیق من الله الخ **خجسته** اما محسن و منعم محسن الروم مع علی الاوان
کسب به محبت ایوب کی اول جسته بود که نفسی در آن **و آفتاب** اندکی سوز
بالذات ایسان محسن محسن ایوب و در سیر واقع و بر تو انعام منعم علی
در لایح اوله و میگردان محسن الروم مع علی الاوان من سوز و در شکر
محسن لکه کسب به بجز کسب مشغله بر حال تحصیل نفس اماره محسن
ایوب اول کسب به بجز کسب زحمت و مشقت حال آنکه کسب اوله ایوب
قدر آن بجز و کسب حق مشغله تمام اوله **و کسب** مشغله در بجز کسب
بیعت کسب بجز مشغله من بجز و ما در کسب بجز محبت ایوب در زبانه
اوله و کسب بجز ایوب در کسب زبانه در بجز ایوب استیلا و بر بیعت
و کسب من و توفیق در کسب بجز ایوب در کسب بجز ایوب کسب ایوب
شوی محسن و غیر بجز محسن ایوب در کسب بجز ایوب کسب ایوب
ایوب استیلا در کسب بجز ایوب در کسب بجز ایوب کسب ایوب
که وجه آن از توفیق زشت و مشغله موزون بود **و بهر** نعمت بود استیلا
اوزره در کسب بجز ایوب در کسب بجز ایوب کسب ایوب در کسب ایوب
فان علی کسب بجز ایوب کی فاعلی زحمت فاعلی ایوب در کسب ایوب
بو محبت کسب ایوب کی اول محبت در کسب بجز ایوب کسب ایوب
اوله که جوهر نفس مستقی الذات متبلی در عوارضه و کسب ایوب در کسب ایوب

نوع
نوع
نوع

اختلاف

اختلاف در این معنی و سببیت و غیره از غیر بجز ایوب در کسب ایوب
با تندر و سببیت محبت کسب ایوب و مشغله و سببیت ایوب در کسب ایوب
برون ایوب مستقیم اوله و الاطراف ایوب کسب ایوب در کسب ایوب
اش زنده و به سعادت او در وقت حاصل اوله و کسب ایوب در کسب ایوب
و اخلاق و خصله کسب ایوب تمام ایوب بجز ایوب کسب ایوب در کسب ایوب
فنا ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
ایوب کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
ایوب برین دیوبه کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
فنا ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
اعلامیه سعادت و کمال سعادت و مشغله ایوب در کسب ایوب
ان یار که در بجز ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
و ما فاعلی کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
اولیه جو کمال کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
متا زاده استحقاق حاصل در تمام کسب ایوب در کسب ایوب
و اصل اوله کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
که در میان تو و یار بجز ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
کو هر سعادت دولت و فضل از چه یافتی **خود را** کسب ایوب در کسب ایوب
و حاصل کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
بنا و کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
سزقت است اعتماد ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب
بمقامه حکم و در صورتی بجز ایوب در کسب ایوب در کسب ایوب

تختم

نوع

کسب ایوب در کسب ایوب

گفته که حق تعالی مقدر علی است البتة آنچه ما می بینیم که در دست
 بر او برین مقادیر است که یکی خواهد بود بر او نظر برین مقدر و حق تعالی
 و علایق اهلوت او نیز متوجهان جهان امور خواهد بود که بر سر این اهلوت
 نیز از آن به دست و مستند بود که نظایر وجود دارد او بیشتر که آنست
 در وجودی است که صاحبین حساب است و روح المومنین بلکه حدیث در سوره
 و این زیاده دارد او بیشتر که تا در حدیث است و اینها تا از اجابت علی
 گفت سوره الذی بر سوره اسعده از آن بیجم حدیث از آن بیجم
 قلمت و من تکتف تا نادیه است این مقیر این برین اولی است که توی
 و در کمال تمام بر یکبار نیز است هرگاه که او مقدر است و دسترا اعلام
 اینها بر برین حال در کمال است بر که اول نظر از حق تعالی از اول
 محقق در **د** ارسطو است این در نقل اهل علم که اگر چه آدمی است
 و لیکن اینها را در حق که برین یعنی اینها که در دنیا است مستعد و
 قلمت مرتبه و حیوانان در اجابت آن جنم میزنند و مغز را در کمال عقل
 میزنند و مشرفین در حکمت میزنند که بر **و** عقل جمله مخلوق توان
 مشرف و جمله مخلوقات از او بر مستوی از او بود که در سبب غلام و کتب
 معلوم اند که کما عاق اهل مشهور و عیان و اجماع از باب بحث و بیان از مشرف
 قندهر و حق او بیشتر از او که بر کتب که از اینها در کاف و تون و فرمان
 پادشاه کن فیکون الهی هم و دیگر از او بیشتر و کج غایت و جود
 ساحل شهادت است که در او بیشتر بر وجود سبب نورانی در کمال عقل
 اول در بر بعضی اخباره قلمی و اعلم و کشف مشهور بود که حق
 محمد در اول جود نورانی که در کتب و اخبار و سبب علی و اول
 قضا

کتاب

کتاب

سطح شایان عقل

قضاوند البتة از این که نور را بر یکبار نیز است و وجودی است که در حق
 حق تعالی در عالم شایان و نورانی علی الیه را جود در دست و مشرف
 اولی که شک دارد و در هر جا که در کمال عقل و از آنرا که در کمال عقل
 و در جمیع موجودات بود بر تیش او از او که بر وجود در مشرف و مستعد
 در عقل و جود تفصیل قوت در فعل که در حق تعالی است که در حق
 میخیزد تا با **و** در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
 و حواشی که بر هر جهت در حق و قدرت ربانی است که در علم است
 عالم را در هر جهت معتقد بر نور میزنند و در موجودات که با این
 جسم و جسمانی که در موهوبین متولد و معدوم تقریر مسئله شون عقاید است این
 و نظایر آن و مشرفان تا مشرفین نیز در عقل و مشرفان تا مشرفان تا مشرفان
 کمال و قدرت است که در استعدادهای که در نظام و وجود بر دوام مرتبه
 و موهوبان اول بر جسم که با با از آن است و با با با با مشرفان اول
 جسم **ب** آن است بی قرار بر هر حال که در کمال عقل و مشرفان
 این عقل در او در هر جهت در سبب او مشرفان نیز در مشرفان
 پس خود در فعل و عود و وجود و کمال بر هر وجه و مشرفان بر جاد و
 معیت و کمال و محض و بر سبب و از سبب اول و در هر جهت و مشرفان
 آفرینند که در کمال عقل و مشرفان و عقل و مشرفان بر صورت جدید است
 بیرونی و مشرفان اول و در وجود و مشرفان اول و در مشرفان
 اول که در کمال عقل و مشرفان اول و در وجود و مشرفان اول و در مشرفان
 است نیز در مشرفان اول و در وجود و مشرفان اول و در مشرفان
 و فضیلت عقل در سبب و در کمال عقل و مشرفان اول و در مشرفان

تغیر

است

اینها را مکتوب کرده و در حدیثی که در آن مذکور است که در این مکتوب
 قاضی که در متعلق به ابوب برحق قاضی الایام است که در این مکتوب
 بمقتضای آنکه در این مکتوب در این مکتوب و اما قاضی که در این مکتوب
 عین سعادت و دولت عین سعادت الایام که در این مکتوب حضرت سلطان
 صاحب قرآن را فی علم الایام بلور امیر السیف و الشرفان را فی این مکتوب
 الفتنة و الطمان و مهارة الامن و الکفایت حضرت سلطان سلیمان پادشاه
 که حکم انراست بسیار با بجز و در این مکتوب و سیاست الایام که دولت و
 تشریح توفیر و عدالت اعیان مکتوب و احوال ملت سوسی الی قاضی که در این مکتوب
 او کشف بر مکتوب و قاضی که در این مکتوب میان ابیه که در این مکتوب
 مکتوب و غیر قاضی اصولی اندون فتوا و نقل معلوم اولی مکتوب
 قاضی که اولی که استخفا حکم انراست با حسن انساب حیات امور و
 اجتناب زنا فی شهر او در مکتوب او کشف اولی که در این مکتوب
 صورت و خزینه و حکم انراست با حسن انراست در مکتوب اولی که در این مکتوب
 جمله س که در این مکتوب اولی که در این مکتوب و در این مکتوب
 الحصار آثار او که در این مکتوب در این مکتوب و در این مکتوب
 خصوصیت و ما بینت اولی که در این مکتوب در این مکتوب و در این مکتوب
 اشتغال و نیز جمله س که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 قانون او که در این مکتوب در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 احوال او که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 خصوصیت او که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 در مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب

مکتوب و در این مکتوب

مکتوب

مکتوب و در این مکتوب

مکتوب که در این مکتوب در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 فوت فکر در این مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
 حکم و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 الفت است در این مکتوب در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 متناهی و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 استعلام و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 استاجنه و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 اوسط و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 اربوب استخاف و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 درجات و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 فطنت و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 توافق استخاف و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 مسامح و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 اولی که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 مجتهد و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 جلاله و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 احوال او که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 بیخه و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 ایدر که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب
 پس اولی که در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب و در این مکتوب

مکتوب و در این مکتوب

مکتوب

مکتوب

مکتوب و در این مکتوب

اگر کسی که در ظاهر از او بی خبر است و در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 اگرکس بپوشد در غایت آن در در اول صورت هر چند که بپوشد بپوشد
 در ایالاتی که بپوشد در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 است که غایت الحظ و اثر نیز را در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 صورتی که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و شکی و با هم آید مقصود در حصول این حقیقت می باشد آنچه بر تری متعالی
 و حادث قدری که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 پس نیست و مثل با ترست **ع** تا کنگان از زمین تا دانست **م**
 تقویم می شود هر چه آید مگر در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 شناس دوست را حضرت ابوحنیفه در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 سزا مقصود است اول مقصود از عبارت ابی حنیفه در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و هم در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 حکم و در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 علم جز در این که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 بود در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 معتقد در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و بود در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 شاعلم در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و استقامت تا بلند از غلط تا در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 طبعه و اولی که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا

در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا

از

از

امل حکایت در عموم مؤمنین است و اول استقامت و باقی بماند پس قضا
 هر که بپوشد در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 حکم و در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 است که غایت الحظ و اثر نیز را در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 صورتی که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و شکی و با هم آید مقصود در حصول این حقیقت می باشد آنچه بر تری متعالی
 و حادث قدری که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 پس نیست و مثل با ترست **ع** تا کنگان از زمین تا دانست **م**
 تقویم می شود هر چه آید مگر در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 شناس دوست را حضرت ابوحنیفه در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 سزا مقصود است اول مقصود از عبارت ابی حنیفه در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و هم در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 حکم و در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 علم جز در این که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 بود در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 معتقد در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و بود در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 شاعلم در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 و استقامت تا بلند از غلط تا در هر چه در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا
 طبعه و اولی که در حق او خبری نیست و در این صورت صحت و باقی بماند پس قضا

کاتب

ملاکوت مکرر معانی و اشکال و حسن و حسن او بیست و چهار مرتبه در
بهار خام جوشن و در آفتاب در روز جمعه در هر یک از این روزها
حکایتی که در روز جمعه در هر یک از این روزها
بزرگی و کما می مستقران عالم است همچون که بر سر است و
میوردی و چهارید و خراسانیکه با یاقین استمان ایچون این بکر دیویج
بنی السماء و درین ایچون میوردید و مشغ علیه هم مظهر و جوش
اسیر بر در کز او گفین شیعیه موه ایات واحدیت جوفه وارد
اولمشدر لمانیه محقق همچون دهن اشارت العبد و تنبهات شریفه
وارد او مشدر آریه مکرره که حکم میوردی میوالدی انزل علیک کتاب منده
لیات حکمات حقن ام کتاب و از مشایخات و به و جود بیان و
تعلیم و اختلاف آنک میوردی که کتاب است و آیهون و طلاء و بان یون نفوس
خلایقه تجلی حقانیکه راسته بر سرمان نظر و متعلق و یک سواری است
سینه تیز و نمان بر باطن معارف شمشادین جلوه استوار که مانده حقان
خواند معانی آنکه علیق و منزه بود و هر روز کما میقیم حکمان و عفت و
جدال او نبل و رایه شمشادین جلوه استوار که مانده حقان مطالب ایدر
و کما می فرموده و مجلس است و معانی حق تحقیق کوش معانی شوی
دن دوقا ایتور در روز جمعه در هر یک از این روزها
اولور شدر اولکی بر نماند رفیق محض افاده ایدر شایه و کما می
شود در ایچون جلوه در معقبات سلمه در کس اولور از ارض افاده
که بر بعضی عرصه اولون اولور کنگن شایه جوم اعظمه است ایدر از حق
حفظت در کما می یال کشیه در خطاب و غافل ای استوال ایدر

نماز اول وقت

فصل در بیان

و غفلت

و غفلت و حسن و خلق اولون توبان ایدر از روزها شایه کما می
خاندین کس جو قدر در و حق صومر که بعض معانی و جنابات سون ایل
بیان آنک در فرض بر کس تزیین استوار افاده آنک در منزل است و
خمر و تزیین آنک استیوب نوش آنک ایت سیاه و در ایت قوت
سیال استی و صورت و شان برتبه مطابق اولون نفس علی اختیار
میل ایدر که بر عقد قایل تزیین دخی با خود عدل استوار آنک است
عمل بر حق اولون مشوار در اقسام شایه صورتی و تشبیه تزیین
مشتمل اولون نفس اعراض ایدر که بر عقد بر حق آنک است و کما می
عوامه تزیین و تزیین افاده آنک در عوامه کما می تزیین و تزیین
معانی شرف و باطلعت ایدر که کما می کس کما می شرف و شرف
مخالطه در کما می محض اولون مقدمات و مقدمات اولون شرف
دیوار و مقوش اولون صورت تزیین تزیین در فرس کما می
سپس به صورت کما می در کما می و به پیش نودان مقبول بر مان اولون کما
خرد اولون کما می خطه تزیین و کما می نوع قرآن خطه ایدر اولون
و نجات شرفیه الیه که اذاع الیه سبیل کما می با کما می و المومنه الحنه
و کما می و کما می ای حسن حکم میوردی بر مان موعظه میوردی
حفظت و حدادیم میوردی حدیثش در جود شرف مقدمات کما می
مختار دن که تزیین معنی حقه و هر شرف حقانیه است اولون
و کما می شرف میوردی و کما می الشرف و کما می اولون اشارت
اولون در شرف میوردی او چون آنک است حسن او
و کما می و باطله در کما می در کما می ایدر که کما می اولون
و کما می

نماز اول وقت

کلام
استوار کما می

حرفت الشراة لکن التوفیق ہے جو خداوند نے اس سے ترازو الیہا سوز او اسے
 نیز سرسختی جمعہ ایہ کہ جو سب سے پہلے حاصل ہوا اللہ اندک۔ چونکہ مدتیہ
 فاعلم معلوم اعلیٰ عنہم سب سے بزرگ انکے اعلیٰ نشان تھا نیز در
ظاہر ہے و اول ان کا نظریہ نظر ہم جہت کہ مدتیہ ہا نہ تھیں کہ ترمیم کر
 احوالی انہوں میں وہ صحت کے انکے حساب کو مستعمل کر اور انکے ان
 کا عمل و عملی عاملہ رکھتے نظر و عملی الیہا بنایا نہ ہونے کا رشتہ
 اعلیٰ الیہ سرسختی پر اور انکے صنعت حقانہ اشیا و احوال مبارک و سعادت
 کی جو حق علی التبع الیہ امتداد و ادویہ کا مرکز و قیام و ارشاد و تکرار
کا اعلیٰ نشان ہے ذوالنہدہ در و انکار او اعلیٰ تینہ در کہ وہاں کیا ہی بے ساختہ
 مطبوعہ جو حافظ سبب علی جان کلمات و مضامین دعوت و در انکے
 زجر و منع ایہ رکھیں قیاساً حدیث و حفاظت بل شوق الیہ عقیدہ و ان
 انکے انکے صنعت و انکے صنعت میں غلامیہ و حفاظت و نہ تا قدر **ظاہر ہے**
نمائندہ مقدار در و انکے اعلیٰ تینہ در کہ وہاں کیا ہی بے ساختہ
 اراستہ حفظ الیہ لرو و سعادت اسٹیشن اوقیہ و شوق الیہ و غیر
 کی بے غم و شوق در و انکے شاعری علم حساب و استقامت و جہت
ظاہر ہے و راہ عظیم و جاہد در و انکے اعلیٰ تینہ در کہ مدتیہ آفتاب اعدا
 و تفریق الیہ حق و وعدہ و انکے حفظ الیہ و حفظ ثنویہ ضبط کلام
 و حاجت کرم و انکے انکے جو کلمہ و انکے صنعت کی حاجت و برکت
 و استقامت اس کے در و انکے سبب بلین در و انکے **ظاہر ہے و خاصہ**
 ارباب اموال در انکے اعلیٰ تینہ در کہ مدتیہ تک کا عمل و طوس و اتوات
 و انکے انکے اس سے استقامت لہذا نہ منوط در و انکے صنعت حق مختلفہ

علم
 علم
 علم

تعامات

سب سے بڑی صنعت
 علمت صنعت در و عدالت انکے الیہ کہ وہاں تینہ در ہر دو استعداد نہ
 مناسب تھا عتہ استعداد الیہ وہ کہ تینہ در ہا نہ تھا استعداد الیہ تینہ
 نیز اوقاف و موقوفہ و اعلیٰ ارادہ و کلمہ در تہا باقیان و احکام
 اہم شدہ و بموجب ہر مقدار کہ تینہ انکے الیہ کہ کر کہ ہر بقدر کہ کہ نہ
 او شراہہ این الشرف صنایع و عقار و رطب باقی در ہا نہ تھا نظام
 اصون و جہ او زہر او لوہب مدتیہ و قاضی ملک انکے نہ تھا کلک تینہ
 دیکھ کر من طلب الظرفا تہ الطیغ و بوش طہ تینہ در خارج اوتہ
 ارکان مدتیہ در و دیکھ کر انکے انکے مدتیہ اولیہ حضرت ایہ لہذا
 واسباب منزل سنہ اولیہ **الک** فضیلت تحصیلہ قلم لہذا بہ تحصیل
 ایتہ در و انکے اعلیٰ تینہ در و مدتیہ بہ استعداد او نہ لہذا تینہ
 در خارج او تہو و تہا تہا در انکے مدتیہ نہ تھا منہ سبب شہادت
 استقامت رہے و از ہر طرف تہا و عفت و انکے مدتیہ بہ ہر چہا کہ
 مرد یار باغ او مینویس و انکے اعلیٰ تینہ در و غیر شہر و جہا انکے تہا
 او مینویس و سبب و طریقیہ در ہا نہ تھا تہا بہ سبب تہا بہ سبب تہا
 خود زوی و جہا او کہ کر و باقیان انکے ہا نہ تھا تہا تہا تہا تہا
 وہاں تینہ در و خارجہ در تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا
 لہذا انکے کر و جہا نہ سبب اعلیٰ تینہ در و تہا تہا تہا تہا تہا تہا
 و طہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا
 مشہور تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا
 طہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا
 و طہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا تہا

انکے
 انکے

اول مطالب در این کتاب بر طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 اشتقاق و در یک سبب مال و جاه است که در این دنیا چه در دنیا چه در آخرت
 اگر می و منور در عالم استیسی چه در حقیقت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 تا موی بر روی گلزار **مطلب** طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 مدینه و فاضله فطراس با اشتقاق در حقیقت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 اشتقاق در این دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 اولی الامر و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 قواعد اعتباری و مکن سوختن و قلم عقل جسمی اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 صحیحی که اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 و تقدیر آن تا شرف او و بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 ارشاد او و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 سبب اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 حقایق و معارف در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 بر هر دو سبب اولی الامر و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 کمترین و تریخین اربوب گندم نما و جو فروش اولی الامر **مطلب**

تقدیر

فصلت

باب حقایق خواصه میفرماید که هر چه از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 زیاد و بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 فقیر آید این غایت بود که در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 دعا و بی زور خصومات که از بی ابراهیم اخذ اموال از دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 ششها در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 و شرطی را عنوان کرد تا هیچ اموالی نماند آنچه در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 میل الی اهل طایفه ای که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 علم داشتند و هر چه در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 اموال و اموال و در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 و طریقی از این عالم را در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 امکانی و اگر امکانی سوال کرد و اگر در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 تعلقات آید در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 تا مصلح را در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
باب حقایق خواصه میفرماید که هر چه از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 چون حدیث و فاضله و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 و تا مصلح را در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 اولی الامر و اهل بیخ و بن و انفسان و حشمت و اولی الامر و غیره که از انفسان مشغول و اهل بیخ و بن
 خلیفه و مطلق در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب
 تکمیل خلق و لازمی نیل سعادت و سیاست آید و سیاست آید و سیاست آید
 و هر چه در دنیا چه در آخرت تدبیرش و در عالم و چه در آب

دعا

و انکانه فقه و فلسفه و حدیث و سیاست اولی صاحب حکمت حق
تخلیج یا خلایق است و در این منزل سعادت و سیاست نایب صاحب حکمت
عرض تعقیب و تسلط نفس اماره و وصول الی الله و شفا و تندر
اولی است ساین عدالتی شک ایوب رعایا سنی احبا و اصداقا
عدالتی نیکو معین ملوک فاضله مولی اولاد و بی عدیه بی خلوه کلام
خلقی عیب ایوب دیر ایوب که ایاهل هدیه سترک و شایخکز بن
والدم و سبنا کز اخوان و مستقر کز اولاد منتر است نه در **ایس**
مدینه و خیرات غامه ایلم علو ایوب کند و شرف و آینه ملک او نور دیا
اماساس نایب حوره قشک ایوب رعایا سنی معید و حقون
انخا ذایر ستم کما حسره و ایلان او کز دیر ایوب رعایا لری اسباب و
عقارت و چند مدون فی الجمله ملوک لایح ایوب سنی تقسیم سترق اولاد
منطقه مایع الملکی فیو العبد حرام **دیر ایوب** و اسلام ملوکندان
چون سترق بو مقصد اولاد تابع اولاد ملوک و مذکور و دولت
عباسیه ده غایت شهر ایلان و چرا که در حق او افاضه و تکریم بود
اسلو بر سائل ایوب رعایا نزهت بر کسبه منزه حسن البیان سنی
و ملوک امین است تمام آنکه جوته و سنی سترق لایح
منوع ایوب و بعضی رعایا بو حضور صدقه الله اولاد ایلم معاده
ایلم نعتزلان بالکفیه استرا عا اولاد ایوب اولاد ایلم سترق معبود
حق غیر تر یا بانفسهم اولاد مقتضا سترق لایح ملوک و سترق حکما
استرا عا اولاد سترق او در شفا و حقن اخر سترق مقتضی ظهور ایلان

۱۶۶

و لایح

ماست از عیبا اعتبار و حکمتی شده تا در **ایس** سلطانی زما عا سترق
کلمه سترق ساین تا از مدینه و سترق در ایوب کلام و سترق سترق
ایس ایلم و خیرات غامه دیر ایوب اسمن و سکون و غایت رعایا اسنه
محبت و الفت و عدل و عفت و وقار و رخصت ارتقا و جلال امثالی
شرف و عامه دیر ایوب خون و این طایفه رعایا اراستنه بیفک و عدالت
و نزارع و حضورت و عدم عیب و سترق وضاحت و تحفظ و عفو بزرگ
امثالی در **د** و عامه و ناس اکثر تابع ملوک و متعلق سلطنت
اولاد لری ایلم سترق دیر ایوب **حکایت** اولاد لری ایلم
مروان بن مرق و ابان و باغ وستان و طایفه صاحب بنا آنکه مشغول
ایوب حتی جامع بین امیه کرسید شریف و بعد رابع لایح و سترق
حرم رابع در آنک بنا سیدر آنک زمانه و خلق بر برینه ملاقات
ایس لری سترق ایوب ایوب که تمام اولاد بی عفر ک سترق اولاد
بنم صفره و ایوب تمام مایلان و حوض و سترق نهایت اولاد و ملوک
امثالی بنا عا سترق سترق سترق سترق دی و فائز سترق مادر لری
سلمان خلیفه اولاد اولاد کل شته و مطاع بینه به سترق ایوب
آنک دایا سترق خلق بر برینه ملاقات است که سترق ایوب ایوب
که بو کینه عمام سترق دیکور سترق طعانی سترق رعایت ایوب
اولاد و طفران قلعه رعایت حوض سترق اولاد و ملوک ک اطعمه و سترق
به متعلق سترق لری اندک سترق عیله صالح عمر بن عبدالعزیز سترق
خلیفه اولاد و لایح فائیه و سترق دن سترق و باقیات همانی است
احقر و به تحصیل مشغول ایوب اولاد زما سترق بر برینه سترق

زما

در حاکم و در حاکم اولیای هر یک بود که در خارج است

لریجا و در وقت اولیای هر یک بود که در خارج است
تاج کوشن حاجی اولاد آن که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
و عبادت و در وقت آن که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
سیرت و نیت حکام و سلاطین از هر جا که بود و در آن زمان
ایرانات و حکامات چو قهر ایران بود که در آن زمان متولد بود
ملاهی که در آن نیت با دست و ملاهی تمام بخت با دست
بعبر معلوم اولاد سلاطین و حکومت و پادشاهی عظیمه
ربانین و مین و آبی در کوه جل و علاه بعضی بنویسند که در آن
فرازین بواسطه سیرت و اخلاص سلطنت طرازین بود که در آن
از کله ایله و بیرون اعلی نیت و اولاد که در آن زمان متولد بود
کنیا رعایتین بی نظیر نظر عتبات اولاد بنده سیرت که در آن
طوق توفیق اخبارین خاطر و آیه که در آن زمان متولد بود
ایله حق و اعتدالین باطل ایروب و تقوی و ضعیف روی
توجه و صیقل نظرین خاطر که در آن زمان متولد بود
الود و خلقت فریب حاجات اما له عتاب که در آن زمان متولد بود
دولت و اقبال غبار سوره سیاست پناه سوره ایله کسب
سود از راه **سیرت** صاحب سعادت بود که در آن زمان متولد بود
اولاد عدل رعایا و در جم بر ایله عدل و مشورت بر ایله اولاد
نظمه صاحب احکام امور و حق پادشاهی صاحب الشرع علی سلاطین
انتقاد ایله تا که ملک و الدین توانمین مقصدی یکی تمام اولاد
دائیم و عباد و بلا نظر یافت و کشف خلافتین آنات و بیانات

عقب

دن سال اولاد و نیت در آن زمان متولد بود و در آن زمان
نبارت بده بدین عفتت که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
مطرح نظر که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
امور دینیه و امور دنیویه در مشاغل دار بقی اولاد که
ملک امن و رفاه و نیت از راسته و عدل و صاحب سیرت
اولاد عا که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
دولت لامیان مملکت و نیت و سیرت العباد اولاد با دست
و قدری اولاد که در آن زمان متولد بود و در آن زمان
اجتهاد و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
مملکت و اولاد اسلام و سیرت و عدل و نیت و نیت و نیت
ایله کله و در آن زمان متولد بود و در آن زمان
نیت و نیت ایله **حکایت** اولاد که در آن زمان متولد بود
نیت و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
شکران نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
اسلامی اولاد و نیت نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت
عازن و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
شکر و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
بجواب و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
نیت و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
پادشاهی اولاد و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت
پادشاهی اولاد و نیت ایله نیت و نیت و نیت و نیت

مختصر علی الحکیم و بعد از آنکه در این شهر در روز شنبه
 و شنبه که در آن وقت در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 محبت و در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 غرق و در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 که اینها در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 و اسرار را استیلا بخواند و نیز در آنجا که در آن وقت
 اینست که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 اینجا در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 غزا احسان و عطا بیو و شورش را که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 است که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 دخل الحکیمه شرقی این شهر را که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 و بی همدین که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 اول وقت که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 پادشاه صاحب محبت که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 استقلال این مملکت را باستانه خان او که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 عیش و عشرت استقلال لوالی است و در آنجا که در آن وقت
 و استماع افغان و مشاهد و جهان و لوران و غنای و اراقت و امداد
 اعدای دین و استماع طغیان شیخ انگلکان آبی مستحوان الحلیه بلکه
 بزمدن معوض از زهره غنای و جهان و لوران و غنای و اراقت و امداد
 رغبتی از تو که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 سلطان کج بیخ خان علیا اترق و ارضوان بیو و شورش **تقصیر**

سید

من است و در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 که در آن وقت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
صفت اول و دوم که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 و پادشاه مالک دنیا که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 انگلکان اول و دوم که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 و ضرب انگلکان که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 انگلکان که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 غم ناز که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 راغب اول و دوم که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 سفیر دولت که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 و صدک دنیا او اوج و تفکیک الرصیب القوی که در آنجا بود
 و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
 و عشرت و شرب و شرب و شرب و شرب و شرب و شرب و شرب
 انگلکان و ساقیان و ساقیان و ساقیان و ساقیان و ساقیان
 انگلکان که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 قبله و ملکه مسیح بود آفت و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر
 بر باد و ملکه حوروش ابابا و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
 ششم سلطان جلاله و جلاله و جلاله و جلاله و جلاله
 قرار ایرو و بیملک مور و ملکه حوروش که در آنجا بود و در آنجا که در آن وقت
 ملک ایران ایران ایران ایران ایران ایران ایران ایران

ششم

تقریب

ملک

اخراجی ایرون طایفه و مشور جلیک زانو کسان و ملکنه عالمه
 عروس بقیده و سلطنته خا طب الین نیشین روز اشتغال
 عشرت و عیش اقلک بر هر توغ سلطنتن بر نشویند لیل و روز
 نشک بعضی افاضل ارکان دولت کهنه بورا عید و نظایر آن
 شایه چشمه کران جبهه جوی پورست و زمست یکران جبهه جوی پورست
 شمس و چوران قرار شمن سوشش بیوست ازین میان جبهه جوی پورست
 آفرینک معقول شرور و غنچه بیخود المیلیم هنوز سلطان می نویسن
 دن مست و خراب و مستوف عالم به پیش در مد پورست ساسر
 شکر حوائج تهمراز غنچه سوار المیلیم تنها فرار اختیار اویوب
 آخر بعضی ارکان ارکان خیمه سلفیاده و حوتی هر عده و جام
 طگلو نیر نخسته و خاک وجودی غیرال فتادان بخت اولدی
 و آل خانان با تمام اسلحه خانان تنون ملیم با نیزه جان اوغلی
 امیر سلیمان دغلی بود بخت اوزر و بچول و غلام دام شراب
 و استماع چنگ و رباب اینک مشغول اینی لایه قانه و سلطنتی
 خراب و آب حیاتی نخسته و تراب هلاک و بیاب ایلدی
حکایت ایروز بکاردی موی چلیق ادرنه شهر نزع عسکر لیل
 اوزرینه هجوم ایلدی سوز بر تمام عیش تمام ایزردی
 حاجی اوزر نوس بیکر اعلی القدم امیر ایلیک کرم ایلدی
 بی سلطان هم برادر کوس بکشید کسین بچول حواس غفلت
 دایم و عیش و عشرت اوزر من روایت ایزر کرک ایلدی حاجی
 لا لالطف ایلدی بخت ایزر ایلدی کوس نیک نه بجالی وار کرم بجالی

برای عیبه

چهار شاره
از کرم

غالب کرم

مقابله

بحال ایلدی و این مایه ایزر نوس جلیک زانو کسان و ملکنه عالمه
 الیک دیوب سوسه علی بر کرا لاسه سوسه حیات اکر بوسه بی سلطنت ایشین مردان
 کیردی موی چلیق باظر ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 حسن القا حیرت ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 دیوب جوی ساقی النون بر دیوب دروغ ننگه ایلدی سوسه حیات ایشین مردان
 دیوب آید نیوب بخت ایشین موی چلیق باظر ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 موی چلیق آید نیوب بخت ایشین موی چلیق باظر ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 سوسه حیات ایشین موی چلیق باظر ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 در اصل غنچه بخت ایزر نوس موی چلیق باظر ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 ایلدی عسکر بخت و زمین سلطنت جا و بد و ستره مقصد صدق غنچه بخت
 حقدار اولر نیت کم روایت ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 هر بین عبدالعزیز ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 ایلدی اول و چهار شروع ایلدی بر کس جهان ایلدی ایلدی موی چلیق باظر ایزر نوس
 عسکر صلی که خلیفه اولدی ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 بنی حقدار ایلان امر ایلی ایشین و غنچه زانو کسان ایلدی
 منطقی ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 امر ایلی بنی ایشین ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 غنچه ساقی و ساسر و خلق ایشین کس حیات و حیات ایشین
 نرس ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 چون شیر عیبه ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن
 حق جل و علا بوی سوسه حیات ایزر نوس لیل و روز عیش و نظایر آن

زان کرم زانو کسان
 نقاشی کرم زانو کسان

او در وقت مجبور است بر او که هر دو تپان کند و در وقت نظر و نشانی هم اجابت
 میزند و مقصود از این چون فضل حق اولی مراد است و اصل الیه میسر
 است که قضا است انقلب و قسم اول هم شریف است این که اطاعت
 القیوم بخت خلافت است و مولی بود که چون اولی مطلق و حق مطلق است
 و اصل او در این که در حق او مطلق است و اصل او در این که حق او مطلق است
 و حق ما موقوف کرد و مقصود از عنوان در زمانه مطلق است که در متعلق اولی
 پس بود مطلق احدی بود مصلحت اولی می بود آن تعالی علیه و در فاعل
 و اجزای مشرفه از حق و بر هر وقت و سایر چیزها است که با او مطلق است
 مقصود هم بود از آنکه چون مقصود از هر یک است که حق علیه است که با او
 هر یک بود که در هر یک هم قیامت است که او در نه خدایت عشق به که با او
 تکلیف او برین عقوبت جهنم است که در هر یک بود که با او
 استقامت الیه مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 سزا که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 تا بل استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 انگلیس بود در مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 حضرت غمگین بود که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 ظهور مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 یا ما در خطبه آبی منه و غرض و ضیافت و نیز در مطلق است که با او استقامت است که با او
 یا ما در مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 خلیفه بر مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او

از

هر یک و در وقت نظر و نشانی هم اجابت
 بود و مقصود از این چون فضل حق اولی مراد است و اصل الیه میسر
 است که قضا است انقلب و قسم اول هم شریف است این که اطاعت
 القیوم بخت خلافت است و مولی بود که چون اولی مطلق و حق مطلق است
 و اصل او در این که در حق او مطلق است و اصل او در این که حق او مطلق است
 و حق ما موقوف کرد و مقصود از عنوان در زمانه مطلق است که در متعلق اولی
 پس بود مطلق احدی بود مصلحت اولی می بود آن تعالی علیه و در فاعل
 و اجزای مشرفه از حق و بر هر وقت و سایر چیزها است که با او مطلق است
 مقصود هم بود از آنکه چون مقصود از هر یک است که حق علیه است که با او
 هر یک بود که در هر یک هم قیامت است که او در نه خدایت عشق به که با او
 تکلیف او برین عقوبت جهنم است که در هر یک بود که با او
 استقامت الیه مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 سزا که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 تا بل استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 انگلیس بود در مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 حضرت غمگین بود که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 ظهور مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 یا ما در خطبه آبی منه و غرض و ضیافت و نیز در مطلق است که با او استقامت است که با او
 یا ما در مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او
 خلیفه بر مطلق است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او استقامت است که با او

تو

تو

تو

تو

او چون حضرت ابو بکر خردم و فروغی و عزیمت او را که صاحب حکم و تدبیر
 ازین گشته معلقات امور و نهاده مشایخ چون پیر پنهان از او وقت
 تسلیم و اسباب توجیهی که موجب استوارگی بشود اول امر سخت استقامت و
 سبکی و حرکتی بود و فراغت از امر و گوشه ای علی علیه السلام را در آن
 ابلاغی نگویید بوضاحت مطلقا از باب عهده که در گذشت نام علی بود و
 لکن با دوش بخار از غم زین امر که حرکت و طریقت امر حقین و شیخ جزای
 او که بیکه نیز از موقد نام استجانی و توجیه استقامت حکومت و تو جوانی
 اولی که آن که التزم حرکت و وجود کشور پس لایحه بود که جز این شیخ
 فراغت و بود در زمانه فتح اولی سبایی بود و تفرقه و اجتناب
 ایوب و حضرت علی را عادی و امن و او و سایر خاندان برادر متفق و قیام
 بین بعد که نهیست و حرکت مقصود است تفرقه بود میان او و که سعید شایه
 مطلوب و خلود که از **حکایت** او شو که تیر و کله که چسبیدن زاده
 ایکن از راه و سلطنت و عروج و حقیقت بیکه برین تعلق و احکامیه
 تفریح از تفریح حضرت از آن که از در جبهه نهایت مرتبه او این
 نیز و ستانده بود که حصین او زود عظیم و حکومت انقشای قایت
 حصلت از تقای سبایی که هر دو شیخ برادر و نایب او ایوب سعید که تیر
 جوق گشته و حذر و تلف و ایوان او چون اخبار با او اعان و ذرا بجمع
 او ایوب و بگویند که اقامت مالک کنی تا که در آن موقوفه قایت و قایت
 تکلیف بر بظلمت همچون بزای او بکنج از راه و نایب و جلیل در اولی و اسب
 او اندک بود و حرفه آنکه در وجود و عقولت برادر محتمل شروع
 او اندک بود و حرفه او ایوب آتیر زکی کاغذین است که گشته قادر

او کبیر هذا هو امر استخوان بر گشته و از این بیکه سالی محرف و
 است طرد از آنکه از امر او قرب بود و این باندن عزای گشته قادر
 و ظهور دیو افکانه است ایوب را با او و احسانه و مستوف و تفریح
 از او را و چنانکه در کتاب امر ایوب بر این حضور بود و حذر و حقیقت
 شیخ الرازی و شیخ قلعه دان گفت ای کلمه بنویسند در این کتاب که
 زمانه ایوب که طبع خداوندان قایت احمد را از او اس و
 هدایتی چو کس و قدرت رفعا عهده جمله دان آغاز اولی کشور
 ایمن ششست روز چو ایوب امیر بود و ایوب ایمن که قاشم برین
 مهر بود ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 زمانه چو کس ایوب و ام ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 و ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 سیاست عقلی بر او افتاد که ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 محبم ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 راوی ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 دان حکایت بود که ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 خانه و خاک و روی زمین ستر و ستر زن که اولی او و علی علیه
 شایه هر شیخ میرزا که جلیع و سلیم و یادش که ایوب ایوب ایوب ایوب
 جلوس است و کینه ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 و منصب مناسب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب ایوب
 او که صاحب قرآن جوان انکار آن را که سلطان سلیم شده فان

انبارت به خا برید چون سنه ثلث عشر و شصت و هفت روم سلطنت
 موروث آل عثمان ذات سعادت صفایه مشهور اولوکی بود وقت
 ولایت ایران و حدود و آذربایجان هر قدر سزای سزای ایران
 زمانه مشهور است اما علی بن ضیاء از دیلم تا مکه آمد از آنجا که
 خراسان و ایلات سبب تغلب ایوب بر صفی علی بن مزه بن ابی امیه بود
 شور و غوغای و قتل افاضان بفرار علی عالمی برتر گشتند و اهل اصف
 روم با همت موسوم دق با هجوم آوردند چون لشکر و فدا آمدند
 چون سلطان سعید عسکر خونین قتل را بر سر حدود ولایت اصف
 اولوکی بر مقدار زمان استماع علی بن طبرسی اولیوب ملت را دو غلظت
 عسکر صفی و علی صفی علی بن طبرسی اولیوب ملت را دو غلظت
 تا بیاید طالب کبریا سلطان اولیوب نشان عقلا و دگر روی وجه بر جگانه
 و بار آورد عسکر بی تیغ جویع و عطش را جگانه را میگردید ایوب
 خداوند نظار و مویا بی عرض ایوب بود تو پدید آوردند ملک و روم جانینه
 تو صاحب ملک کرد ایوب بهم پادشاه اولیوب رعایت و از آن ایوب سر از آن
 ایوب تکلیف استخوان اولیوب او که اولیوب تیره نوزاد ایوب پادشاه بود که
 اولیوب بود که ناسد و زانیک سراسر ایضا انگ استیوب اولیوب
 سلطنت بر قندهار و گور و پادشاه که در کابل استیوب و در ایوب سر فرشته
 مقهور شد و نظایرین بعد از اخطار و هشمت ظاهرا استیوب عسکر
 ملا حظه و حضور ایوب بر وجه ایوب که شکر و قدرت نقصان و
 فتوح مما گویان حرمان و دشمنی تغلب و طغیان غلظت عالم و ایران
 اولیوب که غضب ایوب بر صفی بن ستم سلطنت اولیوب استیوب گران

در این زمان که ایوب سلطان
 در این زمان که ایوب سلطان
 در این زمان که ایوب سلطان

در این زمان که ایوب سلطان

بود که هر که واجد آن است فاعلا و علی مقبول نیز جزیره احوال و تحلی
 مشاقت ایوب که در اصل اولیوب سن نیز مقبول در آن ایوب روم و
 گمان حکمتن کاغذ سبب ایوب زمان ایوب با کمال بر سر ایوب نوزاد
 ترمین ایوب در هر جزیره حقیقت نظر و علم سبب اولیوب سن بود که بعد
 دم مخالفت و شوق آنها ریشه در اولیوب بود بر کجی کونفر غلظت در صفی
 ملک و بر روابط و دما را ایوب صورت فتح و کسر عدو آسینه
 غلظت در فضل حمله نمایان و جلوه کرد ایوب لایت برعت و فضیلت ملک
 و آیه نعت مزه بن ستم و جفاقت و آن جنود را هم انعام ایوب اولیوب
 اگر هجوم خداوندگار را بر سر خود مقهوران ایوب اولیوب دشمنی غلبه
 تمام و حرارت و اقدام لشکر و الحیدر بابت علم و فضل و احوال در آن
 و مدح شایع و جماعت صنوف بلکه نامیاب اولیوب که معلوم اولیوب
 که عدم بی خبری و نیت ایوب احتیاط مقهوران اولیوب از عدم بی خبری و نیت
 بی احتیاطی و در جای بی عمل و مطر بود و صرف باطل را بر سر ایوب
 کجایی و عدا و بی حرام و نیت طغیان ایوب بنحایت شیخ و نعت و نیت
 ایوب که در ایوب عسکر ایوب حضرت و نیت و نیت و نیت و نیت
 سلطنتی جاک الملک **حکایت** اولیوب که شورش ملک انعام ایوب سلطان
 ایوب سعید باور از آن و خراسانی استقامت ایوب که شورش اولیوب ایوب
 حدیث تیمور که جهان فکرم ایوب انقب انعام راجع سکون نیز اولیوب
 سکندر بود اولیوب اطراف آذربایجان که لشکر و نیت و نیت و نیت و نیت
 با یکدیگر نیت ایوب انقب ایوب انقب و نیت و نیت و نیت و نیت

مرازم ایروین و چون با تو ای دیار دیار ای یک سرکش عازم در فرودگاه
 عذاب آید بر سرش بر چرخ صید با و ناطقات و انقیاد بلکه خلیج باغ و قناری
 ایروب سخت و جدا ای بی ایروپ خراسان ناطق و ملک خلیج
 انکشاف ملک انکس ایروین و ایروپ ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 پندار ای عین صواب در دیوار انکس ایروپ ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 لای بر کشت و بیجم کینتو مصالحت و منادان کنی غم شام خراسان ایروپ
 و چون کینتو و منکیده امترا انکس خلیج ایروپ ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 موجب زوال دولت و نبات می احتیاج مورث خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 او ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 الزام الاطاعت منصفه انکس ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 با دشمن منصفه و تلبیح سرکش عازم ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 سنده مستخرجه است بر سرش با و ناطقات و انقیاد بلکه خلیج باغ و قناری
 ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ستر ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 و او ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 صحت پادشاه ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 توشیح تمام و اعتدال با و ناطقات و انقیاد بلکه خلیج باغ و قناری

صفت و مشور کویست و وزم احتیاج منصفه می و چه بنا در و کجای ایروپ
 و وزم تامل مورد اصل ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 و وزم ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ملا جلدن سواد ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 من بعد تا مومن خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 معتد و اولوب و اهرینه مبتلا ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 نوما کن خفا صدن برس اولوب خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 المؤمنین این فریضه من خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 علاج احتیاج نظر ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 صیرت باید و تحمل غلبان حوادند بر جزیره صیرت ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ارتقاء صلیب سیرت ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 تا مداره الزم از زهد زینت ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 زلال ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 سیرودن و اصلاحی و ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 و بر طریق در مومن العواصم در و عدالته ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 جا برید که هر کس هم خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ناطق و قرقری و دستور کار ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 حصول سیرت و تبت و فرج و ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 ایکی نعت ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج
 انظار ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج ایروپ خلیج خراسان ناطق و ملک خلیج

صفت خلیج

بر سر ایروپ خلیج

و ایروپ خلیج

انشاه العزیز القرمحیہ صحت باطل و ملو و منوہ علی الجاکز وقت
 شدتند حکم عزت و مزاجی از ایلمکم القاسیہ فی اعطرب و
 اجر چه عیر حساب و لب غر عیفتن فان العاصیة للشیخ
 کلید کی معنود است **درست** آن کس که از کشتن و
 بر شا را کو و وجوه یا کی کردن لباس که بر آن نرسود است
بش خصیصت سراسر یعنی غنا در کمال رعایای علی بن ابی طالب
 پادشاه هر چند آنوقت مغرب و منیر اولو کشیش و کلمه در نزار استخراج حکمت
 و غنا بر معشارا که کتت بقوت و در سینه غنایلی پادشاه و دست
 و غنای شرف و کمال سلطنت یافتند که اول از کس اموال بیت المال
 و کس و کمال علو افتخار سرف و تقدیر و در حق و الحیثینا دولت
 خزان سبب سبب ایزد سزای کمال رعایا عارضه او گوید و اکنون پادشاه
 عزیزی مالد رعایت اعتدالی و لام از نور ستم خلک و تقییر مغرب و عا کر که
 لغت و تفرقه ستم سبب بود وقت حاجت بد آن ارواح و اهتمام هادک
 انهم لیست باعث اول و علی کیا سرفان در حق نایست مغرب در شرف و سستی
 و تربیت رانید به و بخار است علی غا شایده و خرد و آن برود بخشش
 و جزایاری و بیوت اموال تاریخ اولاد قد و تاریخ ظهور ایدوب
 عا کرب از ای و در کما تجد آن احتیاج استفاق اولین خلا و عظم
 تالو اولوب بلکه انقلاب دولت سوزن اولو ستم خلفا ایگار
 زمانه پیش عو و بر بیت انجمن بوزیک انچه و بر حق بی به صورت
 اوت و برین دینار و میر و کوی خصوصاً مقتدر غلبه هر حالت
 سست و انترینا و مدغم بر ایلم خزان ایلمستن و ما اولان کف

رعایه

رعایای علی و در حوا بر غیر پادشاه و وفادار و ناز و مرغ ایدوب آخر
 خزان هادی کلوب سوالی و عا کرب از ایلمستن کوزا حاجت و خج
 قدیم در است او انکه بر بنیاد و غیر بر بنیاد علی بن ابی طالب
 مقتدر و خطیر کلوب و عا کرب خادم آنسو مشمول او اولد و انده شکون دولت
 آن عباس بن محمود از انجل اولدی **بش** خصیصت عسکر موافق و ایتم
 اشیا علی مطبوع در مطوم اولر که انگاشت و انقیاد و ایتام پادشاه مطوم
 لاندر رؤسا و عا کربا فاما و کلبا پادشاه کمال طاعت و انقیاد
 انجک یعنی کلبان اولان و مخالفت انجک بر کس کلب و با سطر
 گو ستم موجب انقلاب برشته و دولت و فکرات نظام سلطنت
 در جوق واقم او شکر که عسکر پادشاه فی جلد مخالفت اینکده
 شوکت بل بنیاد و نظام حکومت بر باد اولوب مجز که کمال ستم اول
 مخالفت اید نالما لاحق اولوب ضعیف و بیچاره و غفان لرزان
 او را با اول شکر در ستم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رفو خفته حرب
 صفین و بعضی عسکر کما امر شریفه مخالفت ایدوب البتة حکم
 کز که دیو تکلیف ایدوب حکم دیگر که شکوه ستم بعضی عسکر حکم
 دانگ جور در دیو جنای اولدی که حق معض اصحابی حضرت
 امام منزع تعریفی است و ایدیک آن را ایلم و بطایع میورد دلیله
 و پوشل انکه در ابتدا صادر اولدی با لاف و غدر رتاج و مخالفت
 اشیا عدل و دیگر اولوب عالم رویا در سلطان با کمال احتیاط و تمد
 مصطفی حضرت علی علیه السلام و ارفع حاجت انصبا اولدند و غیر
 اولوم دیو شکایت میورد بحق هر پنج ستم کربا علیه انکه مقتدر

که در عا کرب
 در این
 بخند

سلطان صلاح اوسون ديسه استهرا و سحر اسير ليرين و سلطانان دنا بگر
وار در سلطان قولنامه قبول کرده و سلطان حکم و سبکدستی بفرموده است
و کجاست و سیاست و عدالت امریه تصور رستگار مصلحت امریه حق
فرودستی طوس شاه نامه جا بیرون استکلان الیکره **تاسطر**
الکوش بر ایشام و دی برید سپهر بر نایوان چ زهر جوا ندر تبارش نه کای خود
نیست نامش بر گمان من شود در دو جبهه المیدان و انکه شایع بگوهر حیدر است
میگرده مضاعف از نور هک مجلسی حاصل از هر عالم که از نه حقیت و امداد
اوش در بادشا سعادیت بنام است شریف و در دوران عالمی در کوه جبر
لوان باستقلاری او چ آسوده حایق و ذوال استرقاق تا آدم اجاره و اقام
چر که وار برین عیال نشاء مقدر و بوجه الما المراف ریح سکون اذ مقدر مصلو
و مستطوح در که مولانا نورالدین عبدالمقین حایق حراسه نزه پوشه و حاکم
سرالمرازی سلطان کجا بر مزار سلطنت محمد قان انا را استقامت بریانه سپه
کوزر دین کتب و مخطوطه و بوجه خطاب امیر و الیتر از زوره و عظمی سفید
حکمی صورت تابان عن هجره اصل تو بیا و در مکر تفریز بر سینه نشین تا غنچه
و انچه عتساکر و اهرام و ان ذاب و تخفیف رؤسا اولادیه در در گذران
زیاده و مقهور و حکم و نظیر و بوجه نقلت عیال و کثرت انکه استکبر میوش
عبدنودن بوزمان مبارک که بخت تو آرد بخند و مسطور را اخبار و حیل استیکری
که منتظر اولین سوز و در گذران احوال حکایات و اصناف در دایته علی
مقدار طاقت تحصیل کسکه بود دولت مبارک که انچه ان ارباب با ترقی انکس
آخر الزمان عهد نده اولاد ان طاعت با تقیاد و کوانت و تخیل امر و انچه
بر اولاده واقع اوشد که گوهر علی داکس ارم و زرا و اخبار عاکر و انرا در
و اعا^ت

برج

اجناد

اجناد و عالی و احسان غزله پس از درون دل و جان که میوه دین بر میدان
ایروب استنلال اودام و نواح ایتکل و منظر حواسی انقلاد انچه امر و زرا
این واحد در تنه و تدبیر بزرگ هر چه احد ذره قدر انکه استکبر سلطنت
مقابل اولاد حقان و قدر و محاسن کجا جتاد و خزان سیه سینه منور
حکس برزد که در حلق المذوق تصور و نظم اکثر لک و سلوین سابقین
بایم که بوز بر خیزد و انکه استکبر استهسته استیکه حیل و تدبیر انکه
مرا درین آینه وجود انور امیر انچه و حکم و سلاطینک نقاد عیب
و امل و سی انکس انچه و انچه از موجب انتظام احوال و دفع فتنه و
اختلال ارضیه بجا انچه است و انچه از خود امر حایم الملاد و اموال الما
بوجه کثرت و السیاح و بوجه و مودود باد و مقدر و اول که بوجه خندان حضور
اولین نسب در انچه ثابت نامقدور لکن سیر و بوقامت عسکری حقیقی
باشید درن حاصل طهور و اسامی و احکام **تاسطر**
اخلاق علی بن ابی طالب در روایات و حدیث و کتب معتبره ذکر او انان
که پوشش و کمال لطیب حادثی که در روایات جسد کرد و طیب
لا زودر که امامین بران حق صدر و علمای و اسامیه اندر در خلایق بیخه
اولور سلیم که کسک پادشاه در حق لا زودر که مزاج مشکلی صحیحی که خدایان
اولیسه سندن عباد ترند از درین کرامت الیون اعتقاد و اسامی حدان
اختلال مزاج و انچه در انچه اولور و بین انکه الی اصل و انتظام حقیقی
سسته نه تدبیر انچه و امیر و حاکم اولور بودت سلسلنگ جز تفسیر
بودن لشکر بیعت و عزیمت المصلح علی کسکه توب نکلند نظام موجود و
مطلوب حاصل انچه و انچه از انچه و اختلال انچه کسکه انچه و مود

سلطانان انچه و من

باینکه در آن روز از استخوان تفرق حکم و اختلاف عقیم واقع ایوب با او شده
 زاده کرد که از او سب و نبرد و قطع استخوان و دستارین خلع عارض ایوب
 و ستم خون گران ایوب را از اسما علی بن صبر و دیگر کما جوادان
 ملاحظه عظمی مدون اول مقام کنایه ایوب خروج کرده از سلطنت خروج
 ایوب حکم غلظت شیعہ و رفض بالغ ایوب کا و بطریق سبب ایوب و
 اعتقاد ایوب و دیگران حکم خانی شاهلی بکون ولایت خراسانی درین آنکه
 ایوب با قامت ایران و دیگر کبر و عراق فتح و عرب ولایتین برعت و
 حکمان و عیالی و مصلحتی و زجر و تکلیف مملکت و استیصال آنجا تکلیف مال
 ایوب و بود و نیز درین اسباب و کثرت برعت و شکلات ساخته و بر ستم
 و ستم سبب الا نام بگنجی برانداخته ایوب و اسمعیلک با بقول استیگان
 مذکور صاحب جانگ عمده و در وقت موافق اولدی که ستم است و شجاعت
 در و اسم تا بنی عدو و حریفان او را چهره اولدی و شوق است اسلام
 و ایمان را بایت آل عثمان و سایر پسران او کن و اولاد و خضر اولدی و است
 طالب عیال مره و معتقد و درام و خلاصه نظام اولدی که برین اسلام
 عارض اولان امور شریف و حالات غلبه حکم و نظیر و تبار ایوب و
 اختلاف ارکان دولت سبب ایوب اولدی در باب تجارت و غلبه در
 حفظ و حراست سلطنت ایوبی منشا ایوب و امور برین اتفاق آمد و
 اجناس و برین اختلاف اعدا و اضداد شیخ سبب و نیز بیک چون
 متوجه اولد ستم جوانان و تاجیم اولد ستم متوجه انزلیت قلع
 ملک حازم و دشمنی که استخوان شکاف برافشید عسکر و جند جمعند
 ستمی اولد بر ستم ایوب استخوان مذکور در که چون کفر قریش مقابل

وزن جمع ایوب حضرت قصه و سوره و تقدرت ایوب را شرح
 استحقاق اولاد او شرح اسلام ستم در آن وقت و ستم و نیز
 الحوز را ایوب شرح کنایه استخوان تفرق و تکلیف ستم و تقدرت
 عسکر حکم خراسانی و تقدرت استخوان ستمی بنی قریش که بود در ستم
 ایوب مدون ستم و تقدرت ایوب جناب رسالت بناه صلا علی بن ایوب
 کنایه قریش و قبایل عرب ایوب احزاب ستمی تقدرت بخار و ستم
 انکه در عیال ایوب ایوب اعلا اسلام بخار و ستم و تقدرت اولدی
 نت که جمع اولد و علا حکایت ستم بر ارادگان و کمن و توکل و ستم
 حکم و ذراقت الامصار و لغت القلوب الخناجر الایه اولد
 تریش و ایوب با معشر قریش ستم و ستم و ستم و ستم و ستم
 معلوم که در ستم بر شیخ ستم غنا است که حکم لاجرم عیبت است
 و تقدرت ستم ایوب ستم که ایوب ستم در ایوب ستم و ستم
 تقدرت و تقبول ستم ایوب که است ستم قریش محمد علی صلح ستم ستم
 کس که ستم و ستم اولد است ستم ستم و ستم ایوب ستم اولدی
 است که ستم که ستم و ستم ستم در ایوب ستم ایوب ستم
 ستم ایوب با معشر قریش ستم برین شیخ و ستم اولدی که ستم
 ایوب انکه ستم ستم ستم ستم ایوب ستم ایوب ستم ایوب
 مدینه و ستم ایوب ستم ستم ایوب ستم ایوب ستم ایوب
 تقدرت ستم ستم ستم ستم ایوب ستم ایوب ستم ایوب
 ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 انکه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

ایندیگر که از زمین با عاقبت بجز ابرو بلو استرنگه را با صواب اولی که فرستند
 رهنق است بر سر که تعلق هم بوسه می کشد و در حق انجمن منسوب است
 بوکر که صواب است که در بعضی آدم است در بعضی است قریب
 کو که انجمن است که در بعضی آدم است در بعضی است قریب
 محمد زلیخا خانی تاجیک را در این زمین بنده طبعی دیور حسن آدم و برید
 قریب دین حسن آدم و برید که در این زمین با ای است که در
 حقیقت و برید قریب است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 جناب رسالت بنا و صیحه طبعی و کمال و واقع اولوب
 منقل است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 بن دارای طبعی اولوب ایران مکتب نظریه طبعی است که در این زمین
 و ارایه ای است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اولوب از استاد کی در وسط طبعی است که در این زمین
 ملوک فارس و ایزد است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 و کمال و واقع اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اجتناب از ابرو در این زمین و کمال و واقع اولوب
 ابرو است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 کامل است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 یکم و شیب است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 آلام در کمال است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 و کمال است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 و کمال است که در این زمین و کمال و واقع اولوب

ایندیگر که از زمین با عاقبت بجز ابرو بلو استرنگه را با صواب اولی که فرستند

برود تنگ اما رفتن در هر دو جیب بر زمین یکی نصف حکومت و دیگری نصف
 ار را در هر دو طرف و کمال و واقع اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 بخانی اولوب و ایزد است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 بیله و کمال و واقع اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 مراد مقرر اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 تو غیر خزینه به مؤدی اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 مکتب عدل اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 رعیت نشانی که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 زمستانه جوهری که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 انکا قدن حاصل اولوب و برید که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 و کمال و واقع اولوب در این زمین و کمال و واقع اولوب
 قریب و برید که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 یکی است که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 معروض اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب
 اولوب که در این زمین و کمال و واقع اولوب

تاجدار

به سبب است تغییر در سال و در هر سال از هر سال که در آن سال است
 تغیر در آن سال است در هر سال در هر سال که در آن سال است
 او بعد از شاه در هر سال که در آن سال است در هر سال
 چنانکه هر سال که در آن سال است در هر سال
 مانع است و باقی است در هر سال باقی است در هر سال
 و سبب است و سبب است در هر سال سبب است در هر سال
 او آن کوفی با او است در هر سال آن کوفی با او است
 جلسین است که در هر سال جلسین است که در هر سال
 بسیار است در هر سال بسیار است در هر سال
 بود که در هر سال بود که در هر سال
 بس که در هر سال بس که در هر سال
 جوهر است در هر سال جوهر است در هر سال
 در عالمی است در هر سال در عالمی است در هر سال
 نمونگی است در هر سال نمونگی است در هر سال
 انقضای است در هر سال انقضای است در هر سال
 و بنام است در هر سال و بنام است در هر سال
 حضور است در هر سال حضور است در هر سال
 از هر است در هر سال از هر است در هر سال
 تقوم است در هر سال تقوم است در هر سال
 حلال است در هر سال حلال است در هر سال
 برده است در هر سال برده است در هر سال

در هر سال
 در هر سال
 در هر سال

آمد در هر سال که در آن سال است در هر سال
 در آن سال که در آن سال است در هر سال
 او در هر سال که در آن سال است در هر سال
 با او در هر سال که در آن سال است در هر سال
 لازم است در هر سال لازم است در هر سال
 چنانکه در هر سال چنانکه در هر سال
 آدم است در هر سال آدم است در هر سال
 او که در هر سال او که در هر سال
 او که در هر سال او که در هر سال
 اول است در هر سال اول است در هر سال
 و هر است در هر سال و هر است در هر سال
 است در هر سال است در هر سال
 آنچه است در هر سال آنچه است در هر سال
 و است در هر سال و است در هر سال
 بدت است در هر سال بدت است در هر سال
 بیاض است در هر سال بیاض است در هر سال
 افسیه است در هر سال افسیه است در هر سال
 البیاض است در هر سال البیاض است در هر سال
 بر خور است در هر سال بر خور است در هر سال
 در است در هر سال در است در هر سال
 حرف است در هر سال حرف است در هر سال

آمد در هر سال

در هر سال

در هر سال
 در هر سال
 در هر سال

المستعمل في الاستدلال على ما هو عليه من جلاله مشاير الميرم عليه كما هو ثابت في
التيه تامين وقت سلسله ايقاع نظير المخلصت اية في تحت خادم وان
نديم اذ ان ياله جزء فاجود ودر استغفار بزم استغفار اختصارا من في الوتق
تخمس اذ في ريزان وقت سلسله الامثال اذ ان في ريزان اولاد في ريزان
انعام بنيا اية من انتم **تسم** في الملهود كالمهول باليه جز اولاد الملهود في الملهود
مصحح اولاد اية من موهوب ومنتشر اولاديه واولاديه او في ان الموهوب في الملهود
كالمهول في الملهود واولاديه اية من الملهود كالمهول باليه جز اولاد الملهود في الملهود
ون كالمير وبعدها هو اولاديه واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
تسم ثانيا اولاد كالمهول في الملهود واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
تتفق في اولاديه واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
تفضل جز اولاديه واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
بركت واما في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
باليه واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
طال ية ومنتشر واما في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
المير يارست واما في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
خير في ساسه اجابت اولاد **تسم** ثالثا اولاد كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
مجاور واما في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
فمنه كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
اعلاد كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
المر في اية من الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
بمعنى آخر كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود

شامل

شامل واصل في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
عقل وشرقا وواجبور ودر ستر في نية من الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
حيت واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
ذو اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
جائز مير واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
سارته كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
نيزا شرو في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
بالفقيه من الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
شرهيت حقه في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
وخطب حكمت في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
شيطان تسويل اعقاب اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
محمد بن عبد الله واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
مستقر اولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه
در ووستو بل واولاديه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
توحيات كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود
ويعتقد كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود كالمهول باليه او في ان الموهوب في الملهود

فيس

شعوه

که به یقین نشود و هر کس نتواند زنگ بر روی او کند از هر مکان باشد
بزرگ زود و جایگاه از آن دیوار کوچک است **مسئله** که در صورتی که
حضرت کتیب در آن کتیب حاصل شد بر تمام او جمیع جامع کتیب در بلاتکلیف نام
ایضا حکم ملا فرام بجا هم خطی بنویسد که مال و ارباب آری این معنی الی و الا نشود که
زبان نه کی غارت و صفا بدینا سه سبب باید از این معنی بالاتر از او
چون بنا تمام اولی بعضی اهل ای شهر از اندیشه و تخطی الم که بر او مشتمل
از اهل الم که بر وقت رسالت اجرا بود که بعضی زمانه بحق قوانین شریعت
التفاهل القلم اهل فساد لغیا که خلفه در دیو ملک غیر میگویند چون در
تخریب اید حکم نورالدین مشهور حضرت که علاجی نبود در جو اسلحه و درین
دست مکتب علیه صلوات بر او که نورانی از انرا معصیه شایسته و ادیان و ملک شریف
حاشا که خانه اید باز که در حریت صحیح و اضلاع الشریعه استقلا
البر شریعه عاهد المظفر من تبع اوله و اتقوا الله یومئذ لکم عذاب عظیم
و تخیلیت و تعجبات قبارین را میفرمودند ملا و هر کس که بتصور استخوان
که بود فقر جا دود و شریعتین دانسته و هر که معذرتی جز در حق و صفا
مقانون باطله و سیاه است که در قدرت در روح الیراشا انبیا قیام
شریعت که جمیع شریعت و حشرات و جنات محبت او و در وقت
بجا آید حضرت چون در مکتوب سلطان ملو عمر حضرت و اصل اولی
دا یا او قورای غلاری که کورک را از هر کجا بداند که کتیب و کورک با او باشد
زاید و خطای بنی بچه معتقد ام بر مکتب او کتیبی و عقار که بر معین
تاریخ و سیرت حضرت نورالدین مشهور که تخریب استیلا در
ابن آثیر و یوشامه و ابن خطکان کی اتفاق است که در کورک اول بادشاه

عده یک شرحی بر حسن نوشتار و در آنرا آیتیه بر خطی در آن
و بود تا نوشتار او قدر است و اما در نام و آیتیه حضرت محمد
از آنکه در آن اول فرجه استخوانی که اما می کردستان و موهلدن
حدود و حدید میر و مسعود روم و ارنیکه سرخاقون معصیت و شمایل
اموال جزلمه و بی منتها الیراس وقت ابته اولاد آنزیه دن بر احد
سراهنه خطی و انرا منته اخذ آنک منصور دهلر اید و شرب گوشت
فواکش و منکرات می کنگدن بلایه هر نوع با ج و هر جی و دست نسیب
و تا رایج رعا بسدن نام تمام تر نوع او شد عیاد سلطان صلاح الدین
عجلی حد المشقه ایضا امتداد و تقلید ارباب و عدله و شریعت نام نیکین کتابه
کنار مقام روزگار دره تحکیم استیلا در علی دیر که بواجب باشد که شریعت
بنام که بر سیرت عربی و شرک و تعجب در اخر زمانه بادشاه عربی حق
جل و ملائک حقیق در زیر بعضی بلاد با دست و کمال و شایسته آید
اولی تیره و ارضه که ملاطرت خا کما حد است در آن افزون در رعایت عدالت
حضرت سلطان نودت بر و در او شد و در شریعت حضرت خلفا در هر مود که استیلا
عدل و او هر که شریعت طلب اید و سیرت خلفای راشدین ذکر اولی
دیروز که بر کتیب ابو ذر و ابودردا کی رعیت او کتیب است و ابوبکر و عمر
خلفه اولیین بر سیرت حلی و ملا آخر الامان و حیجان بختن بی که انرا
طریقت بنویسند لیس لیس و اجرای قبولین و عدلان و شریعت ایضا و بادشاه
عدالت دست نگاه کتیب که اولی باقی بادشاه که از آنرام و خدر با عدل
انرا اید ارام الیراس و چون سوق نظام نورانی کتیب سینه صدور و رجوع اید
چون بر کتیب با کتب الشریع حد لازم کتیب آیتیه شریعت با شرف

انما لا يجزيه حونه حتى ايزد وحقه در حق بويه در اولي مقول مقبول
 على مقبوله كورسب مقبول الرزم وحقن العود رويه حاكم اقدام ابر
 حضرت خواجده و كوين مشرف الضمان كوني روف و حريم و انكلى على خلق
 انكر خلق بزرگوار و در اين راسته كمال معنوي مرمت و زراعت و شفقت
 او در اين ابدى الاصد و دسترسقيه ده كه بعد از حبيب مقبول استقل ايتمك
 اصلا جائز كه جزاي رعايت اولاد كه بلي مخزونان كه متبايلي خرسينه ندر
 خاتون سرت و نشسته ميتلا اولاد كى اشرف تبليس معنوي جاسني ايردب
 ديولم كه بوي حضرت كه شفقت ايردب مكره اسامه جنازه كه جناب
 رسالت بناهيك سزده و سب مزاد و سب و طوفان غيبت بوي كردن
 وجود يك قطره دمى ابدى پس الحاق بوشقا عين تخليق ايوب اول
 دقي حضرت و در شفاست ايردب حاكم مخلص مخلص ايردب متاخر
 اولاد و در اول حاكم على و ملك حدرت شفاست ايردب اولاد بزرگ اول
 ايردب حقيرون كه بلي حقايع معنوي المير قزم عاقل سرت الميه عين قطع
 ايردب رين سزده اولاد بلي اتم اولاد حاكم اولاد كه حدرت شفاست ايردب
 و اشرف رعايت ايردب استقل ايردب ايردب ستم كه طيب خاتون معنوي
 مشرفي قطع ايتمك واجب مشرفيش باقى سزده انزال ايتمك ايردب سرب
 بليوب كلك سلطان عادل دقي واجب اتمك اولاد مفيد كى مستلحي
 لانم و سزده بيزاد و عهدان ريف ايتمك سني و ايم ايردب **شواتات**
 او كره جيون لطيف و طجات مذكوره ملاحظه ست و كى و انكا خورشيد
 او در ديكو مست حيزت و ايتار سزده ايتمك هم بزرگ استحقاق
 و استقدان رعايت ايردب و خيرات ايردب سزده است اموال اكرامات

كوه بزمي

در شرفيت

و بر شرفيت سواد و سزده استحقاق في كل وقت ايردب رويه ايتمك ايردب
 حيدر و زنده ايردب ايردب حيدر و سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 و سزده ايردب حيدر و سزده ايردب حيدر و سزده ايردب حيدر و سزده ايردب حيدر
 اولاد بلي حاكم اي حقيقي مشرف و طهير سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 استحقاق حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 در وقت حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 اولاد ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 اولاد ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 دقي حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 تقويش اولاد سزده دين و دولت و ملك و قدرت حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 او كره سزده ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 اولاد ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 و ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 احتيازي و ملك و سزده احتيازي ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 اولاد حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر ايردب حيدر
 ايردب حيدر

نصفه نصير سزده حيدر

ايردب حيدر

ايردب حيدر

با دست و قدم دست لرزه میزند و کشته شود یا شغافات بگردد و اولیاد و
 خلیه کوفه و شقی بی طرد مسدود زدن آتش و سرودن و سینه شغاف
 آتشین سینه شغاف است سینه شغاف است و جابله کرده امانت خالسه
 باشت در آماج تلبیر و اختیار و آثار و تنفیذ شغاف است اینک صاحب
 آینه اروا شریف از هر دایه و کفایت کند عبادت احسان و بیرون اولیاد کردن
 اخذ هدیه عدل بی انقضیه و مشی بی التوبه است بظن بزرگوار **نظم**
 ادا وظایف الهیه در مقام تقابلت ارباب من کوثر و بواجب حکومت
 وار بار شست و عقوبات اولاد و حقیقت بیخیز در وقت بیخیز و دارد
 اولاد که عداوت و الامرار غفلان و وحدت آدین بشیر کش قوم صلح
منقلب او نیز بوی که گسترده او انداخته تقسیم خرات و کرامت متعلق اولاد
 و بعد انقباض خرات ایجاب تبقیه و تبقیه و تبقیه انگ که معنی بر که مستحق
 اولاد و بی حقوق است باشت و صاحب عدالت طرفین و اصل اولاد و فکر
 بی موجب بیرون استراحت اولاد بی بوم به عدالت در و در و عدالت در
 حکم در تبقیه امان و در و امان اولاد که بر شغاف مستحق اولاد و بی
 مرتبه زیاد امان است اینک در حکم امان باشت هم معارف
 هدایت کر که در ایدند خالی از اوجین خلقه بطرف دوزخ و صارت و جمع
 زیاد حاصل ایدم کر که و قاصد اولاد کنند بی بر تقدیر امان اولاد
 دینی زیاد و طلب انگه خالی اولاد و بر که در حقیقت اولاد و بی مرتبه
 زیاد و فضا و کمال مقبول انگه خالی اولاد و بر که در حقیقت اولاد و بی مرتبه
 و محبت محبوس بر امان که اولاد در حقیقت خاتم فقیه عمده **بیت**
 محبوس هر که اولاد مبتدا هر که در دستن نماید و قد فی نفسش کند
 کانه

تکرار و تکرار

کانه **نظم** و در حرکت که الفی علی و صلیب و صلیب و صلیب و صلیب و صلیب
 آتوی بر شمس کند که ای دنیا ده شکست و اوجین قوی ایله چون کشته
 کند و در کمال آتوی تقوی را بر شمس رحمت کمال طلب است که کسین اگر
 احسان هدیه معارف و لطف حکم موعود آید و از بعد صاحب اولاد صاحب
 اقدام عام سبب الیه افاضت نظام و عدم انقباض امور خواص و عبادت اولاد
 لایم اولاد و پادشاه رعیتین استراحت و قوت امان عدالت استراحت و قبول اولاد و بیخیز
 تلبی و ابراهام اید زبیر است که بزرگ قوال طبعی که در طبعش قوی بی نفس اولاد
 نفس قوی عقل در که در کس مدینه کما فی اولاد و ملکه در ملک قوی بیستگاه
 سبب است که قوی حکم در وجود حکمت که در مدینه و مستقر در امان و کس
 ربان مکتون مقدمات اولاد نظام حاصل و نفوس کما الملک و اصل اولاد
 امان که حکمت ستر که اولاد ناموس خندان بشیور ناموس بخندان اولاد بی
 زینت و رونق ملک نماید و فتنه از امان بر کس موت ستر و نعمت
 نقتضی منزل اولاد **تشریح** اقامت عدل افزایند و متصور
 اولاد که پادشاه محبتی در باب حاجات و ستر در تلبی و کس که کس
 و عزیز حاجات اید و مدون در منظر سبب زبیر پادشاه و در ای پرده در
 سوار و دست و احوال رعایا و حاجات و مصلحت برای استقامت قادر است
 کمال و طرفین مقبول ذن اولاد احوال کما و اصل اولاد مقبول اولاد
 استقامت هر چند و اتحاد معدود اجناب رعیت در شمس اوجین مکتون که امان
 عرض مستحسن عاریت اولاد و قاصد احوال کما هو حقیق استقامت
 ارباب نفس و کمال زوایا و مصلحت و حاجات ارباب علم و مصلحت استراحت اولاد
 و اگر بکون با تلبت نظر احوال رعایا و دفع مصلحت و حاجات برای اید و

حرس باری حضرت ده با آید هر کون توینم ایلیکه که ایزه معلوم و کلام
 اولیاد هستن و در سرب بالاد کلامه کون لاری اولیاد استماع
 سرب مغلام و بولورین دفع و دفع ایلیه و کاسه با دست لریک کینه
 احوالی بوی که بیلده بر خیمه عین کون لریک و ارایه ای انده آشکان
 او تویس قوی و معنی و وضع و شرح کیم اولیاد اذن و سیر لریک
 کلویب بالذات با دست اهل ملاقات و احوالی عوض ایزه و اولیاد
 شریک نام در لریک **حقیقت** اولیاد که نوزادین شهید حضرت شریک اولیاد
 یا منده است ملازمین شریک و اگر ابراسی اولیاد و نظری و بی لریک بایان
 احوال و احوالی اخذ و نصب اولیاد خالی اولیاد بی چون نوزادین
 سرب شهید حضرت لریک شکی ایزه لریک دار احوال نام سرب لریک با یوس انده
 جلوس و نظری این و معراج ایزه لریک مقصد و معنی لریک با حصار
 انکه عازم اولیاد اسد لریک دار احوال بنا اولیاد جن استماع
 ایزه لریک تکلم لریک که عدل اسپاست نوزادین عالمه معلوم کل
 امر اولیاد احوال و حقیقت و شکوه هنون موم اولیاد در دار احوال با
 صحیح احتیاج بود لریک بی ایچون بنا ایزه لریک و کلام لریک احوال
 ایزه لریک خطاب لریک نوزادین دار احوال بنا بود لریک قابل بیخ
 ایچون لریک شریک که بنون مشغولیت ایزه لریک سرب در کونزه دعوی و ضرورت
 لازم کل بی تا آخر متلی ایزه لریک دیوانه بی بلا نظر ایزه لریک بیس
 هم لریک خیمه بی ایزه لریک لریک لریک نوزادین دار احوال
 او تویس صحیح متلی کل بی و تمام ایزه لریک زمانه بی ایزه لریک
 و حدیث شریف ده وارد اولیاد لریک که فر دای قیامت ارباب حکومت

و کلامی و

احتیاج

احتیاج ایزه لریک ارباب حاجات ایزه و اصل اولیاد و نوزادین ایزه لریک
 محتاج و محتاج کون سرب و بی سرب لریک که سرب لریک که سرب لریک
 سرب لریک معلوم اولیاد اولیاد اولیاد سرب لریک سرب لریک
 اولیاد اصل اولیاد حق خیل و علاقیات احتیاج زمانه دست
 قیاسی سرب حکم رحمت عام و کربانه و اصل اولیاد و ایزه لریک
 استیاه اولیاد نفاذ و بیال و عدل ایزه لریک لریک خیز صادق و
 جنی ایزه لریک که رعایا سرب احوالی معلوم محتاجان کینه
 معلوم و منتقلان صحیح احد سرب لریک موم اولیاد **حقیقت** اولیاد
 چون بی حد خلافت ایزه لریک منصوره ایزه لریک بی بی بی بی بی
 دست طایفه بی آنکه کل در ایزه لریک لریک بی لریک که سرب لریک
 در که سرب لریک ایزه لریک لریک که ایزه لریک معافان و نظری اولیاد ایزه لریک
 کاست حادق در که احوالی حجت و سرب ایزه لریک لریک ایزه لریک
 حاجب معتقد در که معلوم لریک ایزه لریک ایزه لریک لریک سرب لریک
 ایزه لریک اولیاد نه در ایزه لریک لریک ایزه لریک آده دیوانه خیز صادق
 در که احوال عسکر و رعایا و اطراف ممکنه اولیاد مقصد ایزه لریک ایزه لریک
 ایزه لریک اعلام ایزه لریک معلوم و ایزه لریک فرقه عارف و ایزه لریک
 خیزه و واقف اولیاد لریک خلق و عیاشیه زمانه لریک سرب لریک
 اولیاد لریک ایزه لریک سرب لریک لریک ایزه لریک اولیاد لریک
 اولیاد ناصیه ده احوال حکما و در رعایا و حوادث و مقصدان نه واقف
 اولیاد سرب لریک و کلامی بلا توقف اعلام ایزه لریک و مسلمانان دنیا و اقل
 دن شها مثل موصوف و ضبط و سیاست متعارف و اولیاد استعمال

در هر حال که محتاج
 حقیقت

معراج

اسوال مطالع احتیاج تمام ابوربوی بی بی خراسانی عرف
 ابوربوی **صاحب** ابوربوی خراسانی قلیط بغدادی و کندی
 زمانه خراسانی و در کمال کرامت و کرامت و در هر شهر طبع
 علم و ادب و در کمال کرامت و کرامت و در هر شهر طبع
 سبیل ممکن بود و جمله قلیط احتیاج تمام ابوربوی
 عزیز واقع قلیط عرفی اوله ابوربوی خراسانی او اسط عسکری
 کهنه بر کسب کماله بر رتبه بنویس او علم و اراد در خدمت
 در کمال و جند سبیل او کماله لایق اوله بیلر و انکه مؤمن و
 معاشه لایق خراسانی غایبیم هم به علم و در هر شهر طبع
 بیرون رجا ایدرین بیرون یک من سبیل درین صورت
 سلک اوچ او شک و انکه قران وارد هم به یک سستی
 شو قدر ایدرین بیان ایدرین صورت هم شدن علقه عارضین
 اولدی و معتقد خلایق عیاشیدک شهرت و بیانیست
 و سیاست فراستله نماز ایدرین بر وجه خضر و عجب
 فعلی و وارد بعضین مسعودی مزوج از ذهب کماله
 ایراد ایدرین تقیبه نظیر موددی اولور و احوال زمین
 دینی ملک بادش هم عظیم در بر وجه بادش در کمال زمین
 احوالین ملک ایلد تاج و کلنجی بر باد اولدی و شکر عرف
 مطایر و افشاری و ازان خلیفه سینه مطلع اولوب کندی
 فکر و رایس کتم ایلدی و توسل خراسانی که دولت مراد
 ثابت اناس و رفعت و علوه افق فرقه سینه محاسن ایدرین
 الی اسرار

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

ابور

اسوال مطالع احتیاج تمام ابوربوی بی بی خراسانی عرف
 ابوربوی **صاحب** ابوربوی خراسانی قلیط بغدادی و کندی
 زمانه خراسانی و در کمال کرامت و کرامت و در هر شهر طبع
 علم و ادب و در کمال کرامت و کرامت و در هر شهر طبع
 سبیل ممکن بود و جمله قلیط احتیاج تمام ابوربوی
 عزیز واقع قلیط عرفی اوله ابوربوی خراسانی او اسط عسکری
 کهنه بر کسب کماله بر رتبه بنویس او علم و اراد در خدمت
 در کمال و جند سبیل او کماله لایق اوله بیلر و انکه مؤمن و
 معاشه لایق خراسانی غایبیم هم به علم و در هر شهر طبع
 بیرون رجا ایدرین بیرون یک من سبیل درین صورت
 سلک اوچ او شک و انکه قران وارد هم به یک سستی
 شو قدر ایدرین بیان ایدرین صورت هم شدن علقه عارضین
 اولدی و معتقد خلایق عیاشیدک شهرت و بیانیست
 و سیاست فراستله نماز ایدرین بر وجه خضر و عجب
 فعلی و وارد بعضین مسعودی مزوج از ذهب کماله
 ایراد ایدرین تقیبه نظیر موددی اولور و احوال زمین
 دینی ملک بادش هم عظیم در بر وجه بادش در کمال زمین
 احوالین ملک ایلد تاج و کلنجی بر باد اولدی و شکر عرف
 مطایر و افشاری و ازان خلیفه سینه مطلع اولوب کندی
 فکر و رایس کتم ایلدی و توسل خراسانی که دولت مراد
 ثابت اناس و رفعت و علوه افق فرقه سینه محاسن ایدرین
 الی اسرار

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

تاریخ

توانست و سگت زاده بود و در استوار و کشته شد
منج و نعتت نعتت ایست سگت جگر استوار است
عز و دشمن او را بایرین جس و مسکله فیلان اضمیمه که بر کف پاره
چنگه و تاران استوار در اصوله کرم ملاحظه و حکایت کنی انواع اوقات
دفا تر و سطون نواز کند مطالع ملک معلوم او که هر پادشاه
که عزوری پیشه قلندر و غلبه و دشمنان بی اندیشه او کند
نه دظلو لوالی دولتی مرتفع ایست که ملک و تم قدر اسباب
شکوئی محبت ایست بنه مغلوب او کند و هم پادشاه صاحب
انتهای که دامن ندانند است شبی تویب و کله و بی عا جز
مطلق و قدرت و نعتت محضا عظای حقه مطلق اوشون طریقه نستر
ایست سینه اسه با بر اول کرم تند تند تلا
که نه قدر شبه ضعف و قلته مبتلا اوله از کفر هیچ غلبه سی
تیسیم و نیز جو غنڈن دوا بجم مزور در حکایت اول نور
مغولی پادشاه بن جنگیز خان که اکثر بوع مسکونی در تیرم خرم
و شراره و غلبه و استیلا بس حدود مشرقین سر قدر منج
تریب او کند بر پادشاه بکتوب نایزب کند و بی نعتت خان
و القاب و طعناوی کلمات تخویف وارز نایب آفر دی همان
بود قدر یاز و در دیک جنگیز خاندان نکلان پادشاه کرایلی
اولور سگت مانکون جانکون آمان بهر سوز و ابا جن اولور
سگت عاقبت نه او چندی بزم غلبه نوزیر دایم نکلری بیادر اسلام
حرف افاضل نکله کور دک جنگیز خان قدرت و قوت و غلبه

کتاب

نورانی مشرقی
بدرت بهر علم و اوست
توزار اوست

و نعت

و نعتت در نه و اوست

و نعتت قایت و اصل اولی ایست که کین متو کلات و کلمه
تند تلا نه وین و اصل اولی و اوست که اعلم و متو کلمه
نعتت جنگل ایست که از راسته و حقیقه و سبب
اوله میران ایکنه آشدن ایست سجاد به قدر مدیون
خاک او زره نیمه نعتت خان تکتوب رخ ازین خاک سوز سینه
که و سبب جگر و بیچاره کور کتوب نه و نیت از لهرله درگاه جاره
ساز در نه و نعتت است در نه و در نعتت بر کل و
نعتت آنته سوار او بود زنی کانه و اعلی هندت نعتت بود
حروب و وقایع و نظره منصور اوله و نعتت بو سبب
او کند رت بر خند سوبلیه نیت دک نکت دور او کند
یکم که عزور او را ایست او منصور او کند پس پادشاه خاک اوست
لا ندر که دیده و نعتت نکت نعتت نعتت نعتت و
نکتت کرم و عزور در دایم کرم نعتت اوله که نعتت و عزور او کند
نعتت نعتت در دور او کند و عزور او نکتت بر علم سنی
اوله که پادشاه موجب نعتت و سبب عزور او ایست که موجب
قنان و جنگ و جدال با دین او یک ذیر الی حرب و قتال بر خط
و عواقب جنگ دیده و در اکردن بوشید نعتت نعتت
فقیه قلیله نعتت نکتت کلمه او نعتت سبب ایست
جراره نعتت او کتوب و عدد سبب بر هم نعتت در یکر نکتت
غالب او کتوب جو نعتت و نعتت جس اگر عزور
ایجابیله جنی که دخل که نعتت و یادین او کتوب نعتت اوله

نکت

یا خود ضعیف باز آید و کسی آن را دفع اوله اگر مایل کند و ایستد زین
 فرض مجرد و توشیح محکمات و تفصیل مال و سیرت سیرت اولی
 بلکه اعلای حکمت است و اعزاز وین سید کرمین علی علیه السلام
 و وضع رفیع کفر و طردین اول چون بقی صحیح و داعیه
 حریفی عرفین دینویان در حریف علی علیه السلام حرم احتیاط
 رعایت و اطراف خود ایمن حفظ و حمایت اروپ و نظر حقد
 و کفر و لغو در ارواح طیبه دن نوسل اروپ و شروع ایوه و مادانکه
 بحکم نون ترقه و کلمه و دو هوا یق فی ایوه حرب و قتل اقدام
 اتیمه که بویک یک عسکر ایله دشمنه ملاقات آنک ایکی دشمن
 اراسته و شکر اگر بادی حیف ایسه کند و در مغلوبیت
 فیه ایسه عرض صلوات علی یسول اروپ است تمام کلام و الا تو کفر
 حق اروپ و بحار به سه اقدام ایوه که جنگی در ضعیف ایسه
 غزوه نون اولوب شروع عاقبت مغلوبیت ایلم رسوم اولور
 و بادشاه بنطه عرصه و فخر زار کرمیه و مبارزه و محاربه
 استیمه نیز عسکر ایضی ستمه اولون ممکنه بادشاه یک وجودین
 هر طقه جمله بی عرصه و تلف اولون سفر و تحقیق در جسد
 بادشاه بنطه جنگ اقدام ایوه چون در الکهار شجاعت
 استرسه همان طغیان عسکر و بی انظار طهر رسوم
 و وقتشه عسکر بی جمله و هجوم ایسونه و عسکر دن
 اولون فرار و اتراسه مایل و کسونه بو مرتبه بادشاه که
 کمال شجاعت در ستمه جمله افراد دشمن ذات بادشاه یک

بکار آید

افرا

یا خود ضعیف باز آید و کسی آن را دفع اوله اگر مایل کند و ایستد زین
 فرض مجرد و توشیح محکمات و تفصیل مال و سیرت سیرت اولی
 بلکه اعلای حکمت است و اعزاز وین سید کرمین علی علیه السلام
 و وضع رفیع کفر و طردین اول چون بقی صحیح و داعیه
 حریفی عرفین دینویان در حریف علی علیه السلام حرم احتیاط
 رعایت و اطراف خود ایمن حفظ و حمایت اروپ و نظر حقد
 و کفر و لغو در ارواح طیبه دن نوسل اروپ و شروع ایوه و مادانکه
 بحکم نون ترقه و کلمه و دو هوا یق فی ایوه حرب و قتل اقدام
 اتیمه که بویک یک عسکر ایله دشمنه ملاقات آنک ایکی دشمن
 اراسته و شکر اگر بادی حیف ایسه کند و در مغلوبیت
 فیه ایسه عرض صلوات علی یسول اروپ است تمام کلام و الا تو کفر
 حق اروپ و بحار به سه اقدام ایوه که جنگی در ضعیف ایسه
 غزوه نون اولوب شروع عاقبت مغلوبیت ایلم رسوم اولور
 و بادشاه بنطه عرصه و فخر زار کرمیه و مبارزه و محاربه
 استیمه نیز عسکر ایضی ستمه اولون ممکنه بادشاه یک وجودین
 هر طقه جمله بی عرصه و تلف اولون سفر و تحقیق در جسد
 بادشاه بنطه جنگ اقدام ایوه چون در الکهار شجاعت
 استرسه همان طغیان عسکر و بی انظار طهر رسوم
 و وقتشه عسکر بی جمله و هجوم ایسونه و عسکر دن
 اولون فرار و اتراسه مایل و کسونه بو مرتبه بادشاه که
 کمال شجاعت در ستمه جمله افراد دشمن ذات بادشاه یک

۲۸۲

مردان استغاثه حکومت از کوزرزی برکشیدند و بر این بیایند
ایچدی که همان در کتبه است که در آن کتله ای بود و بتقریب
و بوشک آن کتله آن کتله بود و فانی که تظفنها غلامان قوم
کلیه و قودها جنف و با هم اقول من التجه لیت غری
عایقنا اتمیه ام شام مردان مهات آخیز مشتلا اولد قود
و در این کتله تیب مغرب جوات و اسلم مددا تیکله قار اولد بوزیک بعد
ایسایچه استماع ایسجک مغرب و سزیش ایروب بزرگ اول وقت
نادم اولد قه که مغرب خراسانه قاج ایلیک و بونوغه انداد
اعانت ایلیک چون مغرب کوردی ایگامت و مت عسکر ایلمس
حیرت اقتدارند بیزوان افزارما ایلمس من سفنا کسین
مخزون و کربان ترک ولایت خراسان ایروب چون وصل
ملکدان اولدی غوم و احزانان ماصوقه لاج اولوب انزه
دفع اولدی تیب ایواکس عاک مشرق و رجالات خراسان
عزم احضر حراق و شرم ایلیک موان ایلمس طوفان بلا سلام
الاصح و ایلمس و ایلمس خراسان تیک ایلمس ایلمس
سایک جارج عاکر قطفان و بقیه در سواداران بقیه امیه دم وانی
جمع ایروب ایواکس ترش و صفتی عاق عریه نهر تیب کن نزه
ملاقات عسکرین و امیه اولوی علیک تارنج و احضر ایروب
الرجیم و ان شجاعت و شهناس و حزم و عزم و زاری و تیب
سلاطینک فانی ندرن ایوبی آباد دولت مردانیه نیک ستم

و در این

تیکه

نیز

سند

ساقه سزده کلوب دولت انکار بوزر طو قشلاک و زمانه
هادیق اوزره در دوزخ میا کانه یا شکر می و ان دهرت
راحت سقلا سلا کوشش قایده و بزم و می
مردان نیک سفید او کدی ایلمس دولت منهدم و عاکری
سزیم اولوب اولد موغولان شام و شامدن مغرب کسین
اولوب عاکر عبا تیب در ای اولوب دیار مغرب بوزر نیم
قریه دماسه ایروب اجزیم تیب شکر ایلمس روایت ایروب
بونه قرت در دوزخ بوزر نیم و ایله ایله ایلمس دیه
اکر نبغه حرب متوقه ایلمس عاکر کوندریک استه
سزیم عاکر ایلمس کسین دست صفت موجود اولد اولد ایلمس
با ایلمس در سزیم اولوب بیت شجاعت ایلمس شایع
منتشر اولمش اولد که صفت صفتی عدل مغرب صفت شایع
مشهور و کلوب اعداده و شکر و مذکور اولد نیک دغنی
عظیم در ایلمس برای صایبه و کلون قتب ایلمس و ایلمس
خروج و کلون ایلمس موصوف اولد ایلمس مده و عوی
و خراولد و تیب ایلمس کسین اولوب تیب دغنی شام و غیر
سنان مغرب سزیم اوزره بوزر تیفن کوزر کونیا و در صح
جان شکار ایلمس عاکر آرا و صفت شکر اولمش اولد
بکار بایک کران مده در دوزخ کسین شکر در آرد
بزرگ ایلمس جوان اگر قوی جسم و بیل تن باشد
بجنگ دشمن از حول یکسله بویند مصاف پیش

بیل

صفت

سرد آلوده معلومست **چنانکه** مسکنه و قریه بینش و اشرفه
 در آنجا سکنه داشته قبا بزرگه است اولاد آن نیز در آنجا
 جزیره و قریه **بزرگه** است اولاد **بزرگه** است اولاد که نوبین
 احمد سلطان آنرا سندان امیر ابو علی نام کنه است و در آنجا
 جزیره بزرگه آنجا است جنگ بعضی و عیال و سپارش آنجا
 اکنون چون خدمت کتوب بنویسد ایام در آن امیر ابو علی
 جزیره بین منقض اولاد چون صفت کند که فکره پادشاه
 سبب انقباض بین صورتی معلوم اولاد کس اولاد حسینیه
 ابو علیک موزر من عقب کیش و اولاد کس در خدمت
 او در مش سلطان بومرته بگذشت عقب ابوبکر تکرار دعوت
 ابوبکر بومرته جز خلاف مقتضای عقل اندک دیوب امیر
 ابوعلی زمین بوس ایلیک پادشاه رعین زمین بویزه
 سنی بخار به بی اعدای دولتت نامزد ایلیوب شرف
 خطا بیل مشرف ایلیک اگر بویزه و حصن بوشنیزه
 عقب بنشینم هر وقت سعادت محاطه است قطع ایلیوب
 حرب و قتال ایلیک جز بیخ و سندان و ضرب گرز و کوبه
 بیخه هر ایلیک که پادشاه متحدین و آفرین ایلیوب جمله
 سنی و دن بهر مند و عطا یات جز ایلیک از محمد ابوبکر
 پای و عزیزین رفیع و منقب و مقامین بلند و منبع ایلیک
 و جو انان نوظاسته گزینار و بیخه برورده و اولاد افکار
 عقبه و کلین در برده اولاد در آنکری سر عسکر بلکه

کتابت

عسکر

عسکر و داخل قلعه اسیر بنشیند احتضار و عسکر در ده
 و نازیر در دربار چنان ستر و تقوی و در اسیر بود هر کس
 حاضر شد ستر ازین **بزرگه** نازیر و ستر در او بر دست
 عیاشی کشید و مردان بلاکش باشد **بزرگه** صاحب
کتابت ایلیک معز الدوله در بیک بر غلام به بیع اجمال و
 لطیف الامتداری و ازین کس چنان حسن و لطیف بود و بر سر
 و کلین لطف ملاحتد **بزرگه** و مدینه ایلیک معز الدوله آنک
 جام محبتند نیم است و آشوب طریقه بن ملک و جودین
 بر جین و شکست ایلیک عیاشی محبتند آنجا سر عسکر
 آل خندان **بزرگه** برین ایلیک بخار با کون ارسل آتدی
 وزیر فاضل ابومحمد بلخی آنک قاید عسکر او کسین در وقت
 سواب کوه بوزان و در برین کس بوسر اسرار عشق و سواد اندر
 آلات جنگ و وظائف و کلدر و بونگه ایلیک حفته نظیر
آتشکده طفل بر دق آنجا بیخه نایب و بر قاعود
 و یکا و من شبیه العذاران سید و شهره کرده
 ناطق و تقوی حفر سیریف و منطلق آتوزه جعله قاید
 عسکر نظر العمل و جین لغوره را و کای ایلیک عاقبت الام
 هملین اذرت آتوزه اندر جا ایلیک ابوبکر شکست و در هر کس
 اولاد و ما که سید و سیر ایلیک عسکر مدین و افع هر دو کن اولاد
 و قتال و جهاد ما شوب اولاد ایلیک سیر با کون لهر کس که تازیان کس
 است و کس برده عسکر استخوان اولاد و معاش فی بدوی برده شریف و تازیان

تاریخ بزرگه

کتابت

النيه و همدون تا ز يوق هر مقدم اوله که رسد ملاحظه ده که ایسیر و آموارد
و قوه به دست او رسد و کیه با نبرد و حدیثه از کوه صومعه و همدون
کوه دیر که از کوه گون منور و همدون و همدون رسالت متابع علی است و کوه
براه به فراغ از کوه جابین با هم دیده و مقصود ازین شرحی بود که
بویون میگردد که فراغ سنده و تقریبی بود که مسعود و در و دراز و ضلع
آلوده از این کوه کرام توپا تا مایه خطرا چون انه متوجه بود و بدید
سگند ر که با شرفی از حرب داشت مشایخه کند چه میوز داشت
و استقال حلیه ده تیمور لشکر کجا چون ایوانی در مشاهه امیر بر جانب
مسعوده لیس اول با نام و جانقوی عظیم سردار لیس بر نژاد سردار لیس
جمع ایوب مشورتم کرد که با تیمور آید لیس بر عهد انظره غلبه ظاهر امر
که اسلطان خاندان و اذنا و خیمه و باقی و عتاد علیه بر سین الدین آل ملک است
و انتر کمانی خلوت خاندان از جانب تیمور و اول نظر در عین علی چای بود
بر بر سر خیمه است غلبه خاندان است با تیمور علی العاصی اول خانه بر مقدار
مسافه مقبره اولوب آرد و اولوب خواسیس اطرافه بر بر کوه خند مری نه قلعه
مستقره اولوب در حق بر مقدار مسافه اول خانه بدید گتم دیو خور و بر کوه کم آرد
و تاریخ اولوب در کوه بولور در تیمور بر سر در اول خانه در جنوب مادی اولوب
طرز که هیچ آن زمین جز در دکنایه با کفار ایوب خدای است خنده تیمور
مستقره متن و رزب و طاعت و اسیر امیر دیو بر کوه امیر ایوب ایوب
سایه کوه کبان و کوه کوه خندان در کوه باب مقول انگشت دره دنوان
اولوب در آل کوشک در شین آندوه اولوب تیمور ایوب کوه که در حق کوه
کوه سترک که است که **حکایت** اولوب تیمور اولوب کوه و در تیمور

سیر نژاد بیک بخوان
سیر خنده سوز غلغله
یعنی بیک و سوز
با سترک

اوج بوزگنده جمع است و بعضی یک دان میگویند نژاد و کوه که در کوه
بر شکار و قریب اولوب تیمور از مایه لیس که کوه عظیم اولوب کوه
بر و در ب کوه لیس بر شکار لیس بر کوه عظیم اولوب کوه شکار مادت اولوب
سیم استبدت مرتفع و تیمور قاننده و کوه عظیم جمیع اولوب اولوب عظیم
اقدام ایوب مقبره قتل امیر اولوب **حکایت** امیر بر مراد بیک
کوه که مخزن قتل امیر فرات در کوه و مراد بیک کوه که مخزن قتل امیر
سرایین اسلطان تیمور بر زمین اولوب علی العاصی فرات در کوه که مخزن قتل امیر
کوه صغیر اسفل کوه ایوب فرات در کوه که مخزن قتل امیر اولوب
اندرین اسلطان کوه که مخزن قتل امیر کوه اسلطان کوه که مخزن قتل امیر
بوقه سردار کوه و اصل اولوب در کوه که مخزن قتل امیر اولوب
صلب امیر لیس بر کوه و قتل امیر کوه که مخزن قتل امیر کوه که مخزن قتل امیر
که کوه اولوب اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر
الخلق که کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب
که که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر
است اسلطان کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب
مکاتیب سخن امیر عزیز انگیز اسلطان ایوب در سیر کوه که مخزن قتل امیر
مردوس مرد خانی کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب
و کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر
دعوی انجکون آرق بیک در نژاد و مراد بیک کوه که مخزن قتل امیر اولوب
مقیضه ایوب ساس مایه دنوا قامت امیر اولوب کوه که مخزن قتل امیر
بوزن ارتوق اولوب بوزن دنگره و دخی میان کوه که مخزن قتل امیر

تیمور

آرد کوه کباب

ارکین آدی من بعد که خراج بدهد و در هر یک از اینها یک کلمه بر حق است
 اقدام است و در جلاله ان نام محمد و الهی عزه و جلاله ان نام او با ده
 نوش اولدی که کاسه و قاضی بنام سید خیر احمد استون خالص بود که فیه
 بس حلیه جائز در آنما حد جائز و نظیر نظیر اولدی که بر بادش جمله صلح با
 بر بادش همه امان و بر من علی الخطه انی بحسب با امانی بوزوب
 انکری هلاک الیه اما صلح استوی که فیه با انکه من صلحی بوزوب حاضر
 اوسونلر دیشک دیشک بوزوب نظیر نظیر در ملک و اوصی در زیر
 بادش اسلام اولدی که امانی تمام ضرورت اولیصلح صلح جائز و نظیر اما
 ضرورت اولدی که تقدیر چه جائز در اسلام بادش که بر بر سر صلح
 الیه صلح مناسب بلکه واجب است صلحی راغب الیجود عتاد راغبین
 قاله رعب بلکه صلحی باطل و مستطیر لردیمه قائل اولدی **مشتوب**
 جوشتر بیکار برداشتی و نگردار نهان و انشی که انکرتو با منو نظایف
 نهان صلح جسته بیدا معاف مومنان را بحسب الفزوة فان صلحوا
 للسلام تاجیح لکھا متنقذ کجک انش اولدی ضرورت صلح اولدی
 صلح در رجوع و نینه خزا و چاره مشورع انکرتو که آید کریمه
 فانیذ الهم علی سواد ماندن در و بادش اسلام دیکار نکفار
 یعنی صلح انکه اقتدار الی اصبحت ترک ابا جماعه شخص و نظیر صلح
 مشول بلاد که در دفع دایست اسلام انزه صلح و نسبت دین بجز علی
 الی مشوب اولکس اولدی قبرس جزیره که یکی عقلمه جزیره سی
 کی که جلیه دیکلم مشهور در و باراندن کی و جزیره و قبرس
 معاویه رضوانه فتح اولوب نیچه زمان دار اسلام و صلح و تابعین

بیاید
 ع
 شاه ارجا

نیچه

نیچه بر تان و از انکه علوم و از انکه سواد انکس من است و در انکه در
 ایش خفته انکس شاه استی هم خرام است انکس که در کتاب بر است پناهن
 صلحی علیه صلح بر کون انکس خانه سنه خواب دی آیز و او بر شری
 استیح انکس اول خواب سعادت ناب دن بیدار الیجود آن خرام
 با رسول الله بعینه مستدرن عالی اولدی بس سبب تسبیح خود جنات
 نبوت بود و بیا ان خرام انجمن بر غایب کورم تخت اولدی و پادشاه
 که یکی یکی بیستوب کن فرخاسته کتوبر ام خرام با رسول الله دعا الیصلح
 بن التردن اولدی من کان و جود موت سنه بارگاه نبوت الیصلح اجعلها
 منعم دیو دعا بود و دی زمان معاویه ده ام خرام زوجه الیصلح غالی
 قبرس انجود کلبه و جنوب کتوبر کتوبر جنوب قبرس که بر کن انکس
 دو سوب شهید اولدی ترار انکس در و مسلمانین مودن انکس تا بار
 تا بیخ سنه فغان و عشره فغانه یاده نگار عکس کوزوب قبرس
 فتح الیدری و امو در جود کین استحقاق الیصلح و کین صلح و نیچه و انکس
 اولان صلح عسکر ندان احترار انکس ختم صا دارا کجود و پادشاه
 حنیف حسن حفظ انکس که معاوضه انکس تمام انکس کرک و بی دستور
 عسکر کوزجکی نهایت صلح انکس کرک و حنیف سنه صلح موم انکس صلح
 اولکس پادشاه اردن قبرس مستتر سنه صلح و عباسی در کوزجکی
 قبرس و حنیف سنه قبرس ده بر جماعت هجوم ایدوب سنه صلح الیصلح
 و سلطان بنیاب الدین محمد بن انکس که حنیف من انی صلح ایدوب
 مشهور و صلح عرف کوزجکی را الیصلح کوزجکی فاضل منی اولدی و صلح
 سیاده انکس بنده غفلت اولکله بعضی صلح حرای در انکس

صلح
 قرامطی

بر شاهانه خردم ایوب بن شهریار ایلدیر **۱۰** و عسکر بی دستور کنگره کشید
 اولان عسکر بادشاهی مقرب بن شهریار کومرین علا خواجه ایلدیر
 بی دستور نیز کجی بر عسکر آید دستور را کجی خیال ایوب اکثر نیز
 کیوب نیز کجی رفت نولوب عسکر بی اجوب باشد اولان خواجه محکم
 چنگ ایوب سلطان محمود ایوب مورخان دفات ایلدیر بس قدر
 احتیاط ترک اولدوق لکن **توضیح** حذر کار سردان کار آست
 ترک تجوی دیار لشکر گهست **۱۱** بخانه درون برد خشیرون بهم بخند
 چو در خانه زن **۱۲** و عسکر کوشش و صلوة الیهم امانه ایتمک خدو صفا
 حرب و قتال زمانه لوازمند **۱۳** **توضیح** سلطان ماردو بر قلعه دیو
 صبح فتح ظهور ایتکدیا لشکر شاه حسین لاله کز خواص امادان ایری
 سلطان اولان بوتلمه بر کوشش فتح اولدور دیو کلک سلطان انا و اجداد ک
 قلعه به ده ششم میجا در دیو اولدور کولون بر طاشنگ الیننه کز
 آنگ اولسون دیر ایریلون فی الحال فتح اولدور دیو عیش سلطان ایلد
 ایش اولان کون قلعه فتح اولدور نیز اکثر نفوس متاع دینی بر اقب
 و مال غنیمت غواب آخرت و در توقظ طامع انا اول موالد اولدور عسکر
 جود بل نزل ارواح ایوب فتح اولدور قتلخور خزان به مهر ایوب ظاهر
 محمود ایلدیر که طبع ایشکته اولوب بر قلعه به دینی جبهه فتح اقرار اولدیر
 و عسکر اولادنه بااس بخاری و علوم سن تقویم ایشک لکن خدو صفا
 عا کرده احتیاج غالب اولدو جوق پادشاه هر خطای ایوب محض
 خزینه دار یعنی مهم مملکت همت ایوب مالعی اسپهبد دن در سف
 ایتیلر وقت حاجتده مسپاهی با صنعت حال دن با غضب قلع

توضیح
 کجی ایریلون فی الحال فتح اولدور دیو
 کجی ایریلون فی الحال فتح اولدور دیو

مایه دن تکسلر اولدور ایوب پادشاه تلمه و خراج دست ایشک لکن
 سبب ایبریکه نفوس دل نایب شایع محمود و دولت عسکر نگاه و چون
 فتح تم روز کجی ایبریکه کجی فتح اولدور دیو سبب ایبریکه
 قبله لاقات اولدور کجی اولان هیندو طاشنگ و جهر حرقه مال
 جرم از دن منع و احتراز ایتدیر عسکر متقدر در خدو صفا عسکر طاشنگ
 و اتر کز خندردار او باش همه آتش ایمی باش اولدور اما تلمه کجی ایشک
 سیاست معلوم دیسا فی مقرر کجی اولدور اولدور هیندو خراب لکن
 و دینی پادشاهک دشمن دن بی موجب تقوی از ایدیه نه عقیق سبب
 مقرر کجی کز ایدیه بها مالیه راه فراری احتیاج ایتدیر او تویا قده طاشنگ
 سخو کجی کجی خان و آنک قتلده کجی خور لکن فتح کجی ایدیر لکن
 اولدور سبب دن ایدیر ایبریکه سبب عسکر کجی مقرر اولدور مسعود اولدور
 در و ایسک برع سکونته طغی بوشلدر چون و کجی فتح جلوه کز اولد
 قتل و غارت و اسراف ایتدیر بلکه بعد العزوه قتل قطعا جائز کور سبب
 اسپر لکن کجی دیر نیز اسپر و منافع جوق قدر قتلده نمانت احتمال
 انقب در کز قتل صحت ایدیر کجی ایبریکه فوت اولدور و کجی
 جوسالار کز ایدیر ایشک لکن **۱۴** کجی قتل دیشت کز با بد رنگ
 کز ایدیر ازین سولیک هم سردری **۱۵** با کز قتلدر در جبهه عسکر
 کز ایشک لکن ایدیر خدو صفا **۱۶** نه جوق کجی سبب خدو صفا
 و پادشاه ایرولایه طغی بوشلدر قتل علم ایشک لکن و کجی جوق
 و کجی خدو صفا کجی لکن ایبریکه خدو صفا و کجی کجی
 قدرت نعتلک لشکر کجی عسکر کز اسکندر بر کجی ایدیر کجی

فتح

دسپاه افی

شیخ الشیام ایضا قلم نام این جنگ از صفایس در نام او در کتب مکتوبه در
 اول مثل آیتکه مقرر است که بعد از زبردست بودن صفایس جنگ
 قتلش نه خرد کرد و در او راستی از صفایس که در زبردست
 و صفایس سخن در کتابت قدرت ملوک حاصل اولور و بعضی سنوالی
 عرب صفایس را اینکار اینکار بود باقی حرب اقتضای در کرد و بیشتر
 سازم نفس الصبیح من کل مدثره و آن کثرت علی منه الحارجم
 و ما الناس إلا و اجد من ثلثه شرع و حشرون و قبل قتلهم
 و اما الذي منو في عرف قبرهم و ابع فيه الحق و الحق لا زوم
 قانا الذي دوي فان جانت عين اجابته فرض وان لا لا لا
 و اما الذي قبل فان ذل اجمع فقتلت ات الفضل في الحكم
 و ملوک و فضلا در صفت عفو شاه سوار و بخش نامون طلبه در
 در این که ارضی بنم عفو نه قدرتم در این و کن بدله ایونی سلجا
 جرایم در غیر منته اید اقترب این را این به بنامی سالی ماسع
 نجابت خوش در پیش گشت منطبق علی الامام یا رأیت العنون
باب در بیان خدمت ملوک و ادب ایشان
 معلوم ادر که خدمت سلاطین اید قلم او ادب در سوم مخصوصه در این
 خلافت محبت و خدمت در سوم غایم در اول سبب ندر که ادب محبت و خدمت
 ذکر او نشکن نیز بوی ایام اولی که در رعایت ادب خدمت سلاطین
 امر عظیم و کار صعب در عقل جان کن در کاسته استعدا دام که که حتی بعضی
 مشایخ نظر نمیت نام و پیشتر مکره که ادب خدمت سلاطین است
 اولیه ادب سلوکی رعایت آنکه قادر اولم و مشایخ عظام دن

ابو

ابو حفص جواد شیخ برین مراد به ادب سلاطین امر اولیه که این
 خدمت سلاطین است باقی بیشتر از نردن برین در نظر است
 و بر سؤالات سوایکه در خدمت و سر نیز در حق و بر این معنای مکره
 این که در چند حرف که در کتب است اما این که اولیه است
 اما سبک ادب سلاطین در این در حق خدمت و قیام سلاطین
 حفظان کردن است که سابقا در آیت که در بعضی فضلا در این که سلاطین
 سبب عفو در رعایت ضرب الرقاب و سبب عفو در فی الثواب و الهام
 و شیخ سوسی در عهد که بادشا هرگاه اولاد که سلاطین کنونی و بعد
 اولور که در شاه خدمت و سر فقیر این برین سه عفو در خدمت است
 سلاطین اولور که این سه مورد ندرن حال ای اکثر سبب خلایق
 عفو است تمام احرار است تمام اولم و این سه حکم و سؤالی و جواب بلکه
 عقاب و عقاب جایگ احمالی اولم و اینها ضعیف و اعراض این بادشا
 نفاذ قول و اجرای امر و عا در در و بوعقاید آنکه سبب اولیه که در
 گشته اولم این زمان عقیده اذ فی خطا در عظیم جز این اید و در حق
 کند و اولم عفو است نه در کرد محکم در امر است که این عفو و جزعی
 صورت **حکایت** اولور مر حرم سلطان با نیز بی زین خان
 حضرت تارک مبارک در حق آراستینه حصر جوید کید و سبب محکم
 تمام و در یکی امر این که در حلاله در سبب محکم که در خدمت قشش
 بر نظر است که در حقیقت به بالین شایمان نیز نیند را در حق
 که نظر و حاره سازد بستر و بالین زیب و عقلا بادشا و کن
 آتش سوزانه متبیه آیت شلم در ننگ آتش سوزنده محکم آتش

ممکن و کلمه و سربانی زستان قریب آتش اولیغ منافع اولدو کونک
 پاوش بستر مکش تا ممکن و سربانی و ظالمه لرزان اولدو حضرت پادشاه
 مستکین اولدو لرزا مال قسرت و کسرت محالط لرزا احراق و احتراق
 حشمتله رسن عاقل کور کویا نه استحقاق ایروب نه بدو کویا نه قریب
 شرط اختیار ایدر که سلامتله مسرور و نزامت و عظامت نه دور اولدو
 چون تقدیر آلی قسرت خدمت لرین روزنی ایدر کور کور کور کور کور
 قام و لانه ثنا و مدح حکم لرین علی الدوام و اعضا و حوارط خدمت لرین
 اقدام و احتمام اولدو ستر معاینه نه دخی اولدو دایمده و کوی خدمت
 نشاط و سرور ایدر ایدر کوهیت و نور ایدر ایتمیه که انظر لرین اجزار عیا
 صورت در بر خدمت مقیمین جو باور ایدر خدمت لرین ایروب احتراض
 مدخل ایدر ایتمیه و نه وقت طلب ایدر رسر حاضر اولدو کور قلب اولدو لرین
 خدمت لرین عیادت و سلامت و سرور عیادت رحمت ایدر ایتمیه و
 خدمت و مدح خدمت نه نایر رسر حروف و اخلاص ایدر نفاذ و خوش
 آمد لر ایتمیه تا که محبت انلو و منکس اولدو که نغوس ایشیه مویا کوی
 مقابله کیمیر با بیجا داند کوی اگاه باشد که لرزه لایها به اندر ایدر باسند
 واندر در احتراض لرین ایروب هر نه صادر اولدو رسر ما ممکن مخلوق ایتمیه
 محال ایدر و بیحیثیت لایتم اولدو قدره لایتم اولدو بل عین ایدر زرا نرسر
 مسطره ده دخی آحاد سس لاطینده ام معروف و نهمی فکر لازم
 اولدو قدره زجر و عطف جائیز و کلمه حجاب و علا سس و یاوران ایتمیه
 حضرت لرین فرعون طاعتیه ارسال ایتدو کور بیور رسر عقول مقلد
 لایتم ایدر وزیر شمشیر بر مقدار پادشاه رای او زرمینه قماش
 سدا

مدارات ایدر بند شکر حق المظالم سولیه کویا و عین لر که پادشاه
 کلامه کلمه کویا این مروت سبیل عین کویا در منفه انری مستوجب
 اولدو کویا جان بشکند در خدمت ممکن و کلمه رایج استین کسلی
 عرقه نه در بای حاکم اولدو ایام حایر بر مقدار خاوه خوشاشک
 مغلوب نه در کلبه سبیل انظرف اولدو کور کویا تر شاه ایلدو سربور
 در که سز و بر کس ستر و بر یکی مستکرمه و مطلق حفظ تر اخوان
 سکرم اخلاق دن ایدر کویا بقا کور او ستر امانا حفظ تر پادشاه
 واجب قوی اولمغین تکمیر ایدر اولدو کویا و طریق حفظ اولدو کور
 امور نظام هر صور قدر نه کویا ایروب آخر دن سوال ایدر کویا که
 لسان حفظ ایشیا به معناد اولوب طفا یا کویا اسرار کویا ایتمیه
 معتز اولدو و بر ادب دخی اولدو کویا پادشاه دن برام عرق نام اولدو
 اول امر کویا کویا به آخر نرسر ایدر پادشاه سس ستر و ستر ایتمیه ایتمیه
 هیچ وجهی ایتدو که قادر اولدو کویا اقل رسر سبیل عین کویا و لر در
 چون سبیل معلوم کور کلمه امانا احتراض ایتدو کویا سبیل اوقیه
 رسر مملکت مدک حضوران داند کویا کویا کویا سبیل عین کویا حافض
 و بر ادب دخی اولدو کویا تحویل مراد است در حال ایتدو کویا پادشاه ایتمیه
 و الحاح ایتمیه و کسرت طلب حاجات دن احتراض ایتدو کویا کویا
 صاحب انکا تنویض اولمش اولدو کویا کویا کویا کویا کویا کویا
 بالظنیه نظر ایدر ایروب در حال حق حال در حال پادشاه نظر رسر
 اول طرفه اولدو و بر ادب دخی اولدو کویا خدمت پادشاه سبیل
 وسبیل و جمع مال الکلیوب اموال خانده و پادشاه و اموال خانده
 کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا

در آن وقت
 کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا کویا

دینار و سنبله در آن غنای فراوان بود...
مشکو و مشک و بوسه است...
غیر حقیقتاً از آن غنای بسیار است...
مطلقاً ترک آن حصول مال و ثروت...
اگر دینار در دستم دینار در دست شما...
انت لادینار من مستحق و ادا و ایت من مستحق...
سبب مال من و طلب ابره منس تا طلب ایچیک...
ذل سوال و بیج همی مستلزم اولد و غنم...
تفکیر ظهور معنی و زرا اساطیر...
اوتیج منب و بیج کنند سهل اولدورد...
بر بادش بر بنده بی احتصاص...
اگر چه امر بی حد و بی امان...
اسبه بی نامی اولد و احتصاص...
استخران و ایزه بزم اولد...
الحول و نول العبد حرام دیر ایوب...
الهما رستغف و خود مستلزم اولد...
الکما یحلی استیز لیک خود مستلزم...
و بر ادب دینی اولد که انقدر...
و املوک و عقارات و عبید و خود مردن...
خود مستلزم تمجید الممن اولد و خود...
سردن و بی نامی اولد مال و مسابدن...

اولد که پادشاه تصدیق و تفریق را به...
بلگوه تعقیب و انحراف تعقیب...
کوسته بیه این چنین است...
و سلطانم در آن اولد...
ام تورا و بادش...
استعمال اولد بر هر کار...
علاج خیر و اعطای انعام...
خدمت و امر بر هر یک...
زیرا سلطانم بلکه انچه...
استیز کرد و بادش...
المرکز کاوان و کجا بر آنک...
عامت و ناس منغالب و امان...
ایوب و کجا نایب الیوب...
امانت و استقامت...
کسب و بزم و و صحت...
انکه انکار مخرجت و طلب انتقام...
قتل و نظار ایلمه و اعدای...
منافک و عیاشی لازم...
ایلمه ایلمه و بر ادب...
کنند و بی ترس و تقوی...
الطهر ایلمه دینی تا بی...

اشک
انقلب
عیب
تقصیر
ایمان
و طمع
زکون
تعمیر
بسی

خداوند مکارم

اینها و تعیین جلدی که عاقبت معلوم است از نظر و مرتبه استحقاقه و اولی
 اولی را که استحقاقی میجوید و چه معتقدانی که اولی و دایم است عاقبت
 و اداب مجالس سلطنتین در آن که اولی که گفته مشورت است ایشیه بر
 کسینه به سزا سوبلیه سن و هر کسکه در آن سالانی نیست سن اگر سببیدن
 سوالان ایلبریا دفا و طرفه نظر ابروین کانه اجازت طلب ایلبریا اولوب
 اندیشکر جواب و پرسیدن اگر عزیز بن صورتی است تمام از او
 جواب و پرسیدن نرفتن سنون صورتی است تمام از او نظر و تحقیق
 جواب و پرسیدن که در حق حسن جواب تا در اسیر و آن وقتها ایلبریا
 محفل و چه معقولی ای عرض ایلویه و بود ادب محفل الا زنده رفته که با بقا دور
 اندی و به ادب و دینی اولی که با دشت و سعادت ارتقا که بکسینه
 محبت ایلویه کار شکر از او پرسیده و سوال طلب ایشیه که ممکن
 اولی و فزون و غیره که با کفر عانی اولی و نیز اسباب محبت ارتقا
 رحمت خیر است بد ادا از آن وقت روحانی اولی و ممکن که سواب حق
 اولی و سن الف مطلع او پرسیدن و بود ادب دینی خدام و در نامی
 یا دشت بین مقبول نیست معلوم اولی و اعلام ایلویه که با دشت و کتوب
 غافلوه اعتقاد است که شکر تحصیل ایلویه اولی و در مشور
 مثل در کسینه یا دشت در دیو بر قرقر و بر دیکو خدمت
 ایلبریا در بیرون سفیر خسته اولی و بر آبی کون رو باه طلیوب
 سفیر متور دن رو باهی سوال ایلویه که با دشت خسته اولی و
 کند و مادم کند با دشت اولی و کوردی سفیر خسته کلمت
 الحکمیکه که کوردی باور خسته سفیر خسته کند ایلویه که دیکو که با دشت ملک
 که در آن کلمت

۱۵۳

مرضی

مرضی معلوم ایلبریا و اولی و دایم استحقاقه و اولی
 لطافت با مع ایلبریا در نظر و تحقیق ایلبریا که در ایشیه
 و هنوز اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 ایلبریا که اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 فکر ایشیه سوبلیه سن و هر کسکه در آن سالانی نیست سن اگر سببیدن
 حصول اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 فزون و در اسیر و دینی با بیفته الفت و موافقت اولی و فزون و در
 ایلبریا که اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 و ایشیه اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور

استحقاق اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 البته که با دشت اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 مثل ایشیه و مستحق است حیوانی در آن سالانی که عاقبت متور است که عاقبت متور
 ارتقا اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور
 اولی که در آن وقتها که عاقبت متور است که عاقبت متور

نعلی که با دشت
 نعلی که با دشت
 نعلی که با دشت

حیات الهی و ملائکت بر او کفایت بر سر کشته یا صوفی و صداقت الهی
تجلی می نماید و در این حالت روحانی از آن آرزو افضل از هر امر صریح
صدوق حال او شد تو که بنده خداوند و جان بر خدای خود و آلوده معارف او
اگر نظر حق تعالی بر تو بر ملاحظه نماید که او را که از آن نه به حال مخلوق
اموال عالمی کند و نگاروی بداند الهی معنی او که از صدق کلام الهی
و حقایق و صدق و کسرت و شدت قیافه او معنی او نور و پادشاه
کامل که از سوزنیت و معرفت و اخلاص و حریت و عظمت احوال و مخلوق
احتیاجی به این اشیاء نیست که این چیزها که کوشش و برکت و برسان
نیچون کائنات ایزد اما صدق و حقیق است که از این چیزها که کوشش و برکت و
و تدبیر و وسایل دنیا که هیچ کوشش و قلب و زمان او بس معنا و هیچ
چیز به این نظر و هیچ کوشش از جمیع و هیچ قبل از فکر و هیچ که از آن کوشش
او نور است که تمام و شرف و حق بود معنی است که از این کوشش
اخلاص اخلاص از این راه که بر او الهی و بر سر کشته و به این دفع
الحقیق به شدت و به این جهش از این جهش و به این در هر کوشش
صدوق است که چون از اختیار و انتخاب نماند نظر او که زمان و حقیقت
بدر و به در پی چیزی معانی است که صدوق او از این و این است
عظمت از این چیز او معنی است که در هر کوشش صدوق است که
تا این حد است که هر کوشش از این راه که بر او الهی و بر سر کشته
احیاء به کسبیت از اختلاط و اسلوب است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته
عهد و وفای سستی و شرط صدوق محبتی را عیال الهی است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته
اخوت و صداقت الهی که بر عاقبت هر کوشش است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته

که از آن راه

از

از این راه که بر او الهی و بر سر کشته و به این دفع
احیاء به کسبیت از اختلاط و اسلوب است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته
عهد و وفای سستی و شرط صدوق محبتی را عیال الهی است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته
اخوت و صداقت الهی که بر عاقبت هر کوشش است که از این راه که بر او الهی و بر سر کشته

در آن کو هر چه که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد
و چون که دوست هفتاد و هشتاد که بخشنا من خون و اصرار و قتل
و ممکن آن روز بر من بود و از آنکه در آن روز متولد شد و در سن که گفتند
سواد را و متناوب است که هر که در این رعایت مصعب در
چون سب عداوت که با آشنا سابق و معرفت اول من موضع او بود
نیز بر کسی که از هر چه مناسبت و آشنا سابق او میگوید عداوت و در هر که
دقی اول و میگوید و مستلقد من که در سن او و ملک هر که زیاد
او بود زیرا در قایق احوال عارف در اولی ابراهیم و اقرار و واقف او بود
سب که مکتوب معارف یعنی آشنایان خلتی چون احسن از موی با موی استیاض
اولی در هر کس که آشنایان کشید که در سن و مکتوب جانیت بخود در استی
دشمن مردم در میان کن عداوت هفتاد و هشتاد و ملاش کلمه
خانه الدار که در تازه مکتوب من الطعام الاشراف جیو و عداوت موافق
اولوب صد و هفتاد و صد و نود و هفتاد و آنکه رعایت حقوق و عداوت
و آشنا و عداوت و عشق و عقوبت و اجتناب و انتها اول و آنکه خانه
مشاهرت و ذکر هر چه و شناسه بخا هرت و لطف و عدل و اولی معاشرت
اولی تیر و حجت قلبی سی اول و غنه اعتماد و اولی تیر قلبی
اکلاخ علامت العیوب محض صد و روات اولی و هر که مجلس جناب
رسالت پناهی دن عیار علی و علی هر که مکتوب که هر که در هر کس
بر کسی یا رسول الله هر که مکتوب که علی بن علی بن علی بن علی
یا رسول الله هر که مکتوب که مکتوب که مکتوب که مکتوب که مکتوب که
صحیح اعلام الله محمد آیدم دیو جنگ ظهور آمدن حق تعالی الخ اعلام الله

و در هر کس که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد

ناتوان
کافه
مراقتی

بیوردی و نما هر سر اولی اولی که در آن روز متولد شد و در سن که گفتند
ناتوان و هر کس که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد
و مقنع است و احسان و صد و هفتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود
در هر کس که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد
بی بار اولی اولی که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد
و لا تسر علی غنم الیه مقعد محلی و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
جفا و عداوت او را با یکدیگر از هر چه و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
و عهد قدیم صد و هفتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود
اشقا هر که از احق ای صد و هفتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود
مرضه و او انک مست الی در هر چه و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
نهال محبتی بی هر که انک که در اول او مکتوب شد و در هر کس که در اول او مکتوب شد
عصوف فاسده قطع اولی نقره غری جاره بود در هر چه و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
جمل من ذین و شناسه من غمزه که در هر چه و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
قد اکثرت بیواناذا اولی نشناخاذا جفا اولی در هر چه و نیت سلیقه ایضا علی ذکر مکتوب که
اما بود صد و هفتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود
زمان شدت و گرفت ده اولی زیرا حقن و عقوبت و اخوت و عداوت
دعوی الاضایغ الرضا لیزه عدل رسد ای معرفت الوعوان کفن
صد و هفتاد و صد و نود و صد و نود و صد و نود
و عقوبت نهایی و اولی بیان ایوب و عقوبت خلی اول و خاطر و عقوبت
شاید محبت خلی نیز اولی و فی القصاب حیات بین الاقوام

المودة

تعاهد
کافه
مراقتی

و حقیق حراتت تمهید است بر سر ز راه مودتی او بر منرا برکت با کول
 مشروب و سلب سیر این تقابل است بر سر سلفه و در اوله کشف که صفت
 انشا و در آن انشا بر کوا که در حد و دوست تو با عالم بین صفا مع
 اینگون بجل و حقیقت الیه و بعضی عیب این و ارب و ج حسن اندوه
 و مشرب الطیف الیه تنبیه و الحاق و باقی الحاق است که حیانت در
 الحی جانیز کوسید و طریق تنبیه بر درون نقل و حکایت از اینست که تو
 انگه در معنی اوله تنهاده و غیر حکایه در دستار اسنده و مفرد
 انکوار صداقته و اعمی اصدحت و در غیبت هسانی در خصوصاً
 بورنا ند که بر مفضل ذم و مطلق و حقیقت بیع و ذایع اوله و وفندن
 غیر کمال است و کیاست نقد انوار اوله اینست که تنبیه
 احتیاط او زین اولوب مدارخت خود و قاطع بنایو محبت انعام
 حیرت سیر و حکما فانی که تنبیه الیه که بر کیش بر سخن الیه بر یاد
 بر ایروب عبود انگشت صغیر خنده بر ایروب عبود تنبیه و کون فی الیه
 رحمت و عظیم و حیرت لبینه تنبیه و بر بوجه زبان علم آنکه حکایت
 جارگی و بیان بیان تمیز بر سائر و سارگی حکایت و علم و قدره افعال
 در اوله تجزیه روزگار و از مایش ملل در الیه نظام و بر سر اوله
 اوله که روزگار صدق هد و فکر وجودی محال و دوست موفق
 معنی الوجود ایرو که تنبیه و آیین که انگه بر سر اوله اوله که بی بیرون
 توکل حقیقت بنایه و بعد صدمه صداقته اقرار و صبیح اهدی کند و بر صدق
 صدوق در رفیع ضعیف امتقاد و تنبیه زینار رگس و قانع بود که من
 دیم هم را و از مودم هم را **لا تفرح عن مخلوق طایع**
لا تفرح عن مخلوق طایع
 نان

او گفته

نان و کفر تنبیه حکایتی از این است **و استر حیح** در مایه حیا باشد
 تا قاف جوین الحاقی و المون **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 بر سر و مایه حیا **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 او صفت در برین اعلا بر سر مایه حیا **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 اوله ذکر اوله **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 معاشرت واجب برین دشمن را احراز از این جهت دوست و دشمنی
 اوله که حکم معاشرت ذکر اوله **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 دوست حقیقی در برین دوست غیر حقیقی در دوست حقیقی کما آداب
 معاشرت بنویسند باید ذکر اوله **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 معاشرت اوله که کما کما **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 کبریا ممکن اوله و فی قدر تجلی احسان اوله که احسان الیه است بود دوست
 حقیقی بر سر سینه واره **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
 صحیح اسلام مکتوب اما قدر علی را سخی و از کفران دین تکلیف نشناختن
 تر از آن او زین اوله در احسان بود که آنکه اگر کسی احسان کسب الیه
 محبتگر و محبت اولوب شود و ایمان قلبی از انقاد بود که اما انقاد
 تام او کیست احوال غنیست آن که نهان الیه و مالری تقصیر و
 تنه و در این کار کما اخذ و احوال حقه قلبی معانیه و ممکن اوله
 معاونت و مواساة الیه و انزاد بر سر جاه و مرتبه یا بر سر خود
 و تر دین زیاده الیه و اعلا دینی الیه هم در برین و بعد
 بود فکر بر برین دینی الیه **تیرا** جو می کشی و سستی می کشی
تیرا جو می کشی و سستی می کشی

اعمال خوب
 قدر اوله و صدق

مطلب
 طبعنا ناسی

اهلش دشمن حقیقی و اعیان صفت و کین دشمنی است که در وقت
 ترسیدن اخص از اهل و اوقی از ترس برآید و این اخص را اهل دشمنی گویند
 قاعدتاً در هر کس که احوال او از اخص است از او دشمنی است که در وقت
 اخص برسد و در وقت عادی دوستی است که در وقت اخص دشمنی
 نمیشود که اعراف با محقره و اعدای اهل و اوقی است که در وقت اخص
 اعدا شوند اخص در هر وقت که در وقت دشمنی اهل و اوقی
 آنرا از اهل و اوقی نمکند و کله در وقت اعدا و در وقت اهل و اوقی
 من عدا و آن من حسد و قهر آنکه می نازم اندرون کسی
 حسد در آنچه که از حسد در هیچ دست اگر اهل و اوقی
 از اهل و اوقی قابل دلتاب باری اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 معتر در زیر اشرعی خیر دفع ایدیز و خصوصیات و در وقت اهل و اوقی
 سبب بعضی و عموماً اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 که عدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 شغل شغل و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 لما عرفت و لم اجد علی احدی از حسد نفسی من هیچ اعدا و آن
 ایت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 و اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی
 چنانکه مکار بندگان احتراز نمکند اول انا ما سبب کس اولی مکر
 اول وقت که در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا

در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا

لایم

لایم اول و دشمنی در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 اول وقت که در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 و کمال العیب من اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 حاجت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 حوسب خدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 اما بجان و اقسا اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 کذبی معلوم و سوزی تا معتبر اول و دشمن غالب اول و اهل و اوقی اعدا
 عدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 اطفالون دن مردی که خلیه اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 که مخالف و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 اید و اما دوست از غم اول و اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 معتر در و اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 اول و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 که در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 گرم و در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 فرصت است که در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا
 غفلت است که در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا

در وقت اهل و اوقی اعدا و در وقت اهل و اوقی اعدا

اراستف مکارم اخلاق مکرر اچو اوله و زما بر دشمن جانینه منیر
 و بو خلق حسرت و توبه و کرمی ده سر جیسه و مکارم اخلاقه رشع
 حبیب خلاقه و عطف و حقیرانه چیه ادرست علیه ترا اقتدا ایله
 لعد کایه کیم بر سر اقامه اعلو و حسنه کرمات و کرامت کفایت و
 ستا مقصود جناب رسالت پناهی بعلیه فی اذالرونیچه جفا ایتدیکن
 قدریت نفرت اولنه قدرتی فکر و عفو و صلح بلکه بیچاره اولد
 سید کوی کله فرشتی ایتدی چنانچه مغربه در اولدو کیم ایتدی
 حتی ما اودی بیخی مثل ما اودیت **سید** و لیر شیخ مکره مغربه و تقاب
 اخبار و احادیث فرشته قبضه و قدرتی کیم بکعبه بر معود ایتدی
 یا معشر قریشی نطق ایدر سز سنه ایزدینا یورس جلدی تقریر و تیار
 ایروب ایتدی کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 عفو و شفقت ایروب اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 طرف دفعی اوچور اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 اصلاح قایل کلاس هر چه صلی بر تقوی سز کنه امان ایتدی **سید** کیم
 اولدو کیم شاه شایسته و وفات ایتدی کیم **سید** کیم **سید** کیم
 انتقال ایتدی شاه منصور شجاعت و شهنشاه اراستما اولدو
 شیره ایزدینا شیره ایتدی کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 صلی ایتدی و ان العیب خواجه فاطمه و حوضه بوخزل و کتیب
 نظر ایروب شاه زین العابدین خطاب ایروب دیدیک **سید** کیم
 خوش کردی اوردی فطنت و عود و کیم تا شکر چونین و جیسه کیم ایتدی
 کیم حرف صوفیانه کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم

خلاصه
 تاریخ و توحید و تعالیا
 اید

یا سید کیم

اگر بوی طریق ممکن اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 اختیار اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 اومان ایتدی کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 غیر الحاق اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 دهانه و دون بودن ایتدی **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 اسرار توجوه باشو **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 کشی و عطفه خور و دلیل او توفیق سزده بیچاره و عدل اولدو
 یکلر اکثر با افاضل و اهل عصر و کون ایتدی اول قدر عزیز
 و معتبر اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 هنوز عاری و نزاله کان جویس ایتدی **سید** کیم **سید** کیم
 کویشل در نظر حقارت کیم **سید** کیم **سید** کیم
 تکلیف نام عالم فاضل زمان صبی سزده تقوی شجاعت ایتدی
 دنیوی و معنوی و بیخوبیل تحصیل معلوم ایروب امام کامل اولدو کیم
 و فلسفه کلمور علی القیاس اهل شمه جمعیته مزبوریه جامع ایتدی
 بر عجوز نظام اوزر تک همسایه **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 دیوب اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 بو سخن عجزانه و لام ملک کوش ایوب کیم **سید** کیم **سید** کیم
 کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 موصیله شیره ایتدی ایروب **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم
 اما غریبه ایتدی کمال کور لایه نظر تقوی و اهل ایتدی **سید** کیم
 شامل اولدو کیم **سید** کیم **سید** کیم **سید** کیم

ایدی

تاریخ و توحید و تعالیا

المولود بهالو فيهمه كالعصفور ليس بها ثوب في فلقه **سبت**
 مرد مسير حرقش نادر و سبب نقله كونه كان خولق نادر است
 نقل فلقان الهوي في النقل **حشر** كرك كرك في الغلا
 و دافع الغواص المقصور **كولا** الشرب مار تقي
 جرد الجور الى الجور **وقفات** سمعته دن و شيل در كرك
 بركه من حال نال من قلب جيب **تقد** و بدم من افتار كرك
 استاز البر كرك من افتد سفره آلي بركه من الاشعار
 الكاج **اما** بعض ارباب عزت بود جيك مكسند ذاهب
 اولوب سفره طرعا مستلزم فرقت كرتي مقتضي در عزت غلب
 احواله ابانت او مقتد خالي اوله نكته آدمي و غنقه اما
 او مقتد خالي جوي افتر **ان** الويب الطويل شمشيت
 فلكه خا اعزيب مالا قوت **در** عزت اگر در نكته سلطان باشي
 حقا ك نماز شام كرم با بلي **حصوص** متعلق سوي قايم و
 حفر قطر خا و برار كاي نهاي در نكته در كرك **سحر**
 العزيب لعل سنج فرسيه و كرك را رميه فقير بخدم **سحر**
 العزيب كلفه فارس فرسيه و كرك جاي فرسيه **و** في ديشل در
 العزيب كرتي الشرف سحر و النقلة شيلة فقير بخدم الراحل
 ناكل بلغه اما در طرعا مشافه فرس الشرف غت نو شيا كجوب
 رش **سحر** سبلا اوله نكته بشك **لوق** الدار في الاقمار خرد
 من العيش المتوس في افتراب **حصوص** ما كرك ذيار كرك شمتل
 اوله عزتني محقق كرتي اولوب عود كوي جوان و در دره بوي

ذوق
 در كرك
 در كرك
 در كرك

كوبان

كويان اوله **سحر** كرك دره كرك دره كرك دره كرك دره كرك
 جركه خاك كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 سبب خرد و سبب خرد **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 وار جرد و صاحب صاحب علي **سبب** كرك بايا اول
 عزتني اعلي و احبا يما غنقه و اول غلبه و غنقه و غنقه
 و اقراين سينده اوله **طبايت** ابرور خواجيه بقدره
 صلا كود و لسته اعتبار و رتت عالي مستر او كسدي دير كرك
 بركون سوار كرك النكته تا زباين سي بره و شرف مغول سبب زاده
 لوك و اكابر هبل سبب احدهن **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 الي و برك خدمت سبب است ايد كرك بايا **سحر** كرك بايا
 ايدوب بو عزت كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 ديو كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
سبب كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 طريق نالده سبي ايدو اوله اعلا يمتلع و وقع انكدر شعوا
 شعرا كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 بالذات اولوب اصلاهن انكاه اوله كرك بايا
 طريق آخر ايله نكته خلاص اوله كرك بايا **سحر** كرك بايا
 اگر طرعا دشمنه مستر اوله كرك بايا **سحر** كرك بايا
 ابرور در دني دشمنه و دشمنه و دشمنه **سحر** كرك بايا
 سببني اعلي و حقا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا
 اوله كرك بايا **سحر** كرك بايا **سحر** كرك بايا

نظامه

الحيلة واسطرخم الرمي في الحقل وقيل في شبع اقتطاعه في الارض
 اربعة اهل اولادها اذ قال الميم اولادك ان احسنوا اخوانك بنام الميم وكن
 شيخا وسته زوجه بسملة الاولاد بمصارتها لثقلها في التمسك او له
 فاذا امروا بالرفع من قراقران ما كرهه يرمي سبيل مغللا ويروى ان حساب
 حقدن واسطر خيليب ثوب اخوي سنه من ثوب اورا وبلان وكره وعود
 بسند وكنه وبي فضائله وم التمسك بسند الطيب بوسه كلفه وكنته
 نظره حارة كناه ايل ندرن احسن ان ايله كرميت منكر باركولن وصان
 خود بسند طراش جاننده جان بسند درهم طرخ يافود جزيرت
 بانو بسندان اگر موزت عملين اقتضالى بوسه حفتو بوليت
 جانين كو ستر ميم ملكه الكفر على الكفر موزة مقولين اليماعل اورد
 وبتكر حفتو بولكو ستر ملك الكلكله حاشتنه زه وسكر كفتن بر
 فرجامين فرم ايتكره وضباب سالت بانه جيك جمله وطقو كفتين
 برسي اولادي كفتاير تو افواه اخفياي تر قوام اردي وصاير كره رحا بي
 الكرام اربوب اذ اولادك من اجتناب ايتك كره كرامت جاروتيه
 نارد كراكون وبي جار اذ الميم هما لكان صبر ايله وفاضله واردا
 او كسره كرم من صبر على اذى جان آشه دست عي داره والكرام جار
 حصون زده سلام وحميت وحسنه ليفنده بر مشهور مبادت و
 عيشته اجل وبعين هما لكان حفظ وحميت وكنته واثاب من
 حرمه الهلاك وسوده مقصدن منع وحصاريت ايتكره ومنزلته
 بعض جواني در سناي ونگن ابرام وادام الميم **حكايت**

وخباه ونام
 ازل نام
 وسماع

و
 و
 و
 و
 و
 و
 و
 و

اولونور

اولونور كرميت بران مسوده خان وسراي خيليق شاه اولونور هم اولونور
 بر عجم زك منزل بسودن اولونور بر اولونور كرميت كرميت اولونور
 ايتكم طاب اولونور خمر زمانك اولونور سينا غلبه اولونور آخر حاضره
 مشروني غير مستوي لقي اولونور مالدري اولونور شاه شهر ومدن بهر
 ايجي كلدري رفعت طاقا وياوان وحصار وسته تيدانه حايث تحب و
 استحسان اولونور انا صاحب كرمي بخر في تاكلم اولونور قيب وبعبر
 واول ومنه نام سني سدر ايلي كرم ايتكم اولونور ايتكم شا بظن
 عجز ز اولوب آنك هم در سانس وكرمي كمال عدالتدن جرم اولونور
 اباسن جز ويحك قامه شاه و دعا ايلوب ديك سمدني شاه اولونور
 بود سران تا اولونور بوسه سيدن متوقع و مزون اولونور مولي عدله دين
 مستقيم و مستوي اولونور و غنه اولونور كرم اولونور ايو اوج اچ استوي
 دن ان افضل و بول بوليه نام سرك اولونور ان مرتبه مهنديك
 اوكل ايتك كرسه كرمي بولونم نعل ايتكم عدك وادان اولونور
 و ايليجي بيفت و خلعت ميايون وردني و ساي ايلي كرميت
 اگر دست بر سر اولونور ملكه فقيه ايلمي رذال ايلمي و عنق و حاقه كرم
 لابرهم و ايتكم ميا و صبا ايله و مشكر نعمته سناشب جو اسات مفر ادر و
 اولونور حكايت با دايه كرم بمرحله موشك جميله خاتون و اريدي
 بركون ما كيان حنين كرم ايو وبتا اولونور مخلصه برسائل دراي
 با جرم سني مريدك هوا اولونور ايتكم اولونور خاتون باي سدر
 وسا ايلي رذال ايتكم امل ايلونور اولونور مينه زمان كچيد خواجه
 اسباب دولتي راجع مال و سناي منابع اولونور آخر خاتون سنا

اولونور
 زه
 و
 و
 و
 و

طاهر
 ايتكم

دین خلافت و برپایی آن به اهل بیت است و هر چه از این دست است
ذکاوت است با آن که از این دست است هر چه از این دست است
شعیب است میان او و اهل بیت است هر چه از این دست است
از هر که خواب میبرد میفهمد که او چه میگوید و میفهمد
فرزاد ایند و به پیش روی کرم چشمه کرم زود است و بانو کوشش است که
کنون که خراسان است که با تو ابرار است فرزند دین دین است که
نعمین نایب در صلوة و بر صلا در در در روز و زمان المبر
بخ زود است اوله کمال وقت است بخندان و شراب و طعمای شربت
شکر و مزاج بر آن است که به تصاریف روزگار است که بی تو حال
کرم است و مبتدا ایلم است و بی در حسد نیست نه در چوبیسیر
نه با خوشی کار و نه با گریه است نه در وقتان که هر چه از قافه خلک
مشهد است کرم دست پاک است و ثانی این امر را با تو
وادک و حریت کرم که در اول حال خجسته است تا نیک باشد به نیک
جزای غلظت سباس و باد است مثل با حق شناس درین اواخر سالی
صنعی که به جواهر سنگ است و او بر میان امیران جنلم جوع و قرقم که
کریان ایدم جوی کوشی است و در جواهر شکر مقدس طافل و خلط
دولت در ذاکل اولوب در کرم است و قلی شکسته است که ایدم عدل
حق آبی مستعد است همیلسن و با نقیب ایلدک اما به بفسلامت
شکر صقی اقامت و بوقار انبار مقار به حق اوانت ابرین
بسامکن نی تو نسیر شد سلیا کما و رفع از زین خیر شد
بس ضعیف و مقرب است و معاونت و مطا ابریت و تا نگر از دما مدردن

در حسد
بسیار است
بسیار است

و برین است
که در این است
نقیر است
بسیار است

کلم

نقیر

نقیر نقیر است که از این دست است و هر چه از این دست است
نقیر است که از این دست است و هر چه از این دست است
انوری است که از این دست است و هر چه از این دست است
حضرات صدور است و هر چه از این دست است
حقا ملاحظه از این دست است و هر چه از این دست است
تجمع صی و افعال اختیار است و هر چه از این دست است
عوضند در عاری اولیو محال در شتم است حکمت میان و معین
اولیو در کرم است که کما بی علی در زین صبی خفوی است و زین
یا ناره حریق کورس است و کما و نکلیس اوبر با کما نقیر است
قین ملاحظه است که در جواب و هر روز که اقیانام کرم و بی جاست
سبب ایلم کرم است که در آن است و اوله وقت کلم کلم
اول دستم در نکلیس است که از این دست است که اولیو در کرم
چرا ایلم کرم کرم است و کما و اولیو کما کما کما کما کما کما
آنوک موا کما کما و دا میدرد کرم مستعد صوف اول محل افلاقت
آبی اولیو کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
لاحق اوله در دست کما کما کما کما کما کما کما کما کما
خانه و کتاب و در کلمه **مخاطب** به این معنی است و ملاحظه
و کرم که در کلمه کما کما کما کما کما کما کما کما کما کما
قرحه در زین خفوی است که در کما کما کما کما کما کما کما کما کما
انکلاف و اریطع و غافل در این اطراف خلاصه که کما و کما کما کما کما

و تصدیق

و در این است

البته حکم ایوب ابراهیم است از بقیه ائمه بعضی مشایخ فرموده اند
 سنی الحاق ایوب بچگونگی بن عبدین بن عباس است که نام کاسه و ریحین
 مسکن الحیات و الحرام **و صلی علی اهل بیت** نور اول معدود است
 چله و حقیق حفظ ایلم همیشه بتیغ تعلیم و تعارف اهل اهل علم علی
 گفته علمای امتان ایلم بگشته و وفادان احسانی بنی خیر در آن وقت
 ایلم در حلقه علا و ان اول ستم و طلب ایلم که آنرا در مساعفه نهار العظمی
 ابریشور بلکه باقیات صاحبکات طلب ایلم همیشه الحاه اول و آخر و هر
 اسبابین جو قدر لایق اولین ستم و آرزو ایوب است
 و چون تحقیق بیک ستم و تحقیق انتقامی خنثی که رشیدان و خطیبان
 بلکه نادب و تندیب طریقت ندر و بهنگامی حیات شمار ستم خیر
 بنای است که لایق آئی الله که سبب انتقام ارباب خیرت اول و خیر
 در احوال صلی ایلم **مشکران** اوچ ستم محاسبه فتنه الخ اولیه **آنها**
 ستم اول کون خیر اندون که ضار اندون که ضار اولون او چینی بی ستم که ستم
 اول کون خیر میکان این تقصیر سبب ایلم فوت علوی می کن کار ایلم که
 حیات دن اول خیر اندون که مؤتون عکر نه اول کون که هیچ کس نه
 آنچه که احوال عالم تقصیر زمان اوزره در به ستم اول کس نه در حاجت
 نکر کنون غافل اولوب دندن فرافت آیه سرمایا کنون اول کون
 خارج ستم کردن ایلم ستم خله امکان اول یحیی اصحاب ابر ایلم
 انکر سواله سووقی آتته حکمان دن عقده ایلم اول کس نه و کو دنیا تک
 نه تا علی

بنای است و صفا
 ستم دن اول کون
 و تقصیر کنون ایست
 و کون
 ایلم
 ستم
 ستم
 ستم
 ستم
 ستم

قصه ایله

سندی

این بزم بیدار و معصیت لایق کون اول و همیشه موی کر ایلم بختلار و ستم
 ایلم و اول صفا فتنه فتنه ایلم ستم فتنه ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 صدور ختم ستم ستم ستم و معلوم اول کس نه ستم ستم ستم ستم
 اول ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 اول کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 یاز ستم ستم ستم یاز ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 گرفتار ره معین اول مگر مثل بیخ و جود مگر کنون راوش اول ایلم
 ضعیف تمام سوز من الله دنیا را لرنه حکومت آتیق تولد چک اول معنه
 قانع اول بهت ایلم که معنی ایلم کس نه اول ستم ستم ستم ستم
 جهان ندو مغلور ستم اول جهان بیه کس نه ستم ستم ستم ستم
 بیه ایلم صحت اول در کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 اول ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 یقین بیک ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کر که اندو خیا و یونو و بند یکان اول کس نه ستم ستم ستم ستم
 دا عیا ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 و معلوم اول کس نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 یقین بیک ایلم نه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 ایلم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

و ستم

وحققت بر دقت کار کجیل و ممالک آنکه از اجزای آن عمل ازین مدخل
 اولوسه الشریسته و تامل ایلی که سرور دین سکر کشی او اوسر حکمت
 محبت ایلی و ممالک جزین استغاثت و بیوان خصیصه ایلی و اداب
 مستحبه و معاشق ایلی و حیاتی امره و مستوفی اول شروع ایلی حیون
 برسد بدین ممالک اوسر نام و درین ممالک اول نشاء معز اول
 معاصیر آن شکسته ایلی و خوار سیم و بر سه دو مستقیم ممالک
 ایلی که قاضیان و ارسکوز سن غالب اول سن گسته به سفاقت
 ایلی و بر گسته به توافق ایلی و مواضع اول ایلی که حقیر ایلی بر قاضی که
 سعدن صا در اول معز و طو سهین اهو فکدن صا در اول سن
 علامت ایلی قیامت نشاء اوله و محنته اعجاب ایلی مصلحت درین پیمان
 اوله که گسته ایلی تخانمه و جدال ایلی حیوسه سیرت عدله ملازم و اکتاب
 حیو مدوام اول **و صیای علم اول ارسطاطالس** که فیاض
 دوا فیاض در سزا اولار که یک ستر حق که شادون خلقی که بر ایلیه
 یونانید عمری به نقل نشد ای صده تر که سنه مشو ایلی دیگر ارسطاطالس
 حکیم اسکندر که دزیرک و خلق حکمته استاد ایلی و پیر می ایلی
 اسکندر شیخ اعالی ایلی چون سنه و صحت ایلی که ارسطاطالس
 ضعف بیست و استیلاک شیخ صفت سهین ایلی بیله نقش ایلی
 اسکندر دیار مجستوی اول یقین انبیا ملوک و امیر زاده کردن
 احباب عقل و فراست و ادب و محبت و خفا عت گسته بر جو غزی
 اسکندر انشیم ایلی که بر توئی ایلی ایدر سرت ایلی که از کمان ملک
 المردن خطلی پذیر اوله و از جمله سن هلاک ایدر سه فور عدله اند من

سکه
 غزالی و فیاض اول ایلی
 اسکندر
 اسکندر
 اسکندر

دور و غلام طلمه و ایلی که اول سیم استاد ایلی ارسطاطالس
 حکیم که بیست بیرون معانی سنه مشوق و محنته شعور و کما و
 حسن انصاف و ملاقات با استعدای قد و معز و انصاف ایلی که
 بر من که مشوق امره ایلی شیخ صودت مشوقه و ایلی انصاف
 ایلی که حکیم کاظم اول سیم بر چانه سیم ایلی که معز ممکن دکلسن شیخ
 اسباب ملاقاته عنایات بیو بر ایلی حکیم کامل جوانه بیو که
 فرزند جلیل سلطان بنیل حضرت معلوم اوله که خدمت در خلق
 قلم طیبیت و کثرت ملاقات داعیه سعدن و نظیر بلکه ضعف
 پیری و قلمه متوفی در چون اصحاب است استماع در نوساله دستوار
 بیان اندم که حرشیات اسوره اوله که عامل و هم محنته مستحق
 اول سزا ما ایا بر بی اما ثانی بیان خصوصه بیور و فکر اکثر ایلی
 اهل کلا و قتل نماز ارسک آب و بهوان ایران زمین خود خیر
 ایلی که در کلسن افسان ایلی بنده اول سن ملک اصانی ایلی
 ایلی که قدیمی بنده کردن بر عقبه بنده بنیکر عقبه لهن دخی افکنده
 ایلی که سنه و حلقه یکوش از انصاف ایلی بود لطف کلسن بیانه سنه
 بودند هم که دیو که بادش اهل درت سم از بر سر اوله که کند و غیره
 سخن اول ایلی اوله که کند و یکدیگر عدیه تکلم اوله و حقی اوله که
 کند و بر تکلم و بر عیسه سخنی اوله در دخی اوله که هم کند و بر هم
 رعیته تکلم اوله مست اوله اتفاق مقبول و خود مست ثابت و
 رایج اتفاق مذموم و درود در صفت ثانی مختلف فیه در حکما
 حصد مشقه نمود حکما هر سن متوفی مذموم ارسطاطالس که حکیم

و به واسطه جاری آید بی آنکه احوال و عبادت مطهرت انشای
 مذاق جان و کمال جنانا بر خشد ای استسفا اولی که در این
 تقییر و نزهت خاطر دقت نماید که جز ما طریقه کرمی است که
 ضمایم چشمی بر حسن و عطف هم و کمال و حسن است که
 بهر حال و غیر آن در هر امر است که در هر صفتی ذکر آید
 محروم و بی باطن خالق الناس بود این اول که بود و در معقود
 که در آثار و مستودع آید که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 و در سلب و تحصیل سعادت و رفاه و عطف خلق از هر امر که
 سعادت آید بی انجام اول و در حق خاتمی در حق حکما موقوف
 ای چون ترکی است نه هر اولی است که در هر امر که در هر امر
 طالب هر که نظر نماید بر شوب استستفاد اولی که در هر امر که
 طریق اولی و در حقین قطع نظر از دین غیر در علم سبب و در نتیجه
 مغفرت اولی و در حق اولی که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 و در حق اولی که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 ای که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 صریح صریح در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 کمالین در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 حاله معقول و قابل است و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 انار سلفی است که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 حدیث نقل آید و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 قل اما امام و مؤذن اولی و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر

مشهور

مشهور

اولی که در هر امر

انفکات

علم و ادب

در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر

در منصب ایلم مقید است و در ایلم نام اولی که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 یا زنده تا غیر حکم سینه حاضر است و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 خلق ترش و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 و خاتمه در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 قلمی است و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 جوق و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 کسی تا جوق خلوت لازم است و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 بدعت آید در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 اعتیاد آید در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 شبهه کردن بر هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 اولی که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 گویند در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 و اما در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 خراب اولی که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 است و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 خدمت ایلم و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 هر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 سریع الزوال و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 و در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر
 اشک غلام در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر که در هر امر

ملازم

نقص

بناؤها التي ترحم تواب كريم في ليلة الخميس العاشر حصة المولى الامين
سلطان العراق الطالعين بزبان العاشقين صفت مولانا جلالت
الملك والدين محمد السلي في شهر ربيع الثاني من الايام والكلاب
جوانا مولانا زكراة تسمى من شهر ربيع الثاني من الايام والكلاب
او يوم يتقوى الله في السنة والصلوات وتعلم الطعام وقلة
الانعام وقلة الطعام وحسن الخصال والامانة ومواظبة الصيام ودوام
القيام والتمسك بالشرائط على الدوام والاحتياط في كل شيء من الايام
وتكره مخالفة الشريعة والاعوام ومصاحبة الصالحين الكرام وان
خير الناس من يتبع الناس وخير الكلام ما قل ودل ببيت
تترجموا تاتين از سر دوست ترجم بول مرتب بغير دست
وای نه کا و هده و الصلوة على من لا يبين عبدة حقوق زمانه ابديك
شخص خاصه تحكي شان ابي بوستان تترجم وبمانه عشر
امت ندی وقت اولی که معلم و فرقه استراحت امانت
واصل و نتیجه عهد ابديک ترجم زبان معرکه و البلاغ و بيانده
لا مع و درختان ابدي زمان حله که تمام دمانده تمام اقتسام
اكا حاصل اول و مقتضيات و ارايق که مقصودتة ايضا عه
و فتور کثرتة افشاء مردن صلا در و شدر عرفاني تا لم ن
و جلب الي حاضرین خود منکرند و امن عفو مستور اولوب
و ديد و طفله منطور اولی که رجا امير زهر و سلسله
خلای محمد و شاي ملک غلام صلوة و سلام خواصه في
يوم القيام و آل و احباب کرام و دعا في ذلک يا دشت السلام

وقت

4-67

اليه

اليه اجتناب هو مقام اير و زوسوان با صفة علم و انچه من
مکون وقت اولی که راجع و در هر خصه خاصه شرح و صفت
تشریح و سبب ريشه اير و انچه که من استحقاق

و عليه السجدة لله و فضل من صلوات
سناك فرغ العلم عن التبحر
بعوله الله و حسن التوفيق
بيد شيخنا محمد بن علي
محمد عوفه
الملك

Handwritten text in the top left corner, partially obscured by a large stain. The text is in Arabic script and appears to be a continuation from the previous page.

بایلا خصلی

بکر که فانیان کرد
تیا فانیان کرد
اولی که فانیان کرد
بایلا خصلی
بکر که فانیان کرد
تیا فانیان کرد
اولی که فانیان کرد
بایلا خصلی

بکر که فانیان کرد
تیا فانیان کرد
اولی که فانیان کرد
بایلا خصلی
بکر که فانیان کرد
تیا فانیان کرد
اولی که فانیان کرد
بایلا خصلی

45,644

10/1

10/1